فهرست شده عبدالحسین حائری

میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجموعه فارسی عربی

مصنف

مؤلف میرحسین بن علی کاشفی بیهقی

خطی نستعلیق مختلف الطور

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۲۶ ق عدد اوراق ۲۲۴

جزء کتب نجوم وغیره شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۲۲۲۸ شماره قبض

واقف سید صدر الدین تهرانی تاریخ وقف مرداد ۱۳۰۶

طول ۱۸ عرض ۱۱٫۲ شماره صفحات

۱۲۲۶ ق

لوایح القمر — مقالات در نجوم — رساله جبل سؤال

رساله در مناسبات عددی و معما مشتمل بر قواعد العمل — قانونچه در طب

فهرست ۱۴۰

اختیارات بطلیموس حکیم

این کتاب را صلح کرده‌ام به فرزندی
عبد الجواد الحسینی الحاوی است
و انا العبد الفانی ... الجعفری محمد جعفر بن
محمد عفی الله عنه [illegible]

۱۲۲۶

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بید حکمته ازمة الاختیار وبقبضة قدرته اعنة الاقتدار والصلوة
علی رسوله وحبیبه محمد الامین المختار المنعوت باشارة و ربک یخلق ما یشاء و یختار
والسلام علی آله الامجاد الاطهار وصحبه الاخیار الابرار ما دار الفلک الدوار
وسار اللامع السیار بعد از ادای ثنای قادر مختار جلت عظمته و
علت کلمته که دست اختیار از تقلد اعمال کارخانه ابداع و مشیت و
تصرف در خزانه اسرار قدرت و ارادت او کوتاه است که سبحان ربک رب العزة
و آثار انوار ثوابت و سیارات و اطوار ادوار افلاک که ایراث بر صنایع
قدرت و بدایع فطرت او گواه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و ارسال
صلوات و صلوات بر ارواح مطهره و مشاهد منوره سالکان مسالک دین و ناهجان
مناهج یقین که مطالع اقمار هدایت و طوالع آفاق ولایت بودند علی الخصوص

ان مبارزه

۲

آن ستاره اوج سبحان الذی اسری ستاره برج والنجم اذا هوی قطب سپهر اصطفا حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم و ابلاغ نسایم تحیات فایحات و شمایم دعوات
رایحات بروضات زاهره از اهر حقایق علوم و مشاهیر ممالک امین بلاد نجوم
چنین گوید فقیر حقیر حسین ابن علی البیهقی المشتهر بالکاشفی ایده الله بلطفه
الخفی که چون بمدد دستیاری رفیق توفیق و پای مردی مساعدت تحقیق شش
رساله که آثار انوار آن احاطه جهات سته نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته شد
بدین ترتیب که از رساله مواهب نصر افتتاح ابواب مداخل این علم شریف
بر وجوه مستفیدان بارهای بابهای اعمال و احکام باسهل وجوه میسر گشت و از
کتاب میامن الله از جیب حسان ارقام تقویمی بعمل و جدول التسهیل و تحقیق ابر
مناظر ظهور و غرفات بروز بجلوه جلا نمودار شد و برکت نسخه لوامع المریخ
جواهر اوصاف اعمال موالید در رشته انتظام بدست نظام فکرت نظامی هرچه
تمامتر پذیرفت و صحیفه سیفه لوامع الشمس با شموع اشعار لطائف آثار انوار احکام
سنین عالم را بر عالمیان چون روز روشن گردانید و بیمن دفتر مباهج الزهره مباهج
احکام موالید حالا و مالا بهجتی هرچه کاملتر متبسم گشت و دیباچه مناهج عطارد خفایای
زوایای ضمایر را از تحقیق مسائل طالع مسئله و تدقیق غوامض آن انکشافی تمام
و وضوحی مالا کلام بخشید وقت آن آمد که بامداد رساله لوایح القمر اعنه
حقایق اختیارات و ازمه دقایق آن بایدی عنا فارسان مضامیر دانش اندوزی
و شهسواران میادین حکمت پروری رسد و بدین لامعه جهان افروز سبعه کاشفیه
که لمعات سبعه سیاره پرتویست از شعاع شموع لموع اسرار ایشان تواند بود
رقم اتمام و سمت اکمال پذیرد و بی غائله شبهت و مظنه ریبت این بضاعت مزجاة

وقتی بدولت قبول خواهد رسید و این زباله دیباجه حقیره کاهی پرتو نظر کیمیا اثر خواهد
یافت که بشرف مطالعه خدام آستان سعادت نرجام آصف ایام دستور
الانام ملجأ الامرا شرقا و غربا معاذ الوزرا اوراثه و کسبا نقطه دایرة الایالة
منطقه ذروة الجلالة مدبر امانی العدل و الاضافات الفلکیة مقرر قواعد
الفضل بالاشراقات الملکیة مرآت الممالک الخاقانیة ایمن الحضرة السلطانیة

شعر عند السلاطین عزیز مطاع ؛ لدی الخواقین مکین امین ؛ شهسوار
عرصه رفعت که در میدان مقام قدر ؛ ابلق ایام رام رایض احکام اوست ؛ آصف جاه
مجد الدین محمد کامیاب ؛ در مقام احترام از زمره خدام اوست ؛ لازالت بنیان

دولته موطدة الدعایم و ارکان حشمته موکدة المعالم مشرف گردد و بنظر القضا
علی الرضا ملحوظ و محظوظ شود اگرچه عقلا در باب یقین میدانند و خرد رهنمای
بتحقیق می‌شناسد که اهدا این تحفه محقر که حکم نقل التمر الی هجر دارد غایت [illegible]
و نهایت جرأتست و فی الحقیقه این نسخه بشر استحقاق نظر خداوندی که محک
علوم و نقاد ارباب فهوم است ندارد فاما رجا واثق و یقین صادقست که عواطف
مسکین نوازی و عواطف درویش پروری انظار ریاض آثار متوجه این مختصر
ساخته بمحل رضا و موقع قبول رساند شاید که متصدی تألیف این مجموعه
بافاضات مراحم خاطر فیاض و اشراقات عاطفت ضمیر مقدس از حضیض
خمول و ادبار باوج عزت و اشتهار مترقی گردد و از محض الطاف واضحة الآثار
و عین اعطاف لائحة الانوار لقبطی اتم اجزل و قسمی اعم اشمل محظی شود

شعر منی انال الذی املت من املی ؛ ان لم انل منک ما املت من امل
کرم بگوشه چشمی شکسته وار ببین ؛ فلک شوم به بزرگی و مشتری بسعادت

دین

ومن الله نیل المطالب والمقاصد وهو راد کل طالب وقاصد و وضع اساس این رساله
بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه لایق افتاد چنانچه در فهرست مرضع میشود مقدمه در
تعریف اختیار و موضوع و مبادی ان و فوائدی که بر استعمال ان مترتب میشود
مشتمل بر سه فصل فصل اول در تعریف اختیارات فصل دوم در موضوع و مبادی
این علم فصل سیم در فائده اختیارات مقاله اول در بیان شرائط کلیه اختیارات
و انچه از ان احتراز لازم است و انچه اسباب کمال اختیار بود و اینمقاله نیز بر سه فصل
اشتمال دارد فصل اول در شرایط که اختیار بی آن نشاید فصل دوم در انچه احتراز
از ان در همه اختیارات لازم است فصل سیم در شرایطی که سبب کمال اختیار بود
مقاله دوم در اختیارات جزئیه و ان صد و پنجاه و سه اختیار است که بر ترتیبی لایق
ایراد کرده میشود و در مبدأ مقاله در جدولی مفصل خواهد شد تا هر اختیار که
مطلوب باشد بزودی بنظر اطلاع درآید خاتمه در بیان اختیارات متفرقه
مشتمل بر بیست فصل فصل اول در اختیارات در اتصال قمر بکواکب فصل دوم در
اختیار نزول در بروج خالی السیر و اختیارات بر حالات او فصل سیم در اختیارات
قمر بحلول او در منازل فصل چهارم در اختیارات منازل بجدول ابوریحان فصل پنجم
در اختیارات منازل بمذهب حکما فصل ششم در اختیارات منازل جهت فتح
قلاع فصل هفتم در اختیارات درجات مخصوصه فصل هشتم در اختیارات درجات
بمذهب قیرانی [?] فصل نهم در اختیارات نزول کواکب در حدود یکدیگر
فصل دهم در اختیارات بحلول کواکب در وجوه یکدیگر فصل یازدهم
در اختیارات ایام فرس بدو نوع فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته فصل سیزدهم
در اختیارات سکر بلیدوز [?] و تحقیق مواضع آن فصل چهاردهم در اختیارات ساعات

بست کواکب غیر آفتاب فصل پانزدهم در اختیارات ساعات بقول ابو معشر فصل
شانزدهم در بیان اختیارات مامونی فصل هفدهم در اختیارات ثمنی بمذهب حکماء هند
فصل هجدهم در اختیارات کلکل بمذهب جوکیان فصل نوزدهم در اختیارات جکر جوکی
فصل بیستم در نکات غریبه و نوادر اختیارات و بعد از توضیح فهرست شروع
میرود در مقدمهٔ کتاب بعون الله الملک الوهاب مقدمه در تعریف اختیار
و موضوع و مبادی و فواید آن مشتمل بر سه فصل فصل اول در تعریف اختیار
صاحب روضة المنجمین آورده است که اختیار پیدا کردن وقتی مسعود است
جهت مهمی که مناسب آن باشد و نزدیک بدین سخن است آنکه حکیم فاضل کیا کوشیار
گوید اختیار سعادت وقتی مختار بود که آن وقت موافق مطلوب و مقصود باشد
و مارخت صاحب غرض با خداوند طالع مارخی بسنده و امام علامه فخر
الملة و الدین الرازی قدس سره فرموده که اختیار عبارتست از برگزیدن وقتی
که آن بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن اوقات که موافق مقصود وی بود
در آن مدت که آن وقت در وی طلب کنند و محصل این تعریفات همانست
که اختیار طلب وقتی است مسعود مناسب مطلوب و موافق مقصود و صاحب کفایة
التعلیم آورده است که اختیار گزیدن مزاج آسمانیست برای آغاز کارها زیرا
تا حکم آن کار بر وفق آن مزاج حاصل آید اگر آن کار در وقت آن مزاج کرده
شود و بدین سبب واجبست که نخست در اسباب کلیهٔ آن کارها تأمل نمایند و از مبادی
باز جویند که آن مهم از جملهٔ ممکنات است یا مستحیلات اگر ممکن باشد آنگاه اختیار
کنند تا فائده بر آن مترتب گردد و در اختیارات باخرزی آورده است که چون
برای کسی اختیار مهمی کنند اگر طالع آنکس معلوم باشد باید که اول در طالع اصل

و انتهای

و انتها و تحویل آن نظر کنند که بر آن مهم دلیل هست یا نی مسئله شخصی را اختیار تزویجی
می باید اولا بباید دید که در طالع او بر تزویج دلیل هست یا نه اگر آن دلیل قایم باشد
آنگاه در اختیار آن شروع باید نمود و الا در آن خوض نباید کرد تا محال طلب کرده
باشد و تضییع اوقات نموده و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را قایم مقام
طالع اصل دارند بشرایطی که در رساله مناهج عطارد مذکور شده و هم حکیم اسمعیل
باخرزی فرموده است که سلطان معز الدین سنجر ماضی انار الله برهانه منجمان
را امر کرد که اختیار سفری کنند و در آن اختیار میان اهل این صناعت
منازعت بسیار رفت تا هر یک اختیار اتفاق نمودند و بعد از اتفاق سلطان را
از آن سفر پشیمانی افتاد و فسخ عزیمت نموده همه رنج ایشان ضایع شد پس
شرایط آن بودی که از روی طالع اصل و انتها و تحویل پادشاه بدیدندی تا این سفر
وقوع خواهد یافت یا نی تا این همه رنج نکشیدندی و در بعضی از کتب اختیار
مسطور است که چون حکما در طالع ذو القرنین هیچ دلالت ندیدند بر سفر و دلیل
نحوستی نیز در طالع بود قریب سه سال اجازت ندادند که سفر کند و اختیار را نجوم
داشتند و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما عدول ننمود

فصل دوم

در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن چیزی باشد که در آن علم از عوارض
ذاتی او بحث کنند چنانکه در علم طب از احوال بدن انسان از حیثیت صحة
و مرض و موضوع این علم افلاک و کواکب است از آن روی که از قوت بفعل آرند
الجزء را که اختیار برای او کرده باشند و مبادی هر علمی آن باشد که موقوف علیه
شروع باشد در مسائل آن علم و مبادی این علم بر الجمله که امام آورده است
قضایای تجربی بود و قضایای مقبول نه همین مجربات و بس چنانکه مذهب جمعی است

چه مقررست که هرگاه قمر یا صاحب طالع متصل باشد بکوکب غرض از سیارات هم
باید که ایشان را متصل گردانند بکوکبی از ثوابت که بر مزاج کوکب الغرض
باشد تا مقصود حاصل گردد و معلومست که تجربه بمعرفت طبایع ستارگان ثابته
نرسد زیرا که کمترین شرایطی در صحت تجربه آنست که یک فعل از یک کوکب
در یکدرجه بارها ببینند و این وقتی ممکن باشد که عمر بدان وفا کند که ثوابت
دو دور یا بیشتر تمام کنند و مقررست که یکدوره ایشان بقول اصح در بیست و
چهار هزار سال تقریبا تمام شود پس عمر بتجربه احوال ایشان وفا نکند و آنچه از
طبایع ستارگان ثابته معلومست جز بوحی و الهام بحیطه فهم در نیامده و این از
قبیل مقبولاتست پس محقق شد که در مبادی این علم بقضایای مقبوله حاجتست
چنانچه بقضایای مجربه **فصل سیم** در فایده اختیار و ناچارست قبل از
مقصود تمهید مقدمه کردن که در ظهور فایده مفید باشد بدانکه حکیم بطلمیوس در ثمره اورده است
انما ینتفع بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زائدة علی فضلها بین القوابل فاما
اذا کانت مقصرة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار وان کان ما یستعمل فیه مجودا الی الکمال
و خواجه نصیر الدین قدس سره در شرح این کلمه میفرماید که هر طالع که همه دلایل او مسعود
باشد و قوی صاحب آن طالع را نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه
دلایل او منحوس و ضعیف باشد ضد او بدان طالع را مانندی نبود در شر و شقاوت
و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اکثر طالع را دلایل از هر دو صنف
بود و بعد از تکافؤ دلایل خیر و شر هر حال که بران قرار گیرد آن را اقوام آن
دلایل خوانند و چون جهت شخصی اختیار کنند آن که با طالع اصلی باشند
و طالع تحویلی با دلایل حاضر در ایام که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را فراهم باشند

بکی

پس اگر این اعنی قوام طالع اصل و تحویل در طرف سعادت متساوی باشند و سعادت
اختیار موافق با آن منضم شود انتفاع آن کس باختیار در غایت قوت باشد
و اگر قواین در همین طرف متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت
زیادت باشد همچنان باشد که اول اما اگر سعادت اختیار مساوی قدر
تفاوت باشد یا زان اختیار از سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد همچنین
و اگر چه در هر دو صورت استعمال اختیار مودی بصلاح باشد و برین قیاس
باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو در طرف
نحوست باشند و حکیم احمد مهندس در شرح این کلام ایراد کرده که چون دلایل
طالع شخصی و وقت اختیار متفق باشند در صلاح حال صاحب اختیار بیفزاید
و اگر مختلف باشند بر یکدیگر غلبه کنند و آنچه قوی تر بود قوت او ظاهر گردد
زیرا که صاحب اختیار بتن ماند و اختیار بدان چیز سودمند که بتن در آید از
اغذیه و ادویه و چنانکه دارو بتن در آید و تن را صحیح یابد صحت بروی نگاه دارد
و اگر صحیح نیابد بدن را باعتدال باز آرد و اگر تن بروی غلبه کند از وی در تن
هیچ پدید نیاید اگرچه اندکی از بیماری بشکند همچنین طالع وقت اختیار با طالع
اصل مولود یا برج انتها یا طالع تحویل از سه قسم بیرون نبود یا هر دو سعد باشند
یا هر دو نحس یا یکی سعد و دیگری نحس اگر هر دو سعد باشند هر اینه سعادتی عظیم
حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند بی شک نحوستی بزرگ پدید آید و اگر یکی سعد
باشد و یکی نحس این نیز بر سه قسمت یا سعد غالب بود یا نحس یا هر دو متساوی
باشند اگر سعد غالب باشد آنچه از وی برابر اسباب نحوست بود دفع
نحوست بکند و آنچه فاضل آید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب بود

آنچه یاوری از اسباب سعادت مساوی ما باشد منع آن سعادة بکند و آنچه زیادة
بود سبب حصول نحوست گردد و اگر هر دو متساوی باشند انتخفاط نه
سعادت حاصل آید و نه نحوست و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که
این اختیار نیک سود مندست زیرا که اگر طالع اصل یا برج انتها یا طالع
تحویل نیک باشد و طالع اختیار که در غایت سعادت بود بدان پیوندد
هر آینه سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد طالع اختیار که
بغایت مسعود بود آن نحوستها را زائل گرداند و باشد که سبب مزید سعادت گردد
پس اختیار کردن نزدیک عقلا از مهمات بود والله اعلم بالصواب مقالهٔ اول
در بیان شرایط کلی اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه سبب
کمال اختیار بود و اینمقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول در شرایط
کلیه که اختیارات را از آن نشاید بدانکه شرایط کلیه اختیارات سلطان الحکما استاد البشر
خواجه نصیر الحق والدین الطوسی روح الله روحه آن را بر این نسق نظم فرموده اند
نظم اختیار هر چه خواهی هفت چیز آور بجای تا بود کار تو نیکو و بر این همی رای
مفترض : حال مه مسعود باید حال ربع و صاحبش : حال طالع صاحبش بیت الغرض
صاحب غرض : و این هفت شرطست که چون وقت ساعت کند رعایت
مجموع لازم باشد اول صلاح حال قمر و این شرایط دیگر مقدمست در جمیع
اختیارات از برای آنکه او نزدیکترین ستارگانست بزمین و تاثیر او در
این عالم زودتر و بسیارتر است از دیگر کواکب اما آنکه گفتیم تاثیر او زود
تر است در این شبهه نیست که حرکت قمر اسرع از حرکات دیگر ستارگانست
و حوادث عالم پیوسته متجدد می گردد لیکن اضافت این حوادث بحرکات

ربعه قمر لنب دیگر انکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار ستارکان بیکدیگر
امیخته گرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث گردد بنوعی اما انکه
گفتیم که تاثیر قمر درین عالم زیاده است ان نیز از غایت وضوح احتیاج بشرح
ندارد مثل رنگ گرفتن میوه‌ها از شعاع او و تاثیرش در کتان و سبب زکام
و نزله شدن چون پرتو او بدماغ رسد بسیار ظاهر است دیگر از تاثیرات او
آنست که چون از اجتماع روی باستقبال نهد و او را درین محل زاید النور گویند
تا رسیدن باستقبال نباتی یا غله که بدروند یا ببرند چون بنهند در وی جانوری
بدید اید اندک مدتی و آن را از یکدیگر بریزانند و چون ماه از استقبال باز گردد
تا باجتماع درین اوقات نیز رستنی و غله که بدروند و ببرند در وی جانوری
بدید نیاید و یک چندی هم برین حال باند و این مجربست دیگر بوقت انکه ماه را
با افتاب اجتماع یا استقبال باشد مصروع را صرع افتد زیاده از اوقات دیگر
و چون این در وقت بگذرد بهتر گردد و دیگر روز اجتماع و استقبال اب
دریاها و اب رودها در اضطراب افتد تا انگاه که ماه از افتاب بر گردد ساکن
شود و جزر و مد دریای محیط از طلوع و غروب قمر ظاهر است و گروه بحریان
مشاهده کرده اند که چون ماه از افق مشرق ظاهر گردد اب دریای محیط بساحل
بر آمدن گیرد تا انکه قمر بوسط السما رسد باز چون از میان اسمان در گذرد
اب باز پس شدن گیرد و بتدریج میرود تا چون قمر بافق مغرب متحقق شود باز بر
آمدن گیرد و چون قمر از وتد الارض در گذرد اب دیگر باره باز گردد و باز پس
شود تا چون قمر بافق مشرق رسد باز ان اب باز امدن گیرد دیگر چون قمر از ستاره
بر گردد و بستاره دیگر پیوندد که طبعش بر ضد ان ستاره اول باشد در هوا

تغیر پدید آید و بخارها رطب و یابس بجنبش در آید و از او باد و باران و آنچه مقتضای
وقت باشد ظاهر گردد و بسی بچندین دلیل روشن شد که تاثیر قمر درین عالم
اکثر و اسرع از تاثیر دیگر کواکب است لاجرم صلاح حال او در اختیارات اولی
باشد و در روضة المنجمین آورده است که صلاح حال قمر سود دارد در هر اختیاری
که بود ضروریست چه دلالت او بر احوال جزئیه از همه پیداتر و سریع تر است
و مراد از لفظ اصلاح علی الاطلاق یا حصول سعادت است یا عدم نحوست
اما سعادت قمر از بیست وجه است ۱ اگر شمالی باشد و آن بعد از مجاوزت
او است از نقطه راس تا وصول او بنقطه ذنب ۲ اگر در برجی مستقیم
الطلوع باشد و آن از سرطانست تا جدی ۳ اگر در وتدی از اوتاد اربعه
باشد الا در طالع و مایل الاوتاد نیز نکو باشد و حکیم اسمعیل باخرزی گوید که
ماه و خداوند خانه او نشاید که در اوتاد افتند که کار بفساد انجامد و در اکثر اختیارات
در نفس طالع نیز نشاید و این سخن از غرابتی خالی نیست و اعتماد را نشاید
چه اقوال اکثر اکابر بر خلاف اینست ۴ اگر خداوند خانه وی بوی ناظر بود
چه اگر میان ایشان نظر نباشد دلیل دشواری و رنج بود در ان عمل و با تمام
نرسد مگر که سعدی او را مدد کند و نظر خداوند خانه بوی از وتد باید تا
آسان تر و تمام تر باشد ۵ اگر از سعدی برگشته بود و بسعد دیگر متصل
شود ۶ اگر در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و این را حیز
گویند ۷ اگر اثنی عشریه موضع او با سعدی بود که ان سعد موافق ان عمل
باشد یا اثنی عشریه ان سعد با وی بود ۸ اگر منتقل باشد از سفلی بعلوی
یعنی از ستاره برگردد و بستاره پیوندد که فلک ستاره متصل الیه

بالای

بالای فلک ستاره منصرف عنه باشد الّا در حروب و شروب مسهل که این حال بر
عکس باید ط اگر در خانه سعدی بود یا در شرف وی یا در حدود وی ی اگر شمس بوی
ناظر بود بنظر سعد یا اگر در درجات مضیئه و نیّره باشد یب اگر سریع السیر بود
یعنی سیرش از سیر وسط گران یج است زیادت باشد ید اگر زاید النور
باشد و زیادتی نور قمر وقتی است که از تربیع اول شمس در گذشته باشد و بتربیع
دوم نرسیده و نقصان نور وقتی است که از تربیع دوم گذشته باشد و بتربیع
اول نرسیده و بعضی گفته اند قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و
از استقبال تا اجتماع ناقص النور یه اگر زاید الحساب بود و آن وقتی است که در
نطاق سیم و چهارم باشد از خارج و در نطاق اول و دوم باشد از تدویر
و نقصان حساب وقتی بود که در نطاق سیم و چهارم باشد از تدویر و در
نطاق اول و دوم بود از خارج یو اگر زاید بود در عدد و آن وقتی باشد
که در نطاق اول و دوم باشد هم از خارج و هم از تدویر و نقصان عدد وقتی
که در نطاق سیم و چهارم باشد هم از خارج و هم از تدویر یز بتر اگر در خانه
یا شرف یا مثلثه یا فرح خود باشد یح اگر مقارن سعود یا کوکبی مسعود بود یط
اگر در شرف شمس باشد ک اگر از نحوس پاک بود کا اگر متصل باشد بکوکب
مؤنث چه در آن حال وی را قوتی عظیم می باشد چنانچه اتصال آفتاب بکواکب
مذکره موجب قوت است مر او را اما نحوست قمر از بیست و دو وجه است ا اگر
تحت الشعاع بود یعنی میان وی و آفتاب کمتر از دوازده درجه باشد
از درجات سوا ب اگر منخسف بود ج اگر در مقابله آفتاب بود د اگر در تربیع
آفتاب بود ه در مقابله و تربیع و مقارنه نحوس باشد و اگر محصور باشد

النحسین بود ل انکه میان او و ذنب دوازده درجه باشد یا کمتر و بعضی علما
عقد تیر گفته اند و آن معمول نزد ما نیست لب انکه در طریقه محترقه باشد لج
انکه در بیوت و حدود نحوس بود لد انکه با اثنی عشریه نحوس باشد یا در مقابله آن
انکه در زائل الوتد باشد مگر در سیم که آن فرح اوست و از همه بدتر انکه
در نهم بود له انکه بطی السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود لو انکه وحشی
السیر باشد یعنی به برجی در آید و بیرون رود که با هیچ کوکب اتصال نکند و بدتر
انکه در برج قوس وحشی باشد بجهة انکه قمر از برجهای غریب در قوس زیادتی
ضعف دارد چه از هبوط بیرون آمده و به وبال نرسیده و اگر در جوزا وحشی بود
ضررش کمتر بود چه از خانهای غریب جوزا از قمر مناسب تر است که
از شرف بیرون آمده و بخانه سوم نرسیده لز انکه جنوبی هابط باشد یعنی از
نقطه ذنب گذر کرده باشد و بنقطه راس نرسیده بود لح انکه در جدی
باشد که وبال اوست لط انکه در ششم یا هشتم یا دوازدهم باشد از سهم السعاده م
انکه ناقص النور بود ما انکه ناقص العدد بود مب انکه ناقص الحساب باشد مج انکه در درجات
مظلمه و قتمه و درجات آبار بود مد انکه خالی السیر بود یعنی در اوایل برج بکوکبی
بپیوندد و در آن برج دیگر هیچ کوکب اتصال نکند مه انکه بعید الاتصال باشد یعنی
در برجی آید و با اوایل برج هیچ کوکب را نبیند و در اواخر ببیند و آن دلیل
تعویق و تعطیل کارها باشد شرط دویم صلاح حال آن بیت که قمر در وی
است و آن از سه وجه باشد ا باید که سعدی در آن موضع بود یا بدو ناظر ب
باید که خداوند آن خانه ناظر بود به ماه و اگر نحس بود باید که از اوتاد ناظر بود ج باید
که از نحوس و نظر نحوس سلیم باشد شرط سیم صلاح حال صاحب الخانه

که قمر در وی است و آن نیز از سه وجه است ا باید که در موضع نیک حال بود و سعود در وی
ناظر و نحوس از وی ساقط که گفته اند که چون قمر مجرود باشد و صاحب خانه مذموم
اول آن کار پسندیده بود و آخرش نکوهیده ب باید که تقویمهای فلکی چون بودن
در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا مرکزی که سایر باشد یا اوج یا صعود در
شمال یا استقامت و سرعت سیر و زیادتی آن آراسته باشد و تقویمهای عرضی
چون بودن در اوتاد و مایل و فرح و غیره مانند آن نزینت ج باید که قمر بوی ناظر
بود و این اصل تمام است در همه اعمال چهارم صلاح حال طالع و آن از هشت
وجه است ا شایستگی او مر غرض را چنانچه کارهای ثابت را بروج ثابته و کارها
منقلب را بروج منقلبه و آنچه میان دو تن باشد و کارهای را که بنوبت کنند بروج
ذوجسدین ب باید که طبع موافق عمل مقصود باشد چنانچه کارهای را که تعلق
باتش دارد در بروج آتشی و اعمال آبی را بروج آبی وقس علی هذا ج آنکه مراعات
زمان نیز کرده شود چنانچه کارهای که در روز خواهند کرد بروج نهاری اختیار
کنند و کارهای لیلی را بروج لیلی و از جمله دوازده خانه اول نهاری است و دوم
لیلی و گفته اند بر جهات نهاری کارهای روز را نیکست و بر جهات لیلی کارهای شب را د آنکه
مراعات طبقات خلق کنند چنانچه کارهای ملوک را بر جهات ملوک وقس علی هذا
القیاس نسبت بسایر مردمان و دیگر کارهای را که تعلق بمردان دارد بروج
مذکر اختیار کنند و اناث را بروج مؤنثه و صفات بروج از تذکیر و تأنیث و نهاری
و لیلی و طبایع و جهات هر یک بشکلی مستوفی در رساله مواهب زحل مسطور شده
از آنجا تحقیق توان نموده آنکه طالع از بروج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار بر
مراد با تمام رسد و آنکه سعود را در طالع حظی تمام باشد چنانچه طالع بیت یا شرف

باحد ایشان باشد ب اگه سعود بوی ناظر باشد و نحوس از وی ساقط که نظر نحوس
بطالع دلیل دشواری باشد و نظر سعود دلیل بر کمال ان کار باشد و اگر هم سعود ناظر
باشد و هم نحوس دلیل توسط بود ج اگه اوتاد وی بسعود اراسته باشد و نحوس
ازان ساقط و رعایت این معنی بعد از طالع اولی بعاشر باشد پس بسابع
پس برابع که در امور سلطانی که اول بعاشر نگرند پس بطالع پس بسابع پس
برابع شرط پنجم صلاح صاحب طالع و ان از پنج وجه است اگه ناظر بود بطالع
و بهیچ وجه ساقط نباشد چه اهل این صنعت متفق اند بر انکه طالع اختیار بمنزله
بدنست و خداوندش بمثابه روح پس باید که روح به بدن متصل باشد تا اسم
حیات اطلاق توان کرد از این است که طالع را بیت الحیوة خوانند بطلمیوس
گفته است که هر ان ستاره که ناظر نباشد بخانه خود همچنان باشد که کسی از
منزل خود دور مانده بود او را محافظت خانه قیام کردن متعسر بلکه متعذر بود
پس باید که صاحب طالع ناظر باشد بطالع بد نظر که باشد و اگر نحس بود باید که بنظر
مودت بطالع نگرد چه نظر نحوس از تثلیث و تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع
بد نباشد ب اگه سعود بوی ناظر باشند ج اگه سهم السعادة مقارن وی باشد
د اگه بقمر ناظر بود اما اگر نحس باشد باید که نظر او بقمر از اوتاد طالع نبود ه
اگه قوی حال باشد بقوی ذاتی یا عرضی شرط ششم صلاح حال کوکب غرض
است یعنی ستاره که تعلق بمطلوب داشته باشد مثلا کارهای سلطانی را افتاب
و شغل دهقانی را زحل و تجارت را عطارد و باقی برین قیاس و ان از شش
وجه است ا اگه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود باید که از مقابله و تربیع ناظر
نبود ب اگه ناظر باشد بخانه صاحب طالع که در روضه آورده است که انظر

جنانکه آفتاب بخانه ... اگه ناظر بخانه صاحب ؟

بخداوند

خداوند حاجت که آنرا کواکب الغرض گویند کخداوند طالع بهتر باشد از نظر او بطالع و
حکیم ماشاء الله مصری نیز گوید برین رفته است ه اگنه قوی حال بود و در حظوظ
خویش باشد ه اگنه از نحوست و ضعف سلیم بود و باید که ممازجتی محمود بود میان
خداوند خانه و خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع اختیار که دلیل
حسن عاقبت باشد شرط هفتم صلاح بیت الغرض یعنی خانه که تعلق
بهم مطلوب داشته باشد چنانکه چهارم دهقنت را و نهم سفر را و دهم
اعمال و اشغال را و مانند آن و آن از شش وجه است ا اگنه در خانه حاجت سعدی
قوی حال بود یا ناظر باشد بدو ب باید که خانه حاجت در اصل طالع مولود سعود
بوده باشد و قوی حال ج باید که خانه حاجت از طالع اصل صاحب اختیار
ساقط نباشد و در صلاح حال کوکب الغرض و بیت الغرض و خداوند او استقصا
باید نمود که حکما گفته اند چون خانه غرض و خداوند او تباه باشد صلاحیت دیگر
دلیلها هیچ سود ندارد و فایده ندهد و الله اعلم فصل دوم در آنچه احتراز
از آن لازم باشد بدانکه چیزهای که در اختیارات از آن اجتناب باید نمود و آنرا
محذورات کلیه گویند چنانکه شرایط فصل سابق را شروطات کلیه و آن شش و هشت
چیز است اول حذر باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد خاصه در شب الادربیع و شریها
که چون ماه مسعود بود و در طالع باشد اینمعنی روا داشته اند و حکیم فایق
یعقوب بن اسحق کندی بهیچ وجه جایز ندارد بودن قمر در طالع و گویند قمر مضادتی
دارد با طالع و بعضی از حکما گفته اند چون ماه در غایت تری است
و قابلیت قبول اثر دارد بسرعت لاجرم اثر سعادة و نحوست زود در وی
پدید اید پس وقتی که در طالع باشد تغیرهٔ عظیم در مزاج انکس ظاهر گردد

و بعضی گویند بودن قمر در طالع جایز است چه او در طالع طبیعت زهره دارد و زهره در
طالع مذموم نیست و ابومعشر در اختیارات سفر خاصه قمر در طالع جایز ندارد و در
بودن شمس در طالع نیز خلاف است اکثر منجمان روا داشته‌اند بودن شمس را
در طالع و بعضی جایز ندارند و حق آنست که بودن هیچ نیر در طالع اختیارات مناسب
نیست و این رباعی که نتیجه خاطر یکی از فضلاست بدین حال ایما میکند نظم از
قول حکیمان جهان درست است : نیر که بود بطالع اندر خطر است : این کار جهان
از این چنین باخطر است : کاندر درج طالع هر روزه خور است : د حذر باید کرد
از آنکه ماه از طالع ساقط باشد ه حذر باید کرد از مقارنت ماه با مریخ در اول
ماه و اول روز و حذر باید کرد از آنکه قمر مقارن زحل بود در آخر ماه یا آخر
روز ز حذر باید کرد از آنکه ماه را خداوند خانه او نظر عداوت باشد چه آن
دلیل مضادت و خصومت بود در آن کار و در کارها زنان سهل‌تر باشد ح
و حذر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت یا با آفتاب
یا با ماه یا با کوکب الزمن ط حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع یا ستاره
حاجت راجع باشد یا محترق یا محصور بین النحسین یا مجاسد کید یا منزل ی
حذر باید کرد از آنکه نحوس در اوتاد باشند خاصه در طالع و اگر چه ستاره حاجت
باشد که نحوست وتد صاحب اختیار را از مطلوب باز دارد یا حذر باید کرد از
آنکه خداوند هشتم در وتد باشد که صاحب اختیار را آفت رسد یب حذر
باید کرد از آنکه خداوند خانه قمر از وی ساقط باشد و منحوس بود که دلالت
بر فساد اختیار کند و صلاح حال قمر در این باب سودمند نیاید یج حذر باید
کرد از نحوست قمر بدو وجه که باشد ید حذر باید کرد از آنکه صاحب بیت الزمن

در اوتاد

در اوتاد باشد اگر نحس بود اما باید که بطالع ناظر باشد از حادی عشر یا تاسع یا ثالث یا خامس
مگر وقتی که طلب شر و فتنه کند ۶ حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع نحس بود از وتد
بطالع نگرد که آن دلیل فساد اختیار بود و صاحب اسرار النجوم آورده است که
نظر صاحب طالع که نحس بود بطالع از غیر وتد باید و سقوط اش از طالع بهیچ حال نشاید
۷ حذر باید کرد از آنکه طالع یکی از درجات آبار باشد یا صاحب طالع نیز
در یکی ازین درجات بود ۸ حذر باید کرد از روزهای شوریده و آن بوقت
راجع شدن ستارگان باشد یا هبوط یا احتراق ایشان یا روزی که درو
تغیر کلی باشد چون بلای عظیم یا حربی یا بیماری عام و مانند آن ۹ حذر باید کرد
از آنکه طالع برجی باشد از بروج معوجة الطلوع خصوصا در مهمات ملکی که آن
کار بر سنن استقامت نرود ۱۰ حذر باید کرد از آنکه قمر در برج معوج باشد
مگر که از نظر سعود حظی تمام داشته باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر نحوس باشد
رنج مضاعف گردد و کار در از شود جز کلفت و مشقت روی ننماید ۱۱ حذر
باید کرد از ایام نحس و آن هفت روز است قبل از کسوف و هفت روز
بعد از او و سه روز پیش از خسوف و سه روز بعد از و ۱۲ حذر باید کرد
از ساعات بست آفتاب که منسوب بابل ایلبد حکیم اسمعیل باخرزی در اختیارات
خود ساعات بست را ساعات محترقه گوید و آورده است که استادان این
صناعت اتفاق کرده اند که آغاز هیچ کاری نتوان نهاد از مهمات ملکی
درین ساعات محترقه و حکیم ابومعشر را درین باب مبالغتی تمام است و
میگوید که هر که کاری آغاز کند از کارهای بزرگ درین ساعات چون بر تخت
نشستن و روی بحرب آوردن و علم بر بستن و جلوس بر مسند وزارت

و در دست وزارت نشستن و غیر آن جز پشیمانی بار نیارد و جز ندامت روی ننماید
و بهتر چیزی اختیار کننده را آنست که حال این ساعات را بتحقیق بداند تا ناشناخته
کاری آغاز ننهد که عاقبت بوخامت انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال
آن در میان المشتری بر بطلی کامل ثبت یافته ه حذر باید کرد از آنکه ماه از
کوکبی علوی منصرف باشد و بکوکبی سفلی متصل که آن دلیل بزیان آمدن مطلوب باشد
و انصراف او از کوکب صاعد و اتصال او بکوکبی هابط همین حکم دارد و اگر از کوکبی
برگردد که در وتد باشد و بکوکبی پیوندد که از طالع ساقط باشد همین معنی دست
دهد و اگر این صورت در اختیار حرب بود روا باشد چه دلیل قوت شاخص و
ضعف خصم او باشد ه حذر باید کرد از آنکه طالع اختیار ششم و هشتم و دوازدهم
طالع اصل صاحب اختیار باشد که آن سبب بیماری و خوف و غلبه اعدا باشد و
در طالع تحویل و انتها نیز همین حکم هست و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله بدل
آن بکار دارند ه حذر باید کرد از نحوست طالع اجتماع مقدم که حکما گفته اند
چون طالع اجتماع مقدم تباه باشد و نحوس بر آن مستولی باشند پرهیز باید
کرد از کاری که دوام آن مطلوب باشد ه حذر باید کرد از فاشیات
که در آن ساعت که قمر بدان درجات میرسد بغایت نحس و مذموم و ناشایسته است
و فاشیات مراکز آن باشد و عرب فاشیات گویند و آن هشت فاشیش باشد
فاشیش اول از اجتماع در بعد دوازدهم درجه است و فاشیش ثانی در چهل و
پنج و ثالث نودم و رابع صد و سی و پنج و خامس صد و هشتادم و آن نقطه
استقبال است و فاشیش اول از استقبال در قرب چهل و پنج درجه است و دوم
نودم و سیم صد و سی و پنج چهارم صد و شصت و هشتم و پنجم صد و هشتادم که نقطه

اجماع

اجتماع باز رسد و تفصیل شناخت و کیفیت استنباط آن از رسالهٔ نیاس المشتری
موضح گردد. حذر باید کرد از ایام ناقص و آن از اول روز بیست و هفتم ماه
عربست تا نیمه روز چهارم از ماهی دیگر و بعد از آن تا تمام یازده روز ایام زیاده
بود پس از ابتدا روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود و
بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام زیاده بود که حذر باید کرد از ایام
نکره و آن اسباع ماه عربی بود که نهم و نوزدهم و بیست و هفتم است که حذر
باید کرد از ایام منحوس و آن اسباع ماه عربی باشد و آن روزها دیگران ماه
بود چون هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و هشتم و بابلیان در این چهار
روز اختیار روا ندارند که حذر باید کرد از ایام منحوس در ماههای
فارسی و آن هفت روز است که از برای همه کارها بد است و چهار روز دیگر
که در هر روزی کاری معین ممنوع است و خواجه نصیر الحق والدین از آن در سلک
نظم کشیده و موید آنست بقول حضرت صادق خلاصهٔ ایام کل انام شعر

ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است / نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن
چو روز سیزدهم روز شانزدهم شومست / دگر ز بعد بیست و یک چو بیست و چهار
چو بیست و پنج که اینهم بنحس موسوم است / بجز عبادت کاری مکن درین ایام
اگرچه نیک و بدت همچو رزق مقسوم است / بماند بیست و سه روز خجسته مختار
که در عموم حوائج بجز مختوم است / ولیک چارم و هشتم سفر مکن زنهار
که خوف و هلک در این هر دو نص محتوم است / بروز یازدهم پیش پادشاه مرو
اگرچه سنگدلی نرم بر تو چون موم است / مکن دوازدهم با کسی مناظره تو
که در خصومت این روز صلح معدوم است / گریز نیز درین روز ناپسند اند که ره گریز و هوای خلاص مسموم است

ز روزهای ستوده همین چهارست انکه : درین حوایج در سلک نحس منظوم است

۱ حذر باید کرد از وقت انصراف ماه از محاق از شهادت مریخ و اتصال بد

و خاصه از مقارنه یا تربیع ۲ حذر باید کرد در وقت استقبال از شهادت

زحل و اتصال او بقمر که آن دلالت کند بر غایت تباهی ۳ حذر باید کرد

از نحوست قران یعنی چون اجتماع در برج قران علویین واقع شود تا اجتماع

دیگر و گفته اند تا وقت استقبال از جمله ابتدآت حذر باید کرد

اگر ضرورت باشد قوت آن اختیارات از نحوس باید جست اما اگر قران سعدین

در آن جزو بوده باشد و نحوس مستولی باشد آن نحوست زایل شود

و آن ماه کارها را شایسته باشد ۴ حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع

یا کوکب الغرض یا صاحب بیت الحاجة یا خداوند خانه قمر غربی باشند که عاقبت

آن کار وخیم بود ۵ حذر باید کرد از اتصال ماه بنحوس مگر که آن نحس

قوی حال باشد و او را شهادتی باشد نزدیک ماه چنانکه خداوند خانه

وی بود که آنگاه دلیل حصول مراد باشد اما پس از صعوبت و بی رضا

خداوند حاجت ۶ حذر باید کرد از نحوست اجتماع در طریقه محترقه یعنی

چون خروج اجتماع از نوزدهم درجه میزان باشد تا سیم درجه عقرب در آن

ماه از ابتداء کارها اجتناب باید کرد که آن بلائی بزرگ آرد ۷ حذر

باید کرد از ابتداء امور چون اجتماع در اول روز یا اول سال بوده باشد

با شهادت مریخ ۸ حذر باید کرد از افتتاح اعمال چون استقبال

در آخر روز یا آخر سال بود با شهادت زحل ۹ حذر باید کرد از شهادت

سهم زحل و سهم مریخ و نظر خداوند آن ایشان بسهم حاجت و خداوند

او بیت

[illegible]

اولیٰ انکه در باب اختیارات از او حذر کردن لازم است فصل سیم در انچه
سبب کمال اختیارات باشد و ان هفده نوع است نوع اول انچه تعلق بابتدا
وانتهای امور دارد در این باب اصل تمام ملاحظه حال اجتماع و استقبال مقدم است
با احوال قمر و انچنان بود که جزو مقدم در طالع اختیار از سه حال بیرون نباشد
یا در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد یا در زایل اما چون جزو مقدم در یکی از اوتاد
باشد خالی از ان نیست که قمر در ان اجتماع یا استقبال یا سعدی بوده است
یا با نحسی یا فارغ بوده از اتصال سعد و نحس اگر با سعدی بوده باشد و بعد
از انصراف از و بسعدی دیگر پیوسته دلیل خوبی ان کار بود هم در ابتدا
وهم در انتها و اگر بنحسی پیوسته باشد دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها بود
و اگر با نحسی بوده باشد و چون از او برگشته بود بسعدی متصل شده باشد
دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود و اگر بنحسی پیوسته بود دلیل تباهی ان کار بود
در ابتداء او و هم در انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از بیوت مایل الاوتاد بود
اقسام چهارگانه مذکور میانه باشد و اگر در زایل الوتد بود اقسام اربعه ضعیف
باشد الا در جانب شر زیرا که اولا سعادت هر چند بدحالتر باشند نحوست
ایشان بیشتر بود و اگر قمر بعد از اتصال فارغ بوده باشد و جزو در وتد
بود دلیل توسط ان کار باشد و ند مایل به نیکوئی و اگر در مایل الوتد بود
ان کار بر درجه توسط باشد و اگر جزو در زایل بود اندکی بضعف مایل باشد
و گفته اند که طالع و صاحبش و سهم سعادت و خداوند ساعت و ان ستاره
که قمر بدو می پیوندد دلیل ابتداء کارها باشد و برج چهارم و صاحبش و
اثنی عشریه ماه و خداوند خانه قمر و خانه چهارم از درجه قمر و صاحب سهم

السعادة دلیل انتها کارها بود پس اگر خوبی ابتدا و انتها خواهند ملاحظه این دلایل
بکنند و ایشان را مسعود سازند و در مواضع نیکو نهند و در کتاب سر النجوم آورده
است که در اختیارات از صلاح ارباب عواقب غافل نباید بود از برای آنکه
اعمال تمام نگردد الا بعواقب و صاحب سر الاسرار آورده است که صلاح حال
دلایل ابتدا بی صلاح دلایل عاقبت سبب تلف صاحب اختیار بود
و در جامع مذکور است که حکما متفق اند بر آنکه ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه
او دلیل عاقبت پس بود ابتداء کارها حال ماه با صاحب بیت یکی از چهار قسم تواند
بود اول آنکه قمر در وتدی بود از اوتاد طالع و خداوند خانه وی بوی ناظر باشد
و این دلیل خوبی ابتدا و انتها بود دوم آنکه قمر در وتدی باشد اما صاحب
بیت از وی ساقط باشد و این دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها بود سیم
آنکه قمر در وتد نبود اما خداوند خانه بوی ناظر باشد و این دلیل تباهی ابتدا
و خوبی انتها بود چهارم آنکه نه قمر در وتد بود و نه خداوند خانه بوی ناظر باشد
و این دلیل تباهی ابتدا و انتها بود [illegible] آنچه تعلق با حوال دلایل طالع
اختیار دارد بباید دانست که دلیل طالع کوکبی باشد که مستولی بود
بر طالع و شهادت او بیشتر باشد و در برهان الکفایه آورده است که دلایل
طالع نه اند برین ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب
حد پس صاحب مثلثه اول پس صاحب وجه پس صاحب بهنه پس صاحب
اثنی عشریه طالع پس کوکبی که درجه طالع بوی متصل باشد پس کوکبی که در
طالع بود از این جمله هر کدام را که شهادت بیشتر باشد وی دلیل بود و دلایل
عاشر و سابع و رابع و سایر بیوت بدین دستور پیدا توان کرد و این دلایل را

بروجی

بروجهی که مقتضای مقام باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود [illegible] الحکم بملاحظه
طالع اصل دارد با طالع اختیار حکما گفته اند اگر ممکن بود طالع اختیار باید که طالع اصل
باشد یا عاشر اصل بشرطی که از نحوس پاک بود و بسعود مزین و اگر میسر نشود
حادی عشر اصل را طالع اختیار باید کرد و طالع تحویل بدل طالع اصل بکار توان
داشت و برج انتها نیز توان اگر ششم و هشتم و دوازدهم اصل نباشد و
پاک باشد از نحوس و بعضی خامس و تاسع و ثالث طوالع ثلثه را روا داشته اند
که طالع اختیار بود و گفته اند باید نگریست تا کوکبی که والی یکی از طوالع ثلثه است
سعد است یا نحس اگر ستاره سعد بود باید که در یکی از اوتاد طالع اختیار
باشد یا در مایل و بهتر آن بود که در فوق الارض باشد مسعود و قوی حال و
سالم از نحوس و اگر ستاره نحس بود در مایل باید کرد چه اگر در وتد افتد حاجت
معوق بماند و در زائل خود نشاید و گفته اند باید که میان طالع اختیار امتزاجی
محمود و مناسبتی کلی مسعود باشد و اگر در طالع تحویل همین معنی دست دهد موجب
زیادتی سعادت گردد [illegible] آنچه تعلق بدلایل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت
کوکبی بود که در خانه حاجت باشد یا او را در آن خانه حظی باشد و گفته اند دلیل
حاجت قمر است و سهم الحاجة و صاحب ساعت اختیار و کوکبی که دلالت
بران کار دارد چون شمس بر امور سلطانی و زحل بر کارهای دهقانی و اصح اقوال
آنست که بزرگترین دلایل خداوند بیت حاجت بود پس صاحب شرف او پس
صاحب حد او پس صاحب مثلثه حاجت پس قمر پس سهم الحاجة پس کوکبی که در بیت الحاجة بود
پس کوکبی که به بیت الحاجة ناظر باشد پس صاحب ساعت پس کوکبی که بالطبع
دلیل آن کار است و چون این اول مسعود باشد در مواضع نیکو افتد اقتضا کنند

آن حاجت بر وفق مطلوب مهیا گردد و گفته اند خداوند بیت حاجت از طالع
و از طالع اختیار باید که در برجی که طالع اصل بوده باشد نکنند که حاجت
تمام نشود بی رنج و گفته اند اگر برجی کنند که طالع تحویل بود حاجت تمام
گردد اما کم نفع باشد و در برج انتها میانه باشد در نفع و در جامع شاهی
آورده است که اگر طالع اصل دلیل فساد حاجت باشد باید که عنایت بر اصلاح
خانه حاجت در اختیار مصروف داری و خداوند آنرا قوی حال گردانی
و گفته که در طالع اختیار مراعات اصلاح کوکبی باید کرد که در طالع اصل دلالت
کند بر حصول آن حاجت که اختیار بجهت آن است و این از جمله ارکان اختیارات
است مثلا اگر طالع سنبله هست و صاحب طالع و صاحب شرف
عطارد و خانه هفتم حوت و صاحبش مشتری و خداوند شرفش زهره
و مشتری در طالع عطارد از قوس که چهارم طالع است بطالع ناظر
این طالع دلالت میکند بر وقوع تزویج پس در اختیار تزویج بعد از صاحب
طالع اصلاح مشتری باید کرد که صاحب سابعست و ممازجتی محمود میان
مشتری و عطارد نگاه باید داشت و عطارد باید که مقبول بود از مشتری
و اصلاح زهره نیز در این باب از مهمات است که کار تزویج منسوب بدوست
و باقی بر این قیاس تنبیه آنچه تعلق بمقصود اختیار کننده دارد
باید که در اختیاری که بکند غرض و مقصود اختیار کننده ملاحظه کند
تا اختیار نیکو آید مثلا در اختیار عقد نکاح چند صورت متصور است
شاید که این عقد بر آن عزیمت می بندد که هرگز زفافی دست ندهد
و شاید که خواهد که زفاف بزودی فراهم نیاید در دست که میخواهد که زفاف
بود

زود باشد و ممکن است که غرض از این نکاح فرزند باشد و شاید که خواهد که فرزند زیان
نبود و مانند این پس باید که تفحص غرض او کنند تا اختیار ملایم مقصود وی
بود در دیگر چنانکه جماعتی مختلف الاغراض روی بسفر دارند هر یکی را در آن سفر مقصدی
و مقصودی دیگر است پس اگر هر یک را وقتی اختیار کنند آن اختیار مناسب
اغراض ایشان نیفتد فصل ششم انچه تعلق بسهام دارد بدانکه اعتبار احوال سهام
از ارکان کمال اختیار است حکما گفته اند بهترین اختیاری آنست
که سهم السعاده بماه ناظر باشد و خداوند سهم السعاده قوی حال بود و آن سهم که
منسوبست بدان حاجت که مطلوب اختیار کننده است مسعود باشد و رعایت
حال سهم الغیب و خداوند او نیز باید کرد و از ملاحظه سهم المشتری و سهم الزهره
و خداوندان ایشان غافل نباید بود و گفته اند اگر خداوند سهم السعاده
ساقط باشد از طالع هیچ منفعتی حاصل نشود چون سهم السعاده بماه ناظر باشد
و اگر صاحب سهم السعاده را از طالع اصل یا تحویل در طالع اختیار یا در
یکی از اوتاد نهند بغایت ستوده باشد اما بشرطی که آن کوکب سعد یا مسعود
بود و اما اگر نحس یا منحوس باشد در مایلی نهادن اولی بود فصل هفتم انچه
تعلق بقرانات و ادوار و انتهاآت و تحویلات دارد باید که یاری خواهند
بخداوندان دورها و انتهاات که شهادات ایشان را در اختیار اثر تمام
است و باید که هر کوکبی را که بوقت قران صغری قوی بوده باشد در
اختیار نیز قوی حال باشد در موضعی محمود و کوکبی که در تحویل سال قوی حال
بوده باشد اینجا نیز همچنان باید غلام زحل گوید صاحب تحویل صاحب تحویل
سال را نصیبی ده در طالع اختیار و اگر طالع سال را خانه حاجت سازی

زود مقصود گردد حاصل این بخش آنچه تعلق باجتماع و استقبال دارد بدانکه اجتماعات
و استقبالات را در اختیار اثر بسیار است تا حدی که گفته اند آن برج که اجتماع یا
استقبال در وی اتفاق افتد بمثابه طالع باشد و خانهٔ دوم بجای بیت المال و هم
براین قیاس بیوت دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از اجتماع
یا استقبال اختیار کاری کنی جهد کن تا جای قمر یا طالع وقت برجی باشد لایق
آن کار چنانچه اگر برای بنا اختیار کرده شود باید که موضع قمر یا طالع وقت خانهٔ
چهارم باشد از برج اجتماع یا استقبال مقدم و باقی برین قیاس و گفته اند
که اولای فلکی در وقت اختیار موافق باشد با اولای فلکی در وقت اجتماع یا
استقبال چه مقدم آن دلالت کند بر کمال آن کار و باید که سعدی را که در اختیارات
رعایت میکنند سعدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم مستولی بوده
باشد و اگر چنانچه آن سعد خداوند حدی باشد که اجتماع یا استقبال در وی واقع
بوده باشد بهتر بود و در جامع شاهی آورده است که بهترین اجتماعها آن باشد
که با شهادت سعود بود خصوصا زهره و خوبترین استقبالها آن بود که با شهادت
سعد بود خصوصا مشتری چه این وضع دلالت کند بر صلاح کارها در آن ماه
و گفته اند بهتر آنست که اجتماع یا استقبال در برجی بوده باشد که طالع صاحب
اختیار بود و در اختیارات باید که خداوند اجتماع یا استقبال قوی حال باشد که آن دلالت بر اتمام
آن کار و بقا و دوام کند و باید که ارباب مثلثهٔ اجتماع یا استقبال در موضع
نیکو باشند از طالع و بطالع ناظر و باید که خداوند جزو مقدم در وتدها
طالع اختیار باشند یا در خانهٔ شرف خود یا در حدود سعود که آن دلالت بر
خوبی آن کار کند احمد عبدالجلیل گوید که هرگاه نیّرین مجتمع باشند در درجه

برین

شرف شمس تا دیگر اجتماع در تمامی اختیارات سعادت عظیم روی نماید اما بشرطی که چون
قمر از آفتاب منصرف شود و بسته درجه ثور رسد ابتدا کنند نوع سوم آنچه تعلق
باسابیع دارد در جامع شاهی آمده است که هفته اول از ماه موافقت مر کارهای را
که براستی و عدالت کنند و هفته دوم مناسبت خصومت و مباحثه و محاربه را و هفته
سیم شاید هیچ وزیری را و بکارهای دشوار قیام نمودن و هفته چهارم لایق بود مر کارهای
پوشیده و پنهان را هر هفته اختیاری که لایق باشد باید کرد و بعضی این معنی را
از ضعفی خالی ندیده اند نوع چهارم آنچه تعلق باوقات دارد از فصول و ازمان باید
که در اختیار هر کاری ملاحظه اوقات بکنند چنانچه مثلا اختیار فصد و مسهل بوقت
غلبه حرارت و برودت نشاید و در ایام باحور نیز نباید کرد و آن هفت روز
قبل از طلوع شعری یمانی و هفت روز بعد از آن مسهل نباید خوردن و براین
قیاس در رعایت این نوع دقیقه نامرعی نباید گذاشت مگر یکی از این مهمات ضرورت
باشد و بی آن صحت متصور نباشد که اختیار در این اوقات جهت دفع ضرر جایز
باشد نوع پنجم آنچه تعلق بساعات دارد بدانکه ساعات را در اختیارات اثری
تمام است پس باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارهای خیر را ساعت مشتری اختیار
کنند و اعمال سلاطین را ساعت آفتاب و علی هذا القیاس و رعایت ساعات نیز که
بعد از ساعات نسبت آفتاب بود باید نمود و آن چنانست که بعد از ساعات آفتاب دوازده
ساعت دیگر نصیب زهره است و آن شایسته بود عملهای زهروی را و بعد از آن
دوازده ساعت دیگر نصیب عطارد است و پسندیده است کارهای عطاردی را
و هم چنین حال باقی کواکب و اختیار ساعات علیحده در خاتمت سمت ایراد
خواهد یافت نوع ششم آنچه تعلق ببروج دارد ملاحظه کیفیات بروج را مدخل

تمام است در اختیار از برای انکه کاری که میکنند اگر از ان قبیل است که بزودی بری
خواهد شد چون بیع و شری و سفر و مانند اه بروج منقلبه باید اختیار کردن جهت برج
قمر و جهت طالع وقت و از برجهای منقلب قوی تر جدی است پس سرطان و میزان با عتدال
نزدیک ترا است و ثابت تر هم حمل است و اگر کارهای بود که پایداری را شاید چون
بناها و آنچه دران ثبات مطلوبست قمر در بروج ثابته باید و اسد از همه ثابت تر
باشد و دلو تیره تر و ثور خوشحال تر و شایسته تر و عقرب سبکتر و اگر کار لیت که
بین اثنین باشد چون شرکت و مانند ان قمر در بروج مجسده باید و حکما گفته اند
چون بوقت اختیار قمر در برج منقلبه بود بزودی فساد دران کار که مطلوبست بدید
اید خصوصا چون نحسی نظر افکند و چون بضرورت قمر در یکی ازین بروج افتد
باید که جهد کنند تا خداوند طالع در برج ثابت افتد - و چون قمر در بروج ثابته
بود کار بخلاف بروج منقلبه بود و با انکه بزودی فساد نکند امید خیر دران
بیشتر بود و چون قمر در بروج مجسده باشد در میانه کار از تلون بدید آید
و اخر الامر بهمان باز رود که بوده باشد و گفته اند کارهای عظیم را برجهای
کواکب علوی باید و کارهای حقیر را برجهای کواکب سفلی و در کارهای سلاطین
بروج ملوک بکار باید داشت و برجهای ملوک مثلثه ناری است و خداوند مثلثه
ابی باشد و گفته اند مهم بزرگ را بروج آثره باید یعنی مستقیمه و کارهای
خورد را بروج مطیعه شاید یعنی معوجه نوع سیزدهم انچه تعلق بحدود دارد و حدود را
درباب اختیار اعتباری عظیمست پس باید که درجه طالع و مواضع نیرین و کوکب
الوقت حدود سعد باشد و ارباب حدود موافق ان کار باشند و خداوند
حدود بیکدیگر و نیرین ناظر بنظر سعد تا ان مهم بموجب دلخواه با تمام رسد نوع چهاردهم

آنچه تعلق بنیرین دارد چون مدار علیه اختیارات قمر است و بعد از آن شمس بس وضع
ایشان از طالع نیکو باید و باید که در حدود سعود باشند و با یکدیگر ناظر بمودت و
باقی حالات ایشان گفته شده است فصل نوزدهم آنچه تعلق بثوابت دارد باید
که در اختیارات مدد خواستن از کواکب ثابته فرو نگذارد از برای آنکه چون کواکب
العرض مسعود باشند و بطلاع آوردن وی متعذر بودی شاید که درجه یکی از کواکب
ثابته که بر مزاج آن کوکب بود و بر مزاج سعدی بر درجه طالع یا عاشر آنچه که خواهند
نهند تا آن غرض زودتر با تمام رسد و مراد درجه طلوع اوست اگر در طالع بود
و درجه ممر او اگر در عاشر افتد و درجه غروب او اگر در سابع باشد نه درجه
تقویم او و این درجات را در هر تاریخی با قانونی که در زیجات مسطور است استخراج
باید کرد و در اتصال قمر و سهام حاجات بیکی از ثوابت که در قدر اول و ثانی باشند
و بردن ایشان را در وتد عاشر با سایر اوتاد خاصیتی عجیب و فایده عظیمست احمد
ابن عبدالجلیل گوید که چون اجتماع واقع شود در جزوی و یکی از کواکب ثابته که در
عظم اول باشند آنجا بود تا دیگر اجتماع هر اختیاری که مناسب طبیعت آن
کوکب باشد در غایت قوت و کمال بود فصل بیستم آنچه تعلق بنحوس دارد باید که
بنحسها یاری خواهد در وقت احتیاج چنانکه خواجه نصیر الحق والدین در شرح
ثمره بطلمیوس میآورد در کلمه دوازدهم که استخدام النحوس فی الاختیارات اذا استعملها
فی الموضع الذی یلیق بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من المسمومات فی الدواء
المقدار الکافی یعنی که اطباء در ادویه مسهله محذورات بکار دارند دفع ایلام را
بر وجهی با مقارن چیزها که دفع محذورات کند و اگر چه محذورات را از سموم شمرند
همچنین منجم باید که در اختیارات نحوس را بکار دارد در مواضعی که بآن لایق

بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و هفتم در دفع خصوم و از از دلیل مطلوب و
خانه مطلوب دور دارند و از اوتاد ساقط گردانند تا در حصول مقصود خلل
نیفتند نوع هفدهم اگر تعلق با صلاح دلائل دارد و آن از ارکان معظم اختیارات
چه شاید که تا چیز میسر نشود تا در وقتی که دلایل بصلاح اید پس حکما این را
چاره کرده اند و گفته اند که چون یکی از سعدین در طالع یا وسط السما باشند
دفع فساد دلایل بکنند و این سخن نزدیک حکیم عمر فرخان طبری پسندیده
نیست و وی گوید این نوع اختیار در کارهای درست باشد که در وی طلب
ثبات و دوام نکنند چه در چند روز معدود از این اختیار باطل گردد
اما در کارها که دوام در وی مطلوب باشد تمام نگردد و الا وقتی که قمر از نحوستها
پاک گردد [illegible] میگوید که چون تاخیر اختیار ممکن نبود تا وقت
صلاح ماه را از طالع ساقط کنند و سعدین در طالع بنهند و از این نکته
غافل نباید بود که چون قمر را نیکو حال نتوان کرد و را از طالع و سایر اوتاد
و از صاحب طالع و خانه حاجت و خداوندش ساقط باید کرد و اگر چنانکه میسر
نشود باید که از دهم و یازدهم ساقط باشد خاصه که یکی از قدمای علمای این
فن است میگوید که چون در طالع اختیار بعضی از دلایل بصلاح حال نتوان آورد
باید که هر دو نیر را بیکدیگر نظری باشد که آن دلیلست بر کمال قوت آن اختیار
خصوصا که قمر باز رس باشد ابو علی خیاط گوید که چون اصلاح قمر متعذر بود و
نحوست او دفع پذیر نباشد شخصی نیکو حال را خداوند طالع باید کرد و در طالع باید
نهاد و حق آنست که اگر قمر نیک حال باشد بطالع و صاحبش ناظر باید و اگر
بد حالست ساقط و نظر نیرین بیکدیگر و بصاحب طالع بمودت مصلحی قویست

و بودن

و بودن سهم سعادت در موضع مطلوب بغایت نیکوست و بودن سعدی در طالع
یا بیت العاقبة اصلاح همه فسادها بکند و این فقره در اختیارات مهمات کلی ملاحظه
کرده که چون سعدی در طالع بوده با وجود بسیاری از دلایل مفسده نتایج نیکو
داده و مضرتی ظاهر بران مترتب نبوده والله اعلم بحقایق الاحوال این
بود آنچه سبب کمال اختیار باشد و از این جمله که در فصول ثلثه ازین مقاله ذکر
کرده شد هر کس را که خاطر قوی و طبع راست باشد استنباط اختیارات
جزوی تواند نمود و هر چه در اختیارات جزویه گفته میشود فرع این اصول است
صاحب کفایة التعلیم گوید که مرجع اختیارات جزئیه دلایل کلیات و بدین
سبب است که هر کس که دلایل کلیه بشرط نگاه دارد از دلایل جزئیه مستغنی گردد
اما چون اوقات بعضی باستخراج این دلایل و استنباط این مسائل وفا نمیکند
لاجرم در مقاله ثانیه اختیارات بعضی از جزئیات که احتیاج بدان بیشتر است
آورده میشود بر ترتیب بیوت طالع ملتقط از کتب افاضل چون کتاب
المغنی و رسالة الاتصالات و اختیارات المتعلمین و جامع شاهی و مجمل
الاصول و کفایة التعلیم و روضة المنجمین و اختیارات علامه و کتاب النکت
و شرح ثمره بیزری و شرح کاتب و اختیارات امام محیی الدین مغربی و اختیارات
باخرزی و تحفة الملوک و اختیارات طبری و غیر آن از رسایل متفرقه
والله ولی التوفیق و هو بتحقیق رجاء الآملین حقیق والله اعلم
که بر ترتیبی لایق ایراد کرده میشود در جدول نهاده اند تا یاز
یافتن بر طالبان آسان باشد بعون الله و توفیقه

ا	افتتاح و ابتدا کارها	کا	نگاهداشتن ابجه بچه
ب	بکرما بر رفتن	کب	وقت خوردن نیها
ج	موی سر باز کردن	کج	عمل محبت و عزیمت دوستی
د	نوره بکار داشتن و پاکیزگی تن	کد	عمل عداوت و عزیمت دشمنی
ه	ناخن دست و پا چیدن	که	تعویذ نوشتن
و	موی لب باز کردن	کو	عقد اللسان کردن
ز	آهن با نظام بودن	کز	گریختن و پنهان شدن
ح	کشتی ساختن و خریدن	کح	پوشیده کردن کارها
ط	کشتی در آب افکندن	کط	پیدا کردن کارها
ی	در کشتی نشستن جهت مقصد کردن	ل	زیارت احبا و اخوان
یا	صناعت زر سیم	لا	تعلیم دفتر و امور دیگر
یب	صنعت کسبی	لب	تعلیم ادب و دبیری
یج	خریدن چیزها	لج	تعلیم رود و اغانی
ید	فروختن چیزها	لد	تعلیم سباحت
یه	شرکت کردن	له	نامه نوشتن
یو	مال بتجارت فرستادن	لو	رسول فرستادن
یز	وام خواستن از کسی	لز	کبوتر بنامه و نزدی فرستادن
یح	وام دادن بکسی	لح	فرزند بمکتب دادن
یط	نگاهداشتن مال و بازستدن از ملعب	لط	ابتدای پیشها آموختن
ک	فروختن غلها	م	نقل و تحویل کردن

يا اخراج موذیات از انسان یا دیار
يب بنیاد افکندن و بنا نهادن
يج بنای شهرها و حصارها
يد ویران کردن بناها
يه خریدن باغ و بستان ضیاع و مزارع
يو خریدن آنچه مسکن را شاید
يز کندن کاریز و جوی و حوض
يح آب راندن در جویها
يط درخت نشاندن
ك تخم افشاندن
كا تخم ترب و کو بستن
كب باجامه دادن نیها
كج دفینه نهادن
كد دفینه بیرون آوردن
كه ودیعت نهادن و امانت سپردن
كو ناودان و آب راه ساختن
كز وقت مباشرت کردن
كح طلب فرزند کردن
كط بیرون آوردن اطفال از رحم
ل شیر دادن کودک را
سا فرزند بدایه سپردن
سب از شیر باز کردن کودک
سج گهواره نهادن کودک
سد نو بریدن و پوشیدن و فرش کردن
سه مهمانی رفتن
سو شطرنج باختن
سز چهارپای خریدن
سح چهارپای خریدن جهت سواری
سط چهارپای خریدن جهت بار و نتاج
ع تماشا کردن بر خشکی
عا تماشا کردن بر اسب
عب تماشا کردن در آب
عج شراب ریختن
عد شراب خوردن
عه چوگان زدن
عو طیب و عطر آمیختن
عز هدیه فرستادن
عح خضاب و زینت کردن
عط ابتدای علاج
ف علاج اعضا

فا
فس
فخ
فد
فه
فو
فر
فى
فط
صه
صا
صب
صح
صد
صه
صو
صر
صى
صط
قه

قا
قب
قح
قد
قه
قو
قر
قى
قد
قى
[illegible]
[illegible]
قح
قب
قه
قو
قر
قى
قط
قة

افتتاح و ابتداء کارها شروط است بدین نسبت باید که طالع و جای ماه برج مستقیم
الطلوع باشد تا اکثر آنکار آسان برآید. باید که قمر شمالی صاعد باشد. باید
که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا ان شغل زود باتمام رسد. باید که سعدی
در طالع یا در خانه حاجت باشد. باید که خداوند حاجت در وتد باشد و مسعود
بود تا انکار زود برآید و نیک بود و محذورات درین چهار است! نشاید که
نحسی در طالع یا در یکی از اوتاد بود. نباید که صاحب طالع راجع بود
و منحوس و محترق. چون صاحب حاجت ستاره نحس باشد روا نبود
که در وتد افتد که آن حالت دلالت بر تاخیر و تعویق مهم کند. حذر باید کرد از آنکه

ذنب در طالع باشد یا در خانهٔ حاجت یا در مجاسده نیز که آن بغایت ناپسندیده
باشد والله اعلم — بکرمابه رفتن مشروطات وی ده است ١ باید که قمر در برج
آبی یا آتشی باشد خصوصاً حمل و عقرب و صاحب سر الاسرار در برج بادی نیز روا
داشته است و حکیم شه مردان الکبیلی آورده است که قمر در خانهای مریخ یا مشتری
باید که بغایت پسندیده است اما بشرطی که بزحل متصل نبود. بهتر آنست که
اگر قمر در سرطان باشد یکی از سعدین نگرد بنظر مودت که آن دلیل زیادتی آسایش
بود ٢ باید که قمر در سیم طالع وقت باشد ٣ باید که اگر قمر در حوت بود بزهره
بپیوندد تا کمال مطلوب بحاصل آید ٤ باید که طالع وقت یکی از بروج آبی یا آتشی باشد
و اگر ماه در عقرب بود باید که متصل باشد بمریخ بنظر مودت و مریخ نیز در یکی از اوتاد
باشد که آن دلیل زیادتی جمال بود ٥ باید که سعدین در اوتاد باشد ٦ باید که
صاحب طالع و قمر از نحوست پاک بوند ٧ باید که سعدی بطالع ناظر باشد ٨ در
سر الاسرار آمده که باید که قمر در دوازدهم آفتاب باشد و بعضی گفته اند تا مغرب
در ثانی یا ثانی عشر طالع باید و محذور است روی بنحست روا نبود که قمر مقارن
عطارد یا زحل بود و باخرزی گفته است که اتصال قمر بزحل و زهره روا
نبود چرا اتصال او بدین دو کوکب در این اختیار مکروه است و از اتصال
دیگر کواکب باکی نبود و سبب منع اتصال زهره با اکثر کوکب زینت و لطافت
معلوم نیست مگر آنکه اتصال بزهره موجب غلبهٔ رطوبت باشد بر بدن و غلبهٔ
رطوبت سستی اعصاب و آن مودی بضعف و ملال بود. نشاید که قمر در
بروج خاکی و بادی باشد و گفته اند در خانهای زهره و زحل نشاید ٢ اگر
ماه در برج منقلب بود نشاید که عطارد در طالع باشد که بی مراد زود

برون

بیرون آید نباید که ماه متصل بود بزحل و زحل در دندی باشد که آن دلیل دل
تنگی و سامت بوده حذر باید کرد از آنکه قمر با فتاب متصل بود خصوصاً از تربیع
که در گرمابه تشنه شود و حرارت پدید آید و گفته اند اگر این اتصال بمریخ
باشد دلالت بر غلبه حرارت و صفرا کند ٭ موی باز کردن مشروطات
وی نخست آ باید که قمر در بروج مجسده باشد الا السنبله و محمد ایوب در میزان
و دلو روا دارد و حکیم کوشیار گوید در برجهای آبی باید ٭ باید که قمر متصل
بود بمشتری که آن موی در شادی بر آید ٭ باید که قمر و صاحب طالع هر دو
مسعود باشند ٭ بدانکه قمر بزهره پیوندد باتصال محمود تا خرمی افزاید و در
هیات صفا پدید آید و موی نکو بیالد اما بشرطی که قمر از میزان یا دلو بر
نگرده باید که ماه با خداوند طالع از صاحب هشتم یا برج هشتم ساقط باشد
و محذورات وی چهارست آ نباید که ماه در برج منقلب باشد خاصه جدی زیرا که
موی دیر بر آید و در غم برویند و در برج ثابت نیز نشاید و در میزان و دلو تحسین
٭ اتصال ماه بزحل روا نبود که سبب ملال گردد ٭ نشاید که قمر با یکی از
در طالع وقت باشد خصوصاً مریخ که زیان رساند ٭ حذر کند از اتصال قمر
بمریخ که آن دلالت بر نزاع و خصومت کند در آن حال ٭ نوره بجا بردن
باید ... مشروطات وی نه است آ باید که ماه تحت الشعاع بشعاع آفتاب
منصرف شده و اگر منصرف نشده باشد باید که بسعدی متصل بود تا آن
موی دیر بر آید و شادی افزاید ٭ باید که قمر در بروج آبی باشد و محمد
ایوب در برجهاء ارضی جایز داشته است و صاحب اسرار النجوم
گوید که قمر در بروج عطارد و مشتری نشاید ٭ باید که ماه متصل

شد ب سنکار کان هابط یا محترق یا راجع تا موی دیر برود و کم براید ، باید
که خداوند طالع منحدر بود از وسط السما بوتد الارض ، باید اگر قمر در
عقرب باشد بمریخ ناظر و از زحل ساقط د باید که قمر بسعدین ناظر باشد
ب باید که سعدین در اوتاد طالع باشند تا زیان نرسد اگر قمر تحت
الشعاع نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا نوره بدن را نسوزد ه
باید که قمر ناقص الضوء باشد تا موی کم براید و محذورات وی آنست که
قمر با فتاب بنگرد و در برجهاء کثیر الشعر نباشد چون حمل و ثور و اسد
جدی ه ... بعید مشروطات وی نجبت ا باید که ماه در
خانهاء زهره یا مریخ یا خانه شمس یا خانه خود بود و از اینجمله ثور و عقرب
سرطان بهتر است . باید که طالع وقت یکی از بروج ثابته باشد الا
دلو و از منقلبه سرطان نیز جایز است ، باید که ماه زاید باشد در نور
یا در حساب ، باید که قمر متصل باشد بستاره مشرقی که آن ستاره
در حساب زاید بود ، باید که صاحب طالع سعود و قوی حال باشد و
بطالع ناظر که آن دلیل سلامت و عافیت باشد و محذورات وی چهار
است ا حذر کند از انکه ماه در جوزا بود بجهة ناخن دست یا در حوت
باشد بجهة ناخن پای و انکه این بروج جای قمر نشاید بجهة آنست که دست
منسوبست ببرج جوزا و پای بحوت و بودن قمر در برجی که منسوب بعضوی
باشد مانعست مر رسانیدن آهن را بدان عضو چنانکه بعد از این بیاید
و در این اختیار بودن قمر در میزان و دلو مکروه است . نشاید که مریخ
مقارن قمر باشد یا در طالع بود که خطر بردن کوشت از ناخن بود

حذر باید

حذر کند از مقارنهٔ ماه بزحل خصوصا در برج هوائی که امکان مخاطره بود در خلا
در طالع وقت همین حال دارد ـ روا نباشد که ماه بستاره راجع پیوندد
خاصه چون در هبوط بود که دلیلست بر آنکه آنچه در ناخن بدید آید ـ و لب
باز ر مشروطات وی همان مشروطات ناخن چیدنست و آنچه خاص اوست
آنست که باید که قمر متصل باشد بعطارد یا بمشتری یا بزهره و در یکی از خانهای
ایشان باشد و محذورات وی نیز همانست الا آنکه در این اختیار قمر در
جوزا و حوت شاید و در حمل جایز نبود ـ سر بانه زدن مشروطات وی آنست
ا باید که ماه در برجی باشد که منسوب بدان عضو نبود که آهن بدو برند و علت
درین همانست که خواجه در شرح ثمره آورده است که چون قمر در برجی باشد
رطوبات بدن منجذب بدان عضو گردد که منسوب بدان عضو برج باشد و غلبهٔ
رطوبات از زدن و استعداد تعفن بودن بضرر باشد و در رسالهٔ
مواهب زحل مبین شده که سر منسوبست بحمل و گردن بثور و همچنین سر
منسوبست بطالع و گردن بثانی تا آخر و کوشیار گوید که اگر سعدی قوی
حال در آن برج باشد با قمر آهن بدو بردن روا باشد ـ باید که ماه
متصل باشد بمشتری و مشتری فوق الارض بود الا در دوازدهم و در
اختیارات طبری آمده است که زهره درین معنی بهتر از مشتری باشد خاصه
وقتی که زهره بطیء السیر باشد ـ باید که قمر با آفتاب ناظر بود و نور
از وی قبول کند که آن دلیل بر زودی صحت باشد ـ باید که یکی از سعدین
در طالع وقت باشند و محذورات وی سه چیز است آنست شاید که ماه
مقارن آفتاب باشد یا که قمر به تربیع و مقابلهٔ مریخ بود که گوشت از اندام

[illegible]

بر دوار ان جراحت ضرر رسد و گفته اند لنظر موذت مریخ ضرر بکند حذر کند
از انکه قمر با زحل بود که دلالت بر بطو التیام ان جراحت و سبب صحت تا ضعف شود
نکند دیگر بنو وع کشتی ساختن شروطات وی بعضت ا باید که هر دو سعد
در وتد باشند و اگر یکی در عاشر بود و دیگری در رابع بهتر بود . باید که سعدین
باه ناظر باشند باید که ماه زاید النور و العدد باشد باید که ماه در حدود سعود
بود باید که صاحب طالع مسعود باشد و زاید النور و سریع السیر در وتد و صاحب
چهارم نیز باید که قوی حال باشد و مسعود باید که افتاب در مثلثه یکی از سعدین
باشد و محذورات وی پنج جزء است نشاید که مریخ بقمر ناظر بود خصوصا از وتد
کران دلیل تباهی کار باشد و اگر در انحال ماه در برج ابی بود دلیل هلاک
اهالی کشتی بود از غرق و اگر در برج خاکی بود دلیل شکستن کشتی باشد .
نباید که ماه در دلو باشد مقابلهٔ افتاب یا مریخ یا تربیع ایشان که دلیل
وخامت عاقبت بود . حذر باید کرد از بودن مریخ در وسط السما که دلیل
صاحب کشتی است تا حادی عشر که دلیل مال اوست و از تسعین هم در وقت
عمل کشتی و هم در وقت رکوب در کشتی و هم در وقت کشتی در اب افکندن
غافل نباید بود که وی دلیل تسلط دزدانست بر کشتی و بودن مریخ در
هر دو خانه کمتر مضرت رساند نشاید که کواکب ثابته که بر مزاج
مریخ اند چون قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الاسد مقارن
باشند با طالع و حادی عشر و عاشر که ان دلیل سوختن کشتی باشد یا انچه
در دویست نشاید که مریخ در یکی از اوتاد بر بیع باشد که ان دلیل
تباه شدن کشتی بود طلوع کشتی در اب افکندن بد انکه ماه و طالع هر دو دلیل اند
بر کشتی

بر کشتی و فدا و بند طالع دلالت کند بر راکب کشتی و گفته اند حمل دلیلست بر روی
کشتی و ثور جایگاه نشستن در کشتی و جوزا بر کنارهای او و سرطان بر پهلوی او
و اسد وجه او و سنبله شکم او که در البت و میزان جانب او و عقرب چوبهای
او و قوس بادبان او و جدی سینه او و دلو خانه او و حوت دنبال او و پس از
اینجمله آنچه خواهی مسعود کن ماه و صاحب الخانه و سعود و چون اینمعنی معلوم
شد بدانکه مشروطات جزئیه او چهار است باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع
باید که نیرین متصل باشند بسعدین ۳ باید که ماه با عطارد نیک حال بود ۴
باید که قمر در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در آخر جوزا یا در سرطان یا در
وسط سنبله یا در اول میزان یا میانه عقرب یا آخر جدی یا در دلو اگر سعدی
بوی ناظر باشد و محذورات وی نیز چهار است: نشاید که نحوس در اوتاد طالع
باشند خصوصا در وتد الماء که دلیل دیر رسیدن یا غرق شدن باشد و در اوتاد
نیرین نیز نشاید. نشاید که ماه در قوس و حوت باشد. حذر کن از بودن مریخ
در عاشر و حادی عشر که آن دلیل تلف مال باشد که در کشتی بود. نشاید که طالع
حدود نحوس باشد که خطر کلی رسد [illegible] مشروطات او چهار است
۱ باید که ماه و طالع بروج ثابته باشند و مسعود. باید که نیرین پاک باشند
از نحوس ۳ باید که زهره و مشتری در اوتاد باشند خاصه در طالع و عاشر
۴ ملاحظه ساعت کوکبی سعد کردن اولی باشد که آن دلیل سلامتی سکان کشتی
بود و محذورات اضداد اینها باشد و دیگر آنکه نشاید که مریخ در وسط السماء
بلیت الرجا باشد ساعت [illegible] مشروطات او پنج است: باید که
ماه در بروج ناری بود ۲ باید که صاحب طالع صاعد باشد ۳ باید که قمر

بیکی از سعدین متصل باشد بدان اتصال که بود ه باید که قمر در بروج مجسده باشد نه
آنکه مستقیم الطلوع بود و محذورات وی آنست که نشاید که قمر در بروج آبی باشد
صنعت سیم شروط وی پانزده است ا باید که اوتاد اربعه از نحوس خالی
باشد ب باید که جای ماه بروج ذو جسدین باشد ج باید که طالع نیز یکی از بروج مجسده
بود د باید که صاحب طالع در عاشر یا حادی عشر بود ه باید که ماه با آفتاب و مشتری
ناظر بود بنظر مودت و باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود بوده باشد
ز باید که صاحب طالع جزو مقدم مسعود باشد ح باید که طالع و جای ماه برج آتشی
بود ط باید که طالع وقت و هیلاج باشد از طالع جزو مقدم ی باید که قمر از
سعدی منصرف شده باشد و بسعدی متصل بود یا باید که عطارد مسعود و قوی
حال باشد یب باید که خداوند خانه نیز مسعود باشد یج باید که قمر در برج
مستقیم الطلوع باشد ید باید که در اعمال دینی صلاح حال شمس رعایت کند
و در اعمال دنیوی صلاح حال قمر یه باید که در هر عملی اتصال قمر با کوکبی که مناسب
است در لون ملاحظه کند چنانچه اگر عمل در چیزهای ابیض اللون میکند چون
رصاص و سفیداب و مانند آن باید که قمر بزهره پیوندد و اگر عمل در چیزهای زرد
و سرخ میکند چون شنجرف و مرداسنج باید که قمر با آفتاب متصل بود از تثلیث
و تسدیس اگر عمل بر چیزهای سیاه می کند چون آهن و اسرب اتصال قمر
بعطارد پیوندد تا موافق بود و اگر عمل تیزابها و تصعیدات میکند قمر را بمریخ
متصل کرداند بنظر مودت بشرطی که مریخ قوی حال بود و محذورات وی شش
است ا نشاید که عطارد منحوس بود ب بپرهیزد از آنکه طالع برج معوج الطلوع
باشد ج حذر کند از آنکه طالع حد نحوس بود د روا نبود که صاحب طالع

در اقابل

در مقابله و مقارنه نحسین باشد یا با ذنب مجاسد بود ه بپرهیزد از آنکه نحسی در
طالع باشد و ذنب نیز نشاید و نشاید که خداوند طالع نحوس ناظر باشد بنظر دشمنی
ز نشاید که نیر از طالع وقت ساقط باشند ح نشاید که این عمل در ساعات
بت کند که سهم زیان او در و بیشتر آن باشد که با تمام نرسد خرید و فروخت در باب
علی الاجمال باید دانست که ماه از آن وقت که از اجتماع باز گردد تا تربیع
اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معاملت و از تربیع اول تا مقابله دلیل
بود بر حصول و انصاف مقصود بایع و از مقابله تا تربیع ثانی دلالت کند
بر نیکوئی حال مشتری و از تربیع ثانی تا مقارنه نیک باشد خریدن چیزها
بر پنهان و گفته اند قمر دلیل بیع است و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد
دلیل بایع و کوکبی که قمر بدوی منصرف شده باشد دلیل بایع و کوکبی که
قمر بدو متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر را در این وقت انصراف و اتصالی
نباشد طالع و خداوندش نگرد که هر دو دلیل اند بر فروشنده و غارب
و صاحبش بر خرنده و وسط السماء بر ثمن و وتد الارض بر بیع از هر جنس
که باشد پس در خرید و فروخت مجملا ملاحظه این دلائل باید کرد و هر چه
از آنجمله خواهد بسعود مزین باید ساخت اما در خریدن علی التفصیل هشت
شرطست ا باید که ماه در بروج مستقیم بود که خرنده را فائده بسیار رسد
ب باید که قمر زاید النور و العدد بود ج باید که سهم السعادة در خانه مشتری
بود متصل بسعود و اگر در وتد افتد بهتر باشد و خرنده را بیش از فروشنده
نفع بود د باید که بسعود متصل باشد تا دراهم منجر بسود کننده باید که
دوم و صاحبش نیکو حال باشند و باید که مریخ از عطارد ساقط باشد

د باید که ملاحظه کالا، خریدنی بکند اگر برده باشد موضع قمر و طالع برجی انسی باید
کرد و اگر ستور گزد بهیمی و اگر ضیاع و عقار بود ارضی و باقی برین قیاس و هر یک
علی‌حده در باب او گفته خواهد شد ه باید که کوکب ساعت مسعود باشد و محذورات
وی چهار است ا نشاید که ماه در بروج معوج باشد که خرنده را زیان افتد ب
نباید که قمر مجاسد ذنب باشد که عاقبت بوخامت انجامد ج حذر کند از آنکه
قمر ناقص النور و العدد بود و متصل بنحوس که خسران عظیم افتد د روا نبود که
قمر بمریخ پیوندد که مریخ در بیع و شری دلیل خصومت و شغب باشد و عاقبت
بنزاع انجامد فروختن باید مشروطات وی ده است ا باید که ماه از سعدی
منصرف باشد و بسعدی متصل و در جامع شاهی گوید که قمر از سعدی منصرف
باید و بنحسی ناظر تا فروشنده را بهتر بود ب باید که قمر در شرف یا در مثلثه خود
بود ج باید که جای قمر و طالع برج معوج باشد تا فروشنده را نفع رسد د باید
که قمر ناقص النور و العدد باشد تا جانب بایع راجح بود ه باید که آن دو کوکب
که قمر از یکی منصرف است و بدیگری متصل بدوستی بهم پیوندد تا میان بایع و مشتری
موافقت افتد در رضا جانبین بحاصل آید و باید که ثانی و صاحبش مسعود و قوی
حال باشند ز باید که سهم السعادة ناظر بود بسعود و ساقط بود از نحوس ح باید
که صاحب طالع در وتدی باشد خالی از نحوس و بکوکبی راجع متصل بود ط باید که
عطارد سریع السیر بود و مسعود باشد ی باید که قمر با عطارد باشد و محذورات
وی سه چیز است ا نشاید که طالع و موضع قمر برج مستقیم باشد که فروشنده را
زیان رسد ب نباید که عطارد تحت الشعاع و بطی السیر باشد ج حذر کند از آنکه قمر
از سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد در برج ناصح ه نزول کردن مشروطات وی هشت است

زبان

باید که اوتاد اربعه نیکو باشد بجهة آنکه طالع دلیل آنکس باشد که ابتدا کند بانباری
وانکس نسبت بشریک باشد وانکه مال بیشتر دارد وهفتم دلیل دیگر انبار بود ودهم
دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود واندازه سود وچهارم دلیل عاقبت کار
پس این چهار خانه را مسعود باید کرد وخداوندهاشان را در جایهای قوی باید
نهاد. باید که طالع وجای ماه بروج ذوجسدین باشد چه آن دلیل بود بر اثبات
واعتماد وثبات وشرکت وبعضی از حکما اسد وجدی روا داشته اند وحکیم
سنجری در جامع شاهی آورده است که در وقت شرکت کردن اگر قمر
در حمل باشد زود جدائی افتد خصوصا اگر نحسی ناظر بود ودر ثور عاقبت
کار بد بود وفایده حاصل نشود ودر جوزا دلیل دوستی وامانت باشد
ودر سرطان دلیل دزدی وغدر وخیانت بود ودر اسد نیکوئی و منفعت
باشد ودر سنبله سود بسیار رسد وبرضای یکدیگر از هم جدا شوند ودر میزان زود کار
هر دو بتباهی انجامد ودر عقرب دلیل جنگ وناخوشی بود ودر قوس دلیل منفعت اما
با خصومت ودر جدی هر دو از یکدیگر شاد شوند واگر نحسی ناظر بود بتر باشد ودر
دلو زیان رسد ودر حوت هر دو در راستی در زیند ونظر سعود در دلایل خیر بیفزاید
واز دلایل شر نقصان کند ونظر نحوس در دلایل شر بیفزاید واز دلایل خیر نقصان
کند. بهترین نظرها درین باب آنست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر باشند
از مثلثه بطالع یا بماه که دلیل نیکوئی ومنفعت وشادی باشد. اگر خداوند
خانه ماه ناظر باشد بماه بنظر مودت دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت
از یکدیگر راضی باشند ودر آن شرکت سود کنند ونظر صاحب طالع بطالع

همین حکم دارد بهتر انکه صاحب طالع در طالع باشد تا فائده یابند و عند الضروره
ناظر بطالع باید د باید که طالع و ثانی و هفتم مسعود باشند خاصه بمشتری له باید
که قمر زاید النور والعدد باشد تا هر دو شریک را فایده رسد یا سهم السعادة
در دوم باید یا در دهم با سعدها و محذورات اضداد اینها باشد با چهار چیز
دیگر انبا باید که نحوس در اوتاد باشند . حذر کند از انکه خداوند خانه
ماه بماه از مقابله و تربیع نگرد یا ساقط باشد از وکه ان دلیل خصومت و
منازعت باشد در وقت مفارقت ح بپرهیزد از انکه قمر و صاحب طالع
با زحل بود که ان دلیل دروغ و خیانت باشد ه روا نبود که خداوند طالع
مریخ بود خصوصا از نظر عداوت که ان دلالت کند بر نزاع و خصومت
و نقض کنند این طالع دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد لو باید در ستد
شروطات وی پنجست باید که ماه و عطارد هر دو مسعود باشند . باید که ماه
بعطارد متصل بود . باید که بیت المال و بیت الرجاء و خداوند هر دو نیکو
حال باشند . باید که قمر در جوزا یا در سنبله یا ثور یا سرطان بود
د باید که قمر در خانه امید بود ساقط از مریخ تا مراد تمام شود و محذورات
وی اضداد اینها باشند بر دام شروطات وی ده است احکا
گفته اند اصل الباب درین اختیار انست که قمر را بسعود نظری باشد
بجهة انکه طالع دلیل دام ستاننده باشد و سابع دام دهنده و قمر و
عطارد دلیل نفس وام پس چون قمر را بسعود اتصالی بود در ان وام سهولتی
باشد . حال عطارد همچنین ملاحظه باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس
ساقط ح باید که ماه در عقرب یا قوس یا اسد یا دلو یا حوت باشد ه باید که

طالع

طالع یکی از این برجها باشد ه باید که ماه ناقص النور والحساب باشد و باید که ماه متصل
بعطارد بود و سعود و از نحوس بری باشند باید که صاحب طالع و صاحب ساعت متشاکل
یکدیگر باشند و از نحوس پاک بود اگر قمر با عطارد بود و عطارد دور از مریخ
آن وام بزودی گذارده شود ه نیم بهتر آن بود که عطارد در طالع باشد و سعدی
بدو ناظر و نحسین ازو ساقط و خداوند هفتم با او یا با خداوند خانه او قوی حال
تا آن کار بآسانی تمام گردد و در این حال قمر نیز در طالع روا داشته‌اند اگر خواهم
که وام ستادن پنهان ماند باید که ماه تحت الشعاع بود منصرف از آفتاب و متصل
بسعدی و محذورات هفت است ا نشاید که ماه بمریخ ناظر باشد خصوصا از ربع
و نباید که قمر در مقابله زحل و آفتاب بود ه حذر کند از آنکه ماه مقارن زحل باشد
و این از همه بتر است ه نشاید که عطارد بزحل پیوندد که در وام دادن وام تعویق
و تأخیر افتد روا نبود که عطارد بمریخ پیوندد که آن دلیل خصومت باشد ه نشاید که
قمر چون از محاق بیرون آید بمریخ پیوندد که آن دلیل آشکارا شدن وام و در
زبان مردم افتادن بود ا بپرهیزد از ساعت زحل و آفتاب که بغایت
ناپسندیده باشد **وام دادن** مشروطات وی دو چیز است ا باید که ماه
بمشتری ناظر باشد که آن دلیل شادی و زود باز یافتن وام است. باید که
عطارد نیز بیکی از سعدین پیوندد تا آن وام بخوشدلی باز رسد و محذورات
وی هشت است ا نشاید که قمر در طریقه محترقه باشد که آن را موضع مظلم
گویند. نشاید که ماه عدیم العرض باشد ه حذر کند از آنکه قمر جنوبی هابط
باشد ه روا نبود که ماه در اوایل درجات جوزا و اسد و قوس باشد ه نشاید
که طالع یکی از این درجات مذکوره بود ه حذر کند از نحوست قمر و عطارد

و ممازجت ایشان با زحل گران دلیل سطل باشد د باید که ماه بمریخ بپوندد که آن
دلیل خصومت باشد یا به پرهیز از ساعت آفتاب و مریخ که در آن هیچ چیز نشود
مشروطات وی چهار است ۱ باید که
خانهٔ دوم و صاحبش اصلاح باشد ب باید که مشتری قوی حال بود که او بالطبع دلیل
مال است ج باید که مشتری و ماه و سهم السعادة و سهم المال و طالع از نحوست پاک
باشد و طالع نیز برج ثابت بود خاصه از مریخ د محذورات اضداد اینها باشد
مشروطات وی شش است ۱ باید که قمر زائد السیر باشد
ب باید که قمر در بروج زاید بود یعنی برجی که ارتفاع آفتاب روز زیادت میشود
ج باید که طالع نیز برج معوج باشد د باید که صاحب طالع نیز در یکی از این بروج بود
ه باید که عاشر و ضداد ندش از نحوست دور باشد و باید که قمر با عطارد باشد
و عطارد مشرق و سریع السیر بود سالم از نحوسات ز محذورات اضداد اینها
باشد مشروطات وی هشت است ۱ باید که مشتری در
یکی از بروج معوجه باشد ب باید که قمر مقارن عطارد بود و هر دو ناقص السیر
باشند ج باید که خداوند وسط السماء دور باشد از نحوس د باید که عطارد
نیز از نحوس سلیم بود ه ماه باید که در یکی از دو برج مؤنث باشد و باید که صاحب
طالع ناقص باشد در سیر ز باید که ماه و طالع از نظر زحل پاک باشد ح باید که
طالع از نحوس بری بود و محذورات اضداد اینها بود و دیگر آنکه نشاید که قمر
در بروج مستقیمه باشد و زاید بود در حساب که هر چه ذخیره کند ظاهر شود
و بر آن اطلاع یابند مشروطات وی یازده است ۱ باید که سعدی
در طالع وقت باشد تا غذا موافق آید و هر چه خورد زیان ندارد ب خداوند نجم

داخل

در طالع باید خصوصا که کوکبی سعد بود ج اگر قمر در پنجم طالع مسعود بود موافق‌تر آید ط اگر
مشتری در پنجم باشد غذا نیکو هضم شود و تن را باعتدال آرد ا اگر قمر در حمل و جدی
باشد متصل بالشمس یا مشتری خصوصا در حمل گوشت گوسفند خوردن نیکو باشد کسی را
که از همه چیز پرهیز کند و اگر قمر در سنبله باشد متصل بکوکبی سعد خصوصا زهره همه
نوع میوه‌ها و ترها خوردن موافق باشد و زیان ندارد د اگر قمر در جوزا و میزان
و دلو باشد متصل بعطارد گوشت مرغ خوردن مناسب باشد ح چون قمر در
ثور باشد باتصال زهره گوشت گاو خوردن زیان ندارد ط چون قمر در میزان
و دلو باشد و از زحل منفصل خوردن شیر و ماهی را موافق بود ی اگر قمر
در حوت باشد متصل بمشتری خوردن ماهی تازه و شور را مناسب بود یا
اگر قمر متصل باشد بآفتاب یا بمریخ از تثلیث خوردن آنچه ناگوار بود
زیان ندارد و زود بگوارد و محذورات وی نه ایست نشاید که در طالع وقت
نحس باشد که غذا موافق نیفتد حذر کند از آنکه خداوند خامس نحس بود
باشد یا منحوس که موجب ملال گردد ج نباید که قمر در پنجم طالع منحوس بود که آن
خورنده را تب گیرد د چون قمر در سنبله باشد منحوس و مریخ یا زحل متصل
آنچه خورد زیان دارد و از امعا دشوار گذرد ه اگر قمر متصل باشد بزحل
بد اتصال که بود گوشت نمکسود قدید خوردن مضرت رساند و اگر قمر بربع
زحل یا مقابله او باشد گوشت وحوش و انواع صیدها خوردن بد بود
خصوصا که قمر در اسد باشد ز اگر قمر در قوس بود منحوس و طالع هم قوس بود
و مریخ در دهم طالع باشد خوردن گوشت شکاری بسیار زیان دارد و
انواع علتها از وی پدید آید و شاید که سستی تمام آرد ح اگر قمر در اسد بود

متصل بمریخ هر طعامی که بطبع گرم باشد زیان دارد و معده تباه کند ط اگر قمر در حمل
بود و متصل بمریخ و طعامهای گرم خورد در سر و مغز حرارت پیدا آید و بپوست
مضرت رسد و اگر متصل بزحل باشد از برودت و بپوست مضرت رسد
و اگر قمر در حوت باشد این علل در پایها پدید آید و سایر بروج دلیل
سایر اعضا است و فی الجمله در این ابواب ملاحظه سعادت و نحوست قمر
باید کرد در اتصال بسعد و نحس و نیکو تامل باید نمود تا ضرری نرسد انشاء الله تعالی
۹ فصل محبت زن و مرد بستر دولت وی چهارده است ا باید که برج طالع ذو
جسدین باشد ب باید که این کار در ساعت زهره کنند خاصه در روز شنبه
د باید که زهره خالی باشد از نحوستها ه باید که زهره ناظر بود بطالع و
بقمر و باید که زهره خداوند طالع باشد ز باید که زهره متصل بود بعطارد و صلاح
حال عطارد رعایت باید کرد که در همه عملها ممد و معاون است ح اگر عمل از
برای ذکور کنند طالع و خداوند نرش مذکر باید و محبت اناث مؤنث
ط چون عزیمت خواهد کرد برای کاری بنگرد تا آن کار از کدام ستاره حاصل
شود و بکدام عضو مسلط تعلق دارد پس قوت آن ستاره را برای
عضو مسلط باید کرد تا مقصود حاصل گردد هر چند وهم قوی تر بود کار زود
تر برآید و این سخن اگر چه زیادت در علم نجوم و اختیارات مدخلی ندارد
اما چون اکابر در اختیارات خود آورده اند بنا بر تبلیغ ایشان ذکر کرده میشود
ی دلیل آنکس که عزیمت در حق وی خواهد کرد باید شناخت تا اگر
ستاره او مذکر بود آن کار در ساعت ستاره او مذکر بود آن کار در
ساعت ستاره مؤنث کنند و اگر مؤنث بود در ساعت ستاره
مذکر کنند

بذر کنند که زود تر فایده دهد ۷ باید که دلیل عزیمت کننده قوی تر باشد از دلیل
آنکس که عزیمت برای اوست تا کار بر مراد برود ۸ باید که قمر در آخر سرطان
باشد یا اول ثور یا میانه سنبله و صاحب سر السرار گوید بهتر از همه آنست
که قمر در منزل ثریا باشد ۹ باید که قمر در حد زهره بود از بروج منقلبه تا عمل
بزودی فایده رساند و تخلف نکند و در توقف نیفتد ۱۰ باید که آفتاب
مع الراس باشد و ابومعشر گوید که قمر با ذنب باید درین نوع از عملها و این
محنه از غرائب خالی نیست و محذورات وی چهار است ۱ نشاید که
این عمل در ساعات و ایام زحل و مریخ کنند ۲ نباید که نحسین زهره
و قمر نگرند ۳ نشاید که زحل و مریخ در اوتاد باشند ۴ حذر کنند از آنکه
نحسین بر مواضع سعدین مستولی باشند [illegible] شروط
وی دوازده چیز است ۱ باید که طالع برج منقلب باشد ۲ باید که ماه نیز در
برج منقلب بود و جدی از جمله مناسب تر بود ۳ باید که یکی از نحسین بماه
ناظر بود و نظر زحل اولی بود ۴ این کار در ساعت زحل باید کرد خصوصا
در روز شنبه ۵ باید که زحل در وسط السما باشد و قوی حال بود ۶ باید که نیرین
زحل ناظر باشند ۷ باید که طالع وقت حد زحل باشد ۸ رعایت بروج
باید کرد در تذکیر و تانیث چنانچه در عمل محبت سبق ذکر یافت ۹ صاحب
سر السرار گوید در اعمال نقص باید که قمر با راس باشد ۱۰ اگر عمل تفرقه و
تخریب میکند رعایت احوال مریخ کند چنانچه در زحل شرح داده شد ۱۱
تسلیط باید کرد ستاره عملها بر عضوی یا خلطی که متعلق بدوست بوهم در
چنانچه سابقا مذکور شد مثلا مریخ را بر خون گمارد و قمر را بر بلغم و قس علی هذا

[illegible]

و این عمل خاصه حکماء هند است و محذورات وی دو چیز است ا حذر باید کرد از مقارنات
زهره و عطارد در وقت عمل. ب نشاید که قمر ناظر بود بیکی از سفلیین بنظر مودت
که تعویذ نوشتن مشروطات وی شش است ا باید که صلاح حال قمر و عطارد
بکند. ب باید که قمر بطالع ناظر باشد ج باید که عطارد صالح الحال و قوی و مسعود باشد
د باید که زهره قوی حال بود و قمر بدو متصل ه باید که طالع یکی از بروج مستقیم
باشد و باید که صاحب طالع محصور بین السعدین باشد و اگر با رأس مجاسده بود
و مشتری متصل با اتصال محمود نیکوتر بود و محذورات وی آنست که نشاید که عطارد
منحوس باشد و قمر و زهره ضعیف حال و از یکدیگر ساقط [illegible]
مشروطات وی چهار است ا باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد. ب باید
که سعدین بطالع ناظر باشند یا بصاحب طالع ج باید که عطارد و مشتری بپیوندد
بنظر مودت د باید که کواکب سعد در اوتاد باشند و محذورات وی سه است
ا نشاید که طالع برج معوج الطلوع باشد. ب حذر کند از آنکه قمر ضعیف حال بود
ج بپرهیزد از آنکه سعدین از طالع ساقط باشند [illegible]
مشروطات وی چهار است ا باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و هنوز تحت
الشعاع باشد و اگر چنین نباشد فوق الارض باید متصل بسعدی که تحت الارض
باشد. ب باید که خداوند طالع و رب بیت قمر زیر تحت الشعاع باشند یا متصل
بکوکبی که تحت الارض بود ج بهتر آنست که نیرین و خداوند طالع در زیر
الارض باشند د که قمر از نحسی منصرف بود و بسعدی متصل که کار برآید
ساخته شود و محذورات وی دو چیز است ا باید که نیرین الطالع یا صاحب
طالع بنظر عداوت ناظر باشند. ب نباید که نیرین یا صاحب طالع یا خداوند

[illegible]

خانه قمر بر وسط السماء باشند که آن دلیل ظاهر شدن باشد [illegible] مشروطات
وی چهارده است ا باید که ماه تحت الشعاع باشد ب باید که نیرین از طالع ساقط باشند
ج باید که خداوند طالع نیز تحت الشعاع باشد د باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند
ه باید که نیرین تحت الارض باشند و بهتر آنکه تمامی دلائل تخصیص کوکب الوزن
تحت الارض باشند و باید که مریخ از طالع ساقط باشد ز باید که ماه متصل باشد
بخداوند خانه خود یا بصاحب رابع ح باید که صاحب طالع از وسط السماء ساقط
باشد ط باید که ماه متصل باشد بعطارد ی باید که عطارد تحت الشعاع باشد یا باید که
خداوند چهارم ساقط بود از خداوند عاشر و از صاحب طالع تا نیک پوشیده ماند
یب و اگر خواهد که زر آشکارا نشود باید که قمر روی باجتماع نهاده بود و در رابع
طالع بود یج اگر خواهد که بعد از مدتی آشکارا شود باید که قمر از اجتماع منصرف
بود و صاحب طالع فوق الارض متصل بصاحب تحت الارض و محذورات وی اضداد
اینها بود و طلب زر [illegible] مشروطات وی هفت است ا باید که ماه در یکی از بروج
منقلبه باشد ب باید که نیرین بیکدیگر ناظر باشند از مودت ج باید که طالع
وقت مسعود باشد د باید که نیرین بطالع ناظر باشند بمودت چه نظر دلیل بود
بر ظهور و شهرت و سقوط دلالت کند بر خمول و اختفاء بهتر آنکه آفتاب ناظر
بود بصاحب طالع از تثلیث و باید که یکی از نیرین در وسط السماء باشد
ز باید که اکثر کواکب فوق الارض باشند خصوصا ستاره غرض و محذورات
وی اضداد اینها باشد [illegible] مشروطات وی هفت است ا باید که
ماه قوی حال باشد ب باید که برج سیم مسعود باشد ج باید که خداوند سیم در وتد
باشد یا در مایلی بهتر آنکه برج سیم خانه سعدی باشد د باید که خداوند طالع پیوسته

باشد لصاحب سیم بنظر مودت و باید که ماه بزهره متصل باشد که آن دلیل بر شادی و خرمی
کند و دوستی زیادت شود و اگر برادران از وی مهتر اند زحل را بالطالع آورد
و اگر کهتر اند عطارد را و اگر بدیدن خواهران میرود زهره را و همچنین بتفاوت
را ملاحظه باید کرد و کوکب آن طبقه را بالطالع آورد و محذورات وی آنست
که خداوند سیم از طالع ساقط باشد از خانه خود یا از قمر که آن دلیل است بر
غایب بودن مزور [illegible] مشروطات وی چهار است ا باید که سیم
و صاحبش مسعود بود باید که طالع یکی از دو خانه مشتری بود باید که زهره که
کوکب ملت است نیکو حال بود در سیم یا ناظر بسیم باید که مشتری و نیرین قوی
حال باشند و در مطلق آموختن باید که عطارد مسعود و نیک حال باشد تا در آموختن
سعی کند و در علوم دقیق النظر بود و محذورات وی آنست که نشاید که نحسین در
اوتاد باشند خاصه در طالع [illegible] مشروطات وی یازده است
باید که نیکو حال و مسعودی عطارد ملاحظه کند باید که قمر در برج انسی باشد و
بهترین خانها عطارد است خصوصا سنبله باید که قمر بعطارد متصل بود باید
که عطارد مستقیم السیر بود در برج مستقیمه باید که عطارد بمشتری بپیوندد
بمقارنه یا تثلیث یا تسدیس باید که مشتری در یکی از اوتاد طالع باشد باید که
عطارد در طالع باشد که فرح اوست یا در یکی از اوتاد باید که طالع برج انسی
باشد و بهتر آنکه سنبله بود چه حظ عطارد در وی بیشتر است باید که خداوند
طالع در برج انسی ناظر بطالع که آن دلیل کمال حدس باشد باید که عطارد نیز
در برج انسی باشد و اگر در خانه و شرف خود بود بهتر باشد اگر قصد نظر
دقیق دارد در علم حیات باید که دلایل علم که مشتری و عطارد است بیکدیگر ناظر

بلند

بنشیند و بخانها دیگر یکدیگر نیز بنظر مودت و محذورات وی دو است اگر نشاید که
مریخ در طالع بود که خواننده دشمن آن علم شود نباید که زحل در طالع بود که
هرچه بخواند فراموش کند و بعضی گفته اند ناچار است از نظر زحل بطالع نظری
پسندیده که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم باخرزی آورده است که یکی شیخ را آن را
گفت ترا عطارد در طالع نیک حال افتاده است تا منصب تو در این علم بدین درجه
رسیده شیخ انکاری عظیم کرد گفت از عطارد چیزی ضعیف تواند بود مرا مشتری
در خانه علم افتاد و زحل بر تثلیث او با مشتری بر بند او در خانه درست
و زحل بر فکرت دقیق [illegible] مسر دلالات وی سه چیز است
۱ باید که طالع یکی از برجهاء هوائی بود ۲ باید که ماه متصل باشد بعطارد یا زهره
یا یکی از سعود باشد و دیگری متصل یا در خانه یکی بود و بدیگری متصل ۳ بهتر
آن باشد که سفلیین و قمر در یک برج باشند تا آنچه خواهد زود بیاموزد
محذورات خلاف اینها بود [illegible] سرود وی نه است یعقوب قرانی
گوید باید که جای ماه جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد که این برج
آشناکننده را مانند پرده بالست چه دلالت بر مواضعی کند از بدن که مناسبتی
با این صفت دارند مثلا دو دست که این صفت بدو درست آمده منسوب
بجوزا باشد و سرطان بچند وجه مناسب است یکی آنکه برج آبی است دوم آنکه
منقلب است سیم بجهت سرعت سیر صاحبش و سنبله بجهت آنکه خانه عطارد
است و عطارد دلیل صنعتهای آدمی که لطیفتر است منسوب بدوست
و قوس نیز دلیل حرکت و هر دو ران که در این باب رکن اعظم اند منسوب
بدو و حوت هم بر جلیت آبی و هر دو قدم که دفع آب بر ایشان کنند

نسبت بدو دارند باید که طالع نیز یکی از بروج مذکوره باشد باید که ماه از نحوسا
و عقدتین دور باشد باید که صاحب طالع نیز از نحوست سالم بود باید که قمر
بعطارد ناظر بود و عطارد از رجعت و احتراق دور بود باید که عطارد در وسط
السما باشد و کمال عطارد و قمر را گفته اند باید که سعود در طالع باشد یا در اوتاد
طالع یا اوتاد قمر باید که قمر بسعدین متصل باشد بمودت سنجری گوید وقت
تعلیم ساعت از رسیدن آفتاب بود بپانزده درجه جوزا تا رسیدن بپانزده
درجه سنبله و اگر ماه در طالع وقت بود باکی نبود و احتراز از اضداد این شروط
باید نمود [illegible] مشتری دلالت دبیری ثبت و سهم کوشیار گوید
طالع برجی منقلب بود محمد ایوب گوید طالع باید که برجی باشد که عطارد را در آن
نصیبی بود باید که قمر نیز در یکی از بروج منقلبه بود باید که عطارد را
در طالع یا عاشر حظی بود و اگر میسر نشود باید که ماه یا رب البیت قمر در
حظی از حظوظ عطارد باشد باید که عطارد در درجه خویش باشد و اگر در سنبله
بود بهتر چه دلالت کند بر یافتن مراد و رسیدن بمقصود باید که طالع و صاحب
از نحوس سالم باشند باید که خداوند طالع در وسط السما بود یا روی بوسط
السما دارد یا متصل بود بصاحب وسط السما باید که عطارد مشرق بود و
مستقیم و در اوتاد باشد و مقبول از خداوند خانه خود باید که ماه با عطارد
مسعود بود یا متصل بود محمد ایوب گوید در این اختیار آن بهتر بود که
قمر از آفتاب برگردد و بعطارد پیوندد یا از عطارد منصرف شود و با آفتاب
متصل گردد که بسیار فایده رسد اگر نامه برای حاجتی می نویسید باید که ماه
متصل بود بدان ستاره که مدبر آن کس باشد که مکتوب الیه است و مقبول بود

امان

ازان ستاره چنانچه نامه سلاطین را باید که ماه با فتاب متصل باشد و نامه قضات را
بمشتری و باقی برین قیاس باید که کوکب دلیل از رجعت و احتراق و سایر مناحس
دور باشد اولی آن باشد که ابتدا نامه نوشتن وقتی کنند که ماه در جدی از
حدود عطارد باشد باید که ماه زاید النور و الحساب باشد باید که قمر صاعد بود
در شمال تا نامه بخوبی برسد باید که اوتاد از نحوس پاک باشند و سعود بدیشان
ناظر خصوصا بطالع باید که قمر در بروج مستقیمه باشد باید که قمر سریع السیر بود
تا نامه زودتر برسد بهتر آنکه خداوند طالع سعد بود و در عاشر باشد ناظر بسعدی
دیگر باید که خداوند سابع بصاحب طالع ناظر باشد بمودت باید که این عمل در ساعات
زهره و مشتری کنند بشرطی که ایشان را در طالع نهند یا وسط السما باید که طالع
جدی از حدود سعود بود و حد عطارد نیکوتر باشد باید که قمر و عطارد در یک برج
در وتدی باشند یا در مایلی و اگر این شروط نگاه دارند کتاب و تعلیم و محاسبه را اتفاقات
پسندیده است و محذورات درین بخت نشاید که عطارد راجع باشد یا تحت
الشعاع یا منحوس که آن دلیل شناعت و ملالت بود در ان کار نشاید که قمر
از اوتاد نحس باشد که ان دلیل توقف و تعویق بود حذر کنی از ساعت زحل
و مریخ که کار بر مراد نرود نشاید که قمر تحت الشعاع باشد که ان نامه
بمکتوب الیه نرسد بعضی گفته اند که نباید که ماه در خانه مشتری باشد و تر
این سخن نیک ظاهر نیست در رسول فرستادن در این اختیار دو حال
نگاه باید داشت یکی حال رسول و همراه او را اختیار سفر است و کیفیت او ذکر کرده
خواهد شد دوم حال مرسل و رسول و مرسل الیه اما مرسل دلیل وی طالع است
و صاحبش و ان کوکب که قمر از وی باز گشته بود و دلیل رسول نیز طالع است و خداوند

و قمر و عطارد و دلیل مرسل الیه هفتم است و صاحبش و آن کوکب که قمر بدو می‌پیوندد
آن کوکب که مدبر انکس است و شرط کلی آنست که دلیل فرستنده رسول قوی
باشد اما شروطات جزئیه وی یازده است باید که قمر متصل باشد بکوکبی که
مرسل الیه با او مناسبتی دارد چون مشتری وزرا و علما را و زحل مشایخ و
دهاقین را و باقی برین قیاس و نظر قمر بدان کوکب بمودت باید از خانه یا شرف
خود باید که قمر و آن کوکب که تعلق بمرسل الیه دارد و ممازج سعود باشند و از
نحوس سالم باید که قمر در یکی از حمل و جوزا و سرطان و سنبله باشد که بسیار نیز
بود و در ثور و اسد و میزان و قوس و دلو میانه بود و در بواقی بد باشد باید
که طالع وقت برج آبی باشد باید که موضع قمر برجی مستقیم الطلوع باشد
باید که قمر متصل باشد بزهره باید که قمر در حساب نور زاید بود باید
که اوتاد طالع از نحوس پاک باشند باید که خداوند طالع و ماه و عطارد از نحوس
سالم باشند باید که عطارد در وسط السما باشد مسعود و قوی حال باید که صاحب
طالع بر صاحب سابع مستعلی باشد یعنی در دهم یا یازدهم وی باشد و محذورات
وی دو چیز است نشاید که قمر در عقرب و جدی باشد خصوصا با اتصال نحسین
نباید که قمر در وبال یا هبوط باشد یا در موضعی بد ضعیف حال اگر کبوتر نامه‌بر فرستادن
شروطات وی چهار است ۱ باید که قمر سریع السیر باشد تا آن کبوتر از جوارح سالم
ماند ۲ باید که طالع وقت برجی آبی باشد ۳ باید که قمر در بروج آبی بود متصل
بزهره تا بر جای باب رسد ۴ باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود تا کبوتر راه گم نکند
و محذورات وی هم چهار است ۱ نشاید که قمر بکوکبی محترق متصل باشد که کبوتر را
خطر بود ۲ نباید که قمر بعطارد پیوندد که عطارد کوکبی بسیار نحست ۳ حذر کند

انا تعالی

از اتصال قمر بمریخ خصوصا که مریخ در ربع هران بود که کبوتر را از زغان شکاری فرستد
۸ بپرهیز دار از پیوستن قمر بزحل که کبوتر راه گم کند و ممکن که از تشنگی هلاک شود ح
فرزند بمکتب د شروط وی دوازده است ۱ باید که طالع وقت برج انسی باشد
خصوصا خانهای عطارد ۲ باید که طالع و صاحبش بری باشند از نحوس ۳ باید که خداوند
طالع متصل باشد بسعدی در وسط السما یا ملوی عشر ۴ باید که ماه مقبول بود از عطارد
۵ باید که خداوند خانه عطارد بعطارد ناظر باشد ۶ باید که صاحب بیت قمر یکدیگر ناظر باشند
خانه عطارد بود ۷ باید که خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد تا کار تعلیم بآسانی از پیش
رود ۸ باید که ماه و عطارد هر دو از نحسین ساقط باشند ۹ باید که قمر زائد النور باشد
تا زود چیزی آموزد ۱۰ باید که عطارد مستقیم و مشرقی و صاعد بود ۱۱ بتر آنست
که صاحب طالع در عاشر باشد و سعود بوی ناظر ۱۲ باید که قمر مقارن عطارد بود
یا متصل بوی و اگر سعدی بدیشان ناظر باشند بسیار زیبا بود و فرزند در مکتب
آرام گیرد و نیت بر آموختن مصروف دارد و محذورات وی هفت است ۱ نشاید
که ماه بزحل و مریخ ناظر باشد ۲ نباید که قمر در مقابله و تربیع آفتاب بود ۳ روا
نبود که قمر در مقابله و تربیع ششم و دوازدهم طالع افتد ۴ حذر کند از انکه عطارد
از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط بود ۵ نشاید که عطارد در هبوط باشد یا
راجع بود که از تعلیم گریزد و چیزی نخواند ۶ حذر کند از انکه عطارد تحت الشعاع
باشد که فرزند از مکتب نفور کند بود ۷ بپرهیزد از انکه قمر در وبال باشد
منحوس ناقص النور که این همه دلالت کند بر انکه فرزند بدشواری چیزی آموزد و
دایم از مکتب فرار کند فصل ابتدا به ... شروط آن سه چیز است ۱ باید که
ماه در خانهای زهره و عطارد بود و در حمل و حوت نیز جایز است ۲ باید که طالع

نیز یکی ازین بروج باشد ح باید که صاحب طالع نیکو حال باشد ناظر بطالع و حذر کند از
آنکه قمر در خانهاء زحل و زیره و عقرب و قوس باشد خصوصا در نیمه آخر قوس که
چیزی نیاموزد [illegible] بدانکه اکثر منجمان فرق میکنند در اختیار میان
سفر و میان نقل کردن از موضعی بموضعی و از ملکی بملکی و بعضی این را منکرند و
میگویند هرگاه میان سفر و میان انتقال از ملکی بملکی فرق باشد پس پادشاه را
حرکتی که افتد اختیار سفر نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل باید کرد چه حرکت او
همه در ملک او باشد و بر همه تقدیری که شرح آن داده شد وی شانزده است ا باید که قمر در ثور
و اسد و دلو و حوت باشد که ثابت پسندیده است و در باقی بروج مجسده میانه
بود ب باید که قمر و خداوند خانه او بسعود پیوندد ج باید که قمر در سیم باشد د باید
قمر زاید النور و العدد باشد ه باید که صاحب ثانی از نحوس دور بود و مقبول
از خداوند خانه خود و باید که قمر بخداوند خانه خود متصل باشد بمودت که آن
سبب کمال اختیار بود ز باید که طالع و سابع و صاحبان ایشان از نحوس
پاک باشند ح باید که ثانی و ناظره و خداوند ایشان نیز مسعود باشند و از نظر
نحوس مبرا ط باید که صاحب ثانی در طالع باشد یا در وسط السما یا در بیت الرجا
چه اینمعنی در این کار غایت باشد بهتر آنکه سعود در طالع باشند که آن در طالع
دلیل یافتن مرادها باشد یا باید که رابع برج ثابت باشد خصوصا ثور و اسد
که آن دلالت بر نظافت و نزاهت آن مکان کند یب باید که صاحب طالع
در برج ثابت باشد یج باید که سعدی بطالع یا بوتد نظر کند یا بصاحب طالع
ناظر باشد ید باید که یکی از سعدین در رابع بود و اگر زهره در رابع بود و
مشتری در عاشر غایت کار باشد یه باید که آفتاب از نحوس پاک بود و در

مکان

مکان نیکو افتاده باشد از طالع و باید که کوکبی که ماه بدو می پیوندد شمالی باشد و
صاعد و زاید در نور و عدد و محذورات وی پنج است نشاید که قمر در حمل و سرطان
و میزان و عقرب و جدی باشد نباید که نحسی بطالع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی
نظر عداوت کند روا نبود که نحسی در چهارم باشد یا چهارم ناظر که آن دلیل رنج و
ملال بود حذر کنند از آنکه در ثانی نحسی باشد که بیم تلف اموال بود به پرهیز دار
نحوست این دلایل خطر عظیم باشد [illegible] مشروطات وی
پنج است باید که قمر در خانهای زهره و عطارد باشد و در جدی و حمل نیز
جایز است باید که طالع یکی از این بروج باشد باید که سعدین هر دو با قمر
متصل باشند بنا آن بود که یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع
ناظر باشند بطالع و سعدین و محذورات وی سه چیز است نشاید که قمر در خانه
نیرین باشد و در عقرب و در دلو نیز ممنوع است نباید که طالع یکی از این بروج
بود روا نبود که نحسی در طالع وقت باشد [illegible] در این
اختیار مشروطات سی چیز است ملاحظه حال زحل است و در این باب صاحب
کفایة التعلیم فصلی مشبع می آورد و حاصلش آنست که چون بنای خانهها
سازد که خداوند خانه چهارم زحل افتد و وی صاعد باشد در فلک اوج و مستعلی
در هیات طالع و کبیر النور در شمال و ناظر با آفتاب و مشتری تا آن خانه بلند
و بزرگ و باشکوه آید و اگر در برجهای دراز مطالع باشد هم بلند آید اما اگر در
برجهای کوتاه مطالع باشد پست آید و بروج دراز مطالع از اول سرطان است
تا آخر قوس و زایدة المطالع تر گویند باید که ماه در بروج خاکی بود و قصرانی
گفته است در بروج مجسده باید و بهترین سنبله است محمد ایوب گوید باید که در بروج

ثابت باشد و بهترین اسد است و ثور هم نیکوست و حکیم غزنوی گوید بهترین برجها
برای بنا دلو است و میزان برای ارتفاع نیکست اما منقلب است   باید که ماه
زائد النور باشد یا زائد الحساب یا هردو   باید که قمر صاعد باشد در شمال و
اگر با این حال سریع السیر بود نهایت کار باشد   باید که قمر متصل بود بکوکبی
سعد که آن کوکب قریب العهد باشد بتشریق و اگر آن سعد خداوند خانه قمر
باشد و مقبول از و اولی بود بشرطی که در وتد باشد   باید که قمر در وتد الارض
نبود بسبب فوق الارض   باید که ماه روی بشرف نهاده باشد از هبوط
باید که قمر در برجهای زائد المطالع بود که آن دلالت بر نیکوی بنا و اتمام کند باید
که آغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال ازدیاد نور است   باید
که وتد متصل بود بسعود از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه ایشان بود   باید که سهم
السعادة در یکی از اوتاد بود و سعود بسعید و مقبول از خداوند خانه خویش
بنظر مودت و اگر در چهارم باشد این بنا مبارک و میمون بود   باید که وتد
الارض را چندانکه تواند اصلاح کند که صلاح خانه چهارم که دلیل مسکنست
است یکی از شرایط کلیه گرفته اند پس باید که از نحوس دور باشد
و بسعود مزین   باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت قمر متعلق
یکدیگر باشند بنوعی از انواع مقبول   باید که قمر بمشتری پیوندد و مشتری در
وسط السما باشد یا در یازدهم تا آن بنا بخیر و فرخی کرده شود   باید که زحل
بحظ و خلل باشد در رابع و زهره و قمر با او یا بمودت بدو ناظر که در آن
خانه آب روان حاصل آید خاصه که مستعلی قمر را باشد چه اگر زحل مستعلی
بود آب ایستاده پدید آید   باید که زهره در چهارم باشد بقران عطارد تا آن

بنا نزه

بنا نزه باشد و بتصویر آراسته کردد اگر زحل در چهارم نتواند کرد باید که
او را قوی حال کرداند و متصل سازد بطالع و رابع و خداوندان ایشان تا آن بنا
استوار و پایدار بود باید که خداوند طالع در برجی ارضی باشد و مشتری بود
دور از نحوس باید که طالع یکی از بروج ارضی باشد و ثانی نیز جایز داشته اند
باید که خداوند رابع همچنین بود که خداوند طالع را گفتیم باید که قمر از عقده
جوزهر درگذشته بود بیشتر از شش درجه و بمشتری متصل بود باید که مدام
خانه ماه ناظر باشد بماه از تربیع که آن دلیل بقا بود و در مقابله این خاصیت نیست
اگر قمر در ثور باشد و زهره قوی حال بنا بر خداوندش مبارک آید گفته اند بهترین
شروط آنست که ذنب در دوازدهم طالع افتد و سر این سخن بحقیقت معلوم
نیست مگر آنکه راس در ششم دلیل صحت و سلامت است باید که از ثوابت
ستارگان که بر مزاج زحل و مشتری باشند یکی از اوتاد باشند یا ماه یا سهم
السعادة باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم در وتدی افتد یا در مایلی
و مشرق و مسعود بود باید که سعدین یا یکی از هر دو در وتد الارض باشند
و یکی در عاشر و دیگری در رابع پسندیده باشد و دلالت کند بر دوام سرور
و بسیاری خیرات باید که خداوند شرف طالع بطالع ناظر بود و بقمر و در تحت الشعاع
نبود و پاک باشد از نحوس پسندیده تر آنست که در بناها پایدار طالع وقت
یکی از بروج ثابته کنند و بروج مجسده نشاید که طالع باشد مگر قوس که چون
طالع قوس باشد بنا تمام شود و بعضی گفته اند حوت نیز جایز است که خانه مشتری
است و در بروج منقلبه اصلا نشاید اگر خواهند که بنا بلند بود باید که
اتصال بهم کوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود که بسمت الراس

نزدیکتر بود و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک و در عرض و شمال و در دلیل هم
صاعد و مسعود باید و اگر بنا بیت خواهند اتصال قمر بکوکبی تحت الارض اختیار
کنند تا بیت و دلیل هم تا بیت باید در جنوب و محذورات وی شانزده چیز است
اجتناب کنند از مریخ چه اکابر گفته اند باید که مریخ را هیچ حظ نباشد
در بنیاد نهادن که او دلالت کند بر تباهی کار و ویرانی عمارت اما نشاید که
قمر و خداوند خانه او و سهم السعاده منحوس باشند بد و اگر اتفاق افتد که او در نظر
باشد بطالع یا بیکی از دلایل باید که زهره قوی حال باشد و بد و متصل زیرا که
میان زهره و مریخ صداقت است و نظر زهره بد و تدارک نظر او کند نشاید
که میان زحل و زهره اتصال باشد نشاید که قمر با زحل و یا ذنب باشد
که نکوهیده بود نشاید که زحل بد حال و منحوس در رابع بود یا طالع که آن دلیل
رنج و مصیبت و خرابی و تیرگی و غم باشد نشاید که خداوند خانه قمر ساقط
بود از قمر یا خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام ناشدن بنا باشد نشاید
که خداوند طالع یا صاحب بیت قمر تحت الشعاع بود یا منحوس که دلیل فوت صاحب
آن بنا باشد پیش از اتمام نشاید که ماه ناقص النور و الحساب بود نشاید که مریخ
بوتدی ناظر بود یا در وتدی بود خصوصا طالع و رابع که آن دلالت کند بر سوختن
بنا و واقع شدن جنگها در آن موضع و در آمدن دزد و فتنها و خون ریختن اگر شمس و
خداوند چهارم هر دو تحت الارض باشند یا یکی از زیر زمین منکسف بود یا هر دو
در درجه مظلمه باشند یا صاحب طالع محترق بود آن بنا تاریک و دلگیر و بی جلا
آید نشاید که صاحب طالع منحدر بود یا در دوم باشد که آن خانه از بهر او آخر در بیع
فروخته شود در جامع شاهی آورده است که نشاید که زهره و مشتری باهم

بجوید

هرچند نه بد اتصالی که باشد و این سخن بسیار نادر است افتاده و سرّ آن مفهوم نیست
بدترین حالها آن بود که ماه جنوبی هابط باشد و گفته‌اند بدتر آنکه مابین المیزان
والجدی بود نشاید که صاحب طالع و خداوند خانهٔ قمر راجع و محترق باشند
که هیچکس در آن بنا آرام نگیرد نشاید که صاحب ثانی بطالع و خداوند ششم ناظر باشد
که آن دلیل آفت و محنت بود نباید که خداوند هشتم بقمر نیز متصل بود و اگرچه
سعد باشد چه در اینحالت بالوقوف نحس شود که آن خانهٔ مرگ و خرابی است باید
خداوند سادس نیز همین رعایت باید کرد که بطالع و صاحب طالع و قمر ناظر نبود
بوقت بنای شهرها شرایطی که در باب بنا نهادن گفته شد اینجا ملاحظه باید کرد
و اگر خاصه این باب تحدید کرده است بطلمیوس گوید چون خواهند که در موضعی
شهری بنا کنند بباید نگریست تا آن زمین از کدام اقلیم است و دلیل آن اقلیم
کدام کوکب است و او سعد است یا نحس و کدام برج حصهٔ اوست هر کوکب که باشد
باید که در آغاز بنا مشتری مقارن وی باشد یا در وتد باشد و اگر مشتری کوکب
دلیل باشد باید که با یکی از ثوابت باشد که بر مزاج وی باشد باید که ماه را
بصلاح آورد و مشتری و زهره ناظر سازد و یعقوب قصرانی میگوید که در
این اختیار اصلاح حال قمر از اصلاح صاحب طالع موافق‌تر است باید
که ماه بر تثلیث طالع بنا افتد که آن دلالت بر نیکویی حال کند باید که طالع
یکی از خانهای مشتری باشد باید که خداوند ساعت بنا سعدی قوی حال
باشد باید که خداوند طالع کوکبی سعد و قوی بود و اگر خداوند حد خداوند
ساعت بود بهتر باشد باید که ستاره دلیل شهر در شرف یا فرح بود
باید که آفتاب در برجی ناقص المطالع باشد باید که آفتاب در حد سعدی

بود باید که سهم السعادة بود با ابصار ناظر کران سبب فراخی نعمت بود دران شهر
و نیکوئی کار ساکنان آن شهر باید که سهم الفواید و صاحبش نیکو حال بوند که
چون سهم السعادة تباه بود درین باب سهم الفواید بجای او بکار توان داشت
باید که زحل را از زهره و مشتری بصلاح گزیند که او دلالت کند بر دیر
ماندن شهر و آبادانی آن و بسیاری مردم دران شهر و کثرت خیرات و
صلاح کار متوطنان آن شهر بمقدار قوت مشتری باید که اثنی عشریه ماه
در موضعی باشد و قوی بود بنظر مسعود باید که اثنی عشریه والی آن شهر
نیز مسعود باشد و قوی بود بنظر سعود حکیم بطلمیوس گوید که در بنا شهرها باید
که ثوابتی که بر مزاج زهره و مشتری باشند در اوتاد فهند که ثبات و بقای
آن شهر بسیار سالها بر حال پسندیده و عدم تغیر از آن حاصل شود از جهت
سعادت مزاج و بطوء حرکت و در بنا سرایها که آن را ثبات و بقا
ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند بکار دارند باید که بنا حصنها
از ثوابت زحل الجوزا یا سماک الاعزل یا کواکبی که بر مزاج علویین باشند
بر حاق درجه طالع افتد یا عاشر یا درجه سهم السعادة تا نیکو و پایدار بود
بهترین آنست که در شکل این بنا طالع وقت اسد کنند که برج ملوکیت و ثبات
او زیادت از عقرب و دلو است و دیگر بروج ثابته نیز شاید اما بانظر مشتری
باید تا نیکو آید و محذورات وی همان محذورات سابق است و اگر خاصه این
اختیار باشد هشت چیز است نشاید که طالع برجی باشد که مریخ را در وی حظ
بسیار بود حذر کنند از آنکه خداوند ساعت خانه راجع یا محترق باشد روا
نبود که ماه بمریخ پیوندد که دلالت بر قلت خیر و تباهی حال مردم آن شهر کند

نشاید

نشاید که ماه بزحل بد حال پیوندد که سبب آفت مریخ ساکنان آن بلده بود نشاید که
مریخ بسهم السعادة و خداوندش متصل بود که آن دلیل خراب و فساد حال متوطنان آن
شهر و کم نعمتی باشد نشاید که زحل با سهم السعادة بود که در آن شهر خرابی ک
باشد و دشمن بهمه وقتی قصد آن ولایت کند اگر زحل و مریخ هر دو با سهم
السعادة باشند یا با حیش یا با صاحب طالع یا با خداوند خانهٔ والی یعنی کوکبی که دلیل
آن شهر باشد پیوسته در آن شهر جنگ و شغب بود طریق که مریخ جهد کنی تا
مریخ را ساقط کنی از برج و از طالع در ابتداء بنا و اگر میسر نشود باید که مشتری را
قوی کنی که قوت مشتری دفع آن خلل بکند [illegible] مشروطات دیگر چهارده
است باید که قمر هابط باشد در جنوب باید که ماه از کوکبی منحرف بود و بسعود متصل
و اولی آنکه آن سعد که قمر بدو پیوندد مشرقی باشد و صاعد و مستقیم و اگر میسر نشود
باید که قمر متصل باشد بخداوند خانه خویش بمودت تا آسان تر ویران توان کردن
و اگر از تربیع یا مقابله نگرد دشوارتر باشد باید که طالع برجهای هوائی یا آتشی بود
باید که ماه و خداوند طالع در یکی از بیوت هوائی و ناری باشند بهتر آنکه برجهای زائد
المطالع باشد و پسندیده تر آنکه خداوند طالع منزلی بود و ناقص در سیر و متصل باشد
بستاره ناقص السیر که هابط بود باید که ماه مشرقی باشد و ناقص هم در نور و هم
در حرکت باید که از ثوابت آنها که بر مزاج نحسین اند چون قلب الاسد
و مانند او در حاق درجهٔ طالع یا عاشر یا اوتاد دیگر باشند یا با ماه در یک باب
از شعری شامی که بر مزاج مریخ و عطارد است خاصیتی عجب دیده اند باید که قمر
زائل بود از طالع و متصل بود بکوکبی که زائل بود از طالع باید که اگر ماه فوق
الارض باشد دفع تدبیر خود بستاره کند که فوق الارض باشد و هر کوکبی که کوکب

بوند و کویند که برج دوبی داد خصوصاً که کدخداوند خانه بوند که او را در آن
خانه حظی باشد چون شرف و حد و مثلثه و درجه و مانند آن   باید که ابتداء این عمل
از بیست و سیم ماه باشد تا آخر که در وقت کال استقامت نور است چه روشنائی او
کمتر از نیم جرم او باشد   اگر خواهد که بنا باز کرده شود باید که ماه کدخداوند خانه خود
و با مقابب ناظر باشد که اگر از میان ساقط بود هرگز آبادان نگردد   طبری آورده
است که اگر طالع اسد باشد و قمر در عقرب بود از آفتاب ساقط ممکن بود که هرگز
آن جای آبادان نشود الا ما شاء الله   باید که زحل در اوتاد باشد ساقط از
قمر و ضعیف و منحوس بود و محمد [illegible] دو شیعه است   نشاید که ماه بستاره راجع
پیوندد   نشاید که خداوند طالع راجع یا محترق بود   نشاید که صاحب این در طالع
باشد که ویران کننده را برافتد [illegible] دولت
وی هفت داست   باید که ماه در بروج ارضی باشد   باید که اوتاد ثابت باشند
بسعود نیرین را اگر سعود را در آن حظی باشد اولی بود و اگر خداوند برج
در شرف باشند بهتر   باید که نحوس از طالع ساقط باشند و اگر مریخ در
ششم باشد و زحل در دوازدهم موافق تر و بر عکس زیانکار بود   باید
که قمر متصل باشد بسعود   باید که زحل ناظر بود بسعود و بعضی از منجمان زحل احتراز
کنند و در آن محق نیستند چه اگر زحل بمشتری ناظر بود دلیل آبادانی
و زیادتی دخل باشد   باید که قمر در اول ماه بر تثلیث زحل یا تسدیس او
باشد   باید که زحل در یکی از حظوظ خود باشد   باید که قمر و زحل از مریخ
بساقط باشند   باید که نیرین قوی حال باشند در وتد یا مایل و مسعود بنظر
مسعود   باید که رابع و خداوندش مسعود باشند و در اصلاح رابع بغایت باید

ذ بود

کرشید بوده جرمی که خانه عاقبت است دوم آنکه ضیاع و عقار تعلق بدو دارند و گفته‌اند در
این اختیار اصلاح هر چهار وتد ضرورت است زیرا که طالع دلیل زمین است و عاشر
دلیل دخل وی و رابع دلیل برزگران و سابع دلیل زراعت و صلاح حال این هر چهار
باید که حاصل باشد و الیس اسکندرانی گوید طالع و خداوند او دلیل زمین است و عمارت آن
و مشتری و ستاره‌ای که ماه از او برگشته است دلیل خریدار و وسط السماء دلیل درختان
که در وی بود و سابع دلیل نباتی که از وی خیزد و رابع و صاحبش دلیل عاقبت و مزارعان و آنکه
ماه بدو پیوسته است دلیل عاقبت پس هر دلیلی که قوی‌تر بود حال مدلول او نیکوتر
بود و ینعکس بالعکس باید که ماه در حساب زاید بود و اگر در شرف خود باشد یا در وسط
السماء و خداوند طالع بدو نگرد بهتر باشد باید که ماه و خداوند خانه هشتم خالی باشند
از نحوس باید که طالع برج خاکی باشد و اگر ثابت بود اولی باید که سهم السعاده و خداوند او
مسعود باشند تا خیر و برکت یابد باید که خداوند اثنی عشریه قمر را سعود نظر باشد
باید که صاحب ثانی نیز از نظر سعود محظوظ باشد باید که سهم الضیاع در موضعی نیکو
افتد و قوی حال باشد و محذورات وی چهار است نشاید که نحسی در یازدهم باشد
یا چهارم نشاید که وتد الارض برج آتشی باشد یا کوکبی آتشی آنجا بود که ضیاع از آن
خلل پذیرد نباید که خانه چهارم برج آبی بود و زحل در وی یا از وتدی ناظر بوی
که دلیل فساد میوه‌ها باشد مواضع مسکونه شروط وی هفت است باید که
وتد الارض که تعلق بمواضع مسکونه دارد برج ثابت باشد باید که سعود در اوتاد
باشند خصوصا در رابع باید که خداوندان اوتاد مشرق باشند و زاید در سیر
و صاعد در شمال که این دلیل انتظام کار و دوام ثبات باشد و در این مسکن شادمانی
روی نماید. باید که ماه بسعود پیوسته بود و زاید بود در حساب و صاعد در شمال

که این دلیل انتظام کار و دوام ثبات باشد و درین مسکن شادمانی روی نماید
باید که ماه بسعود پیوسته بود و زائد بود در حساب و صاعد در شمال باید که طالع
و خداوندش مسعود باشند باید که صاحب طالع بقمر ناظر بود باید که نیرین
بمودت بیکدیگر نگرند و محذور آن دو دست نشاید که چهارم برج منحوس
بود که بیم آفت عظیم بود چون خراب و سوختن و درآمدن دزد و حرب و فتنه
و امثال آن نشاید که رابع بزحل منحوس گردد که سبب تباهی و فساد آن جای
بود بزلزله و خسف و مانند آن [illegible] مشروطی دو اثره
است باید که ماه تحت الارض بود در خامس یا در ثالث و اگر فوق الارض بود
باید که در حادی عشر باشد باید که سعود بماه ناظر بود از برج ثابت و اولی
آنکه مشتری از وسط السماء بدو نگرد و اگر مشتری میسر نشود بجای وی زهره
پسندیده باشد باخرزی گوید اگر اتصال قمر بمشتری میسر نشود باید که مشتری در
عاشر افتد که بودن مشتری در عاشر دلالت کند بر دوام آبادانی کاریز و
جوی و اگر آن نیز میسر نشود زهره را در عاشر نهادن نیکو باشد باید که زحل مشرق
بود و مستقیم السیر باید که ماه در بروج آبی بود و در اسد و دلو نیز روا داشته اند
چه نیمهٔ اول اسد و تمام دلو از بروج مطر اند و باید که زحل در یازدهم باشد
از طالع و سعدی قوی حال با وی سنجری گوید اگر ماه بتسدیس آفتاب باشد
و ناظر بود بسعود بسیار پسندیده بود باید که خداوند چهارم در موضع نیک بود
و مسعود و قوی حال باید که ماه زائد النور باشد تا زود بآب رسد باید که
طالع وقت برج خاکی یا آبی بود و جدی و حوت بدین کار شایسته تر آید
باید که نحسین بر بالای زمین بنظر مودت باید که صاحب بیت قمر در برج ثابت

باشد

باشند و بطالع ناظر از مثلث و تسدیس با کوکبی سعد بدیشان ناظر بود و بنظر مودت
باید که صاحب بیت قمر در برجی ثابت باشد بقمر ناظر و در برج ذوجسدین
هم روا بود و محذورات وی چهارست نشاید که ماه مقارن مریخ باشد یا مقابل
او که دلیل تباهی بود و گفته اند که نشاید که قمر را با مریخ اتصال باشد بهیچ وجه
نباید که یکی از دو نحس در وسط السما افتد که بیم ویران شدن جوی و انباشتن
چاه باشد نشاید که خداوند طالع بنظر نحس بود یا هابط یا راجع یا تحت الشعاع
باشد که بسیاری خلل افتد و گفته اند که بودن او در مقارنه نحسین بیم ویرانی
باشد یا اگر نباشد از دست او بیرون رود نشاید که نحسین تحت الارض باشند
خصوصا در وتد رابع که نکوهیده بود و خرابی آرد [illegible]
شروطات وی همان شروطست کاریز کندنست و آنچه خاصه این اختیارات است
که قمر میان طالع و دهم یا میان چهارم و هفتم باشد که هر یک ازان ربع مذکرست
و اگر قمر تحت الارض باشد باید که متصل بود بستاره سعد که فوق الارض
بود و قمر و آن ستاره هر دو در برج ارضی یا مائی باشند که بسیار پسندیده بود
و آن آب پیوسته روان باند و محذورات وی همان محذورات باب سابق است
و آنچه خاصه وی بود آنست که حذر کند از بودن قمر در ربع حذر و آن میان چهارم
و طالع و میان دهم و هفتم بود چه آن ربع دلالت کند بر آنکه آب از آن جوی باز
ایستد و بی بیع باشد [illegible] شروطات وی بهیت است
باید که ماه در برج آبی بود یا خاکی که بسیار گوید طالع و خانه ماه برج
ذوجسدین باید و بهترین حوتست اما حکیم سنجری گوید که قمر در برج ثابت
باید و بهترین برجها از ثوابت ثورست آنگاه دلو صاحب کفایه گوید قمر

در برج دراز مطالع باید تا ان درخت ارتفاع تمام یابد و آن برج ثابت باید تا باقی و دائم
باشد و طالع نیز برجی دراز مطالع باید باید که ماه در طالع باشد تا درخت زود تر برآید
باید که ماه متصل باشد بسعدی که ان سعد در طالع یا عاشر یا شرف خود بود تا درخت نیکو
بیالد و ثمرهٔ او بهتر باشد باید که خداوند طالع شرقی و صاعد باشد که دلیل زود
رستن است و زود بار گرفتن و این وقتی باشد که بطالع ناظر بود که اگر ناظر نبود
فایده ندهد و اگر شرقی نباشد مثمر نبود باید که زحل قوی حال باشد و در وتد یا
دلیل دار او در طالع یا در الموضع که باشد حظی بود بهتر انست که طالع یا خانهٔ ماه برجی
باشد که دلیل ان درخت بود و در رسالهٔ مواهب زحل در منسوبات بروج بستان ذکر رفته
اگر ماه در برجی ثابت باشد باید که خداوند خانهٔ او بدو ناظر بود از برج آبی تا در
درخت نخل بدید آید باید که ماه و طالع بنظرهای سعود اراسته باشند باید که ماه
ناظر باشد بزحل از تثلیث و تسدیس باید که زحل در خانه یا شرف یا فرح خود بود
باید که قابل تدبیر قمر سعدی باشد در ربع برآید و ناظر باشد بطالع باید که قابل
تدبیر قمر سعدی باشد در رابع و عاشر هر دو مسعود باشند باید که قمر زاید النور و [illegible]
باشد و دور از شعاع تا درخت خشک نشود باید که خداوند خانهٔ ماه بماه ناظر بود تا
صاحبان درخت ازان نفع گیرند و همچنین بود چون صاحب طالع بطالع نگرد باید که
مشتری ناظر باشد بزحل بنظر مودت از خانهٔ خود یا از شرف یا از موضعی که او را
دران حظی باشد اگر قمر در ثور بود و بسعدی نظر دارد از تثلیث یا تسدیس از
میوهٔ ان درخت نفعی تمام بمردم رسد اگر قمر در برج بادی باشد و بسعدی
ناظر درخت زود تر براید و بهتر ببالد و میوه بیشتر دهد اگر درختی میکارد
که بقای ان مطلوبست چون خرما و جوز و مانند ان اولی ان باشد که قمر در برج ثور

دو

بود خانه ثور و دلو و طالع نیز یکی ازاین بروج بود و صاحبش نیکو حال و اگر درختی
می نشاند که بار ندارد چون سرو و چنار و مانند ان باید که قمر در جدی باشد تا نیک اید
و محذورست اوی هفت است نشاید که زحل متصل باشد بکوکبی ابطی که بیم تباهی درخت
و فساد حال صاحبش باشد نباید که ماه متصل باشد بمریخ یا با فتاب بتخصیص از بروج
ناری که ان دلیل خشک شدن درخت بود از بی ابی نشاید که خداوند خانه ماه
منحوس بود و بنظر یکی از نحوس که صاحب ابع درخت از میوه اش نخورد و یکی از ابود شد
نشاید که صاحب طالع غربی منحدر باشد که ان درخت دیر شاخ زند نشاید
که خداوند خانه ماه محترق باشد که نشاننده درخت را خلل رسد حذر کند
از کوشت و سقوط صاحب طالع از طالع که صاحبش از ان درخت بر نخورد
حذر کند از نظر مریخ بطالع از هر وجه که باشد که بسیار ناپسندیده بود
باید دانست که حبوب ثور راست و تخم افکندن سنبله را و
درویدن جدی را و دو زیتوس کوبرکشتن جدی راست و درخت نشاندن ثور را
پس لصلاح اوردن هریک ازاینها از شرایط کلیه باشد اما شروط جزئیه ده است
باید که طالع برج ذوجسدین باشد و خاکی بهتر باید که خداوند طالع در
برج منقلب بود باید که صاحب طالع بری باشد از نحوس و ناظر بود بطالع و
بخداوند خانه خویش باید که ماه در برج منقلب باشد حضور صاحب ان در جدی
نیز نیکو بود باید که ماه زاید بود در عدد حساب باید که قمر از تحت الشعاع
دور بود و از مناحس سلیم باشد باید که رابع و خداوند وی مسعود باشند
باید که صاحب طالع زاید النور باشد ناظر بطالع اگر یا حاین دلیقول کارد
باید که قمر در حوت باشد متصل بزهره تا مراد او براید در ختیار چیزی

که رنگ دلبری دید چون زعفران و معصفر همین معنی رعایت باید کرد   اگر قمر در بروج
بادی باشد و بکوکبی سعد متصل رستنیها بر آید اما بالیدنش متوسط بود و اگر
در بروج آبی بود زود تر بر آید و بهتر ببالد   و محذورات وی چهار چیز است
نشاید که قمر ناقص النور باشد که آن تخم تباه شود یا خرزی کوید در اختیار اگر
قمر را بوجهی نقصان باشد هیچ چیز از آن تخم بصلاح نیاید و منفعت کشت بخداوند
نرسد   باید که نحوس را بصاحب طالع نظری نباشد که آن زرع را آفت رسد
نباید که قمر بزحل متصل بود بنظر عداوت که هرچه بکارند دیر بر دید و نشو و نما
اندک پذیرد   نشاید که قمر بمریخ نگرد بنظر نکر باشد که آن کشت از بی آبی تباه
شود [illegible] مشروطات وی پنجست   باید که ماه در بروج کثیرة التولد
باشد و اوله مثلثه آبی و جدی است در عم بعضی بیز ان نیز بسیار فرزند است باید
که طالع نیز یکی از این بروج باشد   باید که صاحب طالع نیکو حال باشد و بطالع ناظر
باید که سعدی در رابع باشد یا در خامس باید که صاحب خامس را با صاحب طالع
اتصال قبول بود و اگر خداوند چهارم نیز بنظر مودت نگرد غایت کار باشد
و محذورات وی دو است   نشاید که نحسی در طالع باشد یا در وتدی خصوصا در وتد
الارض   نباید که قمر تحت الشعاع باشد و در طریقه محترقه نیز بد است
[illegible] مشروطات وی هشت است   باید که طالع مسعود باشد چه او
دلیل موجر است و ماه دلیل مستاجر و وسط السما دلیل بدل اجارت و چهارم
دلیل عاقبت پس اگر طالع قوی باشد اجاره دهنده را نفع تمام باشد و اگر طالع
منحوس باشد پشیمانی بار آورد و سرانجام کار برد و انکار کند   باید که قمر نیک
نیک حال باشد و در بروج ارضی بود تا اجاره ستاننده منتفع گردد   باید که

ماه منحوس

ماه منصرف بود از سعدی و متصل بسعدی که این هر دو سعد بیکدیگر ناظر باشند بنظر مودت
اولی باشد باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر بود باید که خداوند خانه ماه از
مناحس دور باشد باید که اوتاد بسعود مزین باشند خصوصا وسط السما
استجاره با نفع و آلخوشی باشد و کار بر مراد رود و مستاجر عذر نیاید و
در ادا و بدل اجارت عذر نیاورد باید که خداوند طالع ممازج یا مقارن صاحب
سابع باشد و سعدی بدیشان ناظر اگر رابع قوی حال باشد و خداوند شش نیکو
حال و طالع ناظران اجارت مبارک آید و محذورات اضداد اینها بود دفن دفینه
نهادن دفینه نهادن مشروطات وی هشت است باید که قمر تحت الشعاع
باشد تا این نهاده باند باید که طالع و خداوندش هر دو مسعود باشند باید
که قمر بخداوند طالع بنظر مودت بود باید که خداوند عاشر و سابع هر دو ساقط
باشند از زیرا باید که صاحب ثانی قوی حال باشد و سعود متصل بخداوند
طالع باتصال محمود تا آن مال ضایع نشود باید که قمر در بروج منقلبه باشد و اگر
بر تثلیث زحل بود نیکو بود باید که خداوند بیت المال ضمیمی بود و اگر در وتد
الارض بود بهتر باشد و محذورات وی دو است نباید که قمر و خداوند خانه
او و خداوند طالع و ثانی منحوس باشند نشاید که قمر در عقرب و قوس بود
که پسندیده نباشد دفن دفینه [illegible] مشروطات وی سه جز است باید که قمر
و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین باتصال قبول باید که صاحب ساعت
نیز بدلیل دفین پیوسته بود بمودت باید که سعدین در اوتاد باشند و
محذورات وی بودن نحسین است در اوتاد که موجب تباهی بود یا مانعی پدید آرد
دفینه [illegible] مشروطات وی دو است باید که قمر یکی از سعدین

با نظار و سعود متصل باشد در تحفه آورده است که قمر در برج منقلب باید و در دلو
نیز جایز است و محذورات وی خلاف اینها بود و دیگر احتراز باید کرد از ضعف
مشتری که او دلیل امانت است و چون نیک حال نبود در این باب قصوری واقع شود
مشروطات وی چهار است باید که قمر در بروج آبی باشد باید
که طالع نیز یکی از این بروج باشد باید که سعدین بطالع ناظر باشند باید که روی
ناودان را بجانب مشرق و شمال باشد و این نکته در باب نجوم چندان مدخل
ندارد اما اکابر در کتب اختیارات بدین موجب ذکر کرده اند و گویا بتجربه معلوم
فرموده اند که چون چنین باشد خیر و برکت در آن موضع پدید آید و محذور
وی آنست که نشاید که روی ناودان را بجانب جنوب و مغرب کنند که
تباه و ناپسندیده باشد مشروطات وی هفت است باید
که قمر متصل به میزان و اسد و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی و نشاط
و بقا و قوت جهد باید کرد تا قمر متصل بود بزهره که آن دلیل است بر خرمی
و زیادتی شهوت باید که ماه ناظر بود بمریخ بنظر دوستی که آن دلیل بود
بر قوت تمام بهتر اگر قمر از مریخ منصرف بود و بزهره متصل و بر عکس نیز
نشاید اگر قمر با آفتاب متصل باشد دلیل بود بر دیگر باره رغبت کردن و
ازدیاد محبت و کثرت لذت و اگر خواهد که فرزند پدید نیاید باید که قمر در
بروج عقیم باشد که آن جوزا و اسد و سنبله است و طالع نیز برج عقیم
باید و قمر از سعدین ساقط اگر قمر در حوت بود لذت زیادت باشد خصوصا
با نظر مشتری نیکو حال و در برج بادی نیز همین خاصیت دارد اما در بروج
آتشی زنان را لذت و نشاط و خرمی بیفزاید و محذورات وی دو چیز است

زنان

نشاید که قمر بزحل متصل باشد که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع باید
که زحل در سابع باشد که ان دلیل تباهی و خلل بود در طلب فرزند مشروطات
وی شانزده است باید که قمر در برج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب و حوت
باید که طالع وقت نیز یکی از این بروج بود باید که قمر مریخ ناظر نبود
بهتر اگر قمر از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل باید که سعدی در طالع
یا وسط السما یا بیت الرجا بود باید که صاحب خامس بصاحب طالع ناظر باشد
بمودت باید که صاحب خامس بصاحب طالع ناظر بود بمودت باید که قمر در یازدهم بود
و صاحب خانه اش بوی ناظر صاحب برهان الکفایه گوید بهتر آنست که آفتاب در جوزا یا
در سرطان بود اگر فرزند نر خواهد باید که قمر در برجی بود در مثلثه شمس و خداوند طالع
و صاحب بیت قمر و خداوند خامس در بروج یا ارباع مذکره باشد و اگر انثی خواهد
این دلایل در بروج یا ارباع مؤنثه باید باید که در طلب مذکر عدد ساعات معوجه ماضیه از
روز یا شب فرد باشد و در طلب مؤنث عدد ساعات زوج بود طلب ذکور باید که در ربع اول
روز بود که شمس زاید است و در این وقت نطفه بهتر گیرد و در طلب اناث باید که ربع
آخر شب باشد و در طلب بنین خداوند ساعت کوکبی مذکر باید در برج مذکر و در طلب
بنات برعکس باید که خداوند خانه خامس مشرق باشد و نیکو حال باید که طالع برجی
مستقیم الطلوع باشد باید که قمر از احتراق دور بود و محذورات وی چنانکه است
نشاید که قمر در درجات محترقه باشد باید که خداوند ساعت در طالع و خامس بود
و بپرهیزد از رجعت و احتراق و نحوست صاحب خامس حذر کند از فساد زهره
که دلیل تباهی حال فرزند باشد از اغتسال مرد مشروطات وی هیجده باید
که ماه ناقص باشد در نور باید که قمر بزهره و مشتری ناظر باشد بنظر مودت

در تربیع نیز جایز داشته اند بهتر انست که قمر جنوبی هابط باشد باید که خداوند
طالع و قمر در بروج مؤنثه مستوی الطلوع باشند باید که طالع نیز یکی ازین بروج
باشد و سعدی بوی ناظر و محذورات وی اضداد مشروطات **در شیر دادن کودک**
که مشروطات وی چهار است باید که ماه از نحوس بری بود باید که زهره مستقیم
السیر باشد باید که قمر بسعود خصوصا بزهره متصل باشد باید که زهره در فلک خود
منحدر بود و محذورات وی رجعت و احتراق زهره است **در از شیر باز کردن** مشروطات
وی شش است باید که طالع وقت جوزا باشد یا سنبله یا اوایل قوس باید که
طالع و صاحبش مسعود باشند که آن دلیل حسن ترتیب بود باید که طالع قمر از
مناحس پاک باشد که آن دلالت بر قبول غذا و نشو و نمای طفل کند باید که قمر
بصاحب خانه خود متصل بود باید که نیرین بیکدیگر ناظر باشند محذورات تا مولود
تربیت تمام نیابد باید که قمر محصور بین السعدین باشد تا دایه را بر وی شفقت بود
و محذورات وی نحست نشاید که یکی ازین نحوس بشند خصوصا بنحسی که صاحب ثامن
یا رابع بود که کودک را خلل باشد نشاید که قمر در دوم بود که غذا دشوار پذیرد
حذر کند از انکه قمر محصور بین النحسین باشد که طفل تربیت تمام نیابد و دایه بر وی
مهربان نبود روا نبود که زهره و قمر از طالع ساقط باشند که دایه را بیم بود باید
که صاحب رابع و عاشر بد حال باشند و از طالع یا صاحب طالع ساقط که دایه و
کودک هر دو را بد بود **در از شیر باز کردن** مشروطات وی نحست باید که ماه دور
باشد از شعاع افتاب هفتاد درجه و بعضی نود درجه گفته اند باید که ماه
متصل باشد بخداوند خانه خویش و بخداوند طالع و در کتاب تحفة الملوک اورده است
که درین اختیار باید که قمر خداوند خانه خود را نه بیند مگر خداوند خانه وی

افتاد

آفتاب بود که نظر ایشان بیکدیگر پسندیده بود باید که خداوند خانهٔ ماه و صاحب
طالع در بروج ارضی باشند و نیک حال بود باید که طالع یکی از دو خانهٔ مشتری بود
باید که ماه در برج آبی بود مسعود بسعود و محذورات وی اضداد اینهاست و دیگر اگر بتوان
که طالع خانهٔ زهره بود که آن دلالت کند بر آنکه مادران فرزند بجز آن فرزند هیچ
فرزند دیگر از شیر باز نگیرند [illegible] مشروطات وی هیجست باید
که ماه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل و ثور و سرطان و میزان نیک
است و در جوزا و سنبله و دلو میانه و در باقی بد باید که قمر محصور بین السعدین
باشد باید که طالع و اوتاد از نظر نحوس پاک باشند باید که قمر در وتد طالع
باشد باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین باشد و اگر هر دو سعد بهم ناظر باشند
اول بود و محذورات وی دو چیز است نشاید که خداوند ثامن و سادس و ثانی
عشر بطالع ناظر باشند یا در یکی از اوتاد بوند نباید که قمر و خداوند طالع را
بصاحب ثامن و سادس و ثانی عشر نظر بود که آن موجب رنج طفل گردد و یکی که
بجامه کشند [illegible] بدانکه در این اختیار چاره نیست از
احتیاط تمام کردن چه نو بریدن و پوشیدن را در تن اثر عظیم است علی الاطلاق
درین باب باید که زهره نیکو حال باشد که کوکب ذاتیت و خوشحالی او بسیار نیکو بود
و نباید که ماه در اسد باشد که بسیار بد بود و اکثر عوام منجمان گفته اند که ثابت تجربه
بر جا اسد است و چون ماه در اسد باشد جامه نتوان پوشید که بسیار با صاحب
بماند سخن تمام نیست از برای آنکه بسیار بمشاهده رسیده است که کسی نادانسته
جامه نو پوشیده و ماه در اسد بود چون بر آن حال وقوف یافت فی الحال بیرون
کرد و دیگر نپوشید و اگر برین حال وقوف نیافت بسی بر نیامد که بوجهی شنیع آن جامه را

ازوی بر کنند پس اسد را خاصیتی دیگر است در همین معنی بیرون از شدت ثبات و خواجه
نصیر الحق والدین قدس سره در شرح کلمات بطلمیوس در تفسیر این کلمه که الملابس
الجدد مکروه عملها و استعمالها و القمر فی الاسد و اعظمها اذا کان منحوسا او علی
مقابلة الشمس می آورد که مراد از عمل قطع جامه نواست و بعضی خیاطت و نسج نیز
مکروه داشته اند و اولی آنست که ابتداء خیاطت نکند و نه آغاز نسج اما استمرار
در عمل محتاج نباشد باختیاری و چون ثبات در جامها مذموم است و استبدال آن محمود
پس در ابتداء عمل و آغاز استعمال یعنی پوشیدن و بآن زینت کردن قمر در برجی
ثابت نشاید و ثابت ترین اسد است چه طبیعت او بس نزدیکست و مطالعش در
بلاد شمال بسیار و صورت اسد دال باشد بر توحش و تسلیط و بعد از اسد
عقرب ثابت تر باشد درین باب مذموم چه هبوط قمر است و خانه مریخ و
بعد از آن دلو چه خانه زحل است و زحل دلیل شنی و ثبات و از همه کم غائله تر ثور
باشد که خانه زهره است و شرف قمر و کاتب آل طولون حکیم احمد ابن یوسف المهندس
المصری در شرح همین کلمه فرموده است که بروج ثابته مکروه است در ساختن و
بریدن و پوشیدن جامه و اسد از همه بدتر است زیرا که او قید کند هر چه را که در جای
او بود و دور از دستی نماید در هر چه نزدیک او باشد پس معلوم شد که منع اسد نه
برای شدت ثباتست و بس و گفته اند که طبع اسد آتشی است گرم و خشک و
طبع جامه زهره لیست سرد و تر و نرم پس طبع اسد ضد طبع جامه بود و بگدازدش
یا بنه دزد از سبب طبع آتشی سوخته شود و از سبب طبع سبعی دریده گردد و
نیز تا آن جامه دارد دلش مقبوض و درانده بود از آنکه اسد دلیل دل
و سینه است و حکیم اسمعیل باخرزی گوید که در حدود ری دیدم که مردی یکی

از نزدیکان

از نزدیکان خود را قبائی بخشید و یکی را کلاهی و یکی را موزهٔ و هر سه روزی پوشیدند که ماه
در اسد بود و دران روز احتراق زحل در اسد و ماه در محاق آن هر سه الحذر که روزی
بغایت منحوس است دو کس که کلاه و موزه داشتند بدیگری بخشیدند و آنکس که قبا
داشت آن روز قبا بیرون کرد پس ازان بروزی چند بپوشید پس آنکه کلاه پوشیده
بود چهل و پنج روز بیمار شد بیماری مخوف و بعاقبت ازان مرض بصحت رسید
و آنکس که موزه پوشیده بود سی و اند روز بیمار شد و باخر صحت یافت و آنکس
که قبا پوشیده هفتاد و اند روز بیماری کشید و او را از ری بهمدان بردند
یکدو روزی در همدان خفتی یافت و در راه حال خطائی کرد که سبب نکس شد و
سیم روز هلاک گشت و ظن چنان می افتد که آن مرض را آنکس بدان سبب افتاد
که او دیگر باره مراجعت کرد و جامه بپوشید و غرض ازین حکایت آن
است که مراجعت با آن لباس بتر از حال اول است و بزعم بعضی از حکما اعتماد
بر بریدن و پوشیدن جامه بر منازل قمر است و در بعضی منازل که از نو
بریدن و پوشیدن منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت نموده اند دران باب
خطا کمتر می افتد و اختیارات منازل را بعد ازین بتفصیل ذکر خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی و اهل هند حکم جامه پوشیدن و بریدن و باز افکندن
بر ساعتها کنند و بدان ایمائی خواهد رفت و آنچه حکما از جزئیات درین
باب شرط کرده اند هفده چیز است باید که قمر در برج منقلب باشد خصوصا
حمل و سرطان و میزان و در جدی مکروه داشته اند و در ذو جسدین نیز
شاید بتخصیص در حوت که بغایت پسندیده بود باید که خداوند ساعت ناقص
السیر باشد و منحدر در جنوب باید که ماه زاید النور و الحساب باشد باید

قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف بود باید که قمر متصل باشد بزهره و اگر اتصال بمشتری باشد اول
بود باید که بریدن و پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد و اگر آن ساعت
مشتری بود جامه پاک بماند و در ساعت زهره بشادی و خرمی گذرد و در ساعت
عطارد سعود نیز نیکو باشد و اگر ساعت شمس بود باید که سعدی در طالع بود تا
موجب شرف و بزرگی گردد و اگر در ساعت قمر بود باید که قمر بسعدی متصل باشد
تا بشادی و خرمی گذرد و اگر بنجمی متصل بودن شاید باید که سعدی در طالع وقت بود
و اگر زهره باشد بهتر اگر ماه در عاشر بود بهتر باشد و از آن جامه جاه و جمال
بیفزاید باید که ماه بدان سعد که در طالع است مسعود باشد که آن اختیار در نهایت
خوبی بود باید که زهره قوی حال باشد و مستقیم خواجه در نکت آورده
است که درین اختیار طالع وقت و یازدهم باید که مسعود باشد باید که
ماه بخداوند خانه خویش ناظر بود باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از نحوس
مبرا و بسعود ناظر باید که طالع سرطان بود یا اول میزان و قمر نیز درین دو موضع
بهتر بود و در آخر دلو و اول ثور روا داشته اند چنانکه حکیم بوزرجمهر گوید که
آنچه نص کرده اند که قمر در برج منقلب باید و معنی چندست در برج منقلب که
چون ماه در وی باشد جامه پوشیدن را بغایت ستوده است و با جز دلو همچنان
و در برج حوت سراسر هیچ مزیدی نیست باید که ماه بکوکبی متصل شود که صاحب
طالع از و منصرف بود و از کوکبی منصرف شود که صاحب طالع بدو متصل بود
باید که قمر رونده بود از زایل بوتد باید که صاحب طالع مسعود بود در موضعی
نیکو و ناظر بطالع و بسعود و آنچه از وی احتراز واجب دانسته اند هشت چیزست
نباید که ماه در برج ثابته باشد و تباه ترین همه اسد است چنانکه سبق ذکر یافت

شاید که قمر مقارن نحوس یا در مقابله و تربیع ایشان بود که این دلیل نامرادی باشد
در وقت استعمال آن جامه از مقتضاء طبیعت آن نحس خصوصا که قمر در برج
ثابت بود حذر کند از مقارنه و مقابله آفتاب که این دلالت کند بر آنکه
انجامه با رنج و ملال کهنه شود و نامرادی بود از جهة ملوک و سلاطین و بزرگ زاده
از ساعت زحل که جامه زود چرکن گردد و تا ان جامه دارد غمگین و دژم باشد
حذر کند از ساعت مریخ که جامه زود دریده گردد و از سباع بدان خلل رسد
در روا نبود که قمر در طریقه محترقه باشد از بهر آنکه در روی کوستی بورزاست
بطلمیوس گوید حذر کند از پوشیدن جامه وقتی که قمر در برج آتشی باشد
و این سخن غریبست حذر کند از آنکه ماه هابط باشد و ضعیف حال که قصور تمام بدید آید
[illegible] مشروطات هشتست باید که ماه متصل باشد بیکی از سعدین
خاصه بنظر مودت باید که قمر بعطارد ناظر باشد در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر و
لطایف گذرد و خوردنیها از هر نوع پیش آید اگر قمر بزهره متصل باشد با وجود اتصال
عطارد دران مجلس با قوالان و تازه رویان و اهل نغمه و سرود گوی دلنشاط انگیز ملاقات
کند اگر قمر با وجود نظر عطارد بمشتری پیوندد دران محفل با فقها و ادبا و اصحاب
دیانت و ارباب ورع مصاحبت نماید باید که عطارد خوشحال بود و متصل بمشتری تا کار
بر مراد رود اگر عطارد مسعود بزهره ناظر باشد دران ضیافت نشاط و خرمی
باشد و هیچ غایله بدید نیاید باید که قمر در برج ذو جسدین باشد تا این نیکو
دست دهد باید که از ثوابت آنها که بر مزاج زهره و عطارد اند در یکی از اوتاد
باشند یا با سهم السعادة و صاحبش یا با ماه و ان ستاره کان سماکین اند و
نسر واقع در دف و مانندان تا در نشاط بیفزاید و نام نیکو حاصل آید و مقصودات

وی چهار چیز سهت نشاید که ماه با عطارد و مریخ متصل باشند خصوصا بنظر عداوت
که دران مجلس که جنگ جویان و مخالفان پدید آیند و طعامهای ناسازکار پیش
آرند و بدان دعوت رفتن جایز نبود روا نبود که قمر با عطارد در زحل اتصال
کند که دران مجمع با قومی دون حقیر ملاقات کند و سخنان درشت و دلگیر شنود
و موجب شماتت گردد نشاید که یکی از دو نحس در وتد بود که مجلسش بر
مراد نگذرد حذر کند از آنکه طالع وقت عقرب باشد که دران مجلس مخالفت
پدید آید و عیش منغص گردد در نردبازی بدانکه عطارد دلیل بازیهاست
پس بهمه حال باید که رعایت حال او بکنند و طالع و صاحبش دلیل ابتدا کننده
بود و سابع و صاحبش دلیل حریف و ماه دلیل کهتر نشست و مشتری و آفتاب دلیل
مهتر پس هر یک از این دلایل که سعود و قوی باشند صاحب آن دلیل ببرد
و هر کدام ضعیف و منحوس باشد صاحبش ببازد و در کفایة التعلیم می‌آورد که یکی
از رموز هرمس آنست که میگوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست
و از ده اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و از ده دلو
تا ده ثور شمالی چون مریخ در ربعی از این ربعها باشد اهل آن ربع در حرب غالب
آیند برای آنکه مریخ با ایشان باشد اگر قمر در ربع مقابل باشد او غالب آید
پس بملاحظه این حال که اصل است درین باب غافل نباید بود و اما شروط
دیگر بیست و دو است باید که در طالع سعدی باشد تا کار بر مراد رود
باید که صاحب حب طالع در عاشر بود تا آغاز کننده غالب شود اگر
ماه متصل بود بسعدی آنکه آغاز کند غالب گردد و اگر متصل باشد بنحسی آنکه
اول بازد مغلوب شود اگر خواهد که هر دو حریف برابر بازند خداوند سابع

در طالع

وطالع هردو را بر وسط السما نهند اگر ماه و عطارد هر دو نیکو حال باشند حریفان
هر دو راست بازند و دغا نکنند قرانی کو بید دران جانب باید نشستن که قمر در برج
آن جانب باشد از شمال و جنوب و اگر میان اتفاق افتد که در جانب موضع قمر نشیند
بحسب دلالت آن موضع بر جهات اربعه چنانکه ماه در برج حمل بود و حمل دلیل مشرقست
در جانب مشرق نشیند و باقی برین قیاس هم نیکو بود باید دانست که مشرق
یا شمال بود و مغرب معاون جنوب پس در نشستن ملاحظه این جهات کند
تا غالب آید باید که مریخ دران جانب باشد که مقابل بود جهت آغاز کننده تا غلبه
کند اگر صاحب طالع نحس کند مر صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کننده بود
اگر صاحب طالع و سابع مقارن باشند در بیت الرجا و مشتری در طالع بود یا فی
ایشان برابر بود و برابر برخیزند اگر خداوند طالع سابع در عاشر باشند و
زهره در طالع هر دو حریف بازی و نشاط بازند و چون فارغ شوند خوشدل
و خرم باشند اگر طالع برج ذو جسدین باشد و خداوند طالع نیز در برج مجسده
باشد هر دو لعبها راست کنند و دغا نبازند باید که قمر در برج منقلبه باشد
بزهره یا عطارد یا مریخ تا بازی نیک آید باید که طالع برج زاید المطالع باشد
و اگر سنبله کنند بشرطی که عطارد در وی ناظر باشد بهتر بود باید که قمر زائد
النور و العدد باشد اگر خواهد که بازی دیر گذرد طالع برج ثابت کند چه
اگر منقلب بود بازی زود گذرد اگر قمر متصل باشد بزهره و عطارد مسعود
یا وجود ان مشتری در طالع بود آغاز کننده ببرد اگر ماه از عطارد منصرف
بود و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر حضور کسی که آغاز کننده را تعلیم
دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد بصاحب سابع متصل شود دلالت کند

هر کسی که با آغاز کننده خصومت کند و حریف او را تعلیم دهد اگر طالع
یکی از بروج مجسده باشد و قمر خالی السیر هیچ کدام بر یکدیگر غالب نشوند
اعظم شرایط درین باب آنست که عطارد مسعود باشد و بطالع و صاحبش ناظر
و آفتاب یا مشتری قوی متصل باتصال محمود و محذورات وی هفت است
نشاید که خداوند طالع و خداوند سابع بیکدیگر ناظر باشند از مقابله که
آن دلیل خصومت بود باید که صاحب سابع صاعد بود و در جنوب بلکه باید که
هابط بود در شمال نشاید که چون صاحب طالع و سابع در وسط السما باشند
عطارد در طالع بود که میان ایشان مباحثه بسیار رود نشاید که در همان
حال یعنی با وجود بودن خداوند طالع در عاشر مریخ در طالع بود که دروغ
بسیار گویند و آخر ملالت کشد نشاید که در همین حال مذکور زحل در طالع
بود که هیچ یک نبرند و صحن شوند و نه مراد برخیزند روا نبود که قمر در اسد
و قوس و حوت باشد متصل بزحل حذر کند از آنکه قمر در طالع باشد که هر که
آغاز کند از و ببرند [illegible] شرایطی که در باب نرد گفته شد در شطرنج
نیز مرعی باید داشت و آنچه خاصه شطرنج باشد دو چیز است باید که قمر از عطارد
منصرف بود و بمریخ متصل از بهر آنکه عطارد دهنده لعبت و مریخ پذیرنده
لعب باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و بطالع و صاحب طالع ناظر بود و آفتاب
یا مشتری قوی ناظر صاحب برهان الکفایه گوید شطرنج زحلیات و نرد عطاردیات
هر که شطرنج بازد نیک حالی زحل باید طلبید و هر که نرد بازد نیک حالی عطارد و
بر هر تقدیر ماه مسعود باید و چون این شرایط بجای آورده شود آنکه آغاز کننده
بود ببرد و محذورات وی همان محذورات باب سابق است [illegible]

مهره داشت

مشروطات دی دو چیز است اگر ستور ریاضت یافته میخرد باید که طالع و جای ماه برج
منقلب باشد اما ذوریتوس گوید که جای ماه و طالع حمل باید یا ثور یا یکی از بروج
مجسده و بقول کوشیار قمر در اسد نیز شاید و اگر این ستور ریاضت
نایافته باشد طالع و موضع قمر نیمه آخرین اسد باید و با قمر زری گوید در این
اختیار قمر در برج منقلب باید متصل بسعدی و اگر طالع برج ذوجسدین کنند
بهتر باشد و چهارپای زودتر ریاضت پذیرد و بپایش زیادت شود
باید که ماه متصل باشد بکوکبی مستقیم السیر و بهتر آنکه آن کوکب سعدی باشد مشرقی
و صاعد تا در پا بنکوئی ستور بیفزاید باید که اوتاد از نحوس خالی باشد
و بسعود مزین باید که سادس و صاحبش سلیم باشند از مناحس باید
که صاحب ششم یا صاحب طالع و خداوند دوازدهم [illegible] او موافق باشند
اگر صاحب طالع در حمل باشد بسیار نیکو بود و صاحب سر السرایر گوید در
این اختیار قمر در طالع وقت روا باشد باید که قمر بتسدیس یا تثلیث
زهره باشد باید که قمر متصل بمشتری یا مریخ با تمام قوت و نیکوئی باید طبری
در باب اسپ خریدن خصوصا فصلی آورده است اگر چه حقیقت اعنی ازدیاد
نکات ما را معلوم نیست فاما بجهت تبرک ایراد کرده میشود و آن فصل مشتمل
است بر دو نوع نوع اول باعتبار اسنان اسپان و نوع ثانی باعتبار
الوان اما نوع اول اگر دو ساله خرد باید که قمر در عاشر باشد و بسعود
بود اگر سه ساله خرد باید که قمر در وسط السما بود و طالع مسعود باشد و اگر
چهار ساله خرد باید که قمر میان وتد سابع و رابع باشد و مسعود بود و اگر پنج
ساله خرد باید که قمر میان وتد الارض و وتد طالع باشد اما نوع دوم

اگر اسب سیاه خرد باید که زحل در طالع بود و قمر بر زحل متصل نباشد تا گزندی
نرسد و اگر اسب چرده باشد باید که مشتری در طالع بود و قمر بدو متصل
تا بدان اسب شاد و خرم شود و اگر اسب اصفر یا گلگون باشد باید که مریخ در طالع
وقت بود و قمر ازو ساقط باشد تا زیان نرسد و اگر کمیت بود باید که
آفتاب در طالع وقت بود یا قمر متصل با آفتاب تا بدان اسب شاد گردد
و اگر اسب خنگ باشد یا جرمه باید که زهره در طالع وقت باشد یا قمر بدو
متصل بود تا آن اسب فربه گردد و نیک صورت شود اما بر رنج کشیدن
قادر و توانا نبود و اگر اسب ابلق باشد باید که عطارد در طالع وقت
باشد و قمر بدو متصل بود تا نیک آید و برابر در رسد و محذورات وی
نه است. نباید که ماه بکوکبی مقیم متصل باشد که آن حیوان بر دل صاحب گران
و ناخوش آید نشاید که قمر ناظر باشد که ستور را بیم بود و خداوندش
را ملال افزاید حذر کنند از مقابله قمر و مریخ که آن دلیل تباهی چهارپای
بود. نشاید که جای ماه و طالع برجی سبعی باشد بپرهیزد از آنکه
قمر بکوکبی راجع پیوندد که آن چهارپای را علتی پدید آید اما در بهای
وی چیزی بیفزاید وی نقصانی نرسد و گفته اند اگر کوکبی بطی السیر ونشاید که قمر بکوکبی بطی پیوندد
باشد در تن ستور بیفزاید اما در بهای وی نقصانی بخداوندش رسد
اگر قمر در اسد یا حوت و مریخ در وسط السما بود دلالت کند که
آن اسب دندان گیر یا لگدزن شود و از وی رنج رسد نشاید که قمر در
برج منقلب باشد و منحوس بعد از مریخ که آن چهارپای سرکش و تند و
تیز باشد روا نبود که قمر در وقت خریدن مریخ در هفتم طالع باشد

که هیچ

که صاحبش انکبتی رسد در خریدن چهارپای جهت تجارت شروطات وی
دو جهت است اگر چهارپایان بارکش باشد چون شتر و خر باید که طالع وقت و جای
قمر نیمهٔ آخرین قوس باشد و اگر چهارپایان بجهت نتایج باشند چون گاو و گوسفند
طالع و جای قمر همین که گفتیم شاید و در نیمهٔ آخر اسد نیز تجویز کرده اند اگر
خواهد که این چهارپای قیمت زیادت کند باید که طالع برج ذوجسدین کنند و قمر
منحوس بود و ناظر زحل که خللی عظیم آرد و بمریخ نیز نشاید تماشای گلزار و بستان
شروطات وی هفت است باید که ماه در برج مجسده باشد باید که ماه متصل
باشد بسعدی و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق تماشا و طرب است و نباید
آمدن آنکه منشاد آن باشد و هیچ نحس ببایی نرسد باید که قمر از سعدی منصرف
شده باشد و بهتر آنکه آن سعد در طالع بود تا کار بر مراد باشد اگر ماه در برج
دوم باشد و زهره را ببیند در وی نزهتگاه کسانی باشند که بکار ایشان شادمان
گردد اگر ماه در عاشره باشد خصوصا بین السعدین در آن نزهتگاه شادی بسیار
دست دهد از برای تماشای بستانها باید که ماه در بروج خاکی باشد ناظر
بزهره و طالع وقت نیز یکی از این برجها باید از برای تماشای آن موضع که بر
لب آب بود یا در محلهائی که آب بسیار بود باید که قمر در بروج آبی بود و بزهره
متصل باشد و محذورات این اختیار دو است نشاید که ماه با مریخ باشد
خصوصا از مقابله و تربیع که آن دلیل اندوه و ملالت باشد نباید که قمر بزحل
پیوندد که آن دلالت بر دل مشغولی و ضجرت کند تماشا کردن با امرا شروطات
وی هشت است باید که طالع برج آدمی بود باید که وتد رابع ذی اربعه قوائم
باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی باید که یکی از سعدین در طالع باشد

دیگر در عاشر اگر ماه از زهره منصرف باشد و فال التیر بود بهترین وقتی باشد
تماشا را و آن نزهتگاه بغایت موافق آید اگر خواهد دور رود باید که طالع برجی
منقلب باشد از بهر آنکه دلیل رفتن و حرکت برج منقلب است و اگر خواهد که
نزدیک رود باید که طالع برجی ثابت کند و عقرب هر چند که برج ثابت است
نشاید باید که قمر در چهارم طالع یا در نهم یا دهم بود و مسعود باشد تا تماشا
بر مراد گذرد باید که مشتری نیک حال باشد و در طالع یا عاشر بود یا عطارد
در یکی ازین دو وتد بود که دلالت بر شادی و کامرانی کند باید که وتد
رابع نیز مسعود بود تا در آن مقام که محل تماشا است فایده ببیند و محذورات
وی بسه جز است نشاید که ماه در اوایل عقرب باشد که هبوط قمر در مدّ
نحست حذر کند از آنکه در موسم باران طالع یکی از بروج آبی کند و
قمر و زهره در عاشر که البته از باران ضرر رسد و بملال انجامد حذر کند
از نحوست طالع و سقوط صاحب او از که عیش منغص گردد [illegible]
[illegible] محمد یوسف که به نزهت و تماشا در آب میسر نشود جز در زورقها
و کشتیها پس باید که اختیار کشتی در آب افکندن و روان کردن را ملاحظه نماید
و آنچه خاص این اختیارات از شروط تاریخ است باید که طالع وقت برج
آبی باشد باید که زهره در طالع بود یا در دهم یا نهم تا آن کار با نشاط
طرب بود دیگر باید اگر ماه متصل بود به زهره و زهره در برج ذو جسدین
دلالت کند بر آنکه در میان آب کسانی را ببیند که بدیدار ایشان شاد شود
و اگر زهره به مشتری متصل شود یا قمر بمشتری پیوندد همین حکم دارد باید که
ماه در سیم یا پنجم یا بیت الرجا باشد اگر خواهد که در آن تماشا دیر بماند طالع

ولی

برج ثابت حالی کند یا آبی و ماه را در وسط السما نهند تا در آن مقام بسلامت بماند
و بادهای خوش روان آید و اگر خواهد که از آن تماشا زود باز آید طالع برج منقلب
باید آبی یا خاکی و سعدی در وی و ماه در برج خود یا برج مشتری تا معاودت
بسعادت و خرمی بود و آنچه از محذورات اضداد است مشروطات باشد شرب شراب
مشروطات وی شش است باید که قمر در بروج آبی باشد الا عقرب باید که قمر
بزهره متصل باشد تا آن شرایط شراب با طرب افزاینده بود اگر قمر بعد از اتصال ماه بعطارد
مسعود بود آن شراب بخرمی و طرب خورده شود با حریفان موافق اگر شراب
برای معالجت کند باید که ماه در برج هوائی بود متصل بعطارد تا از آن فایده یابند
بهتر آنست که ماه بمشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم رسد و محذورات
وی دو چیز است نشاید که قمر بزحل ناظر باشد بنظر عداوت که آن شراب غم فزاینده
بود و دلگیر و خمار آورنده و اگر نظر مقبول بود آن شراب دیر خورده شود روا نبود
که قمر بمریخ نگرد بنظر ناپسندیده که آن دلیل شکستن خم یا تباه شدن آن شراب باشد
[illegible] مشروطات وی سه چیز است باید که ماه در خانهای زهره بود
یا در حوت باید که مشتری در طالع بود یا وتدی دیگر اگر ماه در میان دهم و هفتم
طالع باشد یا میان چهارم و طالع در آن وقت شراب کهن خوردن سود دارد
و در آن دو ربع دیگر شراب نو سازگار و شایسته بود و زیان ندارد
اگر نبید خورد باید که ماه با آفتاب متصل باشد بمودت اگر شراب فانیذی و شکری خورد
باید که ماه بزهره پیوندد باتصال پسندیده اگر شرابی خورد که از حبوبات کرده باشند
چون گندم و برنج و ارزن و مانند آن باید که قمر در بروج خاکی بود متصل بکوکبی سعد
تا موافق آید خوردن همه شرابها را بهتر آنست که قمر بزهره متصل باشد از نور یا

میزان و در این شرط باید که قمر شرقی بود و زهره مغربی اگر خواهد که در شراب خوردن
بر همه کس سبقت گیرد باید که در ان ربع نشیند که قمر در وی است اگر میان طالع
و عاشر باشد در جانب شرق و شمال نشیند و میان هفتم و چهارم غربی و جنوبی و میان
عاشر و سابع در جانب غربی شمالی و میان چهارم و طالع در طرف شرق و جنوب
محذورات وی دو چیز است ماه در برج خاکی و متصل بزحل شراب انگوری خوردن را
زیان دارد چه طبیعت را از صواب اعتدال بسوی برودت و یبوست کند
ماه در برج آتشی و متصل بمریخ شراب انگبین خوردن مضرت رساند
نرد شرط وی یازده است باید که ماه در برج منقلب باشد باید که ماه متصل
باشد بسعود یا بمریخ از نظر مودت خصوصا بتثلیث باید که طالع برج فتح بازی
چوگان زدن برج منقلب باشد و طبری گوید در درجات طالع باید که از اول ان
برج باشد تا ده درجه از بهر انکه هر برجی که منقلب است وجه اول برج را انقلاب
زیادت باشد و بهترین برجها جهت این اختیار حمل و میزان است از برای انکه
هر دو برج اعتدالند تا چوگان و نشاط کردن اسب تاختن بر مراد بود و دست
برد باید که خداوند طالع بسعود متصل باشد باید که خداوند طالع فوق الارض باشد
خصوصا عاشر و حادی عشر باید که صاحب طالع از احتراق و نحوس پاک بود اگر خواهد
که غالب شود گوی بدان جانب زند که ماه در انجانب بود و روی بدانجانب باید
کرد بر قیاس ارباع چنانکه در اختیار نرد باختن گذشت و باخرزی گوید گفت
از انجانب باید کرد بجهت انکه در نرد و شطرنج باختن در ربعی می نشینند که قمر
در ان ربع است و غالب می‌ایند و در کشتی در روی با خصم کردن پشت با قمر کنند
اینجا نیز همچنان باید باید که مریخ قوی حال باشد و در عقرب بهتر زیرا که او دلیل

قوت اسبان است باید که عطارد مسعود بود تا لعبهاء زیبا و نیکو توان نمود و کارهای سبک
توانکرد باید که صاحب طالع در دهم باشد یا یازدهم متصل بسعود و بری از نحوس
بهتر آن بود که قمر با صاحب طالع محصور بین السعدین باشند تا آن کار نیکو بر آید
و محذورات وی نجیبست نشاید که ماه در برج ثابت باشد که آن دلیل گرانی و کاهلی
بود و در برج ذو جسدین نیز روا داشته اند چه آن دلالت بر افتادن مرد و مرکب
کند نباید که ماه بزحل متصل باشد بهیچ نوع از انواع اتصال که آن دلیل بطوء حرکت
باشد روا نبود که ماه یا خداوند طالع متصل باشند بستاره هابطه که این دلیل
افتادن از اسب باشد محمد ایوب گوید کواکب سعد در وتد نشاید که این کار را
موافق نبود و مرا تا این سخن بیقین معلوم نیست عمر فرخان گوید باید که زحل در وتد
نباشد خاصه سابع که تباهی و خلل آورد [illegible] مشروطات وی
شش است باید که طالع حمل یا قوس باشد باید که زهره در طالع بود تا آن طیب
نیکو آید باید که قمر در عاشر بود متصل بزهره تا بسیار فایده دهد و بویش لطیف
و نافع بود و اگر قمر در طالع بود متصل بزهره همین خاصیت دارد و اگر آن طیب
بدست بکار دارند بهتر آنکه قمر در جوزا بود بعطارد متصل اگر آن طیب از بخور
باشد باید که قمر بمقابله مریخ و آفتاب بود تا بخور را از آتش بوی خوش باشد
و محذورات وی آنست که بپرهیزد از بودن زحل در طالع که آن طیب بزیان آید
و بویش تیز کرد [illegible] مشروطات وی هفت است باید که قمر وقت
هدیه فرستادن در هفتم بود مسعود تا آن هدیه مقبول افتد باید که خداوند
خاصه نیز در سابع باشد مقبول از صاحب سابع تا آن هدیه بمنتی تمام پذیرفته شود
و اگر خداوند خانه هفتم در پنجم بود و قمر در هشتم آن هدیه در محل قبول افتد و فایده

تمام دهد اگر قمر از چهارم بخداوند سابع نگرد بنظر مودت و خداوند سابع قمر را قابل بود
موقع ان هدیه نیک باشد و مرادش بر آید اگر خواهد تا زیادت از ان منفعتی بوی باز
رسد باید که طالع برج ذو جسدین کند حصن حاجز را حکماء هند گفته اند هدیها نزدیک
پادشاهان فرستادن انکه باید که خداوند ساعت یکی از سعدین باشند یا آفتاب
تا مقبول و پسندیده بود اگر قمر در هفتم طالع بود و بخداوند طالع و خداوند پنجم نگرد
ان هدیه بخوشدلی باز رسد و در میان هیچ ملالی نباشد اگر قمر در طالع ان وقت
باشد که هدیه می فرستند و از خداوند طالع منصرف بود و خالی السیر باشد یا بخداوند
دوم بپیوندد دلیل کند که بر سر ان هدیه چیزی دیگر زیادت کنند و بترک باز فرستند
و اگر بپذیرد بپذیرفتن نیکو بود و با فایده باشد و محذورات وی آنست که نباید
که خداوند هفتم راجع باشد و از قمر ساقط یا قمر در وسط السما متصل بصاحب طالع که
ان هدیه پذیرفته نشود و ملال و وحشت پدید آید [illegible] مشروطات
وی دولت باید که قمر در جوزا و حوت باشد باید که زهره متصل باشد و حذر باید کرد
از انکه ماه در سرطان و عقرب باشد که ناپسندیده بود و در بروج دیگر متوسط بود
[illegible] مشروطات وی هشت است باید که سعدی در طالع باشد تا
مقصود حاصل کردد و ذکر طبیب نیکو ظاهر شود باید که سعدی در عاشر باشد
تا بیمار فرمان برد و تخلیط نکند باید که هفتم و صاحبش مسعود باشند یا بسعود [illegible]
تا بیمار نزد علاج بپذیرد اگر رابع نیز صاحب الکمال باشد یا سعدی آنجا بود علاج
نیک کارگر آید و عاقبت هم طبیب و هم بیمار بمراد رسند اگر قمر از سعدی
منصرف بود و بسعدی متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند باید که طالع از
بروج منقلب بود باید که خداوند طالع بسعدین متصل باشد باید که ماه در بروج

منقلب

منقلب باشد تا علت زود زایل گردد و محذورات وی ده است نشاید که کسی در
طالع باشد که آن علاج خطا رود و بنا بهمان ظاهر گردد نشاید که کسی در عاشر بود
که تخلیط کند و زیان برد و کار بر طبیب دشوار گردد حذر کند از بودن کسی در هفتم
که بیمار از آن علت بعلتی دیگر رود به پرهیزد از آنکه کسی در رابع بود که بیمار را
خطر هلاک باشد نباید که قمر منحوس بود یا متصل بمنحوس که طبیب و بیمار از یکدیگر ضجر
شوند روا نبود که طالع وقت منحوس بود خصوصا بصاحب ثامن که بیمار را بیم
باشد حذر کند از آنکه صاحب طالع در هشتم باشد یا صاحب هشتم در طالع که بیمار
آفت رسد ماه در طالع وقت دارو دادن نشاید که علت و ورم پدید آید
و گفته اند در هیچ وقت نیز نشاید به پرهیزد از آنکه خداوند طالع محترق باشد یا کسی
بد و ناظر احتراز باید کرد از بودن صاحب طالع در ششم یا صاحب ششم در طالع
که آن دلالت بر زیادتی مرض کند ... مشروطات وی شش است
هرگاه که عضوی را علاج خواهند کرد باید که آن عضو از منسوبات کدام برج
است باید که ماه در آن برج نباشد مسعود و قوی حال و ناظر از نحوس و این قول
اختیار حکیم سنجری و امام باخرزی است و بعضی گفته اند که ماه در آن برج نشاید
و این قول خالی از معنی نیست لیکن اول آنکه اگر در آن برج باشد البته مسعود بود
اگر علاج نیمه بالا خواهد کرد از تن و آن از فرق بود تا ناف باید که قمر میان
وتد السماء و وتد الارض بود که آن را ناحیت علیا خوانند و اگر علاج نیمه زیرین خواهد
کرد باید که قمر در ناحیت سفلی باشد اگر مقصود از معالجه نقصان جزو مادت است
از بدن یا از استفراغ خلطی باید که ماه ناقص النور باشد و اگر علاج از بهر
زیادتی باشد مانند فربهی باید که قمر زائد النور بود شرط اعظم درین باب آن

است که در طالع وقت سعدی باشد تا نفعی حاصل آید باید که قمر زاید العدد
باشد تا آن کار آسان برآید باید که هفتم و صاحبش را مسعود سازد و از صاحب
طالع بالضیف گرداند تا معالجه بطریق احسن وجود گیرد و محذورات اضداد ثلاث
بود [illegible] مشروطات وی نجبت باید دید که آن علت از
مدلولات کدام کوکب است اگر مریخ دلیل آن بیماری باشد در آن وقت علاج
باید کرد که مشتری در وتد باشد و اگر زحل دلیل بود آفتاب در وتد یا مثلثه
باید گرفت و اگر عطارد دلیل بود زهره در وتد باید و اگر قمر دلیل بود باید
که ماه در مقابله خداوند ربع بود که ماه در وی بوده باشد در وقت
استطلاع باید که ماه از نحوس خالی باشد باید که قمر مسعود متصل بود
یا بعطارد مسعود و ایمن بهتر باشد باید که سعدی در طالع بود و سعدی در
رابع باید که ششم و صاحبش بعلاج آورند و محذورات وی نجبت باید
که ماه در هبوط باشد یا در وبال یا طریقه محترقه که کار بر مراد نرود نباید که
قمر در مقابله خداوند ششم یا هشتم باشد روا نبود که ماه با آفتاب مقارن
بود یا در مقابله و تربیع وی باشد حذر کند از آنکه میان قمر و ادیم او کمتر
از دوازده درجه باشد اگر نحسی دلیل مرض باشد نشاید که در وقت علاج
در وتد باشد [illegible] مشروطات وی شش است باید
که ماه در ثور و سنبله و جدی باشد باید که قمر از نحوس پاک گردد باید که
سعدین در اوتاد باشند تا مرض معاودت نکند و احتراز باید کرد از
اتصال ماه بزحل که آن سبب درازی مرضهاست [illegible] دست و پای
[illegible] مشروطات وی پنج است باید که طالع جدی باشد یا دلو یا حوت

یا دلو.

باید که قمر در یکی از این بروج باشد باید که از نحوس قمر ساقط باشند باید که ماه متصل السعود
باشد اگر این علاج مسهل خواهد کرد باید که مریخ بنظر تسدیس یا تثلیث نظر کرده باشد تا
بقوت حرارت او دارو باطراف رسد و فایده دهد و محذورات ذی خلاف شروط
باشند [illegible] مسهل [illegible] خوردن داروی مسهل را علی الاطلاق شرطی چند
است و باز هر مسهل را بنسبت عملی که از وی صادر شود مثل دفع سودا یا صفرا
و مانند آن شرطی چند خاصه است و هر یک بجای خود مذکور گردد اما شرایط مسهل
خوردن مطلقا سیزده است باید که طالع وقت برج آبی باشد باید که قمر
در برج آبی بود خاصه عقرب و حکیم بطلمیوس و اتباع او برین قول متفق اند
خواجه در شرح ثمره آورده است که بودن قمر در برج آبی اقتضا حصول رطوبات
کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات داروی مسهل را امکان بیشی زیادت
نتواند بود و سیلان اخلاط باسانی بیشتر گردد و بعضی گفته اند در برج
جنوبی جایز است الا مدنی و جمعی در نیران رود داشته اند که از بروج اسفل
است باید که ماه ناقص النور و الحساب باشد باید که قمر بطیء السیر بود باید
که ماه منصرف بود از سعدی و متصل باشد بسعدی دیگر باید که دوری ماه
از ذنب بیش از سیزده درجه باشد باید که عرض ماه جنوبی باشد باید که
ماه هابط بود در جنوب تا خلط فرود آید باید که قمر فوق الارض بود و متصل
باشد بستاره تحت الارض که آن ستاره در رابع نبود خواجه در نکته آورده
که باید که قمر متصل باشد بکوکبی سفلی چون زهره و عطارد و آن کوکب اگر تحت
الارض باشد بهتر باشد تا دارو متوجه باسافل بدن شود اگر مسهل بجهت
علاج اندامی خورد باید که سعدی در آن برج باشد که آن دلیل است برآن

عضوها بعضو دوستی بود نگردد بهتر آنست که در حد زهره بود باید که صاحب طالع
بکواکب تحت الارض یا بکواکب سفلی متصل باشد که بغایت ستوده بود و محذورات
در ده است نشاید که قمر در اسد بود که بغایت تباه باشد و در سنبله و جدی
نیز نیکو نیست نشاید که قمر را با زحل اتصال بود که دارو کارگر نیاید و شاید که
علتهای دیگر تولد کند نباید که قمر بمریخ بپیوندد از نظر عداوت که درد ناف و
پیچیدن روده پدید آید و از تثلیث و تسدیس جایز است تا دارو نیک کارگر
بود و هر چند ماه بمریخ نزدیکتر بود عمل دارو بیشتر باشد و هر چند دورتر بود
کمتر و در زحل بخلاف اینست نشاید که ماه و مشتری مقارن باشند که اثر دارو
ضعیف بود برای آنکه قمر بنوع قوت طبیعی باشد و چون با مشتری باشد در
طبیعت قوت تمام پدید آید پس از مؤثر غریب اسهال منفعل نگردد و زهره ای
فعل نکند جز طبع او ترقیق اخلاط و ترطیب آن نباشد نشاید که قمر با آفتاب
ناظر بود بنظر عداوت که زیان دارد و حرارت و یبوست زیادت شود نشاید
که قمر بکوکبی راجع متصل بود یا بکوکبی که بر وسط السما باشد که قصد اعالی کند
دلیل بر آید حذر کند از اتصال قمر یا صاحب طالع بکوکبی که در عاشر بود که دارو
کار نکند و بفوق متحرک گردد نشاید که صاحبش طالع منحوس و محترق بود حذر
کند از آنکه نحسی در اوتاد قرار افتد و اگر ضرورت شود نظر قمر بنحسی باید که بنظر
مودت بود ابو معشر گوید که نشاید که ماه کثیر السعاده باشد و نیز نشاید که
کثیر النحوسه بود از آنکه قمر دلیل طبیعت است و اگر طبیعت قوی بود مسهل نیکو
کار نکند و اگر ضعیف باشد زیان دارد دفعه دارو نه که [illegible] مشروطات
وی بسیار است باید که طالع برجی از بروج آبی بود باید که جای ماه نیز برج

آبی بود

آبی باشد باید که قمر بسعدی باشد و گفته اند مشتری بهتر بود و محذورات وی در جیب است
نشاید که جای ماه و طالع وقت برجی خاکی بود که خاک بر طبیعت سوداست و قوت
دارو باز دارد باید که قمر بزحل متصل باشد [illegible] مشروطات
وی شش چیز است باید که طالع یکی از بروج هوائی بود باید که قمر نیز در بروج بادی
باشد باید که قمر بسعدی متصل بود و گفته اند زهره نیکوتر است و محذورات
وی دو است نباید که طالع و خانهٔ ماه برج آتشی بود حذر کند از آنکه قمر بمریخ
یا آفتاب متصل باشد [illegible] مشروطات وی شش چیز است باید که
طالع برج آتشی باشد باید که جای ماه نیز یکی از بروج ناری بود باید که قمر متصل
بود با آفتاب باتصال مودت و محذورات وی سه است نشاید که قمر در طالع بود
یا در یکی از اوتاد که بسیار رنگ بریده باشد نشاید که خانهٔ ماه و طالع برج آبی بود
بعلت آنکه قمر زهره پیوندد که زیان بند باشد [illegible] مشروطات
وی شش چیز است باید که قمر متصل باشد بکوکبی که از تحت الشعاع بیرون خواهد آمدن
باید که ماه بستاره پیوندد که در آن وقت مستقیم شده باشد تا عاقبت نیک
انجام باید که قمر بزهره متصل باشد خصوصاً اتصال محمود و محذورات وی دو است
نشاید که ماه متصل بود بزحل نباید که قمر بستاره راجع یا رونده بتحت الشعاع
پیوندد [illegible] مشروطات وی سه است باید که ماه در برجهای ذو
جسدین باشد باید که قمر بتربیع سعدین باشد یا بتربیع عطارد و سعود باید که
قمر بمشتری ناظر بود و خصوصاً بنظر مودت و محذورات وی دو است نشاید که
جای ماه و طالع برجی ثابت باشد نشاید که قمر در طالع بود که از خوردن دارو فایده
نیابد [illegible] مشروطات وی شش چیز است باید که قمر در برجهای

ثابت بود باید که طالع وقت نیز از بروج ثابته باشد باید که سعود در اوتاد باشند
و اگر طالع بکوکبی سعد مزین گردد بهتر بود و حذر باید کرد از انکه قمر در یکی از اوتاد
باشد که خوردن دارو دشوار بود و منفعت نرسد [illegible]
[illegible] مشروطات وی چهارست باید که ماه در حمل یا ثور باشد
باید که قمر ناقص النور بود باید که ماه بطئ السیر باشد باید که میان قمر و ذنب کم
از سیزده درجه نبود و محذورات وی نیز چهارست نشاید که قمر در دلو و حوت
باشد نشاید که ماه سریع السیر بود روا نبود که قمر از اجتماع منصرف بود
و نزدیک باستقبال نهاده بود حذر کند از بودن قمر با ذنب [illegible]
[illegible] مشروطات وی دو چیز است باید که قمر در بروج منقلبه باشد
باید که طالع وقت نیز بروج منقلب باشد و حذر کند از انکه جای ماه و طالع
بروج ثابته بود [illegible] مشروطات وی سه چیز است باید که طالع
و خانه ماه بروج ابی باشد باید که ماه بزهره متصل باشد باید که درجه طالع
و جای ماه از بروج منقلبه بود و محذورات وی هم سه است نشاید که
طالع و جای ماه بروج خاکی و اتشی باشد حذر کند از اتصال ماه با افتاب یا یکی
از نحسین طالع و خانه ماه بروج ثابت کردن نبایت تباه بود [illegible]
[illegible] مشروطات وی دو چیز است باید که قمر در خانه مشتری باشد باید که
مشتری با افتاب متصل بود باتصال محمود تا نفع ان بدید اید و محذورات وی دو
است نشاید که قمر در خانه عطارد بود حذر کند از انکه قمر بزهره و عطارد
متصل باشد [illegible] مشروطات وی هشت است باید که ماه در حمل
باشد از دوازده تا بیست درجه و بعضی در تمام حمل و ثور جایز داشته اند

بلند

بجهت آنکه این دو برج مطیع اند و از ناحیه صعود علیا که آنرا نصف صاعد گویند
باید که طالع نیز یکی از بروج صاعده باشد باید که قمر ناقص النور بود
باید که قمر متصل باشد بعطارد و بسعودی یکی از سعود باید که ماه هابط باشد
و متصل باشد بکوکبی صاعد فوق الارض که سعد بود و اتصال قمر بکواکب علوی
نیز پسندیده است باید که صاعد سعد در طالع بود باید که صاحب طالع قوی حال
بود تا نظر بطالع بطلمیوس گوید که علاج سر و غزه را قمر در مثلثه آتشی باید اما بشرطی که
مسعود باشد بزهره محذورات وی سه است نشاید که قمر متصل بود بمریخ یا
بآفتاب از تربیع و مقابله در حمل باشد که درین معالجت حرارت از حد
اعتدال در گذرد نشاید که ماه بستاره راجع بپیوندد مگر آنکه کوکب سعد باشد
حذر کند از بودن قمر در محاق که بس ناپسندیده بود [illegible]
[illegible] مشروطات وی دو است باید که قمر در حمل و ثور و جوزا باشد باید
ماه بزهره متصل بود که سبب عافیت و صحت باشد و محذورات وی هم دو است
نشاید که قمر در بروج اسافل باشد که آفتها پدید آید [illegible] حجت
حذر کند از آنکه قمر بمریخ متصل باشد که ملالت و زحمت کشد [illegible]
[illegible] مشروطات وی سه است باید که قمر در سرطان باشد یا اسد یا سنبله
باید که طالع یکی ازین بروج باشد باید که قمر متصل باشد بسعود و احتراز باید
کرد از اتصال قمر بکوکبی راجع [illegible] مشروطات وی
شش است باید که قمر در نور و حساب زاید بود باید که جای ماه برج ثابت
بود که اگر برج مجسده یا منقلبه بود دیگر باره بدست کاری حاجت آید
باید که قمر بشمس ناظر بود بمودت باید که درجه طالع و نیرین پاک باشد از کوکب

سماوی باید که نیرین که دلیل کسنین اند بغایت قوی حال باشند باید که قمر از نظر
مریخ پاک باشد اما نظر زحل چون بمودت باشد سهل بود بشرطی که ماه بسعدی
ناظر باشد و محذورات اضداد اینها باشد [illegible] مختارات
وی هشت است باید که قمر زائد النور و الحساب باشد باید که نحسین از
طالع ساقط باشند باید که صاحب طالع مسعود باشد باید که قمر متصل باشد
بسعدین خصوصا مشتری و اگر یکی از این دو سعد که قمر بدو متصل است در عاشر
یا حادی عشر باشد و یکی در طالع غایت کار باشد بهتر آنست که قمر ناظر باشد
بشمس و مقبول بود از وجه آنکه دلیل سلامت در زود بهتر شدن باید که قمر
فوق الارض بود باید که قمر از نحوس پاک باشد و فوق الارض بود
و اگر میسر نشود در موضعی قوی باید کرد از طالع و محذورات وی سه
چیز است نشاید که قمر بنحسین پیوندد یا در اجتماع بود حذر کند از سقوط
صاحب طالع از طالع و از نیرین به پرهیزد از آنکه قمر در برجی باشد
که صنم عضو بدان منسوب بود و حکما متفق اند بر آنکه آهن باعضای بریدن که
قمر در آن برج باشد که بدان اندام منسوب است نشاید از برای آنکه چون
قمر در برج عضوی بود رطوبات بدنی متوجه بآن عضو باشد و اقتضاء
تعفن مواد کند پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی
و استعداد تعفن صورت بضرر باشد [illegible] مختارات
وی سه چیز است باید که قمر در میزان یا عقرب باشد باید که طالع
برجی بود از بروج اسافل بهتر آنست که ماه زائد النور باشد باید که
طالع برجی بود از بروج اسافل بهتر آ متصل بسعود و محذورات وی

دولت

دوم است به پرهیزد از اتصال قمر بمریخ که آن سیح و ریح شکم آرد حذر کند از پیوستن
ماه بزحل که آن دارو را از عمل وی باز دارد و منفعت نرسد [illegible]
شروطهاشنوی بجنب باید که قمر در بروج آتشی باشد باید که طالع نیز یکی از این
بروج بود باید که قمر بمریخ یا آفتاب متصل باشد باتصال محمود باید که صاحب
طالع بطالع ناظر بود باید که خداوند خانه بماه متصل باشد و محذورات دو دوی
است نشاید که قمر در بروج آبی باشد حذر کند از آنکه ماه دران برج باشد
که منسوب بود بدان عضوی که داغ بران خواهند نهاد و گفته اند اگر سعدی در
آن موضع با ماه باشد جایز بود [illegible] شروط وی
شش است باید که ماه در بروج ثابته باشد تا فصاد خطا نکند و گفته اند در
ثور هیچ وجه روا نبود باید که ماه زاید النور والحساب باشد مگر خواهد که خون اند
بردارد که درآن وقت قمر ناقص النور باید و بطی السیر باید که قمر در بروج مذکره
باشد باید که طالع وقت از بروج هوائی باشد تا خون صافی بیرون آید
باید که ماه بسعود متصل باشد عضو مجاز بپزد تا خون فاسد از تن بیرون
رود و آن کار آسان و سبک برآید باید که سعدی در طالع وقت باشد و
اولی آن باشد که آن سعد مشتری بود و محذورات وی ده چیز است نشاید که
خانه ماه بروج منقلبه باشد و ذوجسدین نیز روا نبود خاصه جوزا و حوت و
هر برجی که منسوب بدان اندام که فصد میکند آن نیز نشاید نباید که خانه ماه
و طالع برجهای ارضی بود که برودت و یبوست دفع شود و حرارت بماند
و این هر دو مطلوبست و اگر برج آبی بود برودت و رطوبت دفع شود
و حرارت بماند و این هر دو مطلوبست اما اگر برج آتشی باشد حرارت و یبوست

دفع شود و اگر برج هوائی بود هم حرارت مندفع گردد و این هر دو مطلوبست از
وقت اجتماع دوازده ساعت این کار را نشاید چه این ساعت محترقه
است که حکما آن را ساعت بست گویند و در آن باب مبالغهٔ عظیم کرده
اند و از فصد خصوصا منع فرموده   حذر باید کرد از زمان استقبال که آن
نیز ناپسندیده بود   نشاید که یکی از نحسین در طالع باشد که آن دلیل جراحت
باشد   نشاید که ماه بزحل بود که بیم پدید آمدن سودا باشد و گفته اند
نظر زحل خصوصا از تثلیث در او اما ماه زیان ندارد اگر ماه قوی حال باشد
و حکیم کوشیار گوید نظر زحل بهیچ وجه جایز نیست چه آن فصد بیفایده باشد
نشاید که قمر با مریخ باشد که دلیل تباه شدن آن عضو بود و گویند سبب
مزید صفرا گردد و بعضی نظر مریخ از تثلیث و تسدیس جایز دارند و لیکن
مقابله و مقارنه و تربیع او با قمر دلیل فنا شدن مبضع و تعویق التیام جراحت
است و اما اگر آن اتصال از بروج ذو جسدین باشد دلیل بود بر آنکه دو بار یا
بیشتر مبضع فرو باید بردن و شاید که نیز خون بر نیاید   حذر باید کرد از آنکه
زحل یا مریخ در ثامن طالع باشند   روا نبود که زحل یا مریخ در هشتم و
دوم نیز باشند که آن منحوس تر وقتی بود مر خون برداشتن را   نشاید
که قمر خالی السیر باشد که هیچ فایده نیابد [illegible] شروط که وی بایست
باید که خانهٔ ماه و طالع از بروج هوائی بود تا خون فاسد برود و صافی
بماند و نفع آن ظاهر شود   باید که ماه بمشتری متصل باشد   باید که ماه زاید
بود در نور و صاحب قمرانی گوید که ناقص النور و کم حساب باید و حکیم باخرزی
نیز بر قول قمرانی رفته و بر هر تقدیری باید که ماه از نحسین دور باشد باید که

مزاج

خداوند خانه قمر با قمر نظر مودت باشد اگر خواهد که خون بیشتر بر دارد باید که قمر در برج
مذکره بود و بنظر مودت مریخ و گفته اند چون قمر در برج ارضی باشد یا در حوت
نشاید که مریخ ناظر بود و محذورات وی همین است نشاید که ماه در برج خاکی بود
خصوصا ثور که سودا بدید آید و اسد نیز بقول بعضی نشاید و در برج ابی نیز جایز
نیست که خوف فالج و لقوه باشد نشاید که در ثانی عشر و یا در ثامن [illegible]
نحسی باشد که تباهی آرد نشاید که ماه تحت الشعاع بود روا نبود که نحسی در طالع
باشد حذر کند از آنکه قمر بعطارد و زحل پیوندد خاصه چون خواهد که خون اندک
بر دارد [illegible] بعد از محافظت شرائط فصد شروطات خاصه وی
سه جز است باید که قمر سریع السیر باشد باید که ماه بزهره پیوندد باتصال
پسندیده باید که قمر ناظر بود بمریخ بنظر پسندیده باید که قمر ناظر بود بمریخ
بنظر پسندیده و محذورات وی آنست که در باب سابق گفته شد و دیگر نباید که
قمر در دهم طالع بود و زحل یا مریخ در هشتم ناظر که بتجربه بسیار بد باشد
[illegible] شروطات وی هفت است باید که ماه متصل باشد بزهره باید که
قمر متصل بود بیکی از سعدین باید که خداوند خانه قمر شمالی باشد باید که قمر در
برجهاء شمالی باشد باید که ماه زائد النور بود در نور که بسیار گوید که ناقص باید
باید که خداوند طالع صاعد باشد باید که خانه ماه و طالع برجهاء هوائی بود
و محذورات وی سه است حذر باید کرد از بودن ماه در عقرب خاصه چون
مریخ بوی ناظر بود از اوتاد و گفته اند چون نظر مودت باشد و ماه ناقص
النور بود چندان بد نباشد به پرهیزد از نظر ماه بزحل بد و جه که باشد حذر
کند از بودن قمر و مریخ در اوتاد طالع [illegible] شروطات وی چهار است

باید که قمر یکی از سعود بود خصوصا مشتری باید که صاحب خانه قمر بقمر ناظر بود
باید که ماه در بروج هوائی باشد و اگر طالع نیز چنین باشد اول بود باید که
قمر بزهره متصل بود و مذکورات وی دولت نشاید که ماه در عقرب بود خصوصا
با اتصال مریخ حذر کند از نظر قمر بنحسین بروجی که باشد [illegible]
مشروطات وی شانزده است باید که ماه در برجهای هوائی و ارضی باشد
الامدی و حکیم عمر فرخان گوید در همه برجها شاید الا حمل و عقرب و جدی
و بهتر آنست که قمر در برجها بود که بصورت مردم باشد و آن جوزا و سنبله
و دلو و نصف اول قوس بود و بعضی در حوت روا داشته اند و درین باب
در شوش را قولی شنیع است و آن آنست که اگر جای ماه و طالع بوقت
خریدن بنده برج حمل باشد بنده پلید و خاین و دزد بود و اگر ثور بود نصیحت
نکرد و ایمن دزدی بردار و رنج کش و سر انق خوابه باشد و جوزا نیک
بکر نیمه آخرین و سرطان روا نبود که بنده کرده کشی کند و اسد شاید و نیکوتر
نشو و نما یابد اما بسیار خوار باشد و از درد اسنان نالان بود و اگر سنبله
بود مهربان و کارکننده بود و چون میزان باشد امین و راست گوی و دانا
بود و عقرب نشاید که سخن چین و ضعیف دل و خاین باشد و اگر قوس
بود چلد و قوی باشد اما کردش بود و اگر جدی بود دروغ گوی و بدخو
باشد و چون دلو بود کارکننده و با صلاح باشد و اگر حوت بود
بد اندیش بود باشد و اگر سعدی درین برجها بود خیر و سعادت زیادت گرداند
از نحوست نقصان کند و اگر نحسی بود در نحوست بیفزاید و از سعادت کم
گرداند باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد و با غزری گوید بهتر آنست

اگر طالع

که طالع ثور باشد پس جوزا پس سنبله پس میزان باید که خداوند طالع و طالع سالم
بود از نحوس اگر قمر و صاحب بیت قمر نیز بدین حال باشند یعنی از نحوس سالم
باشند پس منافع بر این خدمت بسیار ترتیب کردد باید که خداوند سادس با صاحب
طالع ممازجتی محمود باشد تا میان بنده و خداوند کار اتفاق باشد باید که قمر
و خداوند طالع در اوتاد باشند یا در مایلی باید که اوتاد طالع قائم باشند از آثار
نحوس مبرا و با نور سعد مزین باید که صاحب طالع در برج انسی باشد و قمر برو
پیوسته باید که سهم العبید قوی حال باشد و صاحبش بخداوند طالع ناظر بود
اگر این مملوک بجهت آن میخرند تا او را پیشه آموزند باید که صاحب عاشر را اتصالی
محمود باشد بخداوند سادس اگر آن بنده که میخرد در دست او صنعتی بود باید که طالع
و خانه ماه نیمه آخر جوزا باشد اگر آن بنده خاص بجهت خدمت کردن خود
میخرد باید که قمر متصل بود از عطارد اگر خداوند طالع در وسط السما باشد پسندیده
بود و مولا و بنده از هم راضی باشند اگر خداوند سادس در طالع بود و قمر
بصاحب طالع متصل از بنده اطاعت و فرمان برداری تمام حاصل آید اگر خواهد
که بنده ثابت قدم بود باید که قمر در نیمه اول میزان بود متصل بسعدی که در وتد بود
باید که به همه حالها سادس و صاحبش سالم باشند از نحوس و محذورات دیگر چهار
هست نشاید که جای قمر و طالع و خانها مریخ باشد حذر کند از آنکه قمر با نحسین
باشد تحت الارض و در برج منقلب که غلام گریز پای بود نشاید که قمر از
نحسی منصرف باشد که غلام گریزنده و بی ثبات بود و اگر بنحسی متصل باشد بدتر باشد
حذر کند از آنکه ذنب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم العبید که بنده
دون همت و خسیس و ناکس باشد و از او ضرر بمالک او رسد

در این اختیار هرچه باشد شاید اما باید که قمر خالی السیر نباشد تا فایده رسد
و اگر سعدی در طالع وقت باشد بسیار مناسب بود در بنده و فروشنده نفع
یابند. در بنده آزاد کردن بباید دانست که آفتاب و کوکبی که قمر ازو منصرف
باشد و طالع وقت دلیل خداوندست و هر کوکبی که قمر بدو متصل بود و سابع دلیل
بنده و عاشر دلیل بر سبب آزادی و رابع دلیل بر عاقبت آزادی پس از این
جمله آنچ قوی حال و با سعود باید چنان سازد چه این از شرایط کلیه است اما
شروط جزئیه هشت است باید که ماه زاید النور و العدد باشد چه از زیادتی
نور تندرستی و از زیادتی عدد مال یابد باید که ماه در بروج ثابته باشد
باید که قمر بسعدی مشرق متصل باشد چه اگر مغربی بود از پس آزادی پیوسته
بیمار شود و ضعف بروی غلبه کند باید که طالع و خداوندش از نحوس پاک
باشند باید که نیرین یکدیگر ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس و هر دو
از نحوس سالم که آن دلالت کند بر موافقت دل بنده و دوستی بنده با
خداوند باید که آفتاب و درجه وسط السما هر دو پاک باشند از مناحس تا خداوند
را آفتی نرسد باید که ماه در برج ثابت باشد از نحسی منصرف و بسعدی متصل
که آن دلالت بر خیر و منفعت کند باید که قمر و صاحب طالع دفع تدبیر بسعود
کنند یا سعود دفع تدبیر بصاحب طالع کنند و محذورات وی چهارست اول
حذر کند از مقابله نیرین که آن دلیل خصومت بود میان بنده و خداوند و نظر
تربیع میانه باشد نشاید که ماه منحوس بود و در سابع که باز به بندگی افتد
حذر کند از آنکه قمر در محاق باشد بپرهیزد از آنکه ماه از سعود منصرف
باشد و بنحوس متصل که بنده را کار بدان انجامد که او را بندگی بهتر از آزادی

بلکه

باشد فی تزویج کردن این باب از جملهٔ مهمات است باید که تامل و احتیاط در و
هیچ وجه فرو نگذارد و تهاون و تغافل روا ندارند هر خللی که در این اختیار افتد
در همه عمر خداوند اختیار را معذب دارند پس شرط است که درین باب اهتمام تمام
مرعی باشد و بعد از محافظت شرایط کلیه آنچه از جزئیات ملاحظه باید فرمود بدین
دو شرط است باید که طالع و سایر اوتاد سالم باشند از نحوس باید که قمر و زهره
مسعود باشد باید که زهره که کوکب الزوج است در خانه های سعود باشد یا در
مرد را
حدود ایشان و اگر زهره در برج مذکر باشد و مشتری در برج مونث
در آن تزویج بهتر از زن باشد و بعکس بالعکس باید که زهره ناظر باشد بطالع و
بخداوند طالع باید که زهره بخداوند خانه خود متصل باشد اگر سعد بود و از وی
منصرف باشد اگر نحس بود باید که ماه و مشتری و زهره هر سه در یک مثلثه باشند و
بهتر آنکه در مثلثه آبی باشند باید که قمر مقارن مشتری بود یا بر تثلیث و
تسدیس وی که آن دلالت بر کثرت خیر کند باید که قمر مقارن عطارد مسعود
باشد یا متصل بوی که آن دلالت بر بسیاری فرزندان کند باید که آفتاب
و طالع و خداوند طالع و آن ستاره که قمر از وی منصرف است سلیم باشند از
مناحس که این همه دلیل کار مرد است باید که ماه و زهره و سابع و صاحب وی و آن
ستاره که قمر بوی متصل است پاک باشند از نحوس که این همه دلیل کار زنان است
باید که عاشر و خداوندش نیز نیکو باشند که آن دلیل معاش ایشان باشد
و باید که بهیچ حال وسط السماء از سعدی خالی نباشد تا به نیکوی معیشت گذرانند
باید که رابع و صاحبش را اصلاح آورد و سعدی در وی نهند که آن دلالت
بر عاقبت کار ایشان کند باید از اصلاح خداوند خانه ماه غافل نشود که

آن دلیل انجام کار رنا کت است   باید که ماه در برجی ثابت باشد و بهترین ثور
و اسد است خاصه از ده درجهٔ ثور تا بیست درجه و در اختیارات طبری
آورده است که اگر قمر در اسد باشد همه چیز را نیکو بود الا آنست که شوهر
بر مال زن شفقت نبود و زن را بر مال شوهر شفقت نباشد و هر یکی در اتلاف
و اهلاک مال دیگری بکوشد و حکیم کوشیار گوید در اختیار عقد برج منقلب
باید و در زفاف برج ثابت و بعضی برای عقد نکاح بودن ماه در سرطان
جایز ندارند و گویند در هیچ چیز نیست   اما ابو معشر فرموده است که
اگر بوقت نکاح لباس عزیمت آن دارند که زفاف بعد از مدتی باشد
برج ثابت باید و اگر زفاف بزودی خواهد بود لا محاله برج منقلب باید
و در جامع شاهی آورده است که در نکاح کردن بودن ماه در حمل تباه است
و میانهٔ ثور بهتر است چه اول و آخر او دلیل فساد حال زن باشد و نیمه
اول از جوزا نیز نیکو نیست و نیمه آخر روا بود و تمام سرطان بد است و اسد نیک است
اما زن و شوهر در اتلاف مال هم کوشند و سنبله زن شوی دیده را
پسندیده بود اما زن بکر را بد بود و میزان نکاح را نیک است اما زفاف را
نشاید و اول عقرب نیک است و آخر او تباه است چه دلالت بر مفارقت
و عدم ثبات صحبت کند و قوس میانه بود و گفته اند دعوت عروسی را نیک
است و اول و میانهٔ جدی بد است و آخر او روا بود و دلو بواسطهٔ تری شهوتی
نیکو نبود و حوت نیک است اما زن سلیطه و فحش گوینده باشد   باید که
از ثوابت آنچه بر مزاج زهره و زحل اند چون شجاع و صرفه و ظهر الاسد در
یکی از اوتاد باشند یا با ماه و سهم السعاده   باید که میان صاحب طالع و

صاحب

صاحب سابع ممازجتی محمود باشد اگر سعدی در هفتم باشد بهتر بود و کار بر
مراد رود باید که دوم و هشتم و خداوند ایشان را چندانکه تواند اصلاح کند که بیت
المال نکاح است و دیگر بیت المال منکوحه اگر غرض ازین مناکحت طلب
فرزند است باید که خامس خداوند او را نیز اصلاح کنند و البته صاحب پنجم را
بطالع ناظر سازد و صاحب طالع را در پنجم بنهد و اگر درین حال قمر در سیم
بود غایت کار باشد و اگر در کثرت فرزند رغبتی صادق است عطارد را
مقارن صاحب خامس باید ساخت و باید که هر دو مسعود باشند در برجی
از بروج کثیر الولد ناظر بصاحب طالع باید که قمر زائد باشد در نور و عدد
بهتر اگر طالع وقت برج آتشی و آبی باشد و ثابت و گفته اند منقلب
باید و این قول صواب است و بر هر تقدیر از نحوس پاک باید و بسعود زین
تا آن کار در غایت نیکوئی بود و میان ایشان بغض و کینه نبود و آرزو
مند یکدیگر باشند باید که قمر زائد باشد در حساب که آن دلالت بر مزید
خیر و برکت کند باید که ساعت نکاح ساعت سعدی بود و خداوندش
قوی حال باید که رأس در خانه پنجم باشد که آن دلالت بر بسیاری فرزند
کند با عمر دراز و شادمانی باید که سهم التزویج و سهم الولد و نهم سهم المال
و سهم السعاده در اوتاد باشند یا در مایلی مقبول از خداوند خانه خود
باید که قمر از وتد بسعدی ننگرد که آن دلالت بر زیادت شدن مال کند حکیم
محیی الدین مغربی رحمه الله گفته است که اگر در وقت تزویج عطارد بسعود
ناظر باشد بهتر بود چه آن حال دلالت کند بر آنکه زود فرزندی بدید آید
باید که مشتری بصاحب طالع و صاحب سابع ناظر بود که دلیل سعادتست

وعفت وصیانت واکر نظر زهره با این حال دست دهد غایت کار باشد و
محذورات وی دوازده است نشاید که زهره نحس ناظر باشد فنا کجمله از
فساد حال زهره که کوکب حاجتست احتراز باید نمود نشاید که ماه از دید
نحوس نکرد خصوصا بنظر تربیع که ان دلیل فرقت وخصومت بود وکفته اند
اکر از مقابله نکرد از تربیع منحوس تر بود واکر نظر تثلیث وتسدیس بود
هردو را باهم ساختکی باشد اما رنج وبیماری وبی برکی بدیشان رسد وکفته
اند اکر اتصال قمر در طالع یا عاشر بود بنحوس از مقارنه باشد دلالت بر هلاک
یکی از زوجین کند خصوصا که قمر در طالع یا عاشر بود نشاید که قمر در نیمهٔ اول
جوزا و نیمهٔ اخر عقرب ومیانه جدی وتمام دلو باشد ونه در سنبله زن بود
شوهر که کناه هلاکت مرد باشد نشاید که قمر در ثانی عشر افتد از طالع
یا در سادس در ثامن که بیم باشد حذر کند از بودن قمر در طالع وعاشر که عاقبت
ان کار بفضیحت بکشد نشاید که نحسی در طالع بود واکر ذنب در طالع بود یا
صاحب طالع بتر باشد ومیان ایشان دشمنی خیزد نشاید که افتاب بنحس
متصل بود خصوصا بنظر عداوت که میان زوجین نزاع قایم باشد حذر کند
از بودن ذنب با قمر که کار بر راد نزود نشاید که قمر در حدود نحوس بود نشاید
که قمر بدرجهٔ اجتماع یا استقبال نزدیک بود نشاید که ماه مقارن زهره باشد که
دلیل تباهی زن بود وبودن ذنب در پنجم بدتر باشد ... کرده
سعادات وی پنجست باید که ماه در بروج ثابته باشد الا دلو در عقرب نهی
کرده اند اما اسد در غایت نیکوئیست ومیانه ثور از اول واخر بهتر است
ودر جوزا وسنبله نیز روا بود باید که زهره بقمر وبطالع ناظر باشد
باید

کر برج دهم بسیار فرزند بود تا زن زود آبستن گردد باید که زهره قوی حال
باشد و مریخ ناظر بود بمودت باید که عطارد مقارن صاحب خامس باشد
و هر دو سعود باشند در برج بسیار فرزند و کدخدا و ند طالع ناظر باشند
تا سبب بسیاری فرزند گردد و محذورات وی ستر جز است نشاید که قمر
در برج منقلب باشد حذر کند از بودن قمر در ثامن و سادس و ثانی
عشر بپرهیزد از آنکه قمر بدبرج اجتماع یا استقبال نزدیک باشد [illegible]
قبا و زنان و جز آن نوشتن شروط وی آنست که قمر بسعدی بپیوندد از برای
داکران سعد زهره بود بهتر باشد و سعدی نیز در طالع باید و نشاید که قمر در
ششم و هشتم باشد و با ذنب و زحل بود [illegible] حاجت ملوک بدین
باب زیادت از ابواب دیگرست و هیچ اختیاری از اختیار حرب مایل
ترنیست چه اگر دریں باب خطائی واقع شود سبب استیصال ملت و
دولت است و عیاذا بالله قبل از شروع درین باب بباید دانست که
طالع دلیل آنکس است که بجنگ خواهد رفت و دوم خانه یاران و اعوان
اوست و هفتم دلیل دشمن است و هشتم دلیل انصار او و چون کسی این
مسئله را مستحضر باشد و در این اختیار تامل کند و آنرا که قوی باید ساخت
و مسعود چنان سازد و آنرا که ضعیف و بدحال باید گردانید چنان
کند کار بر مراد رود و لیبی در این اختیار احتیاط اتم و اکمل باید کرد و شرایط
تمام بجای باید آورد و از محذورات بکلی احتراز باید کرد اما شروطات وی بجمل
و سه است باید که طالع یکی از خانهای ستارگان علوی باشد و بهتر
خانهای مریخ است بدو وجه یکی آنکه نظر این بیوت زهره بود دوم آنکه مریخ را

در باب حرب قوت زهره را دران باب ضعف است پس در اختیار کردن این خانها
قوت خداوند اختیار است و ضعف خصم او و موجب دوم آنست که مریخ کوکب حرب است
پس در اختیار حرب هرچه بدو نسبت دارد اولی بود   باید که اگر طالع خانها
مریخ باشد مریخ بطالع ناظر بود از تثلیث یا تسدیس   باید که خداوند طالع
در طالع یا وسط السما یا حادی عشر باشد و اگر نتواند در رابع یا سابع
مقبول و گفته اند در رابع و سابع نشاید و این قول بصواب اقرب است   گفته اند که
ماه در بروج ابی بسیار نیکو بیست و کوشیار گوید که ماه در برج منقلب باید و
خداوند طالع در برج ثابت یا ذو جسدین و محمد ایوب گوید که ماه در وسط السما
باید بتثلیث مریخ و مشتری ناظر که بسیار نیکو بود   باید که خداوند طالع
مستولی و مستعلی باشد بر صاحب سابع   باید که خداوند هفتم در طالع
یا در ثانی و ثانی عشر و نامقبول باشد و اگر متصل بود بکوکبی ساقط بهتر باشد
باید که خداوند طالع در برجها مستقیم الطلوع باشد   باید که صاحب طالع
بخداوند عاشر متصل بود   باید که صاحب طالع بخداوند عاشر خداوند هشتم
در ثانی بود   باید که زهره بصاحب طالع ناظر باشد که ان رکنی بزرگ است درین
این اختیار و اگر ان نظر مودت است دلیل ظفر باشد   باید که خداوند صاحب
طالع مشرقی باشد و بطالع ناظر بنظر پسندیده که آن دلالت بر نشاط و خوشدلی
سپاه کند و دلیل یاران آنکس باشد که ابتداء کارزار کند   باید که ستاره که ماه
بدو متصل است ضعیف حال بود و در زائل الوتد که آن معین سابع است
باید که ماه منصرف باشد از ستاره علوی و متصل بود بستاره سفلی   باید که
قمر ناظر باشد بطالع که دلالت او قوی بود از دلالت خداوند طالع و دیگر

دلائل

دلایل فتح وی اند باید که مریخ در وتد باشد و اگر در عاشر بود حرب قوی‌تر گردد
و غرض حاصل آید باید که طالع از سعدین خالی نبود یا صاحب طالع با سعود بود
باید که ثانی که خانهٔ اعوان و انصار است و خداوندش سعود و قوی حال باشند
چاره نبود از آنکه بطالع آرند کواکب حرب را و آن مریخ است و عطارد و ماه
و خداوند خانهٔ وی که لیس باید که همه قوی و نیک حال باشند باید که سهم السعادة و خداوند
خداوندش در طالع باشند یا ثانی باید که صاحب طالع فوق الارض باشد باید که
طالع مستولی باشد بر زهره و ناظر بود بدو باید که صاحب ثانی مسعود باشد و مریخ
از وی مقبول بود که آن دلالت بر نصرت اعوان کند باید که از ثوابت کواکب که
بر مزاج مشتری و مریخ اند چون ممسک العنان و شعری یمانی و قلب الاسد و سماک رامح
و نسر طائر آنچه تواند و یکی از اوتاد کند یا مقارنهٔ ماه یا با سهم السعادة که دلیل
فتح و نصرت باشد باید که سهم الظفر در طالع باشد یا در ثانی یا عاشر یا در بیت
الرجا نیکو آید باید که مریخ کدخداوند عاشر ناظر باشد بتثلیث یا تسدیس باید که
صاحب وسط السما مسعود باشد و از نحوس سالم بود که او دلالت بر ظفر آغاز
کننده حرب کند اگر خداوند سابع کدخداوند ثانی متصل بود دلیل تباهی حال دشمنان
باشد باید که سعدی ما در طالع باشد و صاحب شرف الغرایر که پدید بودن زهره
در طالع اولی که او خاتم شر مریخ که کوکب حرب است بکند باید که صاحب
طالع در برج ثابت بود و در شرف خود قوی حال و مشرق باید که صاحب
سابع تحت الارض باشد و در برج منقلب در هبوط ضعیف حال و منحرف
و راجع و اگر از کواکب سفلیه بود بهتر باشد باید که خداوند سابع ناظر را
بین النحسین باشد و اگر نزدیک لعقدهٔ ذنب بود دلالت بر ضعف خصم کند

باید که از ملاحظهٔ ارباع غافل نبود چنانکه در باب زد و باختن گفتیم که از ده
درجهٔ ثور تا ده درجهٔ اسد شرقی است و از ده درجهٔ اسد تا ده درجهٔ عقرب
جنوبی و از ده درجهٔ عقرب تا ده درجهٔ دلو غربی و از ده درجهٔ دلو تا ده
درجهٔ ثور شمالی و امام ابو المحامد غزنوی این معنی را یکی اندر موزرس میلاند
و میگوید که چون مریخ در ربعی باشد از ربعها اهل آن ربع در حرب غالب
آیند برای آنکه مریخ ایشانرا معاونت کند چنانکه اگر قمر در ربع مقارن باشد
او غالب آید و ابو نصر منظری ترک که از علماء احکام است و در زیج جهان
حرب میگوید که من این حکم را در حرب بارها بیازمودم همه راست آمد باید
که طالع آنکس که بحرب میرود اگر برج منقلب باشد خداوند او در برج ثابت
بود یا ذو جسدین ناظر بود و ناظر در جانب قوی باشد باید که اتصال عطارد بقمر
قوی حال و مسعود بود که او دلیل عاقبت است بطلمیوس گفته که اگر قمر در سرطان
باشد بر تثلیث مریخ یا مشتری هر که جنگ آغاز کند ظفر او را باشد و طبری
گوید اگر قمر در جوزا و سرطان و قوس باشد نیکو نیست لشکر را که منحوس باشند
و اگر بسعدی ناظر بود نشانه ظفر است اگر خداوند طالع و سابع بیک دیگر ناظر
باشند بمودت دلیل صلح باشد اگر خواهند دو خصم بیکدیگر رسند
باید که آن ستاره که ماه از و منصرف است از طالع ساقط باشد اگر عطارد
تحت الشعاع بود هر دو خصم با یکدیگر حیلت نمایند اگر عطارد در تربیع سعود
باشد هر دو در قوت برابر باشند اگر خواهد تا با دشمن غدر کند جنگ
بوقتی کند که ماه در تثلیث مریخ باشد و در وتد نباشد و مشتری بتربیع
ماه بود یا در مقارنهٔ او اگر عطارد با مریخ پیوندد و مریخ بسعدی متصل بود و یا

خصم

خصم بدست آید اگر خداوند ثامن کخداوند ثانی منحوس بود دلیل قوت صاحب اختیارات
و ضعف لشکر دشمن و محذورات وی نوزده است نشاید که خداوند طالع در ثامن و
سابع باشد نشاید که خداوند سابع متصل بود بستاره که در وتد باشد حذر کند از
آنکه خداوند طالع ساقط باشد از طالع بپرهیزد از اتصال صاحب طالع بکوکبی
ساقط نشاید که خداوند طالع محترق باشد نشاید که صاحب سابع متصل باشد
بخداوند رابع که آن دلیل قوت خصم بود برای آنکه رابع عاشر خصم است
نشاید که خداوند طالع متصل باشد بصاحب ثامن یا بکوکبی که در ثامن بود که مخاطره باشد
نشاید که خداوند ثانی در سابع و ثامن باشد که نشان ضعف لشکر بود در گشتن
و بجانب خصم میل کردن حذر کند از آنکه ماه و خداوند خانه او ضعیف حال
باشند که تباهی و خلل آورد حذر باید کرد از اثنی عشریه ماه که او دلیل عاقبت
باشد نشاید که زحل در خانه خداوند طالع باشد یا خداوند طالع که او دلیل
هزیمت است نشاید که صاحب طالع بخانه صاحب سابع در آید و صاحب سابع در
خانه خویش بود متصل بخداوند طالع که آن نیز دلالت بر فرار کند نشاید که
دلیل مطلوب بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر خصم باشد نشاید که
ماه در ثور و سنبله و جدی و حوت باشد خصوصا ناظر بمریخ و زحل بنظر ناپسندیده
که عاقبت بوخامت انجامد و آغاز کننده حرب مغلوب گردد نشاید که صاحب
عاشر را بخداوند سابع نظری پسندیده باشد که خصم غالب آید نشاید که
مریخ ناظر باشد بعطارد که آن دلیل اسیر شدن سپاه سالار بود نشاید که
سابع و ثامن و خداوند ایشان نیکو حال باشد که دلیل قوت خصم و غلبه او
او باشد حذر کند از آنکه سهم السعاده در هفتم و هشتم افتد که دلالت بر غلبه

دشمن کند نشاید که کواکب حرب تباه باشند که سبب تباهی بقیه لشکر باشد و انچه که
ذکر کرده شد در تمامی حربها باید که ملاحظه کنند و در باب جنگ حصارها و قلعها
حکما نکتهٔ عجب استخراج کرده اند و منازل قمر را قسمت کرده و بعضی را داخل
و بعضی را خارج نام نهاده و بنای اختیار حرب قلاع بر ان می نهند و بعد از
این بتفصیل مسطور خواهد گشت [illegible] شرایطی
که در باب حرب گفته شد اینجا رعایت ان از لوازم باشد و شروط خاص
این عمل سه چیز است باید که قمر در برج منقلب بود باید که ماه سریع السیر باشد
متصل بسعدی که تحت الشعاع باشد باید که سعدی بر درجهٔ هفتم طالع باشد تا
مراد حاصل گردد و محذورات وی انست که نشاید که نحسین بقمر ناظر باشند
بنظر که باشد و سایر محذورات که در باب حرب گذشته اینجا نیز ملاحظه
باید فرمود [illegible] مشروطات وی دو است باید که مریخ در
با شرف یا مثلثه یا در خانهٔ خویش بود باید که قمر با مریخ باشد در اوایل ماهها
و اگر در مثلثهٔ مریخ باشد بهتر بود و حذر باید کرد از نحوست مریخ و ضعف
وی [illegible] انچه در باب ویران کردن بناها ذکر کرده شد اینجا نیز
مرعی باید داشت و مشروطات خاصهٔ وی سه چیز است در روضة المنجمین اورده
است که درین اختیار زحل در دلو یا میزان باید و مشتری در وسط السما
باید که قمر منحوس باشد حضور حال زحل باید که زحل در غایت ضعف باشد
چه اگر زحل قوی حال باشد ممکن که باز ان حصار اباد شود و گفته اند چون
در افراشتن بناها و ساختن حصارها قوت زحل مطلوبست همانا در خرابی
ضعف او باید طلبید و او را قوی حال نباید ساخت تا ان عمل ویران باشد

قر

[illegible] شروطات وی همان مشروطات حرب است و آنچه مخصوص این
اختیارات پنج چیز است باید که طالع برج منقلب باشد باید که خداوند طالع در زایل
الاوتاد باشد باید که خداوند سابع در زایل الوتد بود باید که آفتاب منحوس و ضعیف
حال باشد و این شرط عجیب است و سرّ این نیک بتحقیق نه پیوسته . باید که قمر مسعود
دوری بود و مخذولی آنست که خداوند طالع در سابع نباشد [illegible]
[illegible] شروطات وی پانزده است باید که در حمل بود و متصل مریخ یا در جدی باشد ناظر زحل
باید که قمر بخداوند خانه طالع ناظر بود بنظر مودت باید که قمر بخداوند سابع ننگرد باید
که خداوند سابع منحوس باشد باید که مریخ مقیم باشد و قمر بود متصل که آن دلیل
گرفتاری گریخته بود و اگر با مریخ زحل باشد ممکن که گریخته محبوس گردد باید که
سهم السعاده ناظر باشند بنیرین که آن دلالت بر یافتن کند باید که نیرین از
یکدیگر ساقط نباشند و از طالع هم تا مطالب بدست آید باید که نحسی در سابع
باشد تا بر گریخته ظفر یابد باید که صاحب سابع راجع باشد تا گریخته باز گردد
اگر ماه را تربیع یا مقابله یا مقارنه نحوس کند خاصه بر طالع گریخته زود یافته
شود اگر طلب دزد دیده و گم شده میکنند ماه را بسعود مسعود باید کرد تا زود بدست
آید بهتر آنست که خداوند خانه ماه قابل تدبیر ماه باشد در وسط السماء تا
آنچه میطلبد بیابد باید که یکی از نیرین در طالع باشند و اگر ماه در طالع بود
متصل با آفتاب و آفتاب در وسط السماء بهتر بود باید که ملاحظه ارباع
کنند و در روز طلب کردن ماه در هر ربع که باشد دزد آن جهت طلب کنند و ذکر
ارباع بتجدید در باب حرب گذشت اگر قمر از تحت الشعاع بیرون آمده باشد
و نحسی بوی نزد از تربیع یا مقابله طلب کردن را نیکو بود و مخذولات وی اینهاست

نشاید که قمر تحت الارض بود خاصه در وتد الارض که با فلق متعذر بود
نشاید که ستاره که قابل تدبیر ماست در چهارم بود که ان دلیل بود بر پوشیده
ماندن حال کریخته و کم شده احتراز باید کرد از سقوط نیرین از طالع و از یکدیگر
که ان نیز دلیل تعویق باشد و فی الجمله باید نکریست تا در وقت کریختن کسی
یا کم شدن چیزی قمر زاید النور بود یا ناقص النور و در برج منقلب بود یا ثابت
اگر ناقص باشد امکان یافتن بود خصوصا که در برج ثابت باشد و اگر زاید
بود شکل توان یافت خصوصا که در برج منقلب بود و کفته اند بر این تقدیری
اگر در برج ذو جسدین باشد یا آن که کریخته بود باز اید نیمه از [illegible]
کرده مشروطات و معاملات باید که قمر در برج مجسده باشد و کفته اند
در قوس روا نبود باید که قمر یکی از سعدین متصل باشد باید که صاحب
طالع به طالع ناظر باشد از وتد و قوی حال بود باید که قمر از کوکبی علوی منصرف
شده باشد که ان کوکب مستقیم السیر باشد و مشرق و در وتدی مقبول و
او را در ان خانها شهادتی بود باید که قمر بکوکبی متصل باشد که ان کوکب
ضعیف بود در برج منقلب و در زایل الوتد باشد و در مباحثه علمی باید
که قمر ناظر باشد بعطارد مسعود ابو معشر میکوید که در هر علمی که بین اثنین
بود چون مجادله و مباحثه و منازعت و غیر ان باید که خداوند عاشر مایل بجانب
خداوند اختیار بود نه برج سابع و خداوندش تا ظفر صاحب اختیار را باشد
باید که عطارد مسعود باشد و در طالع بود یا دافع تدبیر بود بصاحب طالع باید
که صاحب سابع متصل باشد بکوکبی ساقط که او را قبول نمیکند یا بکوکبی که
نحوی یا مراجع دارد و معذورات وی سه است نشاید که صاحب سابع قوی

حال باشد

حال باشد و خداوند طالع بد و متصل حذر کند از نحوست و ضعف عطارد نباید که قمر از
کواکب ضعیف برگردد و بکوکب قوی پیوندد [illegible]
[illegible] شروطات وی صفت باید که قمر زاید باشد در نور و ناقص بود در حساب
باید که ماه بسعدی متصل باشد خاصه بمشتری باید که قمر شمالی صاعد بود قمر [illegible]
گوید در حال وصیت طالع برجی ثابت باید و قمر و خداوند طالع باید که در برج ثابت
باشند تا آن وصیت تغیر نپذیرد باید که قمر بطی السیر باشد و متصل بود
بکوکبی بطی السیر که آن نیز دلالت بر عدم تغیر وصیت کند باید که اوتاد از نحوس خالی
باشد و مشتری و زهره در وتد بوند و قمر با ایشان تا آن وصیت پایدار
بود و دیگر که بیمار از بیماری برهد باید که صاحب طالع زاید باشد در سیر و سعود
و متصل بسعود که این نیز دلیل صحت بود و حذر [illegible] نشاید که قمر در
بروج منقلبه باشد که وصیت تغیر پذیرد باید که طالع نیز برج منقلبه نباشد که
تبدیل بوصیت راه یابد نشاید که قمر تحت الشعاع بود که بیمار را خطر باشد حذر
از اتصال قمر بکوکبی که تحت الشعاع بود [illegible] کوکب زایده در [illegible] نکند و ورود
از آن برج ببرج دیگر تحویل کند نشاید که قمر مقارن مریخ باشد یا در تربیع و مقابله او
که بیمار را خطر باشد حذر کند از آنکه مریخ در طالع باشد بلکه در وتدی که بیمار را
بیم بود و وصیت نفاذ نیابد و اگر بجای مریخ زحل باشد بیمار را بیم بود اما وصیت
بجای آورده شود [illegible] این باب از مهم ترین ابواب است
در اختیارات و حاجت بدین بسیار می باشد پس در این اختیار سعی بلیغ کردن
و اهتمام تمام بجای آوردن اولی باشد چه اگر طالع وقت سفر منحوس بود و خداوند
طالع نیز منحوس باشد دلیل برکست مسافر را و اگر قمر در درجات محترقه باشد.

بیم قطع است و بودن یکی از نیرین در طالع خطر و نکبت است و مانند این و در بعضی از کتب
اختیار مسطور است که روزی محتشمی از شهری بیرون شد و عزیمت سفری مصمم
کرد و اختیار وقت نفرمود و چون وی برفت یکی از خانه وی بصحبت جمعی از حکما که اختیار
کردندی در آمد و پرسید که امروز سفر کردن را چگونه است حکیمان نظر کردند مریخ
نحس بود و مریخ رو با احتراق داشت گفتند امروز برای سفر نیک نیست
سائل فرمود و پرسید که فلانی برفت حکیمان پرسیدند که چه وقت بود گفتند بامداد
نگاه کردند روز سه شنبه بود بامداد که آن شخص رفته بود و ساعت مریخ بود و
در طالع وقت بود و هفدهم درجه ثامن مریخ بود و نزدیک با احتراق چون نیک نگاه
کردند ده درجه از طالع وقت گذشته که مریخ بموضع احتراق رسیده بود
سائل را گفتند اگر خبر آن نیامد از امروز تا دهم روز خبر کشتن او رسد
سائل دل تنگ از پیش ایشان برخاست و از برای آنکه شنید که روزی بدست
از کسان خویش کسی را از عقب آن شخص نفرستاد بلکه بیگانه بر عقب او بفرستاد
تا او را باز گرداند چون روز دهم بود خبر کشتن آن محتشم و آنکه بر عقب وی رفته
بود برسید و مثل این روایات بسیار است حاصل سخن آنکه در باب اختیار
سفر احتیاط نمودن واجب و لازم است و قبل از شروع در بیان شروط باید
دانست که طالع دلیل مسافر است و ابتداء سفر و نهم دلیل سفر و هفتم دلیل مقصد
و هشتم دلیل توابع مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر و قمر و عطارد کوکب سفر
و مریخ دلیل قطع طریق در خشکی و زحل دلیل مصاحب حال در سفر دریا لیکن
در حال این دلایل تامل باید فرمود و آنچه قوی حال و مسعود باید چنان ساخت
تا کار بمراد رود و این ملاحظه از جمله کلیات است اما شرایط جزئیه که در

این باب

این باب بجای باید آورد بجهت آن باید که قمر در برجی ارضی باشد و اولی آنکه منقلب باشد
تا سفر دراز نشود و دیر نماند باید که طالع وقت سفر و اوتاد آن طالع از نحوس
خالی باشند تا مسافر زود بمقصد رسد آغاز سفر وقت حرکت باشد از مسکن
که اول مفارقت است باید که سعدی در یکی از اوتاد باشد که دلالت
بر منفعت و کثرت خیر کند اگر در طالع بود در ابتداء سفر فایده رسد و اگر
عاشر بود در میانه سفر و اگر در سابع بود فایده هم در مقام او بدو رسد و بعد
از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت معاودت که روی بمنزل آرد خیری روی نماید
و در اختیارات مجیری المدینه بغدادی آورده است که اگر در وقت سفر سعدی در
طالع باشد کفایت بود در جبر نقصانها بکند باید که صاحب طالع از نظر
نحسین ساقط باشد که گفته است صاحب طالع مسافر را حکم صحت بدن است تا ...
در اختیارات جامع آورده است که چون در وقت سفر طالع نحس باشد اگر صاحب
طالع مسعود باشد دلالت بر سلامت بدن کند و چون طالع مسعود باشد و صاحب
طالع منحوس دلیل بر کثرت حاجات بود باید که سابع که دلیل مقصد است بسعدی از سعدین
بود باید که صاحب سابع قوی حال باشد و از نحوست پاک باید که خداوند
نهم که بیت سفر است بسعدی بود و بهتر آنکه آن سعد در طالع باشد و از مناحس
سلیم بهتر آنست که ماه در پنجم طالع باشد و بطلمیوس میگوید چون قمر در پنجم
باشد رنج مسافر کم بود و حاجت او روا شود و راه با ایمنی بی رنج و تعب
ببلاد ماند باید که نحوس از ماه ساقط باشند و از طالع هم و سیجری
در کتاب معانی آورده است که از اختیار سفر نظر نحوس بطالع سهل تر است
از نظر ایشان بقمر باید که ماه بمشتری یا با آفتاب متصل بود و بمودت

باید که با تدبیر ماه قوی حال بود و در طالع یا وسط السما یا بیت الرجا باشد که آن
دلیل است بر حصول خیرهای بسیار در سفر باید که در اختیار سفر ترک اصلاح خانه
دوم و خداوندش بکند که از جمله ضروریات است و رعایت عاشر و صاحبش نیز
لازم است باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد باید که خداوند طالع در
وتدی بود مسعود و استقامت و از نحوس دور باید که خداوند خانه ماه در وتدی
باشد از مناحس سالم اگر آفتاب تربیع مسعود بود یا در مقابله ایشان دلالت
کند بر آنکه زود از آنجا که رفته باز آید اگر طالع مسافر معلوم است باید که صاحب طالع
وی از نحوس پاک باشد و صاحب خداوند وی نیز همچنین باید که طالع وقت
سفر دهم طالع اصل مسافر باشد یا سابع یا رابع و طالع تحویل و انتهای بکار
طالع اصل بکار رود سعود است باید که قمر در یازدهم یا پنجم یا سیم طالع اصل
وی باشد و اگر در دهم بود هم نیکو باید که قوت ... باشد و اختیار صاحب
روضه است که در طالع اصل نحس بود و اگر طالع معلوم نبود باید که ضمیری
کند از بد [illegible] در طالع مسئله نگرد و آن طالع را عوض طالع اصل بکار
دارد باید که قمر زائد النور بود متصل بسعدی یا در خانه سعدی اگر ماه زائد
العدد باشد خیر بود چه زیادتی عدد دلالت کند بر زود رسیدن بمقصود
و بمقصد در راحت و شادکامی گذرانیدن باید که عطارد که کوکب سفر است
در حد خویش باشد متصل بسعدی که آن دلیل آسانی سفر بود اگر سفر تجارت
است باید که دوم از طالع نیکو حال و صاحب وی ناظر از مثلث
خواه فوق الارض و خواه تحت الارض و گفته اند خداوند دوم فوق
الارض باید و اگر همه در دو از دهم افتد روا بود باید که اتصال

نمود

محمود باشد میان صاحب تاسع و خداوند طالع تا آنچه مراد است در آن سفر بحصول برآید
در اختیار سفر سلاطین باید که در اصلاح رب السنه بواجبی بکوشند و کوکبی که
در آن سفر مسعود باشد در طالع اختیار مراعات او نیز بکنند باید که
عطارد مسعود بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا مهمات بر موجب دلخواه ساخته گردد
باید که کوکبی که قمر بدو می پیوندد مسعود باشد یا مقارن سعود تا بهره تمام یابد
باید که در اصلاح بیت غرض و کوکب غرض غایت جهد بتقدیم رسانند و اصل در
اختیار سفر بلکه در همه ابواب اختیارات که پیش داشتن غرض است و چون اصلاح
کوکب غرض و خانه حاجت کرده باشند سعود فوت نشود اگر قمر منحوس
است باید که او را از طالع ساقط سازند تا زیانی نرسد چون ماه از طالع
ساقط افتد باید که خداوند طالع یا خداوند خانه ماه در اوتاد باشند
باید که عطارد با ماه بود یا مقارن مشتری یا ناظر بوی از تثلیث که آن
دلیل آسانی کارها بود و اگر نظر تربیع باشد دلیل زودی مراجعت بود
بهتر آنست که طالع و هفتم و نهم و ششم و خداوند هر چهار از عداوت
مریخ سالم باشند باید که مریخ در رفع باشد و قوی حال و سعدی بدو ناظر تا
ضرر کم کند باید که در اصلاح سهم السعاده و سهم السفر و خداوندان ایشان
بغایت سعی نماید اگر طالع موضعی که از آنجا سفر میکنند معلوم است باید که سعدی
در آن برج نهند تا باز رسیدن بدان موضع در وقت کامرانی باشد باید
که زهره بکید بکرد و بطالع ناظر باشند اگر سفر بجهت علو و منصبها است
باید که خداوند عاشر از طالع ساقط باشد و درین نکته احتیاط فرمودن
از لوازم است باید که خداوند طالع از تحت الشعاع دور بود باید که

صاحب بیت قمر شرقی بود و از احتراق دور رعایت آن کند که مسافر را در وی
بکدام طایفه مردم است هر آینه باید که قمر را بدان کوکب که آن جماعت از
منسوبات وی‌اند متصل سازد باتصال پسندیده و منسوبات [illegible]
است نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد نشاید که ماه در رفع
ابی بود خاصه عقرب و باخرزی گوید که نشاید که دقیقی دست دهد که جمله کواکب
منحوس و بدحال باشند و مریخ قوی و نیکوحال بود پس در چنین وقت چون ضرورت
افتد که اختیاری باید کرد قمر در برج از برج دیگر به باشد حذر کند
از نحوست که او را باشد یعنی تحت الشعاع نشاید که بیوت ساقط و زایل
از طالع اختیار کند که نقصان کلی روی نماید حذر کند از بودن ماه تحت
الشعاع که خلل آرد نشاید که قمر در ثانی عشر یا سادس افتد نشاید
که عطارد محترق یا راجع بود نشاید که عطارد و سعود در ششم یا دوازدهم
افتد نشاید که نیرین مقارن نحوس باشند یا در تربیع و مقابله
ایشان خصوصا آفتاب که آن دلالت کند بر دیر ماندن در آن سفر و
مسافر را مرض و حبس و خصومت روی نماید و امکان موت بود و از آن
سفر او را مراجعت دست ندهد سعدی بدان درجه رسد که آن نحس
بوده باشد نشاید که ماه در اوایل ماه متصل بمریخ باشد که آن دلیل آفت
از دزدان یا از اعوان پادشاه یا از آتش نشاید که ماه در اواخر
ماه متصل بود بزحل که آن دلالت کند بر موانع و آفات و نزدیک
ممازجت قمر با زحل جایز نیست حذر کند از بودن ماه در رابع که آن دلیل
دشواری راه و دوری مسافت باشد نشاید که آفتاب در طالع بود

الیم

که هم مخاطره بود و بودن قمر نیز در طالع دلیل بیماری مسافر باشد و در راه
رنجی سخت بوی رسد نشاید که نیرین از طالع ساقط باشند که دلیل
درازی سفر یا موت مسافر باشد حذر کند از بودن قمر در طریقه محترقه که آن
دلالت بر قطع و عدم معاودت کند احتراز کند از مقابله نیرین با طالع
که آن دلیل رنج بود نشاید که صاحب ثانی تحت الارض بود خصوصا در رابع
و خامس و سادس و بعضی بر آنند که اگر صاحب الحال باشد تحت الارض
جایز باشد نشاید که قمر تحت الارض بود سیما در رابع چه در ثالث و خامس
روا داشته اند نشاید که خداوند طالع و خداوند خانه مقیم باشند که اغلب
کار مسافر مقیم بود نشاید که در ابتداء حرکت از کوکبی وبالی بها افتد
از خانه قمر که از او منصرف باشد خود نشاید که یکی از کواکب در وتدهای از او
طالع که مسافر ملاقات ... نرسد طلب کند نشاید که قمر در قوس بود
که آن موجب تعویق کارها و ... مسافر بود حذر کند از ضعف و
تباهی حال مریخ تا کار مسافر نیکو ... قطع نبود حذر کند از نحوست
هشتم و خداوندش چنانچه در کتاب ثمره آورده است له احذر نحوست
الثامن و صاحبه للخارج والثانی و صاحبه للداخل مراد از خارج مسافر است
و از داخل کسی که دخول بلدی یا مسکن کند و چون سابع مسافر را دلیل مقصد است
و ثانی ثامن او هست دلیل احتیاج و فواید او باشد در سفر و طالع دلیل
داخل بلد است ثانی دلیل مال و غذا و منافع او در مسکن است بدین سبب
از نحوست این دو خانه در این دو اختیار حذر باید نمود بعضی از
افاضل فرموده اند که از ایام هفته در هر روزی حذر باید نمود سفر کردن

از جانبی از جوانب اربعه خالی و درین سؤال نظم کرده اند ایراد آن خالی از فایده نیست

سوی مشرق در سه شنبه شنبه نروی ای برادر مبر اگر از مغرب

آورد کینه روز یکشنبه است و آدینه روز سه شنبه و چهار الفال

نروی زینهار سوی شمال پنجشنبه چو خور برآرد سر رخت خود جانب

جنوب ببر [illegible] در آب مشروطات وی ده چیز است

باید که ماه در برجهای آبی بود یا برج رطب و در عقرب مکروه است بسبب

ضعف ماه در وبال بسبب برج که صاحب اوست چه شکست زحل جانب

کشتی را و محمد ایوب گوید در برجهای خاکی روا بود و در ثور پیش از بود

قمر در هر برج جز باز میدهد و دیگر میگوید بودن ماه در حمل دلیل صلاح کار

دیگر و وقت کشتی بود و در ثور از ضرر خالی نبود و در جوزا پس از سی

درجه دلیل سلامتی باشد و در سرطان نفع بلند و از موج ایمن باشد

و در اسد اگر اثر نحسی نبود ضرر کمتر رسد و در سنبله دیر آید و در ست و

در میزان چون از ده درجه گذشت سفر کرده بر آن شاید و در عقرب

احتراز اولی و در قوس از موج تباه کننده کشتی را ضرر رسد و در جدی

پس از سه درجه باکی نبود و با این همه احتراز از اسباب نزدیکتر باشد و در دلو

از ریح و توابع خالی نبود و در حوت بیفزری نباشد و فی الجمله نظر سعود

ضرر کم میشود و نظر نحوس خلل می زاید باید که موضع قمر از نحوس خالی باشد

باید که طالع و سایر اوتاد مسعود بود باید که طالع وقت برج آبی

بود و اگر السعدین در وی بود بهتر باشد باید که خداوند عاشر در برج

آبی بود و مسعود باشد اگر خداوند طالع در برج آبی بود با نظر سعدی خاصه

کار

کار بند باید که زحل در فرح بود و قوی حال باشد تا آفتی نرسد باید که قمر فوق الارض
باشد و زهره بدو ناظر تا از موج ایمن بود باید که نیرین و عطارد و سعود بطالع ناظر
باشند که آن دلیل سلامتی بود باید که سعدها در طالع بود تا آن سفر مراد در ورود
در عاقبت نیز نیکو باشد و محذورات وی یازده است نباید که ماه بزحل پیوندد
خاصه از وتد اما اگر قمر در برج مائی قوی حال باشد متصل السعود غایله زحل کم کند نشاید
که در طالع ستاره مقیم بود که کشتی دیر رود نشاید که ماه متصل باشد بستاره مقیم
که کشتی در آب راست نرود نشاید که زحل در برج آبی بود و تباه حال باشد
که بیم غرق شدن کشتی بود و فساد حال زحل در سفر دریا لایق نیست چنانکه فساد
حال مریخ در سفر بیابان نشاید که طالع حد نحوس بود احتراز باید کرد از
بودن ماه در برج ثابته و در ده درجه اول جوزا و در بیست درجه آخر برج
و در ده درجه اول جدی نیکو نبود نشاید که قمر تحت الارض باشد خصوصا
با نحس و اگر آن نحس زحل باشد دلیل در آب انگندن رختها بود حذر کند
از نحسین بیکدیگر و نظر عطارد بدیشان که آن دلیل بر شکستن کشتی کند
بپرهیزد از بودن زحل در طالع یا در تربیع و مقابله او که بسیار بد باشد احتراز کند
از آنکه صاحب طالع بستاره مقیم یا هابط پیوندد که بیم بگرداب افتادن باشد
نشاید که نحسی در وسط السما باشد که هول و هراس عظیم آرد و بیم در ماندن
و غرق شدن بود و این شرایط که در سفر آب گفته شد باشد و گاه در کشتی
نشستن و کشتی در آب روان کردن ترجیح باید کرد و شروطات اجزای سفینه
در بحر علی حده گفته میشود و آن اینست کشتی در آب روان کردن مستوفی
وی سیزده است باید که طالع یکی از بروج آبی باشد باید که قمر نیز در یکی از بروج

آبی بود و عقرب مستثنی باشد در این اختیار باید که ماه از عیوب پاکیزه باشد
و از تحت الشعاع دور باید که سعدین در اوتاد طالع و اوتاد نیرین باشند
اگر از بهر تجارت در دریا می‌نشینند باید که ماه با عطارد مسعود باشد تا نفع عظیم
یابد باید که خداوند طالع باشد و در طالع بود که آن دلیل سرعت سیر کشتی باشد
باید که قمر زائد النور و العدد بود که آن نیز دلیل زود رفتن کشتی و سلامتی آن کند
باید که ماه به مشتری ناظر بود از سرطان یا حوت و از عقرب نشاید چه رنج
دشمن نشنید در دریا را باید که آفتاب مسعود باشد و از نحوس سالم
باید که خداوند طالع یا خداوند خانه ماه در نهم یا دهم یا یازدهم بود که آن دلیل
زود رفتن کشتی و به مقصد رسیدن باشد باید که نحسین در اوتاد باشند
و اگر مشتری در تربیع ماه باشد غایت کار رنجه باید که نحسین از تربیع و مقابله
و مقارنه یکدیگر سالم باشند اگر ماه به زهره ناظر بود و زهره تحت الشعاع
دلالت کند بر ایمنی و سلامت به مقصد رسیدن و محذورات وی [illegible]
است نشاید که ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن بود نشاید که عطارد
با زحل بود که مشقت رسد بودن عطارد با مریخ دلیل تلف باشد حذر کند
از آنکه یکی از نحسین به ماه ناظر باشند یا با صاحب که آن دلالت بر بلا و سختی کند
و نظر مقابله بدتر باشد نشاید که صاحب طالع در چهارم و ششم بود که آن
دلیل بطء سیر بود نشاید که خداوند خانه قمر در وتد الارض بود که آن دلالت
بر تعویق امور کشتی کند و در ششم نیز مناسب نبود نشاید که خداوند خانه
ماه در مقابل ماه باشد که اهل کشتی را بیماری رسد نشاید که مریخ یا ذنب [illegible]
بر برج آبی اندر حادی عشر یا وسط السماء باشند یا مقارن طالع که موجب

نار

فساد کشتی و اهل کشتی باشد نشاید که طالع حدود نحوس بود که بغربت عظیم رسد و حد نحوس در
سفر بیابان کمتر زیان دارد و در سفر دریا نشاید که ساعت روان شدن ساعت
کوکب نحسی باشد که بیم هلاکت بود حذر کند از بودن تحت الارض متصل
بنحسی که بکشتی و اهل آن آفت رسد از جوهران کوکب حذر کند از رجعت
سعود که دلالت کند بر بازگشتن بمرادی اما مال تلف نشود فصل در شهر
در این اختیار شرایط اختیار رعایت باید فرمود که این باب از اجلا
که آن را در زراعت و مصالح مردان نظام است و دخول عمارت از آنست که چشم
بر جایگاه معتمد اند که ابدا او را وصولیست و مشهور داشته و کی نموده است
باید که قمر در برج ثابت بود و اگر خاکی باشد بهتر باید که طالع و خداوند شش
از نحوس بری باشد باید که دوم و صاحبش که دلیل معاش اند در مساکن قوی
حال باشند باید که صاحب دوم کوکبی سعد بود باید که خداوند دوم فوق الارض
بود الا در نهم و گفته اند اگر در طالع باشد بهتر بود اگر صاحب ثانی نحسی بود باید
که طالع با خداوندش بنظر ناپسندیده ناظر باشد باید که قمر مقبول بود از خداوند
طالع و مسعود بود باید که سعدی در وتد باشد تا در راه شهر در یابد کار شهر بر
مراد رود اگر خواهد که در راه شهر بسیار مقام کند باید که ماه در اسد باشد مقبول
از خداوند طالع و سعدی در وتد بود باید که ماه در غایت قوت باشد و بکلی از
مناحس دور بود باید که سهم السعاده در طالع یا وسط السما بود ناظر بصاحب طالع
باید که ماه فوق الارض باشد تا در آن شهر مشهور گردد اما اگر در آن شهر کارها
پوشیده خواهد کرد باید که ماه تحت الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد باید که صاحب
ثانی مستقیم السیر بود باید که ماه با صاحب ثامن باشد و فوق الارض بهتر

باید که ساعت دخول ساعت کوکبی سعد باشد اگر کار سلطانی یا عملی بزرگی میکند
باید که قمر در دهم یا یازدهم باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر
خداوند دهم کوکبی سعد بود و در طالع باشد و بتثلیث قمر یا افتاب دلالت
کند بر انکه کار وی را نظامی بود در رعیت وی را مطیع باشند و دوران
باید که رابع که دلیل مسکن است و صاحبش نیکو حال بود صاحب کفایة التعلیم گوید
در این اختیار باید که زحل که کوکب مسکنست در وتد باشد و قوی حال بود
طبری گوید اگر کسی طالع موافق در شهری ندید باید که بگذارد تا قمر تمامی منازل
بلبت گشت کانه را قطع کند پس طالع موافق در روزی سعد بیرون رود
سه روز در بیرون توقف کند تا قمر یک برج تمام بزند و حال بیرون رفتن را
کلی خوانند و بیرون ماندن را جزوی پس طالع نیک و اختیار موافق اندر
شهر اید چنانچه خداوند دوم سعد باشد و باقی شرایط رعایت کند و معزورات
وی چهارده مزبور است نشاید که قمر در بروج منقلبه باشد خصوصا که نحسین
متصل باشد روا نبود که خداوند ثانی تحت الارض باشد که ان دلیل عوق
و دشواری بود و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بودن او فوق الارض میسر نشود
البته باید که بکوکبی فوق الارض متصل باشد تا دفع ان غایله بکند نشاید
که خداوند ثانی راجع باشد یا تحت الشعاع یا مقیم که ان دلیل کمی نفع و زود
بیرون رفتن باشد نشاید که ماه بزحل مقارن بود که ان دلالت بعسرت
کند نشاید که ماه با خداوند ثانی بود که کار فرو بسته گردد نشاید که خداوند
ثانی با عطارد بود و مریخ بوی ناظر از سابع که ان دلیل جراحت بود و اگر بجای
مریخ زحل بود دلیل ضایع شدن مال و لتعویق مهمات بود اگر مریخ با ماه در

قوس

قوس باشد یا ناظر بود باه از قوس دلیل مضرت بود از آتش نباید که خداوند
دوم در چهارم باشد که بیم مرگ بود خصوصا که نحسی بدو پیوندد اگر صاحب
ثانی در نهم بود در مقام نکند و زود بیرون رود اگر خداوند دوم در ششم
باشد مخاطره کار و دشوار بود نشاید که ماه در چهارم بود یا با خداوند
چهارم نشاید که صاحب رابع در طالع بود که بسیار به باشد در کارهای
سلطانی احتراز کند از آنکه صاحب وسط السما در چهارم باشد یا خداوند
رابع در عاشر چه آن دلالت کند بر آنکه شغل وی با تمام نرسد و رعیت فرمان
وی نبرند اگر شهر از آن صاحب اختیار است نشاید که صاحب نهم
در طالع باشد و صاحب ثانی در تاسع اگر خواهد که زود از آن شهر بیرون رود
[illegible] حکما در اختیار اینمعانی بجهت ملوک و سلاطین
احتیاط تمام کرده اند و اگر کسی را از ملوک طالع ولادت معلوم نبود طالع
نشستن را بر تخت ملک اصلی بزرگ ساخته اند و بجای طالع اصل بکار داشته اند
پس باید که در شروطات و محذورات وی هیچ دقیقه نامرعی نماند اما شروطات
وی جمله و سه است باید که طالع و خداوندش قوی حال باشند باید که ماه و
خداوند خانه اش از نحوس ایمن باشند باید که طالع وقت برج ثابت باشد
و امید که برج ملوک بهترین بروج ثابته است درین باب امام ابوالمعالی غزنوی
گفته است که روا باشد که طالع عقرب کنند تا عاشر اسد افتد باید که جای
ماه برج ثابت الا عقرب که دلالت بر جنگ و شغب و فتنه کند و ذو جسدین
نیز شاید خصوصا قوس و دلو بشرط که مشتری در برج ثابت باشد متصل با قمر
و گفته اند در این اختیار قمر در حمل نشاید که شرف آفتاب است و در سرطان نیز جایز.

است که اوج است باید که خداوند طالع نیز در برجی ثابت بود یا ذو جسدین باید که
صاحب طالع یکی از سعدین ناظر باشد بنظر قبول خصوصا مشتری باید که قمر و
صاحبش ناظر باشند بمشتری یا بر تثلیث یکدیگر باشند باید که دلیل
ملوک یعنی آفتاب قوی حال باشد باید که ماه با آفتاب متصل باشد و آفتاب
بمشتری اتصال قبول داشته باشد اگر خداوند وسط السما مشتری باشد
یا وی در وسط السما باشد بغایت نیکو بود بهتر آنست که آفتاب در
بروج ناری بود چه آن بروج مثلثه بادشاهی دارند و آفتاب دلیل ایشان است
باید که اوتاد چهارگانه از سعدها یا مسعودی خالی نباشد بتخصیص وتد عاشر
باید که خداوند عاشر ممازج بود بخداوند طالع باید که آفتاب در وسط السما
بود یا نزدیک وی و مشتری و بهتر آنکه در شرف باشد باید که سعدین هر دو شرقی
باشند و از نحوسها و از احتراق ایمن باشند باید که خداوند طالع در وتدی بود
و قوی و زیادت از اوتاد عاشر بهتر است باید که خداوند عاشر یکی از دو نیر بود که
بسیار نیکو باشد بهتر که نیر قوی حال بود و در وتدی افتد باید که صاحب
طالع در شرف خویش بود یا متصل بخداوند شرف طالع باید که درجه طالع
یا وسط السما از برجها ناری یا هوائی بود که آن دلالت بر بزرگی و آراستگی
ملک و زیادتی بها و مهابت بادشاه کند باید که ماه زاید النور باشد
باید که سهم السعادة قوی حال و مسعود باشد ناظر بنیرین و در یکی از اوتاد
خصوصا عاشر بهتر آنکه طالع وتدی از اوتاد طالع قران گذشته بود
یا از اوتاد طالع سال یا طالع اجتماع یا استقبال مقدم که آن بسیار پسندیده
افتد و اگر طالع وقت همان طالع قران سابق بود خواه اوسط و خواه

اگر

اصغر بهتر بود اولی آنکه طالع وقت عاشر طالع آن شهر باشد که دار السلطنت است
باید که عاشر و صاحبش مسعود باشند باید که قابل تدبیر قمر قوی حال بود باید که
مشتری که دلیل صدق بیعت است مسعود و نیکو حال باشد و اگر قمر در خانه دهم
بود بهتر باید که قمر از عطارد یا زهره منصرف بود و بشمس یا مشتری متصل
که نیک پسندیده بود و کار پادشاه و رعایا بر مراد شود از کواکب ثابته بهتر
آنکه در قدر اول است یا دوم باید که بر دقیقه طالع بود یا دقیقه وسط السما بشرط
آنکه بر مزاج سعدی بود باید که قمر از کوکب سفلی منصرف بود و بکوکب علوی
متصل بشرط آنکه آن کوکب ماه را منحوس نکند باید که سهم الملک و السلطنة
نیکو حال باشد و خداوندش در عاشر قوی حال و دور از مناحس باید که
خداوند عاشر صاعد باشد تا روز بروز سعادت در ترقی بود باید که راس در
موضعی نیکو باشد از طالع و بهتر آنکه صاحب طالع با راس باشد باید که صاحب
طالع مشرق بود و اگر صاعد باشد بهتر باید که قمر از کوکبی هابط بر گردد
و بکوکبی صاعد پیوندد که سعد باشد باید که خداوند طالع متصل باشد بستاره
آن اقلیم که آن مملکت بدان باز گشت باید که ستاره آن اقلیم مشرق
باشد و صاعد و قوی حال باید که طالع و خانه ماه خانه بروج مستقیم الطلوع
باشند تا کار بر مراد میسر گردد باید که نیرین که خداوند طالع بوند بدوستی
باید که نیرین از نحوس ساقط باشند و در طلب این باب از مریخ حذر باید
کرد اگر میسر باشد که قمر در اسد نهند ناظر با آفتاب بنظر مودت و آفتاب
در جای نیکو بود نهایت کار باشد حکیم ماشاءالله و یعقوب کندی و
چندی از استادان معتبر شرط کرده اند که چون صاحب وتد عاشر مشرق باشد

و از احتراق دور مدت سلطنت دراز تر کند و در کامرانی و شادی گذرد
باید که در اختیارات امور ملکی سوای طالع اختیار و طالع سلطان شرایطی که
معتبر است نگاه دارد تا ضرری باز نگردد نه بملک و نه بملک و ممدودات دولت
چهار دهایت نشاید که قمر در برج منقلبه باشد روا نبود که خداوند طالع نیز در
برج باشد که دلالت بر عدم ثبات و بقا کنند نشاید که ماه ناقص النور
باشد در نور یا عدد یا صاحب خصوصا که متصل باشد بنحسی که دلالت بر سستی کارها
کند حذر کنند از برج که موافق ملوک نباشد چون سرطان و عقرب و جدی
و دلو و ازین برج نه طالع توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد در
این اختیار حذر کنند از ان برج که درو زحل یا مریخ یا ذنب
بود حذر کنند از فساد حال افتاب که با وجود ضعف افتاب صلاح
هیچ دلیل دیگر سود ندارد و کار آید نا پاینده بود حذر کنند از انکه
نحوس بطالع ناظر باشند خصوصا از اوتاد بپرهیزد از گذشتن جزو
اجتماع یا استقبال مقدم یا استیلا کنی بران جزو و اگرچه در جمیع اختیار
است این معنی رعایت باید نمود اما اینجا محافظت آنکه اولی و انسب است
حذر کنند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار بد بود و در این معنی
مبالغتها نموده اند نشاید که ماه در زایل الوتد بود یا منحوس باشد
نشاید که ماه از افتاب منصرف بود که دلیل نقصان کارها باشد حذر
کند از بودن ثابته قاطع بر درجه طالع یا عاشر و از ثوابت منحوسه نیز
احتراز واجب حذر کنند از مجاسده زحل و نظر او با صاحب طالع
و خداوند وسط السما بد نظر که باشد و گفته اند مقابله و تربیع و مقارنه

بود زیان

بدر باشد و زیان زیادت رسد حذر کند از انکه صاحب طالع در بیت زایل

و مدبر افتاده باشد که کار لقبا دا انجام [illegible] شروطات دی بهشت

باید که ماه در خانها عطارد و زهره و مشتری بود و اگر از برای حرب بود در خانها

مریخ بهتر باشد و در عقرب نیکوتر از انکه برج ثابت و مریخ در این باب اصلی

و قوت تمام دارد باید که خداوند طالع در خانها مشتری و مریخ باشد

باید که ماه و خداوند طالع از نظر مریخ یا افتاب خالی نباشند خاصه تثلیث

یا تسدیس کران بهتر بود باید که طالع و خداوندش و ماه و صاحب خانه وی

مسعود باشند باید که خداوند طالع مستقیم السیر باشد باید که صاحب

بیت قمر مشرقی بود و اگر مستقیم باشد بهتر باشد باید که قمر بسعدی

متصل باشد اگر ماه در خانه مریخ بود مقارن سعدی و مریخ ناظر باشد بعداوه

سعد بود بغایت ستوده باشد حفص صادر او ماه و محذورات وی

ست ایت حذر کنند از انکه خداوند طالع راجع باشد که ان دلالت

بر کراهیت لشکر کند و نفرت ایشان از سرهنگ و گفته اند اگر صاحب ساعت

قمر نیز راجع بود همین عمل کند روا نبود که ماه در سرطان بود چه ان کار

را پایداری چندان نباشد نشاید که قمر بزحل پیوندد خصوصا ببدایت

[illegible] لوا گشادن اگر خواهد که لوای پادشاه باز گشاید که دیگر بار باز نشاید

بستن باید که هفت چیز را رعایت کند باید که ماه در برج مجسده باشد

باید که طالع نیز یکی از برجها بود باید که ماه در یکی از اوتاد بود باید که

قمر بسعود متصل باشد باید که ماه در نور و عدد زاید باشد باید که ماه

شمالی صاعد بود باید که طالع از نحوس سالم باشند و اگر باز بستن آن

مطلوب بود و خواهد که باز دیر بسته نشود چهار شرط بجای باید آورد تا اول
منحوس باید ساخت   طالع برجی باید نهاد از بروج نحس و صاحب طالع وی
باید که ساقط باشد از طالع و بهتر آنکه در ششم یا دوازدهم
بود   باید که قمر در بروج ثابته باشد در یکی از خانهای نحس و بهتر
آنکه در زحل بود تا آنچه مطلوبست درین باب وجود گیرد ذکر افتتاح
در بسته مشروطات وی هشت است   باید که ماه متصل باشد بزحل
در اول ماه از تسدیس یا تثلیث ولیکن مقارنه نه   باید که قمر در خانه زحل باشد یا در برج
سعود بوی ناظر باشند که آن دلالت بر دوام عمل و اتمام کار
کند   باید که وسط السماء برجی ثابت باشد و از نحوس پاک تا عمل
باقی ماند   باید که یازدهم را که بیت الامال است نیز چنانکه توانند
اصلاح کنند   باید که خداوند یازدهم را صاحب عاشر نظر باشد از
مودت و هر دو برج را خداوند طالع ناظر باشند   باید که نیرین یکدیگر
نگرند و بطالع و عاشر نیز ناظر باشند که غایت کار بود   باید که ثانی
و خداوند او نیکو حال باشند   طبری گوید بهترین اختیاری درین باب
آنست که قمر در جدی باشد یا در اول دلو و بزحل ناظر تا رعیت ترسنده
شوند از سیاست و اگر سعدی نگرد بهتر باشد و رعیت خوشدل باشند
و حذر باید کرد از فساد ثانی و خداوندش و صاحب حادی عشر که در آن
کار تعویق نهند ذکر اختیار ... مشروطات وی شش است   باید که وسط
السماء را اصلاح کنند   باید که حادی عشر نیز باصلاح بود تا زود بمقصود
رسند و عمل او بزرگتر بود   باید که خداوند وسط السماء در وسط السماء بود

داله

و اگر نه باری وسط السماء از نحوس خالی باشد باید که خداوند ان شهر که در وی طلب
عمل میکند مسعود باشد و ناظر بود وسط السماء و صاحبش باید که قمر و عاشر از نظر نحس
بودن خالی باشند خصوصا در آخر ماه حکیم باخرزی گوید اگر خداوند وسط السماء
خداوند خانهٔ قمر با مریخ باشند در اواخر ماه در اتصال [illegible] اختیار کردن حرب
و خراج ستدن و مانند ان پسندیده باشد باید که خداوند وسط السماء و صاحب ثانی
را با هم موافقت باشد و اتصال نیکو و دیگر طالع ان بهتر و وجه ان عمل باید
دانست و این شروطات را با شرایطی که در بابها حاجت خواستن ذکر خواهیم
بمریخ باید کرد بمقتضای مقام و محذورات خلاف شروط [illegible] باشد [illegible]
بعد از ملاحظه بعضی از شرایط بیعت و جلوس بر تخت سلطنت که ما بتمامی مذکور شد در
حذری از شروط باب [illegible] بحکومت و امارت نشستن که ابدا از وی باید
خاصه دو چیزست قمر را در بروج ثابته باید کرد [illegible] قمر را مقارن زهره
باید ساخت و حذر باید کرد از اعمار قمر بنحسین و با قناب [illegible] از تربیع و مقابله و
قصب زدن [illegible] شروطات وی چهار است باید که مشتری در طالع باشد
یا در سابع تا دران زدن چیز شادی یابد باید که ماه بسعدی مقبول باشد باید
که زهره از وتدی با ماه و مشتری ناظر باشد باید که ثانی صالح باشد و صاحبش نیکو
حال و محذورات وی هم چهار است نشاید که ماه تحت الشعاع بود که در انکار
هیچ چیز نباشد نشاید که ماه بیکی از نحسین ناظر بود یا با ذنب باشد که بهم [illegible]
بود حذر کند از انکه نحسی ناظر بود در دوم باشد که کار ان کس کم از وی
مانده اند تباه شود نشاید که ماه و خداوند طالع منحوس باشد که او در ان
راه اند دهی رسد با خبری بموحش شنود [illegible] زدن [illegible] دیدن ملوک

شروطات وی شش است باید که طالع برج ثابت باشد خصوصا اسد
باید که قمر در شرف بود و لیکن ستارگان سعد متصل باید که خداوند طالع بستاره
سعد پیوندد و اگر خداوند طالع ستاره سعد باشد بهتر باید که قمر زائد النور
بود تا کار بر مراد رود باید که خداوند وسط السما و خداوند ثانی را بهم موافقتی
باشد اگر قمر بمریخ ناظر باشد بنظر مودت از جایگاهی موافق بسیار
پسندیده بود و محذورات وی دو است حذر باید کرد از نقصان نور قمر که
تباهی آرد نشاید که نحوس بطالع و خداوند ششم و عاشر و صاحبش و خداوند
خانه ماه ناظر باشند و در این اختیار علاج مهمی که اگر آنکس که پیش وی
میرود ملاحظه باید کرد و صاحب طالع خداوند اختیار را با صاحب طالع
اختیار او بوی متصل باید کرد اینرو اگر کجا جهت میرود با شرایط باب حاجت
بمریخ باید داد و این نکته که ذکر رفت از مهمات است اگر رعایت کرده شود
فایده بسیار دهد [illegible] شروطات وی چهار است باید که
طالع اسد باشد باید که ماه در وسط السما بود و پیوسته بسعود و اگر بخداوند
وسط السما پیوندد اولی بود باید که قمر زاید النور و العدد باشد باید که
قمر صاعد بود و بکوکبی که پیوسته باشد او نیز صاعد بود و محذورات اضداد آنها
باشد که ذکر کرده شد [illegible] شروطات وی دو است باید
که قمر در برج منقلبه باشد الا جدی باید که طالع و صاحب طالع قوی حال باشند
و محذورات وی هم دو است نشاید که قمر در اسد و عقرب بود نشاید که
مقارن نحسین باشد یا متصل ایشان ابدا است [illegible]
اگر امیریست از خواص پادشاه و اگر یکیست از خدام او که در موضعی

بامارت

بامارت خواهد نشست حکم هم یکیست و دریں باب ملاحظه باید کرد که درجهٔ عاشر دلیل
بر عمل او و خداوند سوم بر حال حشم و ثامن بر حضرت و بند و قتال و طالع بر خلیفه
و سلطان و وتد زمین بر شهری که مقصد اوست و برج پنجم بر رعیت او و دوم
بر دبیر و سیم بر اصدقای او و حادی عشر بر عاملی که آن شهر را باشد و حال عامل
و خراج او و نهم بر عاملی که بوده است پیش از وی و ششم بر عبید و خدم او
بر ستوران و بندگان او پس تفحص این حالات بر حسب سعود و نحوس و موانع
و اتصال بعضی از ایشان به بعضی بباید کرد و مسائلی که دریں باب اکثر شرط کرده
اند از جزئیات شانزده است باید که طالع برج ثابت باشد باید که موضع
قمر هم برج ثابت بود که اگر منقلب باشد آن کار را بقا نباشد و اگر ذو
جسدین باشد دلالت کند بر آنکه بار دیگر این عمل بدو دهند یا کسی را با او شریک
کنند باید که خداوند طالع در موضعی قوی حال باشد ناظر الشمس بنظر مودت
باید که خداوند عاشر از نحوس دور باشد باید که صاحب وسط السما بخداوند
حادی عشر ناظر بود بنظر پسندیده باید که قمر که او خداوند خانه خویش نگرد بدوستی
باید که قمر در غایت قوت باشد و نیکو حال و اگر قمر را نیکو حال نتواند کرد از طالع
ساقط باید کرد باید که صاحب رابع قوی حال باشد و ناظر السعود در اصلاح
یازدهم و خداوند او سعی بلیغ باید نمود تا رادش بکلی رایز و خراج آسان بدست
آرد بصلاح اید اوردن آن را که از طالع بهره دارد چون خداوند شرف
و خداوند وجه خداوند شرف دلیل حال او بود در ذات او و خداوند حد دلیل
صلاح و فساد معیشت او باشد و خداوند وجه دلیل حجاب و نواب وی
بود باید که سهم السعاده و خداوندش نیز نیکو حال باشند که آن دلیل نفع تمام

بود باید که خداوند وسط السماء مشرقی باشد که آن دلیل قوت و زیادتی جاه بود
اگر خداوند طالع زحل بود و نحوست با ماه زحل متصل باشد و زاید بود
در نور دلیل آن باشد که مدتی دراز در آن حکومت بماند باید که خداوند
طالع بنحوست بخداوند یازدهم نگرد تا مال بآسانی بدست آید باید که خداوند
یازدهم از نظر نحوس دور بود که آن دلالت بر اصابت رای کند نظر خداوند
ثانی بصاحب حادی عشر دلیل سهولت خراج و بسیاری آن بود و محذورات
دیوان ده است نشاید که صاحب عاشر ناظر بود بعداوت اولی به پرهیزد
از آنکه خداوند طالع بصاحب هشتم نگرد نشاید که قمر در ثانی عشر یا
ساد و سادس باشد یا ناظر بخداوند این دو برج که آن دلیل گرفتاری و بند و
حبس باشد حذر باید کرد از آنکه خانه دوازدهم بخداوند طالع بود در
در وقتی که خداوند طالع در وتدی باشد که آن نیز دلیل حبس و قید بود
احتراز کند از اتصال خداوند طالع و صاحب عاشر بخداوند رابع که
دلالت بر زودی عزل کند نشاید که قمر در درجه استقبال باشد
که مخالفت و منازعت پدید آید نشاید که خداوند خانه قمر راجع باشد
دشمن خداوند طالع که آن دلیل کراهیت رعیت و نفرت ایشان باشد از
والی حذر کند از بودن ماه در عقده خصوصا ذنب که آن دلیل رکیک
باشد بپرهیزد از بودن صاحب طالع در وبال و هبوط یا بودن قمر در هبوط
که آن دلیل نکبت و حبس باشد نشاید که درجات وسط السماء زایل
باشد که بغایت ناپسندیده بود [illegible] مشرد دی دو
است باید که قمر در خانه سعد باشد باید که قمر در هر خانه از خانهای سعد
کم باشد

که باشد یا صاحب شش ناظر باشد و محذورات وی هم دو است نشاید که قمر با زحل و
ذنب و مریخ باشد حذر کند از آنکه قمر در خانه نحسین یا در حدود ایشان بود
فی قسمت و خصومت [illegible] شروطات آن ذکر آنست باید
که طالع اسد باشد باید که قمر در ثور بود در وسط السما اگر اختیار کننده
با کسی خصومت میکند باید که قمر زاید باشد در نور و میان تربیع اول و مقابله باشد
باشد باید که قمر صاعد بود و متصل بود بسعود باید که سعود در طالع
یا عاشر یا ناظر الطالع و عاشر یا خداوند ایشان باید که خداوند طالع در وتدی
باشد یا در موضعی نیکو و قوی حال باید که صاحب طالع مستعلی باشد بر
صاحب سابع یا متصل بود بدو باید که قمر از کوکبی قوی منصرف شده باشد و
بکوکبی ضعیف متصل بود باید که سهم السعاده در طالع باشد یا در وسط السما
که ظفر اختیار کننده را بود و محذورات وی آنست که ماه ناقص النور باشد
و خداوند خانه اش منحوس اما اگر کسی با اختیار کننده خصومت میکند اینحال
رعی باید داشت و خداوند سابع نیکو و مسعود تا جهت صاحب اختیار قوی تر باشد
در خصم ظفر یابد فی مصالحه [illegible] شروطات وی دو است باید که قمر در خانه
عطارد باشد ناظر بزهره یا در خانه زهره بود ناظر بعطارد باید که ماه بیکی ازین
دو کوکب که گفتیم متصل باشد و از دیگری منصرف و احتراز باید کرد از بودن
قمر در خانه مریخ که موجب نزاع و فتنه و ملالت باشد [illegible]
[illegible] شروطات وی پنج است باید که طالع آن وقت برج اسد
یا قوس باشد باید که آفتاب و مشتری در یازدهم طالع باشند یا
در وسط السما متصل بخداوند خانه خود یا بصاحب شرف خود یا با رباب مثلثات

خود باید که آفتاب و مشتری در یازدهم طالع باشند یا در وسط السماء
متصل بخداوند خانهٔ خود یا بصاحب شرف خود باید که قمر بری باشد از نحوس
باید که ماه متصل بود بآفتاب یا بمشتری از اوتاد باید که قمر در اسد یا
ثور بود تا ظل بخداوند طالع و احتراز کند از نظر نحسین بتربیع و گفته اند
بودن قمر در عقرب درین عمل بی کراهتی نیست فی معرفت وقت دعا کردن این
بابیست بزرگ و بسیار فایده و حکما را درین باب تصانیف بسیار است
و فلاسفه این باب را از سفها و جهال قوم پوشیده داشتندی تا ایشان
دعوات در شهوات خویش و غایت شرعیت استعمال نکنند و علی الجمله آنچه
مشروعات شرعیه است مستحب و مستحسن است چون حکما دریافتند که سعود
ثلثه که آفتاب و مشتری و زهره اند چنین فرموده اند که چون وقت دعا کردن
باید که یکی ازین دو سعد در طالع وقت باشد و دیگری در رابع تا ابتداء کار
و عاقبت وی نکو باشد و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید و یکی در
عاشر تا کارها برادر باید و گفته اند سعدی در رابع باید و دیگری در عاشر
تا مهمات دینی و دنیائی وی ساخته گردد و بیش بعضی آنست که یک سعد در
رابع باید و یکی در تاسع تا سعادت هر دو سرای حاصل گردد بر هر تقدیری
این هر دو سعد باید که شرقی باشند و قوی حال و از نظر نحوس و ضعفهای
دیگر خالی و حقیقت آنست که سعد اکبر شرقی باید و سعد اصغر غربی باید که
قمر قوی حال باشد و متصل بسعدین اگر دعا برای آخرت است و طلب جمعیت
خاطر و امان وقت باید که قمر در خانهای مشتری باشد متصل بزهره و
این صورت بتجربه پیوسته اگر دعا برای کارهای دنیاست و طلب جاه

قمر

که قمر در خانهاء زهره باشد متصل بمشتری و این معنی نیز خوبست دعا برای هر مهمی که
باشد باید که ماه متصل بود بمشتری بکوکب الزمن و از دی مقبول بود چنانچه برای طلب ریاست
باید که قمر با فتاب متصل باشد باتصال پسندیده و افتاب نیک حال باشد و
برای طلب علم حال عطارد ملاحظه باید کرد و قس علی هذا باید که کوکب الزمن مسعود باشد سلیم
باید که سعود در خانهٔ غرض جمع باشند باید که مشتری با رأس بود و اگر در عاشر
باشند اولی بود باید که ماه منصرف بود از خداوند طالع و متصل باشد بمشتری
یا منصرف از مشتری و متصل بخداوند طالع باتصال محمود باید که صاحب وسط السماء
ناظر بود بخانه خویش باید که خداوند طالع در وسط السماء بود باید که اوتاد از
نحوس سلیم باشند باید که صاحب طالع متصل باشد بمشتری و اگر مجاسد رأس
بود بهتر باشد اگر قمر در اسد بود و افتاب در حمل یا افتاب در اسد و قمر در حمل بود
بزرگی و رحمت خواستن را نیکست اگر مشتری در خانهٔ شرف خویش باشد
و قمر بدو پیوندد از ثور یا میزان وقت اجابت دعا باشد و بهتر آنست که
فی الحال دعا مستجاب شود اگر قمر در حوت بود و زهره در سرطان دعا بغایت
مقبول بود دعا علی الخصوص در تأهل و تزویج برای طلب مساکن و ضیاع و ابنیه باید
که زحل در میزان بود و قمر در دلو یا قمر در میزان و زحل در دلو برای ریاست
و استیلا مریخ در حمل باید و قمر در اسد برای طلب علم و کتابت و اشغال
دیوانی باید که عطارد در پانزدهم درجه سنبله بود و قمر در پانزده درجه
سرطان یا در پانزده ثور یا عطارد در جوزا باید و قمر در درجه شرف و افتاب در
حمل یا اسد بتدلیس عطارد برای قضا و اعمال دینی و طلب وزارت باید
که قمر متصل باشد بمشتری چنانکه قمر در سرطان باشد و مشتری در ثور یا

مشتری در سرطان و قمر در ثور و این مناسب‌تر است برای طلب ملک و سلطنت
باید که قمر متصل باشد بافتاب بشرط قبول و اگر افتاب در وسط السما بود
بهتر باشد برای کم شدن افتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر در سیم درجه
ثور برای جاه و حرمت افتاب در حوت باید و قمر در سرطان برای محبت فقط
و الفت زهره در بیت هشت درجه طالع حوت باید و قمر در ثور یا بر سرطان
بهتر انست که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند تا عاشر درجه حمل
عاشر بود و اگر عشر درجه اسد طالع کنند تا بیست و یکم درجه حمل بر وسط
السما افتد اولی باشد و باید که از نوزده درجه سرطان اغاز کند دعا کردن
و تضرع و خشوع نموده نماید تا این وقت بدعا رسد و چون هفت درجه
اسد بر اید باید که قطع دعا کند نکته مفید جامع در این باب انست که ابو معشر
میگوید که چون خداوند طالع در اصل ولادت یا در طالع تحویل مسعود افتد
اما بسعادت صاحب تاسع یا بوقوع سعدی در طالع اصل یا تحویل یا بنظر سعدی
بخداوند تاسع یا بمجاسدة صاحب طالع و خداوند تاسع با راس هرگاه چنین
وضعی واقع شود وقت اجابت دعا است خواجه ابو الحسن بیهقی در کتاب
ذخایر الحکم اورده است که بهترین وقتی دعا را انست که مشتری با راس مجاسد
بود تا در سیر با راس موافق باشد این را از زیادت باشد در
اجابت دعا اعتقاد یهودی انست در ملت موسی وقت اجابت
دعا آن وقت بود که قمر از استقبال بازگردد و بسعدی بپیوندد و بهترین
استقبال آن بود بزعم ایشان که قمر در میزان باشد و افتاب در حمل و
این استقبال در بیست و یکم درجه حمل و میزان افتد نصاری چنین گویند

لدفع

که وقتی که قمر از مشتری بازگردد و براس پیوندد وقت اجابت دعا بود اختیار حکماء
یونان در استجابت جمیع دعاها آنست که طالع چنان اختیار کنند که مشتری و
راس مقارنه در وسط السماء باشند و زهره در نفس طالع یا مشتری در راس در
طالع و زهره در رابع که دلیل انتهاست بعد از آنکه موضع هر دو سعد نیکو بود
و نحوس از مقابله و مقارنه و تربیع ایشان ساقط باشند و قمر بایشان متصل و اگر
یکی از این شرایط باطل شود حکم ضعیف بود شرط اعظم دراین باب بلاد اعظم
کف الخضیب است و کف الخضیب کوکبی ثابت است شمالی در قدر سیم بر مزاج زهره
و زحل و در تاریخ تالیف این کتاب که غره ذی الحجه الحرام سنه ثمان و سبعین
و ثمانمائه هجریه موافق یازدهم شهریور ماه قدیم سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه
یزدجردی بمقتضای حساب زیج ایلخانی قدس سره جامع این کتاب در حمل است
نه درجه و شش دقیقه و چهل و سه ثانیه استاد ابوریحان رحمه الله
در آثار الباقیه آورده است که حکیم یعقوب ابن اسحاق کندی رساله ساخته
است مقصود بر اوقات دعا و آنجا یاد کرده است که هرگاه که قمر و عطارد مقارن
کف الخضیب باشند هر آینه وقت اجابت دعاست و هر دعائی که در صلاح
کنند مستجاب شود و اگر آفتاب بدو پیوندد دعا جهت توانگری و سلطان دعوت
مستجاب گردد و اگر زحل نیک حال بدو پیوندد امید اجابت دعا باشد و در
نیمه آخر عمر سعادت یابد اما اگر زحل منحوس بود حال برعکس و دعا کننده
درویش و فقیر و بی نوا گردد بعضی از ادعیه آنست که منعکس میشود و خلاف
آنچه مقتضای اوست حاصل میگردد چنانچه اهل طبرستان در زمان حسن ابن
زید العلوی که مبتلا بقحط و جدب مبتلا بودند باستسقا بیرون رفتند و هنوز

اگر از دعا فارغ نشده بودند که حریق در اطراف شهر پدید آمد و بیشتر سوخته گردید
و اگر اختیار در وقت دعا کرده کرده بودندی دعا بر ایشان برعکس نشدی تا چون
مشتری با عطارد پیوندد دعا کند و نصرت خواهد بر ظالمی ظفر یابد و اگر زهره با عطارد
پیوندد دعا کند و نصرت خواهد در مال خواستن دعا مستجاب شود اما چندانکه
در مال زیادت شود از عمر نقصان کند و اگر مریخ مقارنه کرده دلالت
کند بر آنکه داعی در آن وقت بد دعا علیه ظالمست اما دعا جز نامستجاب
نبود و بدین باب در اکثر طلسمات از عزائم و فنون ها استعانت جویند
تا اینجا همه از استاد است که ایراد کردیم اگر وقت اجتماع نیرین باشد بر
درجه کف الخضیب عظیم وقتی بود استجابت دعا را و هر کوکبی که با آفتاب
بهم برین درجه بود هم وقت دعا کردن باشد علی الخصوص که زهره و عطارد
بود و آنان که گفته اند زحل و مریخ نشاید اگر عطارد با راس در این
موضع مقارنه کرده در وقتی مرجو باشد مر اجابت را و قران عطارد و
مشتری همین حکم دارد اگر با راس با این کوکب ثابت مقارنه شود
هم وقت اجابت دعا بود اگر زحل و مشتری با این کوکب قران کنند
وقتی که راس در درجه بود بسیار پسندیده است برای دعای زوال
خوف و رنج میشاید که زحل مقارن کف الخضیب باشد اما بشرطی که شمس
در درجه شرف باشد اگر ماه بگذارد و بیت خود پیوندد حاجت روا شود
و بهتر آید و محذورات این باب چهارست نشاید که قمر متصل باشد
با اجرام و شعاع کواکب از عداوت احتراز کند از رجعت و احتراق
سعدین مگر رجعت مشتری وقتی که مع الراس باشد حذر کند از

مقارن

مقارنه و مقابله زهره و زحل با کف الخضیب که لبس فایده ندهد باید که زحل یا مریخ
یا آفتاب باشد بر درجه کف الخضیب که خلل ارد در حاجتی که خواهند که ثابت بماند باید
مثل ولایت و بنیاد نهادن است باید که طالع برج ثابت باشد خصوصا اسعد اگر حاجت
از سلطان خواهد و در برج ذو جسدین نیز جایز داشته اند باید که قمر در برج ثابت
باشد یا ذو جسدین باید که ماه متصل باشد بسعود باید که صاحب طالع نیز مسعود
بود باید که ماه زاید بود در نور و عدد و حساب باید که ماه در طالع بود و گفته
اند اگر در ثور بود بهتر و وسط السماء بهتر بود باید که ماه صاعد بود باید که صاحب
طالع مقبول بود از صاحب عاشر باید که صاحب طالع طالع را ناظر بود و بمودت
اگر ماه کدخدا و در بیت خود بود حاجت بهتر برآید و زود روا گردد باید که قمر
بسعدی متصل بود که آن سعد مستقیم باشد و زاید در سیر تا کار زودتر برآید باید
که ماه با صاحب طالع بود یا متصل بود باید که ماه که نزد خود کرد از عاشر یا مایل الوتد
که آن دلیل روا شدن حاجت بود باید که ماه با ثانی عشر خود ناظر بود نظر دوستی
خانه زیرین به زیرین یا بطالع دلالت کند بر روا شدن حاجت و برآورد رسیدن
باید که سهم الرجاء در موضعی نیکو افتد از طالع و در حادی عشر اولی بود باید که
صاحب طالع متصل بود بکوکبی که دلیل آن چیز باشد که محتاج الیه است چنانکه
سلاطین را شمس و وزرا را مشتری و علی هذا القیاس باید که سهم السعادة
در عاشر بود باید که سعدی در بیت الرجا بود و مشتری اولی باشد باید
که میان صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول اتصال باشد بمودت باید که صاحب طالع
به بیت النوبه ناظر بود از موضعی نیکو بمودت تا کار برآید اگر این حاجت خواستن
بوجه نوشتن باشد سعادت عطارد مطلوب است و اتصال او بصاحب طالع

در عمارت بدوستی باید که سایل و خداوند بیت که دلیل مقصود مسعود باشند باید که صاحب
سایل بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا حاجت روا کردد بدل خوش باید که کمی
که قمر از و منصرف شود باکوکبی که قمر بدو متصل میکردد بنظر تثلیث دوستی باشد
تا آن مراد بزودی و بخوشی دلی برآید و نظر تسدیس کمتر از نظر تثلیث بود و در نظر
تربیع و مقابله اکرچه حاجت برآید اما بمشقت بود . اکر قمر در طالع یا ثانی عشر
باشد بتربیع سعدی و در بروج مجسده بود حاجت بزودی روا کرد و در دوم دیرتر
روا شود اکر طلب عملی میکند باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد
و زهره یک استقبال در سایل تا کار بمراد رود باید که صاحب طالع ناظر
صاحب سایل باشد باید که صاحب حاجت که کوکب الزمن است مسعود بود باید
که او را در بروج مستقیم الطلوع باشد که آن دلیل یافتن مرادها باشد باید
که او در سعود نزدیک باشد که آن دلیل یافتن مرادها بود باید که اثنی عشریه
ماه سعدی بود و اثنی عشریه آن سعد با ماه تا آن حاجت در ساعت روا شود
باید که خداوند ساعت حاجت در ساعت کوکب سعد باشد یا عطارد مسعود باید
که صاحب ساعت در وسط السماء باشد که آن دلیل زود روا شدن است باید که
از ثوابت آنها که بر مزاج مریخ و زهره اند در یکی از اوتاد باشند یا با ماه
یا سهم السعادة یا در حدود سعود لبرطی که آن سعد بدیشان ناظر باشد که آن دلالت
بر حصول مراد و مقصود کند بر نیکوترین وجهی محذورات دیگر صفت است نباید
که قمر در مقابل طالع باشد روا نبود که عطارد ضعیف و بدحال بود منفصل بطل
که این کس مزدور شود حذر کنند از آنکه قمر متصل بنحسی باشد که آن دلیل سقط
دعنا باشد بپرهیزد از سقوط فراز خداوند خانه خود که آن دلالت بر کم شغلی

کار دیوانی

کار و تعویق بهم کند حذر کند از رجعت صاحب طالع که بهم ساخته نگردد حذر
کند از آنکه دلیل حاجت راجع باشد یا منحوس بود که آن دلیل تاخیر مهمات
باشد کلدانیان در این باب سخنی دارند و آن اینست که چون آفتاب در
میزان بود و قمر بوی متصل مقصود از پادشاهان حاصل شود و زحل در
حمل باشد از رؤسا و مشتری در جدی از قضاة و زهره در سنبله از
زنان و عطارد در حوت از وزیران و مریخ در سرطان از ترکان و وقتی که
این کواکب در این خانها باشند که هبوط ایشان است و قمر بدیشان
متصل بود دلیل است بر روا نشدن حاجات و در توقف ماندن مقصود
و دشواری مهمات و تعویق شود و خائب ماندن
در این باب ادای عداوت و مودت میان بروج و کواکب بباید شناخت
و ذکر آن بتفصیل در رساله مواهب زحل مذکور شده لیکن طالع هر دو
اگر معلوم بود ملاحظه باید کرد که اجتماع و مقت میان ایشان و بود دیگر باید
و اگر طالع هر دو نداند یا در طالع هر دو میل کواکب و بروج متعادل باشد حالا
وضع کواکب نوعی سازد که موجب موافقت باشد و در این باب احتیاط
تمام نماید و دیگر قانون اختیار آنست کوشش بازدارد و علی الاجمال شروطی
که در این باب گفته اند نوزده است باید که قمر در بروج ثابته باشد و
بهتر از همه ثور بود جهت ثبات و دیگر آنکه خانه زهره است و زهره
کوکب دوستی دیگر آنکه شرف قمر است باید که قمر متصل باشد بزهره
بنظر مودت و اگر از خانه مشتری بمشتری پیوندد و با اتصال پسندیده شرطی
که مشتری نیکو حال بود هم نیکو باشد و اگر میسر نشود قمر را در موضعی نهند

که زهره را دران حظی باشد باید که ماه پاکیزه باشد از نحوستها و قوی حال بود
اگر طالع هر دو سلوم باشد باید که خداوند هر دو طالع را بکدیگر نظر محمود بود
اگر خداوند طالع هر یک را بخداوند یازدهم آن دیگر ناظر سازد بهتر بود و در
طالع تحویل و انتهاات همین معنی رعایت باید کرد اگر ماه را در برج زهره
کنند از طالع اصل ایشان با طالع وقت برج زهره کنند از طالع اصل
یا تحویل بسیار پسندیده افتد اگر غرض ازین مصادقت کسب مالی باشد
باید که سهم السعادة در طالع بود یا در وسط السما یا در یازدهم اگر
مقصود ازین دوستی طلب عملی بود باید که قمر در وسط السما باشد از
طالع اصل مقبول از خداوند خانه او که صاحب عاشر اصلست و اگر عاشر
اصل بدست نیاید در تحویل و انتها روا بود و اگر اینها نیز نشود در عاشر
طالع اختیار نهند اگر این دوستی جهت تجارت باشد باید که قمر در سابع
اصل یا تحویل اختیار و قمر از نحوست نگاه باید داشت اگر این
محبت جهت ضیاع و املاک باشد باید که قمر را در رابع اصل یا تحویل
اختیار نهند و از نحس پاک دارد اگر این محبت بجهت یافتن هدایا
باشد یا برای صلت و عطایا باید که قمر در خانه پنجم بود از اصل
یا تحویل یا اختیار هر کدام که موافقتر باشد اگر این مصادقت بجهت
طلب علم و دین بود باید که قمر در نهم بود و ازین طوالع ثلثه که یاد کردیم
اگر این دوستی بجهت امیدی باشد یا مالی که از عمل بوی رسد
قمر در یازدهم باید ازین طالعها متصل بسعود نیک ملاحظه کند تا مصادقت
او با کدام طایفه است قمر در برج کوکبی باید که انجماعت از نحوس باشند و با

دو

وقمر بصاحب آن برج پیوسته مثلاً اگر خواهد که با عالی دوستی کند باید که قمر در یکی از
دو خانهٔ مشتری بود و مشتری در سرطان یا در یکی از خانهای خود قوی حال و باقی زین
مجالس باید که طالع برجی مستقیم الطلوع باشد تا آن دوستی پایدار بود باید که
خداوند ساعت زهره بود و زهره مستقیم السیر باشد در یکی از حظوظ خویش
باید که حادی عشر الطالع ناظر باشد با صاحب طالع پیوسته یا در طالع بود باید
که سهم السعاده قوی حال باشد و خداوند یازدهم ناظر تا کار در غایت
نیکوئی بود باید که سهم الالفة والمحبة در موضعی نیکو باشد و خداوندش
متصل بصاحب طالع و بسعود و متصل دو جزء نیست فباید که
نحس در یازدهم باشد که او را یا طالع را نحس کند چه آن دلیلست بر رنج و
سختی کشیده از جهت دوستان باید که قمر در اوتاد نحوس باشد تا کار آن
کار بهم رسد و اگر رسد فایده ندهد مشروع دو نا شاد
ست باید که طالع برجی ذوجسدین باشد و را سنت کرده اند
باید که موضع قمر نیز یکی از بروج مجسده باشد باید که هشتم که دلیل صید
باشد و بطی السیر و ناقص النور و منحدر در مایلی الوتد تا زود بدست آید باید که
عطارد را زمایلی آفتاب بطالع نگردد و اگر منحدر باشد بهتر چه آن دلالت بر ضعیف صید کند
باید که قمر منصرف باشد از مریخ و مریخ صاعد بود در جایگاهی نیک از طالع بود
مریخ در وتد ساقط بنهایت نیکو باشد باید که قمر نیکو حال باشد که اگر وقت بیرون رفتن
بصید قمر منحوس بود دلالت کند بر آنکه گزندی بصاحب اختیار رسد و اگر فساد قمر از زحل
بود آن رنج صعب‌تر باشد و اگر نظر مریخ که ممدوح بود پاک نباشد باید که قمر
بعطارد و سعود نظری محمود کند تا زود بمقصود رسد باید که قمر در مایلی الوتد باشند

و در وتد چهارم بودن او در وتد دلیل قوت صید باشد و در زوال دلیل بردن
و دور شدن صید باید که قمر زاید النور والعدد باشد باید که خداوند خانهٔ
قمر بدو ناظر بود تا گرفتن صید آسان باشد اگر شکار کوه است باید که ماه در
حمل و مثلثات او باشد و خداوند طالع در برجی خشک و نیک آید اگر صید صحرا و آب
کرد باید که ماه در ثور و مثلثات او بود تا نیکو باشد باید که زهره و ماه صالح الحال
باشند به تعقید مریخ که آن دلالت کند بر آنکه صیاد را صید مسلم شود صاحب کفایه
گوید در اختیار صید باید که مریخ و صاحب بیت قمر قوی حال باشند که ان رکنی
بزرگست در صید [illegible] در اختیارات [illegible] که بهترین نکته در اختیار صید
آنست که مشتری در طالع باشد و مریخ در سابع و در حمل ساقط از طالع و از
زهره و زهره [illegible] در وتد [illegible] و قمر بدو متصل که اگر کار بر مراد
بر آید و در آن صید نشاط افزاید و صیاد را خوشی و با جلادت باشند و هیچکس
را رنج نرسد و [illegible] نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط
باشد که صید [illegible] نتوان دریافت نشاید که قمر خالی السیر باشد یا در آخر
برج که هیچ بدست نیاید نشاید که خداوند هفتم ساقط باشد از طالع که دلالت
کند بر زیاد شدن صید پس از گرفتن باید که قمر در برج منقلب بود و از خداوند
بیت خود ساقط که هیچ در نیابد نشاید که در شکار کوه زحل بد حال بود که از آن
خللی زاید نشاید که کوکبی که قمر بدو متصلست در وتد باشد که صید سبقت کرده
و بیرون رود و نشاید که ساقط بود که آن نیز دلالت بر گریختن صید کند و آنچه
درین باب گفته شد از شروط و محذورات باید که در مطلق بیرون رفتن شکار
رعایت کند و باز هر نوع شکار را علیحده شرطی چند هست آن نیز مرعی باید

داشت

درخت چنانکه یاد کرده می شود [illegible] شرطها دیگر پانزده است باید که
ماه در برجی هوائی باشد باید که قمر متصل بود بعطارد باید که عطارد در قوی حال باشد
و از قمر قبول کند تا بر صید ظفر یابد اگر صید مرغان آبیست باید که ماه ناظر بود از برج
آبی بکوکبی که در برج آبی باشد باید که صاحب طالع در برج آبی باشد یا باید که ناظر
کند او بخانه خویش اگر صید بچرغ و شاهین میکند باید که طالع و جای ماه بیرون
باشد و قمر زهره و عطارد بر نزد اگر صید بباز باشد باید که قمر از برج هوائی
بسفلین برنزد اگر صید بعقاب بود جای قمر دلو یا قوس بهتر باشد بشرط که
مریخ متصل بود از تثلیث یا تسدیس باید که ماه در خانه [illegible] بود و مسعود بود اگر در طالع
باشد دلیل آسانی صید بود اگر مشتری در طالع بود بهتر باشد و فایده تمام
بیابد باید که زحل از طالع ساقط باشد و بودن مریخ در طالع نیکست
باید که زهره در وتد [illegible] باشد یا در مایل [illegible] در جای عشر اگر بخواهد که باز را
کشاید باید که قمر در دلو باشد متصل بمریخ و مریخ در عقرب تا نیک آید باید که
کوکبی که ماه متصل باشد در مایل الوتد بود باید که قمر زهره و عطارد متصل باشند
از برجهای هوائی تا مرغانی که خوردن را شاید چون کبک و تذرو و دراج
و مانندان بدست آید و محذورات و نحسیت نشاید که ماه از خداوند خانه
خود ساقط باشد یا منحوس بود خاصه بزحل اگر قمر در برجهای هوائی بزحل پیوندد
دلیل بود بر بکر کردن صید و جستن و در دست افتادن مرغی که نتوان خوردن
چون بوم و زغن و غراب و مانندان اگر ماه بستاره راجع متصل باشد
بر صید ظفر نیابد نباید که ماه در جدی باشد در وسط السماء بمریخ منحوس و مریخ در
حمل زیرا که آن دلالت کند بر آنکه باز یا مرغ باز نیاید از صید چیزی باید ساخت که

خوردن مرغان نشاید حذر کند از بودن مریخ در وسط السماء که آن دلالت بر تفرقه مرغان
شکاری کند و دور افتادن از شکارگاه [illegible] میشود و لات
و نحوست باید که ماه در بروج [illegible] باشد باید که قمر بمریخ متصل باشد از
تثلیث یا تسدیس زیرا که آن دلیل قوت آن جانور بود که بدو صید کنند باید
که سابع نحس باشد و مریخ اولی بود زیرا که آن دلیل قتل و خون ریختن است
باید که ماه ناظر باشد بسعدی که آن سعد در طالع باشد اگر صید جانوران را
افسون میکنند که سم دارند چون میش و گوزن باید که ماه در عاشر باشد متصل
بزهره و زهره در هفتم ناظر باید اگر صید جانوران بجر دار میکنند چون
خرگوش و روباه و مانند آن باید که ماه از مریخ منتقل بود و یکی ازین دو
در عاشر باشد تا مراد برآید خاصه تر در حین از بد نجم آن وقت
باشد که طالع برج منقلب بود و قمر در هفتم و زحل ساقط و قمر متصل بزهره
و زهره در طالع یا در وتد تا از پیش رود چون یوز را گشاید باید
که قمر در اسد بود متصل بمریخ و مریخ در خانه خود تا بر نخجیر ظفر یابد و ملاقش
نگیرد چون سگ را خواهند گشود باید که قمر در حمل باشد با مریخ که آن دلالت
کند بر آنکه صید را در یابد اگر قصد سباع دارد چون شیر و پلنگ هرچه
صیاد از وی ترسان باشد باید که اتصال قمر بسعدی باشد و در طالع نیز سعدی
بود و مریخ در طالع نبود و در سابع وتد نیز نشاید زیرا که اگر چنین بود در انکار
الیوم نباشد و محذور وی جهارت است نشاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب
بود که آن صید غور کند و گرفتار نگردد و باشد که اسب از عقب او خطا کند
یا اشکره را زخم رسد نشاید که زحل در سابع باشد از برای آنکه زحل دلیل

[illegible]

عذر و حیلت است و چون دی در سباع باشد اگر چه صید را جراحت کنند اما فرار کند و از
دست رود بوقت نخچیر کردن نشاید که قمر در ثور بود خاصه که نخچیر از جای بلند
بیفتد و اگر قمر در جدی بود در میانه خاشاک پنهان شود اگر قصد سباع دارد
نباید که طالع وقت حمل باشد یا قوس منحوس بود بمریخ که بیم باشد که درندگان مسلط
گردند و صیاد را مجروح سازند فی بند و دام مشروطات وی هشت است باید
که طالع برج ذو جسدین باشد و کوشیار بوز را جایز داشته و بعضی وتد را
مکروه داشته اند باید که جای ماه برج آبی باشد باید که صاحب طالع در برج
آبی بود باید که ماه بزهره پیوندد و عطارد با او باشد که صید ماهی بزرگ بدست آید
باید که الی طالع یا عاشر یا رب الساعه صید زهره و ماه و عطارد باشد باید
که زهره و قمر قوی حال باشند تا آن صید نشاط افزاید و طرب پایدار کنند
و صید بسیار بدست آید بهتر آن بود که قمر در سرطان باشد متصل بمشتری و
مشتری در خانهای مریخ یا در حوت و میزان بود و مقبول باشد تا صید بزرگ
بدست آید که اگر شرقی بود صید زودتر بود اگر قمر بزهره و عطارد مسعود متصل
باشد و مشتری بدیشان ناظر از برج آبی دلیل سلامتی صیاد و بسیار گرفتن
صید باشد و محذورات وی هفت است نشاید که زهره با مریخ مقارن بود که صید
قوی بود و کم بدست آید نشاید که قمر خالی السیر باشد نباید که قمر بزحل پیوندد
که هیچ صید گرفتار نشود روا نبود که قمر با عطارد منحوس اتصال کند که چیزی در دام
افتد که بکار نیاید حذر کند از اتصال قمر بمریخ خاصه که مریخ در برج آبی بود
که آن دلیل تباه شدن آلتهای صید بود و دل بنده ماندن فی نامه و خبر
فرستادن مشروطات وی چهار است باید که قمر در جوزا باشد یا دلو یا اسد

یا قوس و یا در غفری که در و صورت نسر طایر است جایز داشته اند باید که قمر
از نحوس پاک باشد باید که طالع خداوندش سعود باشند در آموختن
مرغان باید که عطارد نیکو حال باشد و قمر بسعود متصل و محذورات وی
خلاف اینها بود قول در تعلیم یوز و سگ معلم شروط وی چهار است باید که
ماه در اسد یا در قوس یا جوزا باشد و یا در سرطان که صورت کلب الجبار در وی
باید که ماه زاید باشد در نور و عدد باید که خداوند طالع و ماه سعود باشند
یکی از سعدین یا عطارد مسعود در آموختن ایشان سعادت عطارد خاصه
ملاحظه باید نمود اما سگ شکاری بخصوص باید که قمر در سرطان بود و در اسد نیز
جایز است و احتراز باید کرد در همه این ابواب از نحوست قمر فصل در
دوانیدن اسب شروط وی سه است باید که قمر در بروج منقلبه باشد
ملاحظه صاحب ساعت کردن از لوازم است چه در آن محل صاحب ساعت
در هر موضعی که افتد از طالع حکمی دارد اگر در طالع باشد در اول مرتبه
اسب باید تاختن تا سبقت گیرد و اگر در وسط السماء بود یا حادی عشر در دوم
مرتبه و اگر در سابع بود در سیم و اگر در وتد الارض بود در آخر بارها
باید نگریست تا رنگ اسبی که خواهد تاختن از منسوبات کدام کوکب است
باید که آن کوکب در وتد الارض بود در حالت درجه او و اگر صاحب ساعت
او باشد بهتر بود و محذورات وی دو است نشاید که صاحب ساعت در هبوط
باشد که بیم افتادن بود خصوصا که نحسی ناظر بود و اگر آن نظر مقابله باشد یا
مقارنه بیم هلاکت است نشاید که قمر در بروج ثابته بود که کار بر راه دوانند و
اسب سبقت نگیرد قول در اسب را ریاضت دادن شروط

وی دو است

دوستی دوست باید که قمر در بروج منقلبه باشد باید که ماه بسعدین متصل بود و احتراز
باید کرد از نحوست قمر و بودن او در بروج ثابته [illegible] شرطهای
زنی نجیب باید که طالع برج خاکی باشد و بهتر آنکه مستقیم الطلوع بود باید که طالع
محصور بین النحسین باشد باید که ماه پیالا زحل و ذنب باشد و اگر از طالع ساقط
بود بهتر باید که نحوس در اوتاد باشند باید که قمر از سعدی منصرف باشد و بنحسی
متصل و از اضداد این شرایط احتراز کنند [illegible] اگر خواهد
که محبوس در آن بند مستقلات ماند باید که قمر در برج [illegible] باشد منحوس و منکوس و اگر
خواهد که دیر ماند و در رنج و عنا افتد قمر در دلو باشد متصل بزحل و اگر خواهد
که هلاک شود باید که قمر در اسد یا عقرب باشد متصل بزحل و اگر خواهد که هلاک
شود باید که قمر بمقابله و تربیع مریخ تا آنچه مطلوب باشد بوقوع انجامد و فی الجمله
درین باب میخواهد از سعادت و نحوست قمر و ثبات و انقلاب موضعش و نظر او
بسعود و نحوس آنکه مستتر [illegible] مطلب شرطهای شستن دست
باید که خداوند خانه دوازدهم در تثلیث و تسدیس طالع افتد باید که خداوند
طالع نیز بتثلیث و تسدیس خداوند ثانی عشر باشد و مقبول بود از او و سعود بود
در جای خود باید که سعود در اوتاد باشند و نحوس از ایشان ساقط باید که
قمر در وتد باشد یا تالی الوتد و سعد و مقبول در موضع خود خداوند خانه قمر
قوی حال باید ناظر القمر بنظر مودت باید که قمر در سرطان و ثور و حمل و میزان
باشد و اتصالش بیکی از سعدین بهتر بود و احتراز باید کرد از تربیع و مقابله
نحسین با قمر و اگر نظر از تثلیث و تسدیس بود میانه باشد و البته قمر را
مسعود باید کرد تا صلح با تمام رسد و اینمقاله بر لفظ صلح با تمام رسید اصلح الله

خالنا والحج بالسعادة آمالنا انه میسر المآرب والمقاصد فی المطالب مقدمه در بیان
اختیارات متفرقه واین خاتمه مشتملست بر بیست فصل فصل اول در اختیارات
با اتصالات قمر بکواکب بعد بروج وقبل از شروع میگوئیم که حکیم فاضل فاین احمد ابن محمد
بن عبد الجلیل سنجری روح الله روحه مراتب اختیارات را بر سیزده درجه
مرتب گردانیده است شش درجه در طرف سعادت وشش درجه طرف نحوست
ویکی وسط اما آن شش درجه که در طرف سعادتست اول اسعد وآن عام بود
برای جمیع امور وشایسته باشد همه اختیارات را دوم مختار وآن شایسته بود
از برای بعضی کارها ودون بعضی سیم محمود وآن فروتر از مختار باشد چهارم
جید وآن در سعادت نازلتر از محمود بود پنجم صالح وآن فروتر از جید باشد ششم
که در آن وقت فراغت بهتر واین مرتبه ادنی مراتب سعادت است اما آن شش
درجه که در طرف نحوست است اول نحس وآن عام بود در جمیع کارها دوم
محذور وآن [illegible] بعضی از امور دون بعضی سیم مذموم وآن وقتی بود که
در او امید خیر ندارند چهارم مکروه وآن از مذموم فروتر باشد پنجم فاسد
وآن در نحوست از مکروه نازلتر بود ششم لابأس وآن وقتی بود که
در او از مکروهی نترسند اما آنچه وسط است در وی نه مکروهی باشد
ونه امید خیری وصورت مراتب اینست وچون حکیم مذکور اختیارات اتصالات
قمر را بر این مراتب وضع کرده ودر جدولی نهاده هر این اقتفا آثار او در
این طریق اولی وانسب است مینماید والله ولی التوفیق

باز بین شد

نصیر الحق والدین در باب اختیارات نزول قمر در بروج اثنا عشر وقتی که خالی النحس باشد
بصورت نظم فرموده اند اینجا ایراد کردن بطریق صواب اقرب مینماید چه اکثر طلبه
را السنه منظوم میلانی می باشد و دیگر جهة حفظ سهلست و دیگر رکاکت الفاظ
شریفه اکابر بسیار بهتر است لیکن تا باز ازان بر کتب خالی نا کنه از نسخ مناسب
نمود و بالله هو الموصل الی المقصود و به نستعین حمل

هر کسی کاید بتاید خدای لم یزل | جرم مه در خانه مریخ یعنی در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر | جامه پوشیدن حریر و صید افکندن به تیر
گرچه نیکست ابتدا کردن بر داشتن | بد بود بنیاد کردن خانه جیزی کاشتن

اسد

ماه چون در ثور باشد بعقد کردن نیکوست | تخم افکندن بباغ و نامه بنوشتن بدوست
خوبتر دیدار شاه از تاج و عقد آمیختن | از حد اما بگریختن در غربی آویختن
گرچه شاید شرکت و بیع بر زر دین چنین | فصد کردن بد بود گرمابه رفتن همچنین

الجوزا

چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب | بیع ترکان خطا ده گر چون باشد صواب
هم توان خواندن کتاب و هم توان دیدن امیر | هم توان نامه نوشتن هم توان انداختن تیر
جامه پوشیدن سزا باشد سفر کردن درست | لیک ناخن چیدن و فصد حجامت را خطاست

السرطان

ماه چون در برج خرچنگ آید نکو باشد نکو | جامه پوشیدن سفر کردن درو شاید درو
داروی مسهل درو خوردن عجب در خور بود | نامه بنوشتن چه گویم از همه بهتر بود
میل نزد گرمابه رفتن سوی بستر دان و لیک | فصد و تزویج و بنا بنهادن نیک نیست

٢٦١

الاسد

ماه آهو سیر چون جرم افکند در برج شیر / نیک باشد عهد بستن شغل کردن دلیر

فصد کار است و حاجت ز شاهان خواستن / از برای تاجوران روی گفت آراستن

بیع ترکان خطایی اندرو عین رضاست / لیک نو پوشیدن و رای سفر کردن خطاست

السنبله

مه چو از برج اسد آید بسوی سنبله / بزره بیرون همی باید شدن با قافله

نو بریدن شاید و شاد این بهتر دو کار / خاصه اقلیم علم و عاریان را کشت و کار

خوب باشد بیع ترکان سمن سیما نقد / بد بود بر زر گرو و انکه علاج و فصد و عقد

المیزان

مه چو در میزان بود نیکو بود دیگر زر و سیم / هم سفر هم عقد هم جوهر خری با زر و سیم

جامها پوشیدن و نوشیدن انگه می / خاصه بر بانگ سماع جانفزای چنگ و نی

لیک چون سر بگذرد از منتهی / هر که کاری کرد بیشک بید رنج بیفنج

العقرب

ماه چون در عقرب آید نیک باشد بگیره / خوردن دارو و در کردن طعام و غرغره

هم جراحت بست شاید هم حجامت ساختن / هم شدن کارها بهم بر خصم بر دن تاختن

اسب را شاید ریاضت دادن و ناخن فکند / لیک دیگر کارها در وی نباشد سودمند

القوس

ماه چون در قوس باشد نیک باشد چار کار / اول تزویج و تعلیم آورش فصد و شکار

هر که بیع جوهر و حیوان کند ناید خجل / جامه نو پوشیدن بر قاضی رفتن بیجل

قرض دادن مو ستردن تخم کشتن بد بود / گر کسی مسهل خورد بی شک علاج او بد بود

الجدی

ماه چون در جدی شد کار بز کندن درخت ... جامه پوشیدن خوشست و صید کردن خوشتر است

جادوی ساحری را با خدا بردن پناه ... می سزد خامه عطار در انظار باشد بباه

نیک باشد نیک مکر و غدر و زور و فصد را ... بد بود بد دیدن شاهان و عقد و فصد را

الدلو

ماه چون در دلو باشد کرد باید جد و جهد ... از برای کشت و کار و بستن میثاق و عهد

نیک باشد نیک اگر یاری دهد اقبال و بخت ... بندهٔ هندو خریدن با نشاندن درخت

حصنها و قلعها شاید در و گرد ابنیا ... نیک نقل و فصد و تزویج زنان دوشیزه نی

الحوت

چون قمر در حوت باشد نیک اید بشگفت ... فصد کردن دست ها و پا یا ناخن گرفت

دعوت جز نیک باشد و دیدن اختر ... کور چرخ کهنه پوشیدن از نو جامه خز

هم قبا و هم کلاه هم کمر هم سر به هم ... و آنچه در تن باشد آن را جمله پوشیدن بهم

و هم در این باب گفته اند بسیار زیبا و اقع شده و به جهت حفظ نظیر ندارد لاجرم ایراد او در این کتاب بشاید ..

ایضا الحمل

مه در حمل ای خواجه نیکو دیدار ... شاید سفر و تجارت و فصد و شکار

زرینه زن خواه و زیرکان حاجت ... دار و مخور و زن مکن و باک مدار

الثور

ماه اندر ثور عقد و شرکت نیکوست ... مهمانی اگر بری تو را سیل بدوست

اگاه زراعت و عمارت بد نیست ... بد خط مزد و مصافحت آید دوست

الجوزا

مه در جوزا بشتری کار روست ... و ز اهل قلم حاجت دل باید خواست

ایمن

رفتن سوی دیوان و کتابت بدنیست   فی الجمله بنا نهادن و فصد خطاست

السرطان

مه در سرطان نشاط دریا باید   در زیر سفر کنی مبارک آید

جو هر چه خوری و جامه بپوشی شاید   زنهار مسهل تا که نیکو ناید

الاسد

مه در اسد ار مایل بود آتشکاری   یا بازیلوک حاجتی کاندر آری

بنیاد نهی ترا نکو آید اگر   لذور نفتن و مسامحت بگذاری

السنبله

در سنبله ماه راچو رفتار بود   کاری که کنی عظیم مختار بود

تعلیم خط و عمارت و زرع نکوست   زن خواستن و کشتن اشتی عار بود

المیزان

مه در میزان خلوت و عشرت باید   در نو پوشی و زن بخواهی شاید

تعلیم رباب و نقش و تصویر نکوست   رو جنگ مکن که خصم غالب آید

العقرب

مه در عقرب جوی کن و دارو خور   بر دشمن خود مکر کن شبخون بر

ماه اندر عقرب ار تو نهال و حرب را کار ساز   زنهار حذر کنی ز تزویج و سفر

القوس

ماه اندر قوس فصد کن رو بسفر   آنگاه بخر اشتر و اسب و استر

بس حاجت خواه از قضاة و علما   دار و بخور و جان بتنگ پای ببر

الجدی

ماه اندر جدی از عمارت مگریز — وز بیع ستور و برده میکن پرهیز
پس تخم بکار و در زراعت آویز — حاجت مطلب آب رخ خویش مریز

الدلو

ماه اندر دلو نیک باشد تنجیم — وانگاه نهادن بناهای عظیم
بنده خر و ملک ساز و دهقانی کن — تزویج و سفر مکن شنو پند حکیم

الحوت

ماه اندر حوت هست نیکو ز سفر — تزویج و تجارت کن و کوش از بر
دارو خور و پس عوض کن و آب سر — از فصد و بنا و کار آتش بگذر
اما حالات قمر اندر بروج در جدول نهاده شده و از اعمال انجم در هر حال نباید

[illegible] [illegible] [illegible]

صالح است برای سواری و قصد سفر دریا و دارو خوردن و تخم [illegible]
حذر کنند از تزویج و مشارکت و [illegible]

جید است برای عمارت و زراعت و کندن کاریز و فصد
حذر کنند از تزویج و [illegible]

جید است برای انتقام کشیدن و تجارت و صید [illegible]
حذر کنند از تزویج و [illegible] و خوردن و سفر دریا

صالح نیست برای [illegible]
حذر کنند از تزویج و شرکت و فصد

صالح نیست برای تزویج و [illegible]
حذر کنند از [illegible]

صالح نیست برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا و شرکت و فصد
حذر کنند از تزویج و دارو خوردن و نو پوشیدن

صالح است برای تجارت و نو پوشیدن و [illegible]
حذر کنند از خریدن زمین و معالجه

صالح نیست برای [illegible] و خوردن و نو پوشیدن و [illegible] و سفر دریا
حذر کنند از خریدن [illegible] و شرکت و تزویج

فصل چهارم در بیان اختیارات منازل بجدول استاد ابوریحان بیرونی بدانکه

این اختیار منازل بمذهب حکماء روم و هندست و صاحبان نیز برین روند

و دیگر ملک کرا شاید و لابد باشد بلکه کافه خلق بدان محتاج باشند بر منازل بنا کرده اند

و حکیم اسمعیل باخرزی آورده است که در مدت عمر خویش آنچه از این باب امتحان

کرده شد اکثر موافق قول ایشان آمد و درین باب استاد ابوریحان جدولها نهاده

داده را از جهانی روایت میکند از حکماء هند در باب منازل و نسبت هر منزلی

بکوکبی از کواکب سبعه سیاره و حکم بر هر یکی و استاد در درستی این باب

مبالغه بسیار کرده است و هرچه استاد این صنعت ابوریحان گوید کسی را بادی

مجال منازعت و خلاف نباشد و جدول اینست

منازل زحل چون ماه بمنزلی از این چهار منزل که منسوب بزحل فرود آید روا نبود

بخدمت پادشاه رفتن و جامه نو پوشیدن و خانها و جد و پدر عمارت کردن

و از مباشرت نیز حذر باید کرد که فرزند آن نافرمان آید و دشمن والدین باشند

دیگری

و چیزی بعاریت بکسی نباید داد که بدست نیاید و ترک شکار باید کرد اما اگر چیزی گم
کرده باشند چون ماه بدین منازل رسد طلب کنند زودی باز یابند منازل
مشتری چون ماه بمنزلی از منازل مشتری رسد ممتاز است خدمت ملوک و
طلب حوایج از ایشان و ستوده است بر سریر ملک نشستن و درخت نشاندن
و کشت کردن و ریاضت دادن ستوران و دارو و حب کردن و زینت دادن
و ترتیب کردن طعام در خانه خویش منازل مریخ چون ماه بمنزلی از منازل مریخ رسد مکروه
بود خدمت پادشاه و طلب حاجت از ایشان اما هر چه تعلق بسلاح و ارباب آن
دارد از خریدن و فروختن و ساختن روا باشد و ستوده بود بحرب رفتن
و قصد قلاع کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و بشکار شدن و ریاضت ستوران
نمودن و فصد و حجامت و نشاید نهال نشاندن و کشت کردن و جامه سرخ
پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن منازل شمس چون قمر در یکی از منازل
آفتاب بود پسندیده باشد خدمت ملوک و سلاطین و حاجت خواستن از ایشان
و روان کردن آب در جویها و زراعت کردن و درخت نشاندن و ناخن چیدن
و روا نبود بعید رفتن و منازعت کردن منازل زهره مذهب حکماء هند آنست
که هرگاه قمر در منزلی از منازل زهره باشد چون پادشاه بر تخت ملک نشیند
آن پادشاهی را دوامی و ثباتی باشد و مقادیر آن بماند و بر رعیت خویش
مبارک باشد و روا بود تزویج و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند را بمعلم بردن
و حذر باید کرد از صید و قتال و علماء ایشان گویند هرگاه که سال نو شود و ماه
در یکی ازین منازل باشد اگر در آن سال جنگ افتد ظفر لشکر آن را باشد و
این حکمی عجیبست منازل عطارد چون ماه در یکی ازین منازل باشد روا بود

خریدن و فروختن سلاح و مرتب گردانیدن آن و بکارزار رفتن و صید کردن
و فرزند بمکتب فرستادن و اگر کسی در حق کسی افترا خواهد کرد یا دزدی در
خاطر دارد که در این وقت بمقصود خویش رسد و حذر باید کرد از بریدن
و پوشیدن جامه و بنا نهادن که گفته اند چون ماه در یکی ازین
منازل باشد و کسی بنای آغاز کند هر که در آن بنا نشیند و اگر کسی
حاجتی دارد جز دروغ او را بمطلوب نرساند و در این وقت اگر کسی بامارت
نشیند مدتی دراز نماند و کسی او را باستعانه(?) کرده نتواند رسانید
تتمه چون ماه در منزل از منازل خویش باشد [illegible] کار ستوده نبود
ابوریحان میگوید اگرچه ما را حقیقت آن معلوم نیست که از چه وجه توزیع
این منازل کرده اند و لیکن چون در علم النجوم امثال این بسیار است چون
حال حدود و وجوه و نهبهرات و اثنی عشریات و تربیت ارباب الایام
و الساعات و غیر آن و اغلب را از ایشان ظاهر [illegible] انکار نمودن بهیچ وجه روی
نداد و آنچه استاد البشر خواجه نصیر الحق و الدین در منازل فرموده است

خواجه نصیر را درین خوشی(?)

تتمه از منازل که بر بیاض خبری دارد جایی آنچه [illegible] است
که گفتم جای شاکه شوله و جبهه و نثره و صرفه و ابلده و ذراع و اکلیل
و زبانا و سماک هم ازین وادی مینماید که بر حقیقت آن وقوف حاصل
نیست فصل پنجم در بیان اختیار منازل جهت فتح قلاع حکما بعضی را
استخراج کرده اند و بیشتر لطایف اختیارات ازین حالیست بر اکثر دلیل(?)
و بیخ و آفتاب مناسبتی دارند با [illegible] شده که [illegible] حصارها و قلعها
و منازل قمر را قسمتی کرده اند و بعضی را خارج نام نهاده و بعضی را داخل

جایها

چنانچه در دایرهٔ مذکور میشود ... بیان دلالت میکند دایره آنست که چون
باید کرد که یکی ازین سه کوکب
که گفتیم یا بیشتر ناظر باشند
برین منازل و ناظر با طالع
وقت حرب کردن بر جای
باشد که یکی ازین منازل
... در روی باشد که
البته ظفر در جانب لشکر ... باشد ... اما اگر یکی ازین
سه کوکب ناظر بمنازل ... خارج باشند یا طالع وقت حرب کردن ... بود
که یکی از منازل خارج ... باشد دلالت کند بر آنکه ظفر ... باشد
دو ... اجمال ... باید کرد ... آید تا
موجب صواب شود والله اعلم در بیان اختیارات منازل
از اقوال حکماء البراهمه وغیرهم امام ... فخر الدین محمد رازی ... در
سر المکتوم آورده که این اختیارات منازل از کتاب ... که از جمله ... است
حکیم ... آورده شده و کتابی دیگر درین باب دیدم که از ... تصنیف ... کتاب
خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی احکام منازل اختلافی هست و امام
استقصا ... ترتیب بیارد و ... خلاف اشارتی کند و حکیم سنجری در
جامع شاهی اختیارات منازل را بر دو قول ذکر کند یکی را برای براهمه نهد و دیگری
بقول ... حکیم و امام اسمعیل ... قول رومیان را باز ... و بعضی از
این اقوال که یاد کردیم ذکر کنند و ما این سخنان را بترتیب تمامی بیاریم

و آن از اول حمل است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و
این منزل نسبت دارد با مرکب از سعد و نحس و حکیم هرمس گوید چون قمر در دوم
درجه باشد ازین منزل شاید عمل محبت کردن و در صحت قرار کرده است
که طلسم دشمنی شاید ساختن در سیم درجه نو نباید پوشیدن که بیم هلاک
باشد و در چهارم درجه حذر کند از دیدن ملوک و سلاطین که مخاطره باشد
که بقتل انجامد و در پنجم درجه شاید تزویج کردن که زن و مرد از یکدیگر برخوردار
شوند و در ششم درجه نیک است چهارپای فربه خریدن و در هفتم درجه
شاید در خدمت [illegible] و بسیار نیکو بود بنا نهادن و عاقبت محمود باشد و در هشتم
درجه نشاید [illegible] محبت ساختن و در نهم درجه حذر کند از تجارت و عمل
طلسمات و [illegible] کیمیا کردن و برای هلاک [illegible] درین منزل نیک باشد
نیکست [illegible] و سفر [illegible] کردن و سفر اکرده است
ذوریتوس گوید خیر [illegible] در زناشوئی [illegible] دستور خریدن و سفر کشتی
و سلاح ساختن و در [illegible] نشاید [illegible] و موی ستردن و ناخن چیدن و
جامه نو بریدن و پوشیدن چون ماه از نحسها پاک باشد و نشاید شهر
کردن [illegible] رومیان گویند حذر کن از خدمت ملوک و طلب حاجت از ایشان
چه در این وقت [illegible] در طبع پادشاه پدید آید و شاید تزویج کردن
اما جامه نو نباید پوشید که البته در آن لباس جراحتی رسد و با کسی دوستی
نباید کرد که عاقبت هردو نامحمود بود البطین از آخر شرطین است تا
بیست و پنج درجه و حمل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه از حمل و این
منزل نسبت سعد هرمس گوید شاید درین منزل عمل محبت کردن و مجبت

بملوک پیوستن و از ایشان طلب حاجت کردن و حذر کنند از تزویج و چیز نو خریدن لباس‌های
تجارت و نو پوشیدن و حکمای هند گویند نیکست کشت کردن و کاریز و جوی
کندن و شهر و باره ساختن و زن تزویج کردن و نشاید زن خواستن و برده خریدن
رومیان گویند چون قمر درین منزل بود نیکو باشد خدمت ملوک کردن و
از ایشان حاجت خواستن و با اهل جنس خود دوستی کردن و مکروه است برده و ستوران خریدن
و هر که درین روز جامه نو پوشد اگر ماه منحوس باشد بیم بیماری بود ثریا از
اخر بطین است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از ثور و این منزل ثالث
میانه و ممتزج هر کس گوید در دوم درجه شاید عمل نیک کردن و در سیم درجه
شاید عمل صنعت و دوختن گرفت و در چهارم درجه نیکو باشد دیدن اشراف
زیارت دوستان و در پنجم درجه نیکست تزویج و چیزها خریدن و بنا
نهادن و درودن و کلها خلعه کردن و نو پوشیدن و حکمای هند گویند نیکست
بازرگانی کردن و سفر را نیک است و در زن خواستن که هرچند کنند باید کرد از تزویج
و خریدن روا است و برده و دزدیدن ستور و سفر که بیم باشد و کشت
و شاید صید کردن و اعمال آتشی و نشاید درخت نشاندن و کشت کردن و
نو پوشیدن رومیان گویند این منزل نزدیک کلدانیان منزل سعد است چون
ماه در روی باشد همه کارهای خیر را پسندیده است از دوستی گرفتن و نزدیک
اکابر رفتن و حوائج خویش عرض کردن و بر درگاه حق عز و علا دعا و
تضرع کردن و زن خواستن و برده و ستور خریدن و بنا نهادن و کشت
کردن و درودن و نو بریدن و پوشیدن والله اعلم الدبران از شش است تا
ثلث دیگر هم دلیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل است نحس

هرکس گوید دروغ علی التزویق و دشمنی شاید کردن و حذر باید کرد از دیدار اشراف

و الکا برد احوال مشتری و در عماد زراعت و بناء و درخت نشاندن و مصالحت

و کیل غلات و تزویج و سفر و حکماء هند گویند نیک است کشت کردن و ادویه سپیدن

و شهر بنا کردن و سفر شاید کردن مگر در ثلث اول روز که در آن نحس کرده

است ذوزتیس گوید نشاید زنان خواستن که بد فعل بود و سفر دریا که بیم غرق

بود شاید بنده خریدن که نافع و امین باشد و ستوران ریاضت کردن

خریدن و حذر کنند از بریدن و جامه بریدن و بر تخت نشستن و لوا بستن را

رومیان گویند هیچ کار نشاید [illegible] از اول درجه تا چهار درجه و هفده

دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه از وزنا و این منزلت مرکب از سعد و نحس

هرکس گوید بعد از هجرت طلسمات شاید کردن و بطلمیوس گوید که طلسم شر و حرب

و عقد اعمال را شاید و نیکو بود و دیدار ملوک و اشراف و خرید کارها کرده

و ستور و سفر کردن و حکماء هند گویند شاید که فرزندان به سلامت مانند و مکین

که عالم کرد و نیکو بود به رستاق فرستادن و اگر ماه از نحسها سالم بود و سفر کردن

نیکو بود و ذوزتیس گوید نیکو بود بنده خریدن که امین و صالح باشد لشکر که

خداوند خانه قمر در برج آتشی باشد و شاید بنا و سفر و سر شستن و موی ستردن

و غزا کردن اما نشاید شرکت با کسی که مهتر باشد و رومیان گویند شاید ازین

روز بجهت حضور زهره آمیختن و طلسمها کردن نیکو باشد عمارت و زراعت

و تزویج و سفر از اول [illegible] است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی

و چهار ثانیه و این منزلیست سعد هرکس گوید عمل محبت را نیکوست و شاید صحبت

ملوک و اشراف و تزویج و بنا و سفر و زرع و نشاندن درخت و خریدن و پر دادن:

دلیل

و دلیل غلات حکماء هند گویند نیکست لشکرها فرستادن و حصارها گرفتن و کارهای به طلب کردن و نشاید سفر و زراعت و امانت نهادن و فخور تیرس گوید که نیک است کشتی در آب افکندن را که بمقصود برسد اگرچه دیر در کشد و شاید شرکت کردن چه اینها زنا صحو دانیا بود و صید کردن نیکو باشد و حذر باید کرد از دارو خوردن و ریشها را علاج کردن و نو پوشیدن که بیم باشد که هم در آن جامه بمیرد و در دو میان آید نیکست خدمت ملوک و طلب حوائج و دوستی با اکابر و ساختن طلسمات و سفر دریا و باد خریدن برده و ستور و زرع و نهال نشاندن و اگر کسی قصد دشمن دارد اغاز قصد این روز باید نهاد [illegible] از اول سنبله نسبت تا اول سرطان این و منزل سعد هرس گوید شاید در روز عمل طلسمات و کیمیا کردن و در درجه دوم پوشیدن بخدمت ملوک و اشراف مناسب است و در درجه سیم زراعت کردن و غله درودن و درخت نشاندن و تزویج ربیع و شری و نو پوشیدن و سفر در درجه چهارم دعا کردن و تسخیر روحانیات را نیکو باشد و حکماء هند گویند نیک باشد شرکت و در کشتی نشستن و فوریتوریس گوید شاید بکارها رفتن و دوستی کردن و نو پوشیدن و ستور و بنده خریدن و صلح کردن و سفر اما مکروه باشد طلب معالجت و دارو خوردن و زنان خریدن اهل روم جمله اعمال را نیکو دارند جز طلب حاجت از اکابر و دوستی گرفتن و دعای خیر کردن و نکاح و سفر الا در ثلث آخر روز و زراعت کردن و ستور بجای فرستادن [illegible] از اول سرطانست تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و سی و پنج ثانیه و این منزلت مرکب از سعد و نحس و در مصحف قرار داده است که سعد مطلق است شاید در و عمل طلسمات آب کردن و نشاید تدبیر امور صنعت و نو بریدن و پوشیدن

هم سوختن جامه و تن باشد هرمس گوید شاید درین منزل اعمال عداوت و طلسمات
و دعا کردن و سفر و اتصال با سرات و سعی در حوایج و زرع و حصار و نشاید
کیل کردن غله و تزویج و برده و ستور خریدن برای تجارت حکما هند گویند
شاید قدر و خوردن و دوختن جامه و سفر کردن مگر در ثلث دوم که نشاید
نیکو نباشد و دوروتیوس گوید نشاید تزویج که میان مرد و زن بفساد انجامد
رومیان گویند درین منزل نحوست و مظلم غالبست اعمال عداوت و تبلیت
را نیکو باشد و مکروه است تجارت و تزویج و نو پوشیدن و معالجه بیمار
بنائی که کنند خراب باشد و هر مولودی که درین منزل زاید کوتاه دکر زبانی باشد
و گفته اند که چون قمر درین منزل باشد و سعود ... هیچ خیری نبود
[illegible] ... ثابت ... و ... بقر و ... و یک ...
و این منزل ... در مصحف قرآن ... است که ... شاید در دو طلسم
کردن و نشاید ... هرمس گوید این منزل
شایسته است طلسمات عداوت و تفرقت را اما نه بخدمت سلاطین و تزویج و خریدن
برده که موافق نباشد و زراعت که نفع نیابد و نه کیل غله که هم غارت بود و
نه سفر حکما هند گویند شاید سفر و زرع و امانت دادن و طلب حاجت دوروتیوس
گوید نشاید شرکت که انبازان بر یکدیگر ... و نباید نو پوشیدن که هم غرق
شدن باشد با آن جامه و حذر کند از ... برداشتن و نشاید جمع کردن طعام
با خوردن گوید این منزل در ترکیب نزدیکست به نثره و اهل روم گویند نحوست
مه هند و عرب در نحوست این منزل اتفاق دارند و رومیان هیچکار آغاز نهند
و هیچ مهم نسازند و نفرمایند الا حرکت و حرب با دشمن که ظفر یابد و حرکت
بود.

بود و نکاح بکر نشاید کرد مفارقت افتد و نشاید خریدن ملوک کردن یا که در کریزنده باشد
از آخر طرفات تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از اناسد و این منزل
سعد است آمیخته بجزوی از نحوست در مصحف قمر گویند شایسته است طلسم و عقاقیر ساختن
و نیک باشد خدمت اکابر و زرع و درودن و نشاید کیل کردن غله که آنرا بد و رسد
نیکست تزویج و خریدن بنده و ستور و آغاز سفر و حرب کردن حکما هند گویند نشاید
سفر کردن و زر پوشیدن ذو رتیوس گوید اگر بنا کنند استوار باشد و اگر ابتا
کنند زیان رسد و نشاید جامه پوشیدن و دوا خوردن روم و یان گوید شاید دیدار ملوک و
اشراف و حاجت خواستن و سبک کردن که نماز ابتدا کننده باشد از آخر
جبهت ثابت و یکدرجه و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه از انیز از سعد است و نحس در مصحف
قمر گوید نحست در و شغل اهل قمر و مداومت توان کردن هرمس گوید شایسته است
مراعات محبت را و نیکست پوشیدن جامه نو و خدمت ملوک و اشراف و زراعت و نیک
پوشیدن و سفر اما تجارت میانه باشد ذو رتیوس گوید نیکست بنا و شرکت و
تجارت و مکروه است نو پوشیدن و دوا خوردن روم و یان گوید نیکست دیدار
پادشاهان و طلب حاجت و ساختن الات از اخر زبره است تا
چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه سنبله و این منزل نحس است و در مصحف قمر
سعد است هرمس گوید نشاید اعمال صنعت و ابتداء کارها و خدمت اکابر و تزویج و
نو پوشیدن اما نیکست حرب کردن و سفر حکما هند گویند نیکست بنا کردن و
زمین اجارت ستدن و زراعت و تجارت و نکاح و نهال نشاندن اما نشاید
زیور بستن و نو پوشیدن و سفر کردن در سیک اول روز ذو رتیوس گوید نشاید
ظلم و وام دادن که بزحمت باز یابد و حذر کند از نشستن در کشتی که بنکبتی رسد

شاید زر و زیور خواستن و بنده خریدن چون ماه در اسد بود که اگر قمر در اسد بود بسیار
خوار بود و از آن جهت بیماری کشد اما جامه و خوش بودن در او بود و کسب کردن نهند نباید
گویند در این منزل نشاید جز عداوت کردن و کناره کردن از اجناس مردمان
خصوصاً اکابر و حذر باید کرد از نو پوشیدن که بیم باشد که از سلطان نکبتی رسد
و بد باشد ستور خریدن و در سفر دریا گزندی عظیم رسد اما در شرکت سود بود
از آخر صرفه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و چهل و چهار ثانیه و این منزلیست
ممتزج از سعد و نحس شاید در وی اعمال محبت نهند و در ضعف قمر سعد است و نیکو بود
برای معالجه بر ستاره گویند شاید زراعت و درودن و نهادن کیل غله که بیم تلف بود از
احکام و حذر باید کرد از حرب و اختلاط با اعدا اما شاید دیدار دوستان و
مخالطه با اکابر و نکاح و پوشیدن جامهای نو و سفر و خریدن بنده و ستور و جلگاه
هند گویند نیکست تجارت و سفر نکردن در سیک دوم از روز و پسندیده بود زن
خواستن و لشکرها فرستادن و ذوریتوس گوید مکروه است خواستن زن
بکر که بیم مفارقت باشد و نیک بود بنده خریدن که ناصح و امین باشد و شاید دارو
خوردن و لو بریدن و بنا کردن و نزدیک اکابر و سلاطین شدن و موی ستردن و طلب
شادی کردن رومیان گویند در منزل سعد بر نحس غلبه دارد و مشتری از کارها را
شایسته بود چون پیوستن بدوستان و حاجت خواستن از ملوک و ستور خریدن
و لبوس پوشیدن و سفر کردن از آخر عوا است تا آخر درجه سنبله و این منزل
نحس است در وی اعمال تفرقه و عداوت نیکوست و در ضعف قمر گویند سعد است از
اعمال محبت شاید هر ستاره گوید حذر کن از ابتدا آن وات و اعمال کشتن و درودن
و بنا نهادن و بخدمت سلاطین رفتن و حرب و تزویج و سفر و اگر از جمله اعمال حذر
کند

کند شاید حکماء هند گویند شاید زینت ساختن و تجارت کردن و دارو خوردن و حذر
کند از امانت بکسی سپردن ذوروتیوس گوید نیکست بنده خریدن که سودمند بود و در
کشتی نشستن که بسلامت بماند و شرکت که نفع یابد و در میان این منزل با منزلهای از هند
و در روح از اعمال قطعیت و وحشت ننماید غفر از اول درجه میزان است تا
دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و سی و پنج ثانیه و این منزل سعد است و در بیشتری
از اعمال را شاید و در صحف قمر گوید نخست در و عمل هلاک روا باشد هرمس گوید
نیکست سفر کردن و بسلاطین و اشراف توسل جستن و نکاح و زفاف کردن
و برده و ستور خریدن و لباس پوشیدن و زرع و حصاد و ابتداء اعمال حکماء هند گویند
نیکو باشد جوی و کاریز کندن و نقل و تحویل کردن چون دوم و [illegible]
بود و نشاید زن کردن و وام دادن و سفر خشکی و دریا و شرکت
ذوروتیوس گوید مکروه است تجارت و سفر که بیم حبس و غارت باشد و اگر زاید
بی مقصود و نزدیک اهل رود این منزل بیمار گشتن و دیر بیشتر از بهات شود
است چون عقد مودت بستن و بیعت کردن و حاجت خواستن از ملوک و مانند
آن زبانا از آخر غفر است تا بیست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه
و یک ثانیه و این منزل سعد است آنچه بنجا شایسته است از برای اعمال نفع
و عقد رجال هرمس گوید نیکست زراعت کردن اما نشاید سفر و حذر کند از
پوشیدن آلات نو که بیم صرع باشد و افتادن از جای بلند و روا بود ساختن
حرب و تدبیر آن و تزویج و خریدن دواب و دیدن اشراف حکما هند گویند روا
بود زینت ساختن و پوشیدن اما نشاید تجارت و سفر و کشت کردن و نهال
نشاندن ذوروتیوس گوید حذر باید کرد از زن خواستن که خطر مردن زن باشد

ونشاید سفر برو بحر ودشت که ما خلق که یکدیگر را متهم دارند با خریها که بر گوشت بر این منزل
غالبست رومیان گویند خدمت ملوک نیکو باشد و تزویج پسندیده بود چه
زن پارسا باشد و مکروه دارند برده و ستور خریدن [illegible] از آخر زبانات
تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از عقرب و این منزل نحست هرمس گوید
نشاید در وی ابتداء کار کردن چه از اعمال هیچکدام را نیکو نیست مگر شر و تخریب و
عداوت را حکماء هند گویند نیکست چارپای خریدن و زنجیر بر خلیها بستن
و در شهر شدن ذوریتوس گوید شاید بنا کردن و به دوستی گرفتن و سلاح
ساختن و دارو خوردن اما نشاید در کشتی نشستن که اهل را ملالی رسد
ونشاید شرکت و موی ستردن رومیان گویند این منزل بغایت نحست از جمله اعمال حذر
اولی باشد اکلیل از آخر اکلیل است تا بیست و یک درجه و پنج دقیقه و چهل و
دو ثانیه و این منزل نیکست در همه کارهای خیر لیکن ذکر و عقد اللسان و نیرنجات
محبت را شایسته است و در مصحف قمر می‌آرند که این منزل برای عقد شهوت نیکست
هرمس گوید شاید سفر زراعت و ابتداء اعمال و طلب حاج و خریدن برده
و دواب حکماء هند گویند نیکو بود بنا نهادن و عمارت زمین و لبستن لواء و سفر
کردن بجانب مشرق ذوریتوس گوید اگر ماه باریخ بود و زن خواهد زن را بکر یابد
ونشاید بنده خریدن اما نیکست در کشتی نشستن و دارو خوردن و درخت نشاندن
ونشاید شرکت و موی ستردن رومیان گویند نیکست دیدار ملوک و اشراف
و نو پوشیدن و دوستی کردن با اکابر و حاجت خواستن شوله از اول قلب
تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از قوس و این منزل سعدست اینجا بالکلی
و در مصحف قمر گوید شایسته است مر طلسمات محبت و عمل تیغ و اعمال کیمیاگری با هرمس گوید

[illegible]

هرس گوید شاید کار دهقانی و نشاید سفر و تزویج و خریدن بنده و حذر کند از
نو پوشیدن که بیم تب مهلک باشد حکماء هند گویند شاید شهر را احصار کردن
و بنا اعلا و عمارت نمودن و سفر نیز شاید اما امانت نهادن نشاید و ذو ریتوس گوید
حذر کند از سفر دریا که خطر شکستن کشتی باشد و از خریدن دواب که نفع نیابد
رومیان علی الاطلاق تحذیر کنند از جمله کارها و اولی آنست که درین روز
مباشرت هیچ مهم نکنند و از ابتداء اعمال بر حذر باشند [illegible] از آخر
شوله است تا هفده درجه و هشت دقیقه و چهار ثانیه و این منزل سعد است
هرس گوید شایسته بود به دوستی گرفتن و عمل نیرنجات محبت کردن و ابتدا
دعا کردن و زراعت و تزویج و بنا و زینت کردن نیکو [illegible] اعلا
به آغاز کنند ظفر یابد حکماء هند گویند شایسته [illegible] گویند [illegible] پیشا
کردن نیکو باشد و سفر میانه بود ذو ریتوس گوید نشاید شرکت [illegible] ستور نو
خریدن رومیان گویند هر کاری که پیش گیرند عاقبت آن محمود باشد [illegible] از آخر نعائم
است تا درجه اول جدی و این منزل نحس است هرس گوید شایسته است کارهای را اکابر
که موذی باشد بعینه و رفت و نشاید سفر و تزویج و زراعت و دعا بمطالعه
و حذر کند از نو پوشیدن که موجب ملال و تنگدلی باشد حکماء هند گویند نیکست ذو ریتوس
نامهاشتن و ضیاع و دواب خریدن و میانه بود صناعت و آب بریدن و سفر و
گوید میانه باشد برده خریدن و اگر زنی را طلاق دهند با شوهر اول برد رومیان از آن
شوهر نکند و شرکت شاید اما در میان شرکا مصادقت بدید آید و اگر کسی بطریق
تجارت بسوی کند باز نگردد و اگر بعمل سلطانی نزدیک شود هیچ خیر بدو نرسد
شقاوت قرین او شود و میان در و هیچکار روا ندارند الا عملی که از آن ضرر و

رسد [illegible] از اول جدی است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج
ثانیه و این نیز ثابت مرکب از سعد و نحس و در مصحف قمر گوید نحس مطلق است هر سه گوید
نشاید اختلاط کردن با دوستان و زراعت و نشاید سفر و نو پوشیدن الا که هم
جراحت باشد حکماء هند گویند نیکست زر نو و زیور ساختن و دارو خوردن مگر در
ثلث آخر از روز و در تیوس گوید نشاید تزویج که بسبب از اجتماع مفارقت و اگر
بهم افتند در پیش از یکسال بمیرد یا بر بدترین حال جدا شوند و زن بفسق و فجور میل
کند و صد زر کند از بنده خریدن که بر شما دند بر بیداد آید و اگر زیبای بود و شاید شرکت
کردن و در کشتی نشستن نیکست چه کشتی بسلامت باشد اما اهل کشتی را از عشیان
رنجها تمام رسد و میان گویند همه کارها را شاید و حذر کنند از جامه نو پوشیدن
که البته در آن جامه او را جراحتی رسد با خونریزی گوید بکرات بتجربه افتاده و بیان
واقع است [illegible] از آخر دکنست تا بیست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه
و یک ثانیه و این منزل ممتزج است از سعادت و نحوست اعمال تثلیث و عداوت را
شاید و در مصحف قمر گوید همه اعمال خیر را نیکو بود هر سه گویند تجارت سفر کردن و دیدن
سلاطین پیوستن و زراعت و نو پوشیدن اما نشاید تزویج و بیع و شری و حکماء هند
گویند نیکست نظاره کردن و قصد سلطان بر داشتن و محاکمه کردن و زیور بستن
اما نشاید امانت سپردن و سفر کردن مگر در ثلث دوم روز و در تیوس گوید بد است
تزویج که زن بر شوهر ستم کند و زود میان ایشان جدائی افتد و شاید بنده خریدن
اما در کشتی نشستن و شرکت کردن ستوده است و در میان گویند همه کارها را شاید
الا سفر کردن و ملوک و اشراف را دیدن [illegible] از آخر بلغت تا هشت درجه و
وسی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از دلو و این منزل سعد است بیشتر کارها را پسندیده

باشد

باشد هرمس گوید نیکست سفر و تزویج و نو پوشیدن و زراعت حکماء هند
گویند نیکست لشکر بطلب فرستادن و دارو خوردن و میانه باشد سفر کردن
و بدست تجارت و مبایعت و تزویج و جامه نو بریدن و پوشیدن و درین گوید
نشاید تزویج و شرکت اما نیکست بنده خریدن رودبیان گویند همه کارها را گزیده
است چون خدمت ملوک و اکابر و بدست آوردن دلها و بدوستی گرفتن و سفر بر
دیگر و زراعت و تزویج سعد ذابح ازاول سعود است تا بیست و یکم درجه و
بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه از دلو و این منزل نحست هرمس گوید هیچ کار را نشاید
الا عمل تخریب و تفرقه و در مصحف قمر گوید نیکست جنگ کردن و شهرها حصار
ساختن و رسولان فرستادن و سفر بجانب قبله کردن و نشاید تزویج و زرع
نهادن و هرمس گوید نیکست بنده خریدن و بنا نهادن که بسیار استوار بود و در کشتی
نشستن و نشاید تزویج که مفارقت افتد و حذر کند از شرکت که بزیان رسد و
رودبیان گویند منزلی بغایت نحست و هم از بد نجوم است هیچ کار را نشاید
[illegible] ازاول اینجاست تا چهار درجه و هفده دقیقه و شصت ثانیه از حوت و
این منزل سعد است و در مصحف قمر گوید نحست عمل خداوند را شاید و هرمس
گوید نیکست ابتداکات و تدبیر صنعت و معالجات کلیه و زرع و سفر و تدبیر حرب
و نو پوشیدن حکماء هند گویند همه کارها خیر کرده و سفر رفتن مگر در ثلث
اول از روز و نشاید دارو خوردن و هرمس گوید نیکست بنا نهادن و برده خریدن
و سفر دریا و بدست تزویج و شرکت رودبیان گویند منزلی سعد مبارکست جمله
اعمال در وی ستوده باشد باخرزی گوید حکمای که در عهد عضد الدوله بودند
جز دربیست و سه منزل ازین اجازت نداده اند که جامه نو بریدی و پوشیدی

ازاو مقدم است تا هفده درجه و هشت دقیقه و شش و چهار ثانیه و این منزل سعادت
میمون کجسته بود در صحبت قمر کو بر سعد بطلن است هر کس گوید شاید حرب و دیدار
ملوک و سفر و زراعت و لباس پوشیدن و نشاید تزویج و بیع و شری و کیل غلات
که بیم تلف بود حکماء هند گویند شاید تجارت و دارو خوردن و دهقانی و بنا
است سفر مکر در ثلث دوم روز و حذر باید کرد از ودیعت نهادن و وام
دادن و سفر دریا و در شوره هیچ کار را نفرماید در منزل رومیان اعمال قطعیت
و عداوت بد دارند و در سفر و لباس بریدن و پوشیدن مبالغت نمایند
ازاو موخر است تا آخر برج و این منزل سعد است هر کس گوید هم اعمال را شایسته
است چون سفر و زراعت و تزویج و لباس پوشیدن و ابتدا آت و دیدن اشراف
حکماء هند گویند نیکست بذر کاشتن و تزویج و دارو خوردن و کار دهقانی
ساختن و بنا نهادن سفر مکر در ثلث دوم از روز و نشاید امانت نهادن و زر دادن
گویند شاید بنده خریدن که دیر از زبان خشمگین و بزرگ منش بود و شرکت
کردن در اول نیک باشد و در آخر تباه بود رومیان گویند منزل سعد است
و مبارک همه کارها نیکو باشد از خدمت ملوک و اشراف و طلب حاجت از
ایشان و برده و ستور خریدن و شکار کردن و چوگان زدن و حصارها کشادن
فصل [illegible] در بیان اختیارات بر طلوع درجات مخصوصه از بروج بدانکه این
اختیار بر طلوع درجات مخصوصه جهت اختیارات جزئیه است منقول از کتاب
صور درجات فلک بر قیاس حکیم احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجزی چنانچه در
جامع شاهی آورده است و گفته که در هر کاری طلب کنی درجها مخصوص بدان
کار دان درجه را طالع وقت کنی یا موضع ماه یا جایگاه سهم السعادة یا ستاره

جایی

حاجت یا موضع سهم دکحاجت ناقوت ان دلیل زیادت کرده ورد بمراد رسد و
انچه خواهی بجز و خود جاصل آید و ما ان را در جدولی ایراد کردیم تا باز یافتن
آسان تر باشد و چون در نسخها اختلافی بود و در رفع ان متعسر بل متعذر بود انچه
متفق علیه بود از در جات بسیاهی نوشته شد و انچه مختلف فیه بود بسرخی گلکون بنوشتیم

و نیز ... در اختیارات ایام هفته منقول از اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه
الصلوة و السلام و الکرم در هیچ باب بر زبان مبارک ایشان گذشته هشت بیت
و با هشت بیت ترجمه اینجا ثبت میشود و هو هذا

لنعم الیوم یوم السبت حقا لصید ان اردت بلا امتراء نکو روزیست بی‌شک روز شنبه
زبهر صید اندر کوه و صحرا و فی الاحد البناء لان فیه تبدی الله فی خلق السماء
بر یکشنبه بنا کن زانکه در وی بنا کرد آسمان را حق تعالی و فی الاثنین ان سافرت فیه
ستظفر بالنجاح و بالثراء بدوشنبه سفر کردن چه نیکست رسد فیروزی و مال مهیا
و ان ترد الحجامة فالثلاثا ففی ساعاته هرق الدماء و گر خواهی حجامت در سه شنبه
که ساعاتش درین کارست زیبا و ان شرب امرؤ یوما دواء فنعم الیوم یوم الاربعاء
و گر دارو خوری در چارشنبه بود نیکو و زو یابی مداوا و فی یوم الخمیس قضاء حاج
ففیه الله یاذن بالدعاء طلب حاجت بروز پنجشنبه که در وی مستجاب آید دعا
و فی الجمعات تزویج و عرس و لذات الرجال مع النساء بروز جمعه تزویج و عروسی

مناسب باشد و ذوق و تماشا وهذا العلم لا یعلمه الا نبی او وصی الانبیا
برین دانش نیابد راه الا نبی را یا وصی انبیا را و چون درین باب تامل کرده
شود مناسبت هر عملی با روزی از نسبت ان روز با کوکب نیک ظاهر گردد والله اعلم

فصل [illegible] در اختیارات سکز بلدوز و تحقیق ان بدانکه حکما ترک و اهل قتاد
طمغاج شکلی تصور کرده اند و آنرا سکز بلدوز نام نهاده اند و گویند چون شش مستت و هشت
باز کرده که هرم بلند بدهان اندر کشد و برین سبب در الحس از بند و اهل الغور اورا
حرکتی معین کرده اند و ابتداء دوران او از اجتماع ماه با افتاب گیرند که اول ماه گرد
باشد و هر ده روز یکی دور تمام کند و ابتدا از مشرق کند و بجانب جنوب بگردد
تا باز بمشرق رسد چنانکه درین دایره نموده شد پس باید که البته در حرب و -

مصاف و سفر و خصومت و اشغال این پشت بروی کند و نیز باید که دست راست
بدان جهت نداشته باشد تا ظفر و ...را بود و اگر روز سفر با معارضه در طرف مقصد
افتاده باشد اول پشت بروی کند و اندکی برود پس متوجه طرف مقصود شود
و چون فوق الارض باشد نشاید سواری کردن و اسب تاختن و چون تحت
الارض بود روا نبود دفینه نهادن و تخم کاشتن و کاریز کندن و بنا نهادن و
پنهان شدن و آنچه مانند این باشد والله اعلم فصل [illegible] در اختیارات

٢٠٣

ساعاتی که بعد از ساعات لبث باشد بنسبت بکواکب سته غیر آفتاب بدانکه از زمان اجتماع
تا دوازده ساعت زمانی تعلق بآفتاب دارد که آن را ساعت لبث آفتاب گویند
و علی الاطلاق نیز ساعت لبث گویند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق بزهره
است و آنرا لبث زهره گویند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق بعطارد
دارد و همچنین دوازده قمر و دوازده زحل و دوازده مشتری و دوازده
مریخ بعد از هفتاد و دو ساعت باز نوبت بآفتاب رسد و بعضا ازین گفته شد
که ساعات لبث آفتاب بغایت نحس است و اینجا نیز شمه گفته میشود و او
همکاران [illegible] بدانان ساعات که تعلق بکواکب سته باقیه دارند [illegible]
بود بعضی کار را اگر آن کوکب دلیل است بر آن چنانچه درین [illegible]

این ساعتها سخت تباه بود زیرا که چهار ساعت اول دلیل هلاکت جان و تن باشد
و چهار ساعت دوم دلیل [illegible] و چهار ساعت سیوم دلیل تباهی مال باشد پس
شاید [illegible] باشد همه کارها [illegible] بجز [illegible]
و عشرت و مهمانی [illegible] و عطر [illegible] و زینت

درین ساعات نیکو بود همه کارها که تعلق بعطارد دارد بجز عمل دیوانی و تعلیم علم و کتابت و حساب
و شرکت و تجارت و خوشنویسی و کارهای جلیله و مانند آن و طبابت و مشورت

این ساعات نیکو بود برای سفر کردن و راه رفتن و نزدیک سلطان شدن و جز اینها و [illegible] رخت
کردن خاص چیزها مسعود باشد همه اعمال قمری را مناسب و شایسته بود

این ساعتها شایسته است مر [illegible] کردن [illegible] و تخم افکندن [illegible] تعلق [illegible]
و چهار ساعت اول عمارت و بنا را نیکست [illegible] باشد

این ساعات [illegible] سلطان و شرکت و تجارت و طلب حاجت [illegible] تعلق
بمشتری دارد [illegible] اعمال خیر و اعمال صالحه و تحصیل [illegible] بنای مساجد [illegible]
چهار ساعت اول [illegible] و چهار ساعت [illegible]
نیکست [illegible]

فصل [illegible] در اختیارات ساعات از قول حکیم ابو معشر بلخی رحمه الله در بعضی از کتب آورده اند که سلطان سعید شهید بهرام شاه انار الله برهانه حکیم ابو معشر بلخی را فرمود که از برای من روزنامه ساز چنانکه بفهم نزدیک باشد و تحویل سالها و استقبال ماهها ممنوع نگردد حکیم درینمعنی تفکری تمام بجای آورد و این جدول اختیارات ساعات را که منسوبست بکواکب سبعه تالیف کرد و در جدول نهاد و صلاح هر ساعت که از روز و شب نویسد و باز نمود تا در آن ساعت معلوم گردد که بکدام کارها اشتغال توان نمود این جدول نزد حکما اعتباری تمام دارد و جدول او درین صفحه بزیر فصل ثبت والله اعلم

فصل نوزدهم در بیان اختیارات مامونی و این جدولیست که حکیم ابومعشر جهة
مامون خلیفه نهاده است تا چون خواهد که در امری خطیر شروع نماید و نخواهد که
منجم و غیره بر آن اطلاع یابند بطریق کلی درین جدول تامل کند اگر نیک یا
میانه باشد در آن کار شروع کند و الا ترک کرد و اگرچه این نوع نزدیک
است بتفاؤل اما چون اکابر در کتب اختیار ذکر کرده اند بتتبع ایشان بنسبت
و طریق معرفت این جدول چنانست که بلند تا از روز نوروز سلطانی
تا روزی که اندیشه آن کار میکند چند رفته است اندکان همه شصت و شش طرح کند
تا شصت و شش یا کمتر از آن بماند آن عدد را درین جدول باز طلبد اگر در جدول
ایام سعد بود آن کار نیک آید و اگر در جدول ایام وسط یا بد میانه بود و اگر در
جدول ایام نحس بود بد باشد و کردن آن کار نشاید و جدول ایام مامونی اینست

فصل بیستم در اختیارات ثمنی بر
مذهب حکماء هند و ایشان این جدول
را او بهره گویند یعنی این بعربی
ثمن باشد یعنی هشت یک و حقیقت
این نحو آنست که حکماء هند هر
روزی از ایام هفته یک ثمن را نحس
میدارند و از نقل و حرکت و ابتداء کار
مطلوب الثبات در آن زمان احتراز مینمایند و در مکر و غدر و کین و مجادله و
مخاصمه نیک میدارند و اوقات او بهره در این جدول مذکور میگردد و تعیین اوقات
بساعات زمانی کرده میشود که حصه هر وقتی یک ساعت و نیم است و جدول

اینست والله اعلم الاوقات الذی ... دسیانی

از نیم خوریت	بیه ساعت	از یک ساعت	از نیم	از ده ساعت	از سه ساعت	از نیم ساعت
دنم	تا ده ساعت	دنم تا	تا هفت	دنم اکثر	تا نیم ساعت	دنم تا
	دنم	ده ساعت	دنم		دنم	ساعت

فصل پنجم در اختیارات کلکی بمذهب جوکیان و معتقد ایشان انست که هر روزی دو ساعت بد است که در آن دو ساعت از همه کارها احتراز باید نمود که قطع باد و آنرا کلک خوانند یعنی ناشایسته و اوقات کلک از هر روزی در آن جدول نموده ایم و بعد ساعات کرده میشود الاوقات الذمم

فصل نوزدهم در اختیارات چکر جوگنی و این باب نزد اهل هند اعمال تمام دارد و در بعضی باید که هر اختیاری که کنند و هر مهمی که پیش آید چون سفر و حرکت و لقاء ملوک و سلاطین و آغاز کارها این چکر جوگنی را بر دست چپ دارد یا بر پشت تا پیوسته عزیز و مکرم باشد و در همه کارها مظفر آید و غالب باشد و این چکر جوگنی مر هندوان را چنان باشد که مکز بلد و زمر ترکانرا و چکر جوگنی باعتقاد هنود قومی باشند که

هر روزی در جهتی از جهات عالم ظاهر گردند و در ساعتی مخصوص از آن روز سوار شوند
پس در آن روز و خصوصا در آن ساعت بر سمتی که اقدام نماید ایشان را بر پس پشت
یا دست چپ بباید داشت و ما جدول آوردیم و حرکات ایشان در هر روزی از
ماه عرب و بودن ایشان در جهتی از آنجا پیدا کردیم و ساعت سواری ایشان
مثبت ساختیم و جدول این است

فصل بیستم در نکات عزیزه
اسرار عجیبه در باب اختیارات و این
فصل مشتمل است بر فواید لا یحصی و
مشتمل بر چهارده نکته نکته اول
روایت است از موسی کلیم علیه السلام
که روزی چند است از ماه های
رومیان که هر که در آن روز
مهمانی رود بقتل آید و هر که
سفر کند بمقصود نرسد و هر که زفاف
کند بر خوردار نشود و آن بیست و چهار روز است در هر ماهی دو روز چنانکه در این جدول نموده میشود

ایام نحس	تشرین اول	تشرین ثانی	کانون اول	کانون آخر
ایام نحس	شباط	آذار	نیسان	ایار
ایام نحس	حزیران	تموز	آب	ایلول

نکته ثانی روایت است از امام زکی حسن ابن علی العسکری علیه وعلی آبائه التحیة والسلام که از
ماه های عربی در هر ماهی یک روز نحس است چنانکه در تمام سال دوازده روز باشد که

و آن روزها هیچ کار نشاید مگر طاعت و عبادت را و در آن روزها خلوت و روزه
مناسب‌تر باشد و اگر سرّ این نوع صورتها معلوم نیست اما چون بر زبان اکابر گذشته
تقلید آن از لوازم است و ایام اینست

محرم صفر

ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان

شوال ذی القعده ذی الحجه

نکته ثالثه چون حکیم محقق ماشاءالله المصری عزیمت صوب فرات مصمم زبود در طومار از حرف
با کرشاه بهاز زبان خود حکایت بود از قضای آب دکل خلاصی روی نمود در خزانه کتب او
صندوق بود چون سر او بگشادند در وی قدری حریر سفید بود این فصل بر روی او نوشته
بعبارتی که محصلش اینست که هر که عمل کند و ماه در عقرب باشد یا سنبله از عمل
پشیمان شود و هر که جامه بپوشد و قمر در اسد بود و مضغوط بین النحسین در آن جامه
بمیرد و هر که سفر کند و قمر در طریقه محترقه باشد باز نگردد و الا رنج و سختی و تشویش
آن باشد که با وطن نیاید و هر که تزویج کند و قمر در منزل سعد ذابح باشد
در محاق قبل از اجتماع متفرق شوند و اگر مرد با زن مجتمع شود در آن سال
بمیرد یا صورت مفارقت بر وجهی که اقبح از آن نباشد دست دهد و هر که
نکاح کند و قمر در منزل نثره باشد در محاق زن بمیرد و دو سه کلمه دیگر هست در احکام
موالید که ایراد آن در اینموضع مناسبتی ندارد نکته رابعه صاحب اسرار النجوم آورده
است که چون ابتدای خصومت کنی و قمر منحوس باشد غلبه ترا بود و هم او گوید
که سفر مکن در حالتی که یکی از نیرین در طالع باشد که باز نگردی یا بیمار شوی
و هرگاه که طالع الخفا باشد در وقت سفر و صاحب طالع مسعود بود دلیل بر صحت
بدن و هرگاه که طالع سعد بود و صاحب طالع منحوس دلیل بود بر مرگ مفاجات

و چون

دفع نکرد از غوب ترد سفرکن که موجب نیکویی امور بود و بیش از همه مشغول شود در وقتی که
در طالع باشد که در آن هیچ چیز نبود و بوی لب باز کن و ناخن بگیر و وقتی که قمر متصل بود
بعطارد یا بمشتری یا در خانهای ایشان باشد و هر گاه که قمر رابط باشد در جنوب بیابان
که روز منقطع شود و چیزی منویسید و وقتی که قمر در طالع باشد که پسندیده بود و چون
قمر خالی السیر بود نیکست صید و سواری و زراعت و خلوت و شراب خوردن و صیانت
را چون قمر با راس بود نیکست بخدمت سلاطین و حکام رفتن و از ایشان حاجت
خواستن فصل فی ... چون قمر در حد کوکبی افتد از سعد و نحس حکم قمر در آن حد چون
حکم اتصال او باشد بدان کوکب و هیچ کوکبی دیگر را این مناسبت نیست و عطارد
چون در حد کوکبی افتد طبع آن کوکب شود همچنانکه در اتصال بکواکب چنین
عطارد بهر کوکبی که پیوندد طبع او گیرد ... چون محتاج شوی در اختیار ... قمر از
شرف باشد قمر را در حد ... مثل آن باشد که قمر در شرف باشد
قوی تر باشد ... صاحب کفایة التعلیم گوید اگر کسی ... افتد چون بر ... در
تثلیث یا تسدیس طالع افتد باکی نیست بلکه ... حسنت
... صاحب اسرار آورده است که هر گاه که کوکب مشرق باشند و در اوتاد عشر
ایشان را در طالع نصیبی باشد حکم سعد دارند و از ایشان نفع رسد و هرگاه ... راجع
باشند و از طالع ساقط و در زیر ... حکم نحس دارند و از ایشان ضرر رسد
... یکی از اکابر گوید آنچه منجمان در اختیارات بر می شمرند از روزها محمود و نامحمود
جهت فصد کردن و مسهل خوردن مثلاً در قلب عقرب و اول اجرو میان زمستان و امثال این
فی ... نسبت ندارد و در آن فضول ... از فضولیت ... را سخن گفتن چه ... دیگر
که از فصد تحذیر کرده اند اگر کسی را خناق گیرد و ... یا سرسامی و ... روا بود که

در فصد تاخیر کنند تا ماهی و هفته دیگر و این نظر نظر نیکو نیست نکته نادره در بعضی از کتب
حکمت آورده اند که از اول اردی بهشت ماه قدیم سیزده روز را اصحاب
ترس کروز خوانند و گویند دهاقین باید که در این ایام هیچ کار و زراعت
نکنند و اگر ناچار بود عمارت و زراعت در روزها جفت کنند چون دوم
و چهارم تا آخر و این صورت عجیب است نکته نادره یکی از حکما آورده است
که طالع بیت الحیوة است و او بمنزله بدن است خداوند طالع را و خداوند طالع
بمنزله روح است و در آن بدن و چهار وتد چون چهار ارکان بدن پس اول
چیزی در اختیارات اصلاح طالع است و خداوند طالع و اوتاد از بهر
از بدان اگر چون طالع منحوس بود المی به تن رسد و چون صاحب طالع نحس
بود خلل بجان راه یابد و اگر نحس در وتدی افتد خلل بدان رکن افتد
که بدان وتد منسوب است نکته نادره حکیم کیا کوشیار گوید هر کاری
که او را نوبتی بود که هر روز بکنند یا هر هفته یا هر ماهی از او احتیاج
باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند معنی این سخن نیکو نیست زیرا
که یکبار رفتن به هر هفته اتفاق افتد غالبا حمام اگر حکیم در اختیارات
مجمل مقدم همه اختیارات گرمابه رفتن را شرح داده است و حق آنست
که هر کاری را که از آن ادرکنند و بکثیر مکرر گردد اثر اختیار در
وی ظاهرتر بود و قول صاحب کفایه مؤید آنست که میگوید که هر کاری
که به هفته کرده شود زود مکرر گردد او را اختیار نباشد بدان
سبب که عادت شده است و عادت طبیعت ثانیه است و کارهای
طبیعی را احتیاج باختیار نیست نکته نادره در اسرار النجوم آورده است

که اگر در اختیاری ملاحظهٔ خانهٔ غرض و کوکب غرض کنند که ایشان را بقوت
آراسته دارند و از نحوس دور سازند کفایت باشد چه اصلاح خانهٔ غرض
از اصلاح طالع اولی باشد و سعادت کوکب الغرض از سعادت صاحب طالع
انسب است و این سخن بس عجیب است حکما گفته‌اند اثر اختیارات در حق
سلاطین و اکابر نیک ظاهر شود زیرا که اختیارات را استدلالست بدلیلهای
عام و دلیلهای عام را اثر جز در حق کسانی که افعال ایشان عام بود ظاهر نشود
و آن نباشد الا پادشاهان و بعد از ایشان ارباب مراتب هر یکی را
بحسب رتبهٔ ایشان اثری بود و هر چند مرتبه اعلی و اکمل باشد اثر اختیار
در حق وی اتم و اشمل بود والله جامع الشمل و متمم النور و الیه مرجع الامور

تمام گردید بیاری جناب اقدس الهی در دست
کمترین طلاب محمد ابن دولت آبادی
استادم آقا محمد علی سلمه الله
در سنه ۱۲۲۹

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: نجوم (رساله در ـ)

مؤلف متن: نامعلوم؟ محشی:

شارح: مترجم:

تاریخ تحریر: نوع خط: تعداد سطر:

جزء کتب: نجوم زبان: عرب عدد اوراق: ۱۰

طول: عرض: شماره عمومی: ۱۲۲۲۸/۱

وقفی / خریداری: تاریخ وقف / خریداری:

ملاحظات:

كوكبا والجدي وهي ثمانية وعشرون كوكبا والدلو وهو اثنان واربعون كوكبا والحوت
اربعة وثلثون كوكبا وهذا الكواكب هي الداخلة في صور البروج لا الخارجة منها
الحمل والاسد والرامي مثلثة نارية خفيفة مذكرة نهارية حارة يابسة مركبة
شرقية شمالية والثور والعذراء والجدي مثلثة ارضية ليلية جنوبية ثقيلة
معطية شرقية دالة على الاوساط والجوزاء والميزان والدلو مثلثة هوائية لطيفة
غربية شمالية ثقيلة اخذة دالة على الاذناب وقد يقال البروج متضادة
اذا كانت متفقة في جميع الجهات كالنارية مع الهوائية والمتضادة ضده
الحمل والسرطان والميزان والجدي منقلبة والثور والعقرب والاسد والدلو
ثابتة والجوزاء والسنبلة والرامي والحوت مجسدة ومن اول الجدي الى اخر
الجوزاء بروج زائدة غائبة ومن اول السرطان الى آخر القوس منتقصة
ومن اول الميزان الى آخر الحوت مسرعة ومن اول الحمل الى آخر السنبلة
مبطئة تلي الزمان فصل البروج من اول الجدي الى آخر الجوزاء معوجة الطلوع و
الباقي مستقيمة والبروج المتفقة هي المتفقة في الجنس والشكل والنوع و
الطبيعة والقوة والفعل والصورة والمنطقة والمطالع والخاصية فالاتفاق
في الجنس كالاتفاق في التذكير والتانيث وفي الشكل كالاتفاق الذي يكون
من التثليث والتسديس وفي الطبيعة كالاتفاق في المصادفة المذكورة
وفي القوة كالاتفاق بين البرجين هما بيت كوكب واحد وفي الصورة كالاتفاق
الاتفاق بين الحمل والجدي وفي المنطقة كالاتفاق بين برجين فيهما جهاوا واحد
والاسد والجوزاء والثور والسنبلة والحمل والجدي والقوس والدلو
العقرب والحوت والميزان وفي المطالع كالاتفاق بين برجين مطالعهما متساو

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله واستغفره واصلي على النبي وصحبه فقد سالني الملا ان المرد على التوذ ذيه ان اعمل له رسالة في علم النجوم احكام يكون كالمدخل له جامعا لما فيها اكثر ما جمع في المداخل المصنفة في ذلك العلم فاسعفته بذلك طلبا لمرضات الله وثوابه وابتنيته على مقالات مرتبة على فصول كما سيأتي تفصيلها والله الموفق والمعين المقالة الاولى في البروج احوالها اعلم ان الفلك مقسوم بالاصطلاح على ثلثمائة وستين قسما وكل قسم منها يسمى درجة وكل واحد منها ينقسم لستين قسما يسمى دقائق وكل واحد منها ينقسم لستين قسما يسمى ثواني وعلى هذا الترتيب وكل ثلثين درجة يسمى برجا ولقبوا باسم الصورة التي وجدت عليها فاول البروج على اصطلاحهم الحمل وهو ثلثة عشر كوكبا والثور وهو ثلثة وثلثون كوكبا والجوزا وهي ثمانية عشر كوكبا والسرطان وهو سبعة كواكب والاسد سبعة وعشرون كوكبا والميزان وهو ثمانية كواكب والعقرب وهو احد وعشرون كوكبا الرامي وهو احد وثلاثون

كوكبا

كوكبا والجدي وهي ثمانية وعشرون كوكبا والدلو وهو اثنان واربعون كوكبا والحوت
اربعة وثلثون كوكبا وهذه الكواكب هي الداخلة في صور البروج لا الخارجة عنها
الحمل والاسد والرامي مثلثة نارية خفيفة مذكرة نهارية حارة يابسة ملوكية
شرقية شمالية والثور والعذراء والجدي مثلثة ارضية ليلية مؤنثة ثقيلة
معطلة شرقية ذات الربع الاوساط والجوزا والميزان والدلو مثلثة هوائية لطيفة
غربية شمالية ثقيلة اخذه ذات الربع الاذناب وقد يقال البروج متضادة
اذا كانت متفقة في جميع الجهات كالنارية مع الهوائية والمتضادة ضد
الحمل والسرطان والميزان والجدي منقلبة والثور والعقرب والاسد والدلو
ثابتة والجوزا والعقرب والرامي والحوت مجسدة ومن اول الجدي الى آخر
الجوزا بروج زائدة عاقبة ومن اول السرطان الى آخر القوس منتقصة
ومن اول الميزان الى آخر الحوت مسرعة ومن اول الحمل الى آخر العذراء
مبطئة بطيئة الزمان **فصل** البروج من اول الجدي الى آخر الجوزا معوجة الطلوع و
الباقي مستقيمة والبروج المتفقة هي المتفقة في الجنس والشكل والنوع
والطبيعة والقوة والفعل والصورة والمنطقة والمطالع والخاصية فالاتفاق
في الجنس نحو الاتفاق في التذكير والتانيث وفي الشكل نحو الاتفاق الذي يكون
من التثليث والتسديس وفي الطبيعة نحو الاتفاق في المصادقة الذكورة
وفي القوة نحو الاتفاق بين البرجين صاحبت كوكب واحد وفي الصورة نحو
الاتفاق بين الحمل والجدي وفي المنطقة نحو الاتفاق بين برجين فيهما واحد
والاسد والجوزا والثور والسنبلة والحمل والجدي والقوس والدلو
العقرب والحوت والميزان وفي المطالع نحو الاتفاق بين برجين مطالعهما متساو

كالحمل والحوت والثور والدلو والجوزا والجدي والسرطان والقوس والاسد والعقرب و
السنبلة والميزان وذوات الخاصية كالاتفاق بين بيوت العدين لبعضها لبعض فصل
البروج الناطقة المشاكلة للناس هي الجوزا والدلو والسنبلة والميزان و نصف
الاول من القوس وذوات الاصابع هي السنبلة والقوس والحوت والجوزا و
البهيمية هي الحمل والثور والقليلة الولد هي الحمل والثور والميزان والقوس والجدي
والدلو والكثيرة الولد هي السرطان والعقرب والحوت والعقيمة الجوزا والاسد
والعذراء والمقطوعة الاعضاء هي الحمل والثور والاسد والحوت والكثيرة الغضب
هي الاسد والحمل والعقرب والدالة على الجمال هي الجوزا والسنبلة والميزان و
العقرب والقوس والحوت والدالة على الهم هي الاسد والعقرب والجدي والقليلة الهم
هي السنبلة والميزان [illegible] الجوزا والميزان والدلو والزهرة الاشجار الطوال و
القوس على الغرس والسنبلة على الزرع والجدي على الكلاء والسرطان على ما المطر و
العقرب على الانهار والحوت على الرواكد فصل تناظر بروج الفلك على اربعة
اوجه المقابلة وهي تحيط بستة بروج ومائة وثمانين درجة ومقابل كل برج سابعه
والتثليث وهو تحيط باربعة بروج ومائة وعشرين درجة ومثلث كل برج خامسه
جانبيه والتربيع وهو تحيط بثلثة بروج وتسعين درجة ومربع كل برج رابعه
من جانبيه والتسديس وهو تحيط ببرجين وستين درجة ومسدس كل برج
ثالثه من جانبيه والبروج المتناظرة هي الناظرة بعضها الى بعض من التثليث و
التسديس فالمتباغضة من التربيع والمتضادة من المقابلة فصل الطالع
هو البرج الموالي للافق الشرقي عند ابتدا الولادة يدل على الحيوة والبدن
وابتدا الاحوال والثاني على المال والمعاش والاعوان والثالث على

الاخوة

الاخوة والاخوات والاقرباء والرابع على الاباء والاهل والعقار والعواقب
الخامس على الاولاد والرسل والهدايا وطلب النساء والاصدقاء والضياع والسادس
على الامراض والعبيد والظلم والنقل من مكان الى آخر والسابع على النساء و
التزويج والاضداد والسفر والثامن والقتل والمواريث والودائع والبطالة
والتاسع على السفر والزينة والنبوة والدين والعلم والنجوم والعقليات والعاشر
على السلطان والذكر والشرب والامهات والحادي عشر على الاصدقاء والرجاء
والثاني عشر على الاعداء والسجون فصل الطالع والرابع والسابع والعاشر
تسمى اوتادا والثاني والخامس والثامن والحادي عشر مايلي الاوتاد والثالث
والسادس والتاسع والثاني عشر سواقط فصل الحمل له من منازل القمر
الشرطين والبطين وثلث من الثريا والثور بقية الثريا والدبران وثلثا الهقعة والجوزاء
بقيتها والهنعة والذراع والسرطان بالنثرة والطرفة وثلث الجبهة والاسد بقيتها
والزبرة وثلثا الصرفة والسنبلة بقيتها والعوا والسماك والميزان بالغفر و
الزبانا وثلث الاكليل والعقرب بقيتها والقلب وثلثا الشولة والقوس بقيتها
والنعائم والبلدة والجدي بسعد الذابح وبلع وثلث السعود والدلو بقيته وسعد الاخبية و
ثلثي الفرغ العليا والحوت بقيته والفرغ السفلى وبطن الحوت فصل
الحمل والاسد والقوس تدل على المرارة والثور والسنبلة والجدي على الحموضة
والجوزاء والميزان والدلو على الحلاوة والسرطان والعقرب والحوت على الملوحة
فصل الحمل يدل على الرأس والوجه والثور على العنق والحلقوم والجوزاء على
المنكبين واليدين والسرطان على الصدر والمعدة والاضلاع والثدي والاسد على
القلب والمعدة والسنبلة على البطن والامعاء والجانب والميزان على الاليتين

والخاصرة والعقرب على الذكر والخصيتين والمثانة والفخذ والقوس على مفصل الرجلين
والجدي على الركبتين والدلو على الساقين الى اسفل الكعبين والحوت على القدمين

فصل للحمل من البلدان بابل وفارس وفلسطين واذربيجان والثور بلاد
السودان وهمدان وللجوزاء مصر وجرجان وارمينية وجيلان والاسكندرية و
للسرطان ارمينية الصغرى والصين الى المشرق خراسان وللاسد الثغور وطوس
ونيسابور وللسنبلة بلاد الموصل وبلاد الجرامقة وللميزان كرمان وسجستان كابل
وفارس سمرقند وبلخ وللعقرب الحجاز وبادية العرب ودارا وللقوس بغداد و
اصفهان وللجدي بلاد الهند وكشمير والقوز وللدلو الكوفة وبلاد القبط
وللحوت ... وبلاد الخزر [illegible] الشمس حارة
يابسة مذكرة نهارية ذات سعادة والقمر بارد رطب انثى ليلي سعد وزحل بارد
يابس مذكر نهاري نحس والمشتري حار رطب مذكر نهاري سعد والمريخ حار يابس
مذكر ليلي نحس والزهرة باردة رطبة مؤنثة ليلية ذات سعادة مشارك في الجميع

فصل الحمل والعقرب بيت المريخ والثور والميزان بيت الزهرة
والجوزاء والسنبلة بيت عطارد والسرطان بيت القمر والاسد بيت الشمس و
القوس والحوت بيت المشتري والجدي والدلو بيت زحل وسابع كل كوكب وباله

فصل شرف الشمس في الدرجة التاسعة عشر من الحمل وشرف القمر في الثالثة
من الثور وشرف زحل في الحادية والعشرين من الميزان وشرف المشتري في الخامس
عشر من السرطان وشرف المريخ وهي الثامن والعشرين من الجدي وشرف الزهرة
من السابع والعشرين من الحوت وشرف عطارد في الخامس عشر من السنبلة و
شرف الراس في الثالثة من الجوزاء وسابع شرف كل كواكب هبوطه تلك

البروج

الدرجة بعينها فصل المثلثة النارية اصحابها بالنهار رحامل والمثلثات الارضية
ه ف ق د وبالليل فالجميع بعدم الاوسط فصل كل برج قسم بثلثة اقسام ويسمى
دريجانا واول الاقسام لصاحب البيت ثم لمن يليه في الفلك على هذا النسق
لصاحب البيت خمس خطوط ولصاحب الشرف اربعة ولصاحب الحد ثلثة ولصاحب المثلثة
ولصاحب الوجه واحد ولمن في خط ضعف ما كان له فصل حدود المصريين على الاصح
الحدود وهو على هذا ستة من الحمل للمشتري وستة للزهرة وثمانية لعطارد وخمسة
للمريخ وخمسة لزحل وثمانية من الثور للزهرة وستة لعطارد وثمانية للمشتري وخمسة
لزحل وثلثة للمريخ وستة من الجوزا لعطارد وستة للمشتري وخمسة للزهرة وسبعة للمريخ
وستة لزحل وسبعة من السرطان للمريخ وستة للزهرة وستة لعطارد وسبعة للمشتري
واربعة لزحل وستة من الاسد للمشتري وخمسة للزهرة وسبعة لزحل وستة لعطارد
وستة للمريخ وسبعة من السنبلة لعطارد وعشرة للزهرة واربعة للمشتري وسبعة
للمريخ واثنان لزحل وستة من الميزان لزحل وثمانية لعطارد وسبعة للمشتري
وستة لزحل واثنا عشر من القوس للمشتري وخمسة للزهرة واربعة لعطارد وخمسة
لزحل واربعة للمريخ وسبعة من الجدي لعطارد وسبعة للمشتري وثمانية للزهرة
واربعة للمريخ وسبعة من الدلو لعطارد وستة للزهرة وسبعة للمشتري وخمسة
للمريخ وخمسة لزحل واثنا عشر من الحوت للزهرة واربعة للمشتري وثلثة لعطارد
وتسعة للمريخ واثنان لزحل فلزحل سبع وخمسون درجة وللمشتري تسع وسبعون
وللمريخ ست وستون وللزهرة اثنان وثمانون ولعطارد ست وسبعون
زحل يدل على الارض والمياه والبنيان وكل عمل بالمكر والخديعة والفكر في
الاعمال الدقيقة المشتري يدل على العلم والتقى وارباببها والمريخ يدل على

الاسلحة والجنود والقواد والحروب والقتال وكل عمل بالعجلة والشمس على الملك و
السلطنة والزهرة على النساء والتزويج واللهو والطرب وعطارد على التجارة
والشركة والقمر على الاشياء كلها لا ليس على ما يسرع استحالته فصل زحل
يدل على الحموضة والمشتري على الحلاوة والمريخ على المرارة والشمس على الحرافة والزهرة
على الدسومة وعطارد على التفه والقمر على الملوحة فصل زحل يدل على الاشكال
القصر والمشتري على الاعتدال والمريخ على الطول والشمس على التدوير والزهرة على التربيع
وعطارد الدقة والقمر على الغلظ فصل زحل من الالوان يدل على السوداء
والمشتري على الغبرة والمريخ على الحمرة والشمس على الصفرة والزهرة على البياض وعطارد
على السمرة والقمر على البياض مع الزرقة فصل زحل من الجواهر الاسرب وللمشتري الرصاص
وللمريخ الحديد وللشمس الذهب والزهرة النحاس ولعطارد الزيبق وللقمر الفضة
فصل زحل من الانسان الدرد وللمشتري الكهولة وللمريخ الشباب وللشمس
اول الشباب والزهرة الحداثة وعطارد الصبى والقمر الطفولية فصل زحل يدل
على الطحال والمشتري على الكبد والمريخ على المرارة والشمس على القلب والزهرة
على الكلى وعطارد على اللسان والقمر على المعدة فصل سير زحل في كل يوم دقيقتان
والمشتري خمس دقايق والمريخ اربعون دقيقة والشمس والزهرة درجة بالتقريب
والقمر ثلثة عشر درجة فصل مدة رجوع الزحل اربعة اشهر وتسعة عشر يوما
واستقامته ثمانية اشهر ويوم واحد والمشتري رجوعه اربعة اشهر ويوم واحد
واستقامته تسعة اشهر وتسعة ايام والمريخ رجوعه شهران وسبعة ايام و
استقامته ثلثة وعشرون شهرا والزهرة رجوعها شهر واحد واحد عشر يوما و
استقامتها ثمانية عشر شهرا وخمسة عشر يوما وعطارد رجوعه احد وعشرون

واستقامته

واستقامة ثلثة اشهر وخمسة ايام فصل الرباطات هي الرجوع التي بين الكواكب والشمس حالة
رجوعها فلزحل قلو وللمشتري قلت وللمريخ فو وللزهرة مز ولعطارد كز فالكواكب العلوية
تظهر بعد احتراقها في المشرق مستقيمة ابدا ولا تزال تزايد بعدها الى ان تصير بقدر ازمنة
رجوعها فيسيره واما السفليات فيحترقان مرة راجعين ومرة مستقيمين وبين احتراقيها
لزحل سنة فارسية وثلثة عشر يوما وللمشتري سنة وثلثة وثلثون يوما وللمريخ سنتان
وتسعة واربعون يوما وللزهرة تسعة اشهر واحد وعشرون يوما ولعطارد ثمانية وخمسون يوما
وللقمر تسعة وعشرون يوما وكل ذلك بالتقريب فصل السبت نهاره لزحل
وليلة للمريخ والاحد نهاره للشمس وليلة لعطارد والاثنين نهاره للقمر وليلة للمشتري
والثلثاء نهاره للمريخ وليله للزهرة والاربعاء نهاره لعطارد وليله لزحل والخميس نهاره
للمشتري وليله للشمس والجمعة نهارها للزهرة وليلها للقمر وكل ذلك لاوائل ساعات النهر
الليالي واما باقي الساعات فالكواكب التي يلي رب الساعة الاولى على النسق
فردارية زحل احد عشر سنة وللمشتري اثنا عشرة سنة وللمريخ سبع سنين
وللشمس عشر سنين وللزهرة ثمان سنين ولعطارد ثلثة عشر سنة وللقمر تسع
سنين وللراس ثلث سنين وللذنب سنتان فصل فللكواكب دور كبرى
ودور وسطى وصغرى فالكبرى للشمس هو ما يخرج من ضرب اثنا عشر الذي هو عدد البروج
في اول عقدة العشرات وللقمر ما يخرج من ضربه ايضا في نهاية الاحاد وهي تسعة
ولساير الكواكب بقدر اجزائها من حدود للنيرين واما الصغرى للشمس فمن
اجتماعها الى ان تعود الى ذلك الوقت الجزو وهو لكل تسعة عشر سنة وللقمر
فمن اجتماعها الى ان تعود الى ذلك الوقت وهو لكل خمسة وعشرين دورة
من ادواره لكل دورة سنة ولساير الكواكب بقدر عودها جزء الفلك بين احتراقيه

واما الوسطى فهي لكل كوكب نصف مجموع الصغرى والكبرى فصل زحل يدل على الامراض
المزمنة واوجاع الطحال والسل وعلل الارحام والاستسقاء وكل علة تكون
من البرد والمشتري على الذبحة وذات الرية والسكتة والصداع وعلل القلب
وعلل التي تكون من الرياح والمريخ على الجراحات الدائمة وشطر الغب واوجاع
الكبد والمعدة واسقاط الجنين والعلل التي تكون من الحرارة والزهرة على العلل
للمقعدة والكلى والبواسير والعلل التي من الرطوبة وعطارد على الجنون
وذهاب العقل والوسواس السوداوي والصرع والسعال والعلل التي
يكون من اليبس والشمس والصداع مثل المريخ والقمر مثل الزهرة وينظر
الى سهم السعادة او الغيب اذا كان على وتد دال على الموت الكثير من امراض
الرحلة فرح الكواكب هو كونه اذا كان ذكرا نهاريا فوق الارض بالنهار واذا كان
ليليا مؤنثا تحت الارض بالليل الا المريخ فانه بالعكس فصل فرح عطارد في الطالع
والقمر في الثالث والزهرة في الخامس والمريخ في السادس والشمس في التاسع والمشتري
في الحادي عشر وزحل في الثاني عشر وترح كل كوكب مقابل فرحه فصل دستورية
الكواكب هو كون الكوكب في بيته او شرفه في الوتد وكوكب اخر على هذه الصفة ناظرا
اليه مثل كون الزهرة في الميزان اذا كان طالعا وزحل في الجدي فصل المواجهة
هو كون الكواكب في بيته وبعده من احد النيرين هو البعد الذي بين النير الآخر وبين
بيت الكوكب والجهتان واحدة مثل كون الزهرة في الميزان والشمس في الاسد والقمر
في القوس فصل الاثنى عشرية هي ان يؤخذ من اول البرج الى الدرجة والدقيقة
التي فيها الكوكب ويضرب في اثنا عشر ويلقى ما اجتمع من اول البرج فحيث انتهى
فهي ذلك البرج وتلك الدرجة اثنى عشرية الكوكب قدر درجة التي بين اول

الاتصال

الاتصال لسيتي اجرامها وهو للشمس خمس عشرة درجة وللقمر اثنا عشر ولكل واحد من العلويات
تسع درجة وللسفليات سبع درج واذا كان البعد بين كوكبين مثل جرميهما فهو اول
الاتصال فاذا صار نصف جرميهما فهو في اقوى الاتصال واذا تساويا في الدرج
الدقايق فهما في تمام الاتصال واذا جاوز احدهما عن الآخر بدقيقة فقد انصرف
ولقوة لبدا اذا جاوز بنصف جرميهما ولحق كوكب آخر يزيد اتصالا ما فقد تم الانصراف
النقل هو انصراف الكوكب عن كوكب واتصاله باخر ككون المريخ في الحمل
والمشتري في السنبلة والزهرة في الجوزا وينصرف من المريخ ويتصل بالمشتري
والجمع هو اتصال كوكبين بكوكب واحد كالمريخ في الحمل والمشتري في
السنبلة وهما يتصلان بزحل في الجوزا فزحل يجمع نوريهما ويكون كاتصال المريخ
بالمشتري المنع وهو ان يكون ثلثة كواكب في البروج واحد [illegible]
فالاوسط د ردما يمنع نور الاقل عن الاكثر ودفع الطبيعة تتوالى على
وجهين احدهما هو كون الكوكب في برج له مزاعمة واتصاله باخر له ايضا في ذلك
البرج مزاعمة كالزهرة اذا اتصلت بالمشتري من الحوت وثانيهما هو اتصال
كوكب نهاري باخر نهاري وهما في مكان النهار وبالعكس ودفع التدبير هو الاتصال
من اي حيز كانت والانتكاث هو رجوع الكوكب حالة ابتدائه باتصال اخر و
الاعتراض هو ان يكون الكواكب ذاهبا الى اتصال كوكب وقبل البلوغ اليه
يرجع للمتصل الى برج اخر ويتصل به كوكب آخر فذلك الكوكب قد اعترض قبل
الاتصال بالاول وخلاء السير هو انصراف الكوكب عن كوكب ما غير ان يتصل
باخر والوحشي هو كون الكوكب في برج لا ينظر اليه فيه كوكب ولا ينظر هو الى
كوكب ودفع القوة هو ان يكون الكوكب في شرفه او احد حظوظه ويتصل بكوكب

آخر فيدفع اليه قوته والاقبال هو كون الكوكب في الاوتاد وما يليها والادبار هو كونه
في السواقط والنحس هو ان يكون الكواكب في هبوطه او وباله فيتصل به كوكب له
زائعة في ذلك البرج فتخرجه من هبوطه والمكافات هو ان يتفق فيقع لذلك
الكوكب المتصل رداءة حال فتخرجه المتصل به منه والقبول هو اتصال الكوكب
بكوكب من بيت المتصل به او شرفه او حده او مثلثه او وجهه والرد هو اتصال
كوكب بكوكب راجع او محترق والقطع هو اتصال كوكب بكوكب منفرد لا يتصل بشيء
من الكواكب [illegible] اذا كان بين الكوكب وبين درجة البرج اكثر من خمسة
درجات فهو ليس بعد في ذلك البرج بل في الثاني عشر منه واذا كان اقل فهو ليس بعد
في ذلك البيت ومتى كان درجة البيت اقل من درجة الكواكب فهو في حقيقة
البيت [illegible] السهم دليل يستخرج من دليلين واليونانيين سهام
كثيرة فمنها سهم السعادة وهو يدل على المال ويؤخذ بالنهار من الشمس الى القمر
وبالليل بالعكس ويلقى من الطالع وسهم الغيب وهو يدل على الراي والدين والاخبار و
عن الغيب ويؤخذ من القمر الى الشمس بالنهار والعكس في الليل وسهم الام بالنهار
من الزهرة الى القمر وبالعكس في الليل وسهم الاب بالنهار والليل من
زحل الى القمر وسهم التزويج للرجال بالنهار والليل من الشمس الى الزهرة وللنساء
من الزهرة الى القمر واما باقي النهار فمن صاحب البيت الدال على ذلك
الشيء بالنهار والليل من البيت ويلقى من الطالع [illegible] القوة الطبيعية
للكواكب هو ان يكون في حظ من حظوظه او صاعدا في فلكه او في ربع الارض
مستقيما مشرقا او صاعدا في الشمال وقوتها العرضية ان تكون في وتد
او ما يلي وتدا [illegible] ضعف الشمس هو ان يكون في مقابلة النحوس او مقارنتها

ادرتها

او تربيعها او في هبوطها او بالهما او ساقطة عن الاوتاد او في الربع الذاهب من الفلك او
منكسفة او يكون بينها او بين احد الجوزهرين اقل من اربع درجات وضعف القمر ان
يكون منكسفا او محاسا للشمس او مقابلها ويكون بينهما اقل بين احد الجوزهرين
اقل من اثنى عشر درجة في الاجتماع او الاستقبال ذاهبا اليهما او منصرفا عنهما
او يكون بينه وبين احد الجوزهرين اقل من اثنى عشر درجة والاستقبال اذ ان هما
اليهما يكون جنوبيا او هابطا في الجنوب او متصلا بالنحوس واشد ذلك كله ان يكون
غير مقبول وان يكون في اواخر البروج او في الطريقة المحترقة وهو الميزان والعقرب
وان يكون في ما بين تسعة عشر درجة من الميزان الى ثلث درجة من العقرب
وان فيها هبوط النيرين [illegible]
احوال العلويات والربعة السفليات كل واحدة مع نظيرها وصور السفليات
مطبقة للصور الفلكية فصل اذا كان طالع السفر برجا ثابتا حكم لعدم المسافة
عليه وان كان منقلبا حكم [illegible] وان مجده في النصف الاخير وطالع السنة
دال على الملك والدولة فصل المركز عند الاحكاميين وهو موضع القمر
عند الاجتماع او الاستقبال او تربيعه للشمس فصل المسمى اذا رجع او
احترق بعض سعادته والنحس المقبول في موضعه كان عون الشر فصل فتح الباب
هو انصراف القمر عن كوكب واتصاله بآخر يليه في مقابلة بيت الاول كانصرافه
عن احد كوكبي المريخ والزهرة واتصاله بالآخر فاذا كان فتح الباب عندما يكون
القمر في احد المراكز المذكورة كان ما يدل عليه ان كان من المريخ والزهرة
فالامطار والاعصار وان كان من زحل والشمس فالحر في وقته والبرد في وقته
وان كان من القمر وزحل فالبرد والمطر وان كان من المشتري وعطارد

فى الشتا وبروج الرياح من الهوائيات وكواكبها الشمس وعطارد والمشترى والمريخ
ينقص منه وفى زحل فى الهوائيات ينقص من الحر والمريخ تزيد فيه وزحل فى المائيات
يزيد فى البرد والمريخ ينقص منه واجتماع الكواكب الرياحية فى البروج الهوائية
يدل على الرياح فصل بروج الامطار من المائيات والاسد والدلو
كواكبها القمر والزهرة وعطارد فصل صاحب طالع الابتداآت اذا
كان من كواكب الامطار وهو فى البرج مطرية ونظر اليه الكوكبان الاخران
دل على الامطار الكثيرة والانداء فان كان ذلك القمر كانت سيول وامطار
عامة وان كانت الزهرة فامطار وضباب وظلمة وان كان عطارد ففيه
رياح وانتقال عطارد من برج الى برج يحدث فى الهواء حركة فصل طالع
الابتداآت هو دلائل الخصب والجدب والبروج الارضية دالة على الاكثار
من نبات الارض والمائيات على نبات الماء والناريات على الذهب والفضة
والجواهر والهوائيات على عبدة الاناء والبقر والغنم فصل طالع السنة والكسوف
عليه يدلان على العامة وكذلك القمر ويدل الشمس بالنهار والقمر بالليل على
السلطان وكذلك كل كوكب على ما يدل عليه من طبقات الناس وما عرض
احوال السنة يكون على طبقة اقوى كوكب فى صورة طالعها فصل واذا نظر
رب الشرف الى موضع شرفه عند حلول الشمس اوايل البروج دل على علو احوال
الناس وكثرة خيراتهم فصل اذا كان فى بيت السفر كوكب نحس او منحط كثرت
اسفار الناس فى تلك السنة فصل اول الاقاليم زحل وثانيها للشمس
وثالثها لعطارد ورابعها للمشترى وخامسها للزهرة وسادسها للقمر وسابعها
للمريخ وصلاح كل اقليم لطبع صلاح كوكبه فصل المريخ اذا ناظر الشمس وصاحب

يليها

بلبهاان كان من برج نارى نظر عداوة الى الملك ثاير من جهة المشرق وان كان
من برج هوائى فمن المغرب وان كان من ارضى فمن الجنوب وان كان من مائى
فمن الشمال وان كوكب كان فى برج الانتها من طالع الدولة عند التحويل فانه
يدل على امور كثيرة منها على طبيعة ذلك الكوكب فصل المريخ فى عاشر طالع السنة
او عاشر طوالع الارباع والاجتماعات والاستقبالات تحدث الشهب فى الجو ان
كان البرج هوائيا فهو اوكد وان قارنه او قابله عطارد فاوكد وان كان القمر
منحوسا فاشد تاكيدا وان كان المريخ فى وتد الارض فى برج ارضى والسعود ساقطة
عنه وعطارد يتصل به فانه يدل على الزلازل والرجفات والنيران فى الارض و
شار المعادن فصل زحل رابع احد هذه الطوالع يدل على الزلازل والخسوف
فان كان البرج ارضيا كان اوكد فان قارنه او قابله عطارد فاوكد وان كان القمر
منحوسا فاشد تاكيدا او عاشر هذه الطوالع اذا كان هوائيا وفيه النحوس او القمر
منحوسا دل على احداث يرونها فى الهوا مثل ذوات الاذناب وغيرها ورابعها اذا
كان ارضيا وفيه النحوس او القمر وهو منحوس دل على الزلازل والخسوف فصل
مقابلة المريخ وزحل يدل على الفتن والحروب خصوصا اذا كان فى الاوتاد والوقت
فى ذلك بلوغ المريخ الى الوتد بالمراد البعد بين احدهما والوتد او بالعكس على الراى
او بلوغ طالع التحويل الى احدهما او تربيعه او مقابلته هذه كلها على ان لكل الشهر و
خمسين دقيقة ومثلث ثوانى ربما فصل كون المريخ تحت الشعاع عند احد الطوالع
المذكوره دال على الفتن والحروب لاسيما اذا كان فى الوتد والبروج المنقلبة
وان كان التحويل نهارا والمريخ فى تربيع الشمس او مقابلتها وهو فى برج منقلب
دل على خروج خارجى على الملك ويستدل على الحروب لسهم بن يوخذ لاخذ بها من درجة

الشمس الى درجة المغرب ويلقى من الطالع والآخر من المريخ الى القمر ويلقى من موضع الشمس
دعلا بما في النهار والليل سواء واذا كان المريخ مع احد هذين عند احد هذه الاوتاد
المذكورة دل على الحرب لاسيما اذا كان المريخ في البروج النارية فصل طالع
التحويل والاجتماع والاستقبال الذي قبل التحويل وصاحباهما مما يستدل
بها على الوباء والامراض وكذلك طوالع الارباع والاجتماعات والاستقبالات
الكائنة قبلها فصل اتصال صاحب ما ذكرنا بصاحب السادس مع نحوسة القمر
يدل على الوباء والامراض وبصاحب الثامن مع نحوسة القمر على الموت الكثير
وحسن المرض من طبيعة الكوكب فصل صعود الكواكب في افلاكها وفي الطوالع
دال على عزة ما يدل عليه ذلك الكوكب وبالضد هبوطه فصل المشتري على
الارض خصوصا اذا ضعفت وزحل على الغلاء خصوصا اذا قوي فان قوي من
كونه صاعدا في احد الاوتاد فيزداد نبلو وان كان من جهة الخطوط والقبول
فيطلب وينفق والمستولي على الاوتاد طالع فصول السنة اذا كان قويا وبعد ان
يكون صاعدا كائنا في وتد وقد نظر من خطوطه دال على النزول الغلاء اي دل على
ذلك الكوكب فان كان مع قوته سريع السير تناهى في علاته وان كان
بطيئه بطل السفر وان كان ناقص السير نقص السفر فصل الكسوف يؤثر
في البلدان التي طالعها برج الكسوف او مثلثه ذلك البروج ولكل مثلثه
ربع من المعمورة فالنارية للذي بين المشرق والجنوب والهوائية للذي بين
المغرب والجنوب والمائية للذي بين المغرب والشمال ويؤثر الكسوف بمقدار
ساعات الكسوف من ابتدائه الى انجلائه ولو ضد لكل ساعة سنة ويؤثر
من كسوف الشمس سنة ومن خسوف القمر شهر ولنا الوقت في معظم التأخير

فان

فان نسبة الساعات الزمانية التي بين موضع الكسوف وطلوعه الى اثنا عشر لنسبة ما بين
بدء الكسوف ومعظم تاثيره الى مقدار الزمان كله فيضرب الساعات الزمانية التي بين
موضع الكسوف والزمان الذي للكسوف وليقسم على اثنى عشر فما حصل فهو ابتداء
الزمان من بدء الكسوف الى معظم ما يكون مدبر الكسوف هو الكواكب المستولي على
برجه وطالعه وان تساوت كواكب في الاستيلاء فصل لمشاركة الكواكب الاقرب
منه في الشهادة والكوكب الثابت الذي في درجة الكسوف او في درجة طالعه
او عاشره والمشرق القريب التشريق والمقيم من الكواكب العلوية فعلى هذا
ربما كان مدبر الكسوف كوكبا واحدا وربما كان اكثر من المتحيرة والثابتة و
اما جنس ما يؤثر فيه الكسوف فيستدل عليه بالبرج الذي فيه مدبره وبصورة
ذلك البرج الصورة التي فيها الكواكب الثابتة من الصور الثابتة ذوات نوع من
فان كان في برج انسي كان تاثيره في الانسان وهكذا ما سواه وان كان المدبر
في الصور التي يدل الحيوان البري وعرضه شمالي دل على الزلازل والخسوفات
وان كان في هذه الصور وعرضه جنوبي دل على الامطار والسيول زحل
اذا كان هو المدبر وحده فانه يدل على الفساد من برده واما المشتري فانه يحيي
الاشياء والمريخ فانه سبب الفساد من اليبس والزهرة فانها تدل على كثير
ما يدل عليه المشتري وعطارد فانه اذا مازج كوكبا شاكل طبعه موضع الكسوف
احد طوالع المواليد يغير بذلك الوتد ووقوعه في موضع النيرين مولدا او في مقابلتهما
يغير بالمولود اما كسوف الشمس ففي موضع الشمس من المولد او مقابلتها واما
القمر ففي موضعه من المولد او مقابلته واتصال النيرين بعد انفرادهما من الكسوف
بكوكب يغير بذلك الكوكب بما يدل عليه ذلك الكوكب وعزه انفصالهما

الكوكب الثلاثة من جهة واحدة دل على هبوب رياح من تلك الجهة وان كان من
جهات دل على رياح مختلفة فصل الاوتاد يدل على ظهور الامر والمشرق ويقوم
مقامه وسائليها على الرجاء والمغرب يقوم مقامه والسواقط على الفوات والداخل
تحت الشعاع يقوم مقامه فصل المنصرف عنه القمر يدل على ما مضى من الامر والمتصل به
على المستقبل وصاحب بيت القمر على عواقب الامر فصل ضد الشمس في المقارنة
من زحل والمقابلة من المريخ فصل اذا كان طالع الزوجة سابع طالع الزوج وطالع
المملوك سادس طالع المالك وطالع المصحوب عاشر طالع الصاحب دامت ايام
مع الامر فصل [illegible] المواليد [illegible] فيها فصل كل شهر
من شهور الحمل يتولاه واحد من الكواكب يبلغ الشهر السابع الى القمر فيتولى
الشهر الثامن زحل ايضا والتاسع المشتري فصل المعتدي من المواليد هو
الذي يعيش ثلثة ايام والمربي منها هو الذي يعيش اربع سنين فاذا كان
احد النيرين في احد الاوتاد ونظر اليه نحس فالمولود لا يعيش وكذلك متى كان
الطالع محصورا بين نحسين ولم ينظر اليه سعد والمستولي في موضع النيرين النوبه
نحس فصل ادلاء التربية هي درجة الطالع وصاحبه والنيران وسهم السعادة
وارباب مثلثاتها كلها ومتى كان اكثر ذلك في الاوتاد وما يليها وفي حظوظها
سعود او سليمة فالمولود نزل ومتى كان بالضد لم يترب ومتى كان فيما بين ذلك
فحسبه فصل سعادة القمر يوم ثالث الولادة وسابعها تدل على غزارة اللبن
وطيبه وبالضد صورة المولود وحليته ومزاجه تعرف كله من المستولي على موضع الطالع
وموضع القمر ومن اقوى الكواكب حظا في موضعه والطوال صاحب طالعهم في
دوري افلاك تدادريا وبالضد فصل الهيلاج دليل القمر وهو بالنهار الشمس
م

ثم القمر ثم طالع ثم سهم السعادة وبالليل القمر ثم الشمس ثم السهم ثم الطالع والمستولي على
موضع الهيلاج من الدوالي والكدخداه ومنها يعرف العمر وكثرة الهيلاجات وقوتها ونظر
بعضها الى بعض يدل على صحة المولود وذكائه فصل المواضع القاتلة هي درجة
الغارب ومقارنة النحسين والتربيع وتربيعها ومقابلتها ومواضع الكواكب
الثوابت التي هي الجوالع فصل متى كان الكدخداه في وتد اعطى من العمر
سنيه الكبرى وان كان فيما يليه فسنيه الوسطى وان في الزوائل فسنيه
وان لم يتصل من التثليث والتسديس فصل سنيه الصغرى الا ان كان في
الوتد فتامة وان كان فيما يليه فثلثيها وان كان في زائلة فثلثها وكذلك
ينقص النحوس المتصلة به فصل متى حدث علة والقمر في البرج الذي كان فيه في
المولد او تربيعه او مقابلته فانها صعبة شديدة ان تكون العلة من طبيعة النحس
فصل العطارد والقمر اذا كانا غير متناظرين ولا ناظرين الى الطالع والنحوس
فصل يعرض في الحال الخاصة للنفس آفات من طبيعة الكوكب النحس فصل
اذا لم ينظر القمر الى عطارد في مولد ولا ينظران الى الطالع وزحل بالنهار يكون
في الوتد وبالليل المريخ فيه فالمولود في اكثر الامر يكون مصروعا وان كانا على
الحال المذكور وزحل بالليل في الوتد والمريخ بالنهار فيه فالمولود يكون مجنونا
ولا سيما اذا كان احدهما في السرطان والسنبلة والحوت فصل ادلاء الآباء الشمس و
زحل الطالع وصاحبه وسهم الاب وصاحبه والمقدم بالنهار الشمس وبالليل زحل و
ادلاء الام القمر والزهرة والبيت العاشر وصاحبه وسهم الام وصاحبه والمقدم
بالنهار الزهرة وبالليل القمر ادلاء الاخوة المريخ وعطارد والبرج الثالث
وصاحبه وسهم الاخوة وصاحبه فصل ادلاء المال البرج الثاني وصاحبه

المشتري وسهم السعادة وصاحبه وسهم المال وصاحبه ودلائل الصناعة هي برج وسط
السماء وصاحبه والمريخ والزهرة وعطارد وسهم العمل وصاحبه ودلائل التزوج
للرجال البيت السابع وصاحبه والزهرة وسهم تزويجهم وصاحبه وللنساء
البيت السابع وصاحبه والشمس وسهم تزويجهن وصاحبه والمشتري وسهم الولد
وصاحبه ودلائل الاصدقاء البيت الحادي عشر وصاحبه وسهم الاصدقاء وصاحبه
ودلائل الاعداء البيت الثاني عشر وسهم الاعداء وصاحبها ودلائل السفر
البيت التاسع وصاحبه والمريخ وسهم السفر وصاحبه ودلائل الموت هي صاحب
الثامن والكوكب القاطع وجزء الاجتماع والاستقبال الكائنين قبل
الولادة ... كون دلائل السفر في الاوتاد وكون صاحب الطالع في الزوايل
يدل على السفر وزوال القمر عن الاوتاد وكون المريخ في الاوتاد كذلك
واذا كان سهم السعادة وصاحبه واحدهما في البيت التاسع يدل على كثرة
الاسفار النافعة ... قوام الاختيارات من بصلاح القمر
قبوله وصلاح صاحب بيته وصلاح بيت ما يختار وصلاح طالع لوكيله وصاحبه
واوتاده الاربعة والامور المعتادة لا يحتاج الى الاختيار والامور التي يراد
عنها سرعة الانتقال يختار طالعه وموضع القمر من البروج المنقلبة ولكن مسعودة
وبالضد والبروج النهارية للنهاريات اوفق وبالعكس والقمر في الطالع مذموم
في جميع الاختيارات الا في البيع والشرى اذا كان مسعودا ولا بأس في الاختيار
بنظر النحوس من التثليث والتسديس ونظر المسعود من التربيع والمقابلة
وزوال صاحب البيت القمر عن الاوتاد ونحوستها يدل على فساد عاقبة
كل اختيار ومتى كان صاحب العرض نحسا لم يمكنه من الاوتاد بل يجعل مكانه

الحادي

الحادي عشر او التاسع او الثالث والخامس الا اذا كان الاختيار في طلب التزوج
الفتح والحروب ومتى لم يكن لصلاح القمر في اختيار جعلنا احد السعدين في الطالع
او وسط السماء مقبولا في موضعه والحمد لله على الائه والصلوة
محمد صفوة انبيائه وعلى آله
واصحابه واوليائه

چهل سؤال : عنوان دُ ربعم

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب .... اربعین ....

مؤلف متن .... مجهول المؤلف .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط .... تعداد سطر ۲۰ ....

جزء کتب .... زبان عربی فارسی .... عدد اوراق ۸ ....

طول .... عرض .... شماره عمومی ۱۲۲۲۸/۲

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری ....

ملاحظات ....

دینار بوده باشد و بشخصی داد که از این قرار بفروشد آن شخص از قرار پنج قدک یکهزار
دینار فروخت بلیت و چهار هزار دینار رسید و اظهار کنی که سبب کسر جلیت
و نقصان از کیست سؤال چهل من جنس را خواهند بکشند از یکمن تا چهل من
آنچه اراده نمایند بیکدفعه با چهار سنگ اظهار کنی که مقدار هر یک از آن چهار
سنگ چند است و روش کشیدنش کدام سؤال شخصی عددی در خاطر نگاه
دارد اظهار کنی که چند در خاطر گرفته سؤال اگر شخصی دو عدد در خاطر نگاه
داشته باشد اظهار کنی که هر یک چند است سؤال اسمی در خاطر گیرند اظهار
کنی که چه اسمست که در خاطر گرفته سؤال دو کس ده من عسل دارند و این
عسل در پیمانه است که پیمانه ده من میگیرد و دو پیمانه دیگر دارند یکی سه من میگیرد
دیگری هفت من و این ده من عسل را میخواهند با این پیمانه سه منی و هفت منی قسمت
کنند و هر کدام حصه واقعی خود که پنج من است تصرف نمایند اظهار کنی که چه بدستور
پیمانه کنند و حصه واقعی خود بردارند سؤال سه مرد با سه زن از خود میخواهند
از آب بگذرند کشتی دارند که بیش از دو کس نمیبرد و می باید که همان بگذرند
که زن با نامحرم در آن طرف آب یا درین طرف یا در کشتی نباشند مگر با شوهر
اظهار کنی که بچه روش بگذرند سؤال شخصی سه نان داشت و شخصی دیگر دو نان
در وقت خوردن دیگری بدیشان شریک شد چون فارغ شدند آن شخص شریک
پنج درهم بدیشان داد صاحبان نان باهم گفتگو و نزاع میکردند باینکه هر یک نصف
بردارند و صاحب سه نان راضی نمیشد حکم اظهار کنی که موافق حساب بهر یک
چه میرسد سؤال در هر انگشت که انگشتری جا دهند اظهار کنی که انگشتر
در کدام انگشت است سؤال اگر بپرسد انگشتر در دست چپ دارم یا در دست

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله مشتمل است بر چهل سؤال چون از کسی هر کدام را که پرسند در جواب
مبادرت نماید بی آنکه رجوع بجبر و مقابله و اربعه متناسبه و خطائین و تحلیل نماید
و این مسائل است بالیقین شخصی درهمی چند به شخصی داد که در میان
جمعی بتضاعف واحد قسمت کند یعنی اولین را یکی و دویمین دو و سیمین را
سه بدین دستور دیگری قبول کرد و در میان ایشان سویه نمود یعنی برابر داد
و تفاوت ننهاد پرسند هر کسی را چه دینار اظهار کنی که چند کس بودند و دینار چند
چیزی در میان جمعی پنهان کنند اظهار کنی که پنهان شده در آن جمع
پیش کیست کسی نقدی بخاطر گیرد و از آن در خاطر جنسی خریداری نماید
بآن قیمت که تو مقرر کنی اظهار کنی که چند من و چه مقدار جنس بآن نقدی که
بخاطر گرفته خریداری نمود دو شخص مثلا هر کدام شش قدک دارند یکی
دو قدک را بهزار دینار خریده و دیگری سه قدک را بهزار دینار که کسی قدک آن
پانزده هزار دینار باشد و شش قدک این ده هزار دینار که مجموع بیست و پنج هزار

دینار

دینار بوده باشد و بشخصی داد که ازین قرار بفروشد آن شخص از قرار پنج قدک بده هزار
دینار فروخت بیست و چهار هزار دینار رسید و اظهار کنی که بسبب کسر چه علت
و نقصان از کیست [illegible] چهل من جنس را خواهند بکشند از یکمن تا چهل من
الخ اراده نمایند بیکدفعه با چهار سنگ اظهار کنی که مقدار هر یک از آن چهار
سنگ چند است و روش کشیدن کدام [illegible] شخصی عددی در خاطر نگاه
دارد اظهار کنی که چند در خاطر گرفته [illegible] اگر شخصی دو عدد در خاطر نگاه
داشته باشد اظهار کنی که هر یک چند است [illegible] اسمی در خاطر گیرند اظهار
کنی که چه اسمست که در خاطر گرفته [illegible] دو کس ده من عسل دارند و این
عسل در پیمانه ایست که پیمانه ده من میگیرد و دو پیمانه دیگر دارند یکی سه من میگیرد
دیگری هفت من و این ده من عسل را میخواهند با این پیمانه ها سه منی و هفت منی قسمت
کنند و هر کدام حصهٔ واقعی خود که پنج من است تصرف نمایند اظهار کنی که چه نحو
پیمانه کنند و حصهٔ واقعی خود بردارند [illegible] سه مرد با سه زن خود میخواهند
از آبی بگذرند و کشتی دارند که بیش از دو کس نمیبرد مردمی باید که چنان بگذرند
که زن با نامحرم در آن طرف آب یا درین طرف یا در کشتی نباشند مگر با شوهر
اظهار کنی که بچه روش بگذرند [illegible] شخصی سه نان داشت و شخصی دیگر دو نان
در وقت خوردن دیگری بدیشان شریک شد چون فارغ شدند آن شخص شریک
پنج درهم بدیشان داد صاحبان نان با هم گفتگوی و نزاع میکردند باینکه هر یک نصف
بردارند و صاحب سه نان راضی نمیشد که اظهار کنی که موافق حساب بهر یک
چه میرسد [illegible] در هر انگشت که انگشتری جا دهند اظهار کنی که انگشتر
در کدام انگشت است [illegible] اگر پرسد انگشتر در دست چپ دارم یا در دست

راست اظهار نمائی سؤال شش عدد نقدی جمعی در دست نگاه دارند هر کس
هر چه خواهد از این شش عدد اظهار کنی که هر کدام از این شش عدد چند در دست
دارند سؤال دو شخص در بیع اسبی حاضر شدند یکی گفت اگر به من ثلث
آنچه با تست بمن دهی با آنچه با من است مساوی قیمت اسب است دیگری گفت
اگر به من ربع آنچه با تو است با آنچه با من است مساوی قیمت است اظهار نمائی که با هر
کدام چند است و قیمت اسب چه مقدار است سؤال کدام عدد است که چون
نصف او بر او زیاده کنی و شش عدد و چون نصف و شش عدد از آن کم کنی چیزی
باقی نماند سؤال سه قدح یکی از چهار من عسل پر است و یکی از پنج من سرکه و
یکی از سه من آب چون همه را در ظرف دیگر ممزوج کنند و باز قدحها را
پر کنند اظهار کنی که هر قدحی چند از عسل و چه مقدار از سرکه و چه مبلغ از آب دارد
نی که ثلثش در گل و ربع در آب و خارج از آب سه شبر باشد اظهار کنی که مجموع
چند شبر است سؤال از مبلغی شخصی نصف بقرض داد و ثلث گم کرد باقی
ماند پنج درهم اظهار کنی که کل مبلغ چند بوده سؤال دو فوج کبوتر بودند ثلث
یک فوج چون بفوج دیگر ملحق شود هر دو برابر میشود اظهار کنی که هر یک از آن دو فوج
چند کبوتر است سؤال اقرار کرد غلامی که هزار دینار دارم و نصف مال آقای
خود اظهار کرد که هزار دینار هم الا نصف مال غلام اظهار کنی که مال غلام چند است
و مال آقا چند سؤال سه اسب خریده اند بیشتر ده هزار دینار یکی یک ساله و یکی دو
ساله و یکی سه ساله نصف قیمت یکساله اگر بر قیمت او بیفزایند میگردد قیمت دو ساله
و ثلث قیمت دو ساله که از قیمت او کم کنی میگردد مساوی قیمت یکساله و اگر
ثلث را بر آن بیفزائی میگردد مساوی قیمت سه ساله و از قیمت سه ساله ربع

کم شود

ام سود میشود مساوی قیمت دو ساله و اگر اضعف کم گردد دیگر دو مساوی قیمت
یکساله اظهار کنی که قیمت هر کدام ازین هژده درهم بدین صفت چند است
سؤال ۲۳ شخصی مبلغی بجمعی داد بتضاعف واحد از جهة تجارت ایشان
دو چندان نفع آوردند مجموع چهل و پنج دینار شد اظهار کنی که چند کس بوده اند
و دینار اصل چند است و هر کدام چه نفع آورده سؤال ۲۴ شخصی چند عدد بدست
گرفت و گفت این عدد را اگر در دست دارم بفلان عدد میرسانی و فلان عدد
هم زیاد از آن میدهی و آنچه در دست دارم هم میدهی اظهار کنی که چند عدد
موافق آن نگاه باید داشت که آنچه سائل گفته بعمل آید سؤال ۲۵ ولایت
بمقصد دویست فرسنگ چهار کس باین راه روانه شدند یکی هر روزه ده فرسنگ
میرفت دیگری هر روز هفت فرسنگ و یکی هر روز پنج فرسنگ و یکی هر روز یک
فرسنگ میرفت بتضاعف واحد یعنی یکروز یک فرسنگ دو روز دو فرسنگ
و در سه روز سه فرسنگ همچنین تا منزل را طی نمود که اینکه هر روز بتضاعف
واحد میرود بدیک از اینها چند روز میرسد و منزل را در چند وقت طی میکند
سؤال ۲۶ دو شخص ده شتر دارند یکی شش شتر و یکی چهار شتر هر کدام پنج
خروار جنس از جهة خود بشتران حمل نموده اند و پنج خروار دیگر از جهة شخصی
بر ین شتران حمل نموده آن شخص که از جهة او پنج خروار بار بشتران خود بار
کرده اند ده هزار دینار بدیشان داد هر کدام پنج هزار دینار بسویه گرفتند غیری
گفت که این سویت موافق واقع نیست بلکه صاحب چهار شتر ظلم کرده اظهار
نمائی که حصه واقعی هر کدام ازین ده هزار چند میشود سؤال ۲۷ شخصی بکسی زمینی
فروخت که صد گز عرض و صد گز طول داشته باشد و آن شخص در عوض دو قطعه

زمین داد که هر قطعه پنجاه گز عرض و طول داشت آن زد بتصور اینکه حق او بوده شده
راضی شد اظهار کنی که وجه طلب او رسیده باشد مسئله ۲ کسی شخصی را باجرت
گرفت که دیوار ده گز در گز بنا کند چون تمام نماید ده دینار در عوض باز یافت کند
او دیواری نه گز در نه ساخت و نه دینار طلب میکرد اظهار کن که طلب او موافق
حسابست یا نه مسئله ۳ جمعی بباغ در آمدند صاحب باغ گفت بتفاوت واحد
انار چیده بیاورند یعنی اولین یک انار و دومین دو انار و بدین دستور
تا نود و یک انار جمع شد اظهار کنی که چند کس بودند مسئله ۴ باغی نه در دارد
از بروری بتفاوت واحد بر دیگری انار آورند اظهار کنی که چند انار جمع میشود
مسئله ۵ باغ هفت در دارد و شخصی در باغ چند انار چید که بهر دربانی
نصف آنچه با او بود داد و چون بیرون آمد یک انار با او بود اظهار کنی که آنچه در باغ
چیده چند انار بود مسئله ۶ حوضیست که چهار فواره دارد که حوض را اول
یک روز پر میکند و دومین در دو روز و سیومین در سه روز و چهارمین در
چهار روز حوض را پر میکند هرگاه چهار فواره را بیک مرتبه سر دهند اظهار کنی
بچند وقت حوض را پر میکند مسئله ۷ اگر حوض مذکوره بالوعه داشته باشد که حوض را
در هشت روز خالی کند هرگاه هر چهار فواره را سر دهند چند ساعت حوض را
پر میکند مسئله ۸ گوشواره راست کرده اند از لعل و مروارید و طلا بوزن
یکمثقال هشت درهم لعل از قرار یکمثقال سی درهم و مروارید مثقال به هژده
درهم و طلا مثقال به چهار درهم اظهار کنی که گوشواره مذکوره چه مقدار لعل و چه مقدار
لؤلؤ و چه مبلغ طلا دارد کدام عددست که زیاده کنی بر وی ربع او را ده میشود
مسئله ۹ کدام عددست که زیاده کنی بر او سه خمس او را و بر مجموع ربع آن را

دو

که ده از یک است عدد کدام ؟ سؤال شود عدد همان پنج مجموع از کنی نقصان چون و
شخصی سؤال شود دوازده دوازده از باقی نصف در کنی ضرب خود نفس در او را آن چون
را اولین کرد قسمت روش بدین پسر نه بدین آورد نقد آنچه و مال دو دارد پسر
بگذارند چهارم و ربع در بود مانده آنچه از را سیمین و ثلث مانده آنچه از را دومین و
بگذارند هفتم و سبع باقی ما از را ششم و سدس ماند آنچه از را پنجم و خمس باقی ما
نمود قسمت مذکور طریق بر که بود مال عشر ماند بود آنچه عشر را نهم و تسع را هشتم و
است چند او عشر و کسر با رسیده چه پسران از یک هر مقدار و بوده چند او مال که کنی اظهار
مال دو آن مجموع که است مال دو از زیاده زید مال که شخصی کرد اقرار سؤال
است چند کدام هر مال دو آن که کنی اظهار شش و نود او مسطح و است بیست
ضرب عدد کدام ؟ سؤال شود می شش و نود کنی ضرب دیگری در را یکی چون که
حاصل از کنی نقصان چون مجموع خمس مجموع بر او ربع بر کنی زیاده
شش شود بر ربع بر کنی زیاده که است عدد کدام خمس باقی میماند
داشت باید اولا منظور گفته شخص آنچه به پنج شخص است پانزده درهم سؤال
رسد ؟ بیک هر که شود عددی منتهی تا کرد باید جمع هم با را الیه سوال اعداد از بعد و
ده چهار با شش و شش با شود میشود سه با دو با یکی پس نقصان و زیاد بی
شد شخص پس میرسد سه پانزده را پنج عدد از یک هر پس پانزده پنج با ده
کرده پنهان آنچه که کس آن بگو ۲ سؤال جواب پنج شخص و است پانزده درهم که
بشمارد او دست در آنچه که شخص تا گرفته خود از خود راست دست از است
کند ترک را مجموع یک چهار و بگیرد چهار یک هر یعنی بکند ضرب چهار در او آنگاه
سه که بار هر و انداخت نمیتوان دیگر که بگوید هنگامی تا کن طرح سه بگو ازان بعد

طرح میکند تو حساب او را نگاه دار و به بین که با تو چند است از وی بگیر و دلشاد که
هر کس که پنهان شده با او است برسد مثلا از دست خود با خود شمرده دید که چهار
کس میشود چهار را در چهار ضرب کرد شانزده شد چهار یک او که چهار است
انداختی دوازده ماند پس چهار بار سه از دوازده میتوان انداخت و
تو خود حساب نگاه دار پس کس چهار رابع از دست او با او خبر داد از د
مسئله مثلا با او شخص گفتی که چند هزار دینار که میخواهی در خاطر بگیر و از هر
هزار فلان مبلغ بردار به بین که مجموع چند میشود مجموع را بده و فلان جنس را یکمن
خریداری نمان به بین که چند میشود چون با او خود حساب کند تو از قرار یکهزار
دینار حساب بکن که اگر تو از قرار یکهزار دینار حساب کرده موافقت با
آنچه او جنس را خریداری نموده مثلا او در خاطر پنجهزار دینار گرفت تو با او گفتی
که از هر هزار دینار دویست دینار برگیر به بین چند میشود مجموع را بده و
یکمن شکر بگیر او از هر هزار دینار دویست دینار که بردارد هزار دینار میشود
داد و یکمن شکر گرفت و باقی مانده را بهمان قیمت که یکمن هزار دینار باشد
داد و چهار من دیگر گرفت که مجموع پنجمن باشد تو نیز از یکهزار پنج دویست
دینارت پنجمن میشود و تفاوت ندارد نقصان ابهام تک
که دو هزار دینار خریده رسیده و دیگر از آن است که جمله را بر هم فروخته
چه یعنی از حصه او دینار از قرار سه صد هزار دینار فروخته شده یک
سنگ یکمن است و دویم سه منست و سیم نه من و چهارم است و هفت من مثلا
خواهی که یازده من بیکدفعه بکشی نه من و دوازده من پیش گذاشتی و بطرف
دیگر سنگ هشت و هفت من را با سنگ جمع یازده من کشیده میشود و

اگر خواهی

اگر خواهی که چهارده من بکشی به یکدفعه سنگ نه من و سه من و یکمن بایش گذاشتی
و سنگ هشت هفت من را طرف دیگر جنس چهارده من خواهد بود و بدین دستور
از یک گرفته تا چهل من بیکدفعه کشیده میشود اگر سنگها بایش گذاشته میشود

جواب این بدو طریقست اول بگو عددی که در خاطر گرفته دو قسم کند
خواه مختلف خواه ساوی و هر قسم را مربع کند و قسمین را دو مرتبه در هم ضرب کند
و مجموع حواصل جمع کند بگوید چند شد جذر مجموع مطلوبست دوم بگو که نصف
بر و بیفزاید بعد از آن به پرسش که کسر دارد اگر گوید کسر دارد بگو تا تمام کند و از
جهة کسر یکی در خاطر نگاه دارد باز بگو نصف مجموع را اضافه کند اگر کسر دارد بگو که
تمام کند و از جهة کسر دوم دو در خاطر نگاه دارد و بعد از آن بگو که نه بیندازد چون
انداخت از برای نه چهار در خاطر نگاه دار باز بگو که نه بیندازد تا دیگر بگوید که نه
میتوان انداخت تو از برای هر نه چهار در خاطر نگاه میداری بعد از آن با کسر خاطر
را حساب کن که موافق است مثلا ده در خاطر گرفته بعد از آن اول ده را اگر از دو
نصف ساوی کنیم هر قسم پنجست مربع پنج را اول مربع کردیم یعنی در نفس خود ضرب
کردیم بیست و پنج شد پنج دیگر را در نفس خود ضرب کردیم الاین بیست و پنج
شد که مجموع پنجاه باشد باز دو بار هر پنج را با هم ضرب کردیم هر مرتبه بیست و پنج
شد که این نیز پنجاه باشد با آن پنجاه که پیشتر بهم رسیده صد میشود لیکن
جذر صد که ده است مطلوبست و اگر دو قسم مختلف نمایند مثلا یکقسم را
سه و یکقسم را هفت قرار داده پس سه را مربع کردیم یعنی در نفس خود ضرب کردیم
نه شد و قسم دیگر که هفت است مربع کردیم چهل و نه شد و نه را با نه جمع کردیم
پنجاه و هشت شد پس سه که قسم اولست در هفت که قسم دومست دو بار ضرب

کردیم هر یا بر بیست و یک حاصل شد چهل و دو و چهل و دو با پنجاه هشت باز صد
میشود و جذر آن که ده است مراد الطریق دوم هرگاه دو نصف کند و نصف او کم
بیخت برا و از ده یازده میشود چون کسر ندارد چیزی در خاطر نگاه نداشتیم
باز گفتیم که نصف مجموع بر آن بیفزا هفت و نیم که نصف پانزده است برا و از ده
چون کسر دارد جهت این کسر کم باز دوم از ده و دو در خاطر نگاه داشتیم و
دو نه از آن طرح میشود بر جهت هر نه چهار در خاطر نگاه داشتیم با آن دو که جهت
کسر در خاطر گرفته بودیم مجموع ده میشود که مطلب است جواب سؤال این نیز
بدو طریق است اول آنکه بگو برا و عدد را جمع کند و در نفس خود ضرب کند و یکی
از آن دو عدد نگاه داشته را بر او بیفزاید و بگوید چند شد مجذور او ترا بیا
او از تحت بگیرد زیاده بر آن مجذور یکی از آن دو عدد است پس جذر مجذور
مذکور بگیرد و بر آن عدد زیاده از مجذور را از وی کم کند باقی عدد دیگر است
مثلا دو عدد در خاطر گرفته یکی سه و یکی چهار هر دو با هم هفت میشود و هفت را
که در نفس خود ضرب کردی چهل و نه میشود و سه را که یکی از آن دو عدد است بر او
اضافه کنی پنجاه و دو میشود مجذور تحت پنجاه و دو چهل و نه است که مجذور
هفت که عدد دو بیست سه را از وی کم کردیم ماند چهار این بود مراد طریق دیگر
آنکه بگوید یکی از آن دو عدد را دو مرتبه در دیگری ضرب کند و باز هر یکی از آن دو
عدد مربع کند و یکی از آن دو عدد را اضافه مجموع کند و بگوید که چند است اگر باشد
مجذور قریب باو از جانب تحت پیدا کرد و بعمل سابق بعمل آورد چه سه را که
عدد اول است در چهار که عدد دوم است در هر مرتبه ضرب کردیم بیست و چهار شد
و باز سه را در نفس خود ضرب کردیم نه میشود و چهار در نفس خود شانزده و شانزده

و نه بیست و پنج و چهار که پیشتر بود مجموع چهل و نه میشود و سه را بر ان زیاد
کردیم پنجاه و دو شد پس عمل سابق بعمل اوردیم مطلوب حاصل است **جواب سؤال ۱**
بگو از اسم حرف اول بینداز و باقی را حساب کن چون گوید این عدد شد ان را
بنویس باز بگو حرف دوم را بینداز و حرف اول را با باقی حساب کن چون بگوید که
چند شد بنویس برین دستور حرف سیم و چهارم تا بگوید که دیگر نماند ازین معلوم میشود
که اسم چند حرفست بعد ازان اعدادی که از جهت هر حرف نوشته جمع را حساب کن
ببین که چند شد اگر ان اسم سه حرفست بر دو قسمت کن یعنی نصف ان عدد بگیر و
اگر چهار حرفست بر سه قسمت کن یعنی سه یک ان را بگیر و اگر پنج حرفست بر چهار
قسمت کن یعنی چهار یک حساب کن بدین دستور بعد ازان یکیک آن عدد که
۱ بجهت حروف نوشته شده بود ازین عدد بیرون بعد انچه باقی ماند عدد آن حرف
از اول گرفته تا اخر بدین دستور میماند که دمو لای است اما می باید که غلط نکند
مثلا اسم احمد در خاطر نگاه داشته هرگاه حرف اول که الف است بینداز و باقی را
حساب کند پنجاه و دو میشود این را نوشتیم حرف دوم که حا است بینداز و باقی
چهل و پنج میشود این را هم چون بگوید علیحده بنویس حرف سیم را که بینداز و باقی
سیزده میشود این را هم نوشتیم و حرف چهارم که دال است انداخت چهل و
نه میشود این هم نوشتیم مشخص شد که اسم چهار حرفست بعد ازان انها را که نوشته ام
همه را با هم جمع کردیم عدد پنجاه و نه شد چون چهار حرفست بر سه قسمت کردیم یعنی
سه یک او را برداشتیم که پنجاه و سه باشد پس پنجاه و دو را که مرتبه دوم نوشته ام
از پنجاه و سه بیرون رفتیم یکی باقی ماند و ان عدد الفست پس چهل و پنج را از
پنجاه و سه بیرون رفتیم هشت باقی ماند و ان عدد حرف حا است نوشتیم بعد ازان

سیزده بیرون رفتیم چهل باقی ماند و او عدد میم است و چهل و نه را که از پنجاه و سه بیرون
رفتیم چهار ماند و آن عدد دال است با هم ترکیب کردیم اسم احمد بیرون آمد که مراد است
و بدین دستور یک مصرع یا یک بیت استخراج میتوان کرد جواب [illegible]
پیمانهٔ سه منی را پر کرده در پیمانهٔ هفت منی بریزند و باز پر کرده در هفت منی
بریزند چون هفت منی پر شود بتحقیق در ته پیمانهٔ سه منی دو من مانده بود
بعد از آن هفت منی که پر شده در پیمانهٔ ده منی بریزند و دو من که در ته
پیمانهٔ سه منی مانده بود در هفت منی ریخته و باز پر کرده در هفت منی بریزند
البته دو نصف حقیقی میشود که هر نصف پنج من باشد جواب سوال [illegible] اول
یک مرد و یک زن بگذرد بعد از آن مرد کشتی را بیاورد و دو زن دیگر در کشتی نشسته
بگذرند بعد از آن یک زن کشتی را بیاورد و هر دو شوهران دو زن بروند به پیش
زنان خود بعد از آن یک مرد و یک زن کشتی را بیاورند بعد از آن هر دو مرد بدان
طرف روند و بعد از آن آن زن کشتی را بیاورد و یک زن را ببرد بعد از آن
آن زن کشتی را بیاورد و یک زن را ببرد بعد از آن شوهر آن زن کشتی بیاورد
و زن خود ببرد جواب [illegible] صاحب دو نان را یک درم میرسد و صاحب
سه نان را چهار درم زیرا که سه حصه میکنی نه میشود و دو نان را که هر یک سه
حصه کنی شش میشود که مجموع پانزده باشد پنج هرکدام پنج حصه خورده اند
صاحب سه نان هرگاه پنج حصه خود خورده باشد آن شخص شریک چهار حصه
خورده و صاحب دو نان هرگاه پنج حصه خورده باشد یکی را شریک خورده پس
چهار درهم بصاحب سه نان میرسد و یک درهم بصاحب دو نان جواب [illegible]
این بر دو طریق است اول آنکه بگوید ابهام بشمارد تا بآن انگشت و مضاعف کند و

درهم

و در پنج ضرب کند و مجموع را نگاه دارد انگه بگو تا نه بیندازد اگر یکبار نه بیندازد در سبابه
است و اگر دو بار بیندازند در وسطی و اگر سه بار در بنصر و اگر چهار در خنصر و اگر نه
نیفتد در ابهام دوم انگه در هر انگشت که انگشتری دارد چهار بگیرد و بالای آن تا ابهام
هر یک سه و پایینتر از او هر یک دو بعد از ان بپرس که چند شد اگر چهارده
است در وسطی و اگر سیزده در سبابه و اگر دوازده در ابهام و اگر پانزده در بنصر و
اگر شانزده در خنصر بگو ان دستی که خاتم دارد زوج بگیرد و انکه ندارد
فرد پس بگو که عدد دست راست ضرب کن در عدد زوج و حاصل ان با عدد دست
چپ جمع کن و مجموع بنصف کند اگر دارد خاتم در دست راست است و الا چپ
هر یک را بگو انچه در دست داری مضاعف کنی و نصف ... او سه
طرح اگر یک شد طرح شود یکی در دست دارد و اگر دو دو و اگر سه سه بدینسان دستور
تا شش عدد گفته شود و پیش هر کس چند است فهمیده شود قیمت اسب
یازده درهم است یکی از آن دو شخص نه درهم دارد و دیگری هشت درهم چون انکه
نه درهم دارد ثلث که سه درهم است بدانکه هشت درهم دارد بدهد مجموع یازده
درهم میشود اگر انکه هشت درهم دارد ربع ان که دو درهم است بدانکه نه
درهم دارد بدهد مجموع نیز یازده درهم میشود پس مشخص شد که قیمت اسب
یازده درهم است و یکی هشت درهم دارد و یکی نه درهم ان
عدد چهار است چون نصف ان که دو است بر وی زیاده کنی و شش عدد دوازده میشود
هرگاه نصف از دو یا از ده کم کنی و شش عدد چیزی باقی نمی ماند
قدح اول هشت تسع عسل دارد و یکمن و یک تسع سرکه و دو من آب که مجموع همان
باز چهار من باشد و قدح دویم یکمن و یک تسع عسل دارد و یکمن و سه تسع و نیم

سرکه دو من و چهار تسع و نیم آب که مجموع همان پنج من باشد و قدح سیم دو من عسل
دارد و دو من و چهار تسع و نیم آب و چهار من و نیم سرکه که مجموع نه من باشد
[illegible] از مجموع هفت شبر است و خمس شبر و ثلث او در گلست و دو
خمس و ربع آن در آبست یک شبر و چهار خمس و خارج سه شبر [illegible]
آن مبلغ سی درهم است چه نصف آن که پانزده است بقرض داده و ثلث آن
که ده است بخشیده و باقی بماند پنج [illegible] یک فوج سی و شش است و یک
فوج شصت چه ثلث سی و شش که دوازده است بر شصت داخل میشود هفتاد و
دو میگردد که دو برابر سی و شش باشد و اگر در خمس شصت که بیست و چهار
است داخل سی و شش میشود شصت می شود [illegible] مال غلام هزار و
دویست و مال آقا چهارصد به اقرار غلام بهزار و پانصد باشد الا ربع چه
آنچه آقا دارد غلام نصف آن دارد هرگاه آقا نصف مال غلام نداشته باشد
پس غلام نصف آن کم ربع باشد ندارد چون این دانسته شد پس می باید ربع
عددی چون بر آن عدد زیاده کنی هزار و پانصد شود پس مال غلام هزار و دویست
و مال آقا چهارصد است چه نصف مال غلام که ششصد است هرگاه از هزار و دویست
رود چهارصد می ماند و غلام هزار و دویست دارد و نصف مال آقا که دویست
باشد [illegible] قیمت یکساله چهار درهم است و دوساله شش درهم
و سه ساله هشت درهم چه نصف قیمت یکساله بر وی زیاده کنی شش درهم می شود
که قیمت دو ساله است و ثلث قیمت دوساله که دو درهم است از آن کم کنی قیمت
یکساله می شود و ثلث را که دو درهم است بر آن زیاده کنی هشت درهم میشود
که قیمت سه ساله است و ربع قیمت سه ساله که دو درهم است از آن کم کنی قیمت

دوساله

۱۱۶

دو ساله هشت و اگر گفت که چهار درهم است کم کنی قیمت یکساله جواب سؤال ۲۲
بدستور بیشتر درهم اصل پانزده است و اشخاص پنج و نفع هر یک شش درهم اورده اند
جواب سؤال ۲۳ مثلا بگوید این عدد را به بیست برسانی و پنج هم زیاده میدهی و
نگاه انچه در دست هم دارد میدهی موافق گفته سائل بیست و پنج عدد در دست
باید داشت که موافق است فرض کردیم که ده عدد در دست دارد و ده را
بیست و پنج بحساب او میدهی که بیست شود انچه در دست دارد و پنج هم ده زیاده
طلبیده میدهی ده که موافق انست که او در دست دارد جواب سؤال ۲۴ اگر
هر روز ده فرسنگ برود در پانزده روز میرسد و اگر هر روز هفت فرسنگ
برود در سیزده روز و اگر هر روز پنج فرسنگ میرود در نه روز قطع راه
در نوزده روز و نیم میکند جواب سؤال ۲۵ صاحب شش شتر هزار دینار
باید بگیرد و صاحب چهار شتر دو هزار دینار چه برید ده شتر پانزده خروار
حمل نموده اند که باری هر شتری یک و نیم و ... باشد پس صاحب چهار شتر
شش خروار بار کرده پنج خروار از خود و یک خروار از جهت ان شخص و صاحب
شش شتر نه خروار بار نموده پنج خروار از خود و چهار خروار از جهت ان شخص
و ان شخص خود هر خرواری را دو هزار دینار داده پس صاحب چهار شتر دو
هزار باید بردارد و صاحب شش شتر هشت هزار دینار جواب سؤال ۲۶ انچه
عوض زمین داده گفت چه صد گز در صد گز هزار گز میشود و پنجاه گز در پنجاه
گز دو هزار گز و پانصد دو هزار و پانصد پنجهزار گز میشود که نصف طلب او
باشد جواب سؤال ۲۷ نه گز در نه گز هشت و ... دینار میشود و عشری دینار
چه ده در ده صد گز میشود که ده گز را ده دینار اجرت داده و نه در نه هشتاد

دیگر میشود پس اجرت هشت زر هشت دینار میشود و از برای یک گز کرده یک است عشر
دینار جواب مسئله ١ سیزده کس بوده اند که نود و یک انار آورده اند جواب مسئله ٢
چهل و پنج انار میشود از نر در آورده اند چه از یک تا نه برابر الی که حساب کنی چهل و پنج
میشود جواب مسئله ٣ صد و بیست و هشت انار است که در باغ چیده چه بدر
باغ اول نصف داد و چهار ماند به دربان دویم که نصف داد شصت و دو باقی
ماند به دربان سیم که نصف داد شانزده باقی ماند بچهارم که نصف هشت ماند
به پنجم که نصف داد یکی ماند که وقت بیرون آمدن با او بود جواب مسئله ٤ فواره را
در پنج ساعت و چهل و پنج دقیقه و سی و شش ثانیه پر میکند چه هرگاه هر چهار
فواره را یکبار سر دهند در یکروز پر میکند دو حوض و نصف سدس چه
نصف و ثلث و ربع یکیست و نصف سدس چون این دانسته شد پس یک
نصف روز که شش ساعت باشد یک حوض و ربع سدس پر میشود پس هر یک
ساعت یک سدس و ششم یکی ربع سدس را پر میکند از جهت روشن شدن
این تا حصه هر ساعت از شش یکی ربع سدس مشخص شود چهار را در شش ضرب
کردیم بیست و چهار شد پس هر ساعت سدس و چهار جزو از بیست و چهار
جزو ربع سدس پر میکند هرگاه ربع سدس بیست و چهار جزو باشد نصف
چهل و هشت خواهد بود و یک سدس نود و شش جزو چون این دانسته شد
پس در پنج ساعت پنج سدس و بیست جزو پر میکند و در نیم ساعت که
سی دقیقه باشد نصف سدس که چهل و هشت جزو است و نصف چهار جزو
که دو جزو باشد پر میکند و در ربع ساعت که پانزده دقیقه باشد ثلث و
پنج جزو را پر میکند باقی میماند یک جزو از نود و شش جزو که سدس عبارت از آنست

را که

هرگاه در یازده دقیقه بیست و پنج ثانیه جزو را پر کند یکجزو را در سی و شش ثانیه
پر میکند چه یازده دقیقه نهصد ثانیه است هرگاه نهصد را بر بیست و پنج قسمت کردی
خارج قسمت سی و شش ثانیه میشود پس حوض را در پنج ساعت و چهل و پنج دقیقه
و سی و شش ثانیه پر میکند جواب سؤال ۲ در یازده ساعت و سی و یک دقیقه
و دوازده ثانیه پر میکند جواب سؤال ۳ طلا یک دانگ و دو جو قیمت سه ربع درهم
لعل دو دانگ و طسوج و جوی قیمت یازده درهم و نیم و یک دانگ از ربع درهم
لؤلؤ دو دانگ و نیم دیگر قیمت هفت درهم و نیم و سه ربع از یک درهم جواب
سؤال ۴ ان عدد دو و دو خمس است چه دو و دو خمس دوازده خمس میشود و ربع ان
که سه خمس میشود هرگاه بر او زیاده کنی پانزده خمس میشود که سه صحیح باشد جواب
سؤال ۵ ان عدد پنجست چه سه خمس ان سه است چون بر ان زیاده کنی
هشت میشود و ربع هشت دو است چون بر ان زیاده کنی ده میشود پس چون
پنج ازان نقصان کنی باقی میماند پنج جواب سؤال ۶ ان عدد دو است چه
در نفس خود چهار میشود و باقی از ده هشت است و نصف او چهار بود و دو
چهار هشت است پس با چهار دوازده میشود جواب سؤال ۷ ان مال نقد دو
هزار و پانصد و بیست دینار است چه نصف او یکهزار و دویست و شصت
است ثلث ان چهارصد و بیست است که ازان بیرون رفت هشتصد و چهل
دویست و ده است بیرون چون رفت ششصد و سی می ماند خمس ششصد
و سی بیست و شش است چون از ششصد و سی بیرون رفت پانصد و چهار
باقی ماند و سدس پانصد و چهار هشتاد و چهار میشود چون از پانصد و چهار
بیرون رود چهارصد و بیست باقی میماند و سبع چهارصد و بیست شصت است

چون از چهار صد و بیست بیرون رود سیصد و شصت باقی میماند و ثمن سیصد و شصت
چهل و پنج است چون از سیصد و شصت بیرون رود سیصد و پانزده میماند و تسع
سیصد و پانزده سی و پنج است چون از سیصد و پانزده بیرون رود دویست
و هشتاد می ماند و عشر دویست و هشتاد بیست و هشت است چون از دویست
و هشتاد بیرون رفت دویست و پنجاه و دو میماند که عشر دو هزار و پانصد
بیست است که مطلب است جواب مسئله ۲۹ ان دو مال یکی هشت است و یکی
دوازده چون هر دو را با هم جمع کنی بیست میشود چون با هم ضرب کنی نود و شش
جواب ... ان عدد دو و دو خمس است چه دو در دو خمس دوازده خمس میشود
ربع آن سه خمس است هرگاه بران زیاده کنی پانزده خمس میشود که سه صحیح باشد

این بود مقصد از چهل سوال که بعون

۸۱ نا — الله تمام شد — نا ۸۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: قواعد العمال

مؤلف متن: محمدتقی حسینی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: — نوع خط: شکسته — تعداد سطر:

جزء کتب: رسائل — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۲۰۷

طول: — عرض: — شماره عمومی: ۱۲۲۲۸/۳

وقفی / خریداری: — تاریخ وقف / خریداری:

ملاحظات:

چون از چهارصد و بیست بیرون رود سیصد و شصت باقی میماند و ثلث سیصد و شصت
چهل و پنج است چون از سیصد و شصت بیرون رود سیصد و پانزده میماند و ثمن
سیصد و پانزده سی و نه و ثمن است چون از سیصد و پانزده بیرون رود دویست
و هشتاد می ماند و عشر دویست و هشتاد بیست و هشت است چون از دویست
و هشتاد بیرون رفت دویست و پنجاه رود و میماند که عشر دو هزار و پانصد
بیست است که مطلب است جواب ... ۲۵ ان دو مال یکی هشت است و یکی
دوازده چون هر دو را با هم جمع کنی بیست میشود چون با هم ضرب کنی نود و شش
جواب ... ان عدد دو و دو خمس است چه دو و دو خمس دوازده خمس میشود
ربع آن سه خمس است هرگاه بران زیاده کنی پانزده خمس میشود که سه صحیح باشد

این بود مقصد از چهل سؤال که بود

۸۱ الله تمام شد ۸۱

در دار الخلافه طهران ۶۴ ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس زیاده از حد و حساب بیرون از جهات احصا سزاوار احد ۸۱
لایزالی است که سیاحان اقالیم علم هندسه در طی طریق یافت کنه شناسائیش راه
حساب سراسیمگی پیموده سرمایه هوش از دست داده اند و شناوران بحار
فن حساب در فهم حقیقت معرفتش غریق ورطه اندیشه شده تمام عمر از حیرت
صدف وار دندان تاسف بجگر فرو برده و درود نامعدود در خور نعت
رسولیست که اشاره الف انگشت معجز نظامش قرص مهر را چون ماه آرایش
افزونی بخشیده شق نمود و بقایم مقام بحق و وصی مطلق او که حکم ایمای سرپنجه
خیبرگشایش عالم را انتظام نگاه داشته آفتاب را برگردانید و بر اولاد
امجادش که راه روان طریق مستقیم و پیشوایان دین مبین سید المرسلین
اند سلموا تسلیما کثیرا ابدا. چنین گوید مسکین زاویه مسکینی محمد علی الحسینی
که در بنولا از جانب ایمای توجه و اشاره لطف عزیزی که نام نامی اش در
ملت درستی کفری بود مامور شد که این پی کم کرده وادی بی سرانجامی
بعضی از تناسبات عددی و نکات وی بقدر وسع نوشته در ضمن آن
اشاره بحل و توضیح معمای جناب کاشف العلوم الجلی والخفی مولانا شرف
الدین علی یزدی که باسم خاطر زدوده نماید و در قواعد ضروری علم حساب
و هندسه را نیز در رشته بیان کشد که از آن طالبان را نفعی و فایده بود
باشد بنابر آن بتربیت او کوشیده مسما نمود بقواعد العمل اللهم احفظه
من الزلل والخلل و مرتب نمود بمقدمه و پنج کلمه و خاتمه مقدمه ۸۱

در بیان بدایت ظهور کتابت و حساب پوشیده نماند که فارس مضمار فصاحت و بلاغت
غیاث الدین مشهور بخواندمیر در یکی از مصنفات خود که موسوم است بنامهٔ نامی
نوشته که علمای فن تاریخ و سیر اتفاق دارند که صنعت کتابت با مداد
و قلم مخترع ادریس پیغمبر است ع و کعب الاحبار که از جملهٔ احبار یهود علمای
اخبار را اعتبار امتیاز و اشتهار دارد کلا اختیار کرده است که اول کسی که آغاز
کتابت فرمود آدم ع بود اما در مکتوبات آدم ع کاغذ و قلم مدخل نداشت
زیرا که آن حضرت بر گل کتابت کرده آن را باتش مطبوخ میگردانید تا بر در
شهور از الواح خاطر محو نشود و احمد بن حفص شاذان در کتاب آداب
الوزرا آورده است که کتاب آدم ع بلغات مختلفه سمت تحریر یافت و بعد
از وقوع طوفان هر یکی از آن مکتوبات بدست هر قومی افتاد بدان لغت
دانا شدند و بروایت ابن عباس حضرت اسمعیل ابن ابراهیم علیهما السلام
اول کسی است که بلغت عربی تکلم کرده و بدان زبان کتابت فرموده اما صاحب
معارف آورده که اول کسی که بلفظ عربی تکلم نموده ولد قحطان ابن هود است
و بدین سبب پسر قحطان یعرب لقب یافت و جناب افضل المتاخرین
قاضی کمالات الدین حسین یزدی این روایت را اختیار کرده و در شرح
دیوان الهام بیان حضرت شاه مردان و شیر یزدان این معنی را تصریح نموده
و درین باب روایات دیگر وارد است که ایراد آن مناسب سیاق این
مختصر نیست بنابران قلم راستی نژاد از بیان آنها منحرف شد و بر رای
جهان آرای مهندسان دریا حوصله و دریا دلان بحر اندیشه پوشیده نماند
که در کتاب مذکور بروایت عروه بن زبیر مذکور است که نخستین جمعی

که دفع

که واضع علم حساب‌اند ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت بوده‌اند و ایشان
در سلک قبیله امیم انتظام داشتند بنای علم حساب را بر اسامی خود نهاده و در ان
اثنا عدد حروفی را که از حروف اسامی ایشان خارج بود در کلمه ثخذ ضظغ
مجتمع ولهذا حروف این دو کلمه در حساب جمل بعد از حروف نامهای جماعت
محسوبست که برای ایشان است ترتیبش این است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل
م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ از الف تا طا مرتبه آحاد
و از یا تا صاد مرتبه عشرات و از قاف تا ظا مرتبه مات و غین در مرتبه آحاد الوف
بعدم اعتبار دارد و حکمای هند خواستند که در کتابت اعداد اختصار کنند
از این جهت نه رقم وضع کرده‌اند از برای ما دون عشره که از یکی است تا نه بدین
صورت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ مرتبه اول را در حساب از طرف یمین از
برای آحاد تعیین کرده‌اند و دویم از برای عشرات و سیم از برای مات
و باز سه مرتبه دیگر از برای آحاد الوف و عشرات الوف و مات الوف
و هم چنین مقید بالوف میسازند هر چند این سه مرتبه سمت تزاید می
پذیرد و پس ازین مقدمه دانسته شد که مراتب مذکوره از نه تجاوز نمی
کند و آن مرتبه آحاد است و از آنجا قدم بمنزل ده که گذاشت فی الحقیقه
باز واحدیست که در لباس ده جلوه نموده و آن نیز از نه نمیگذرد و
این مرتبه عشرات است و مرتبه صد نیز طی سرحد نه نمینماید و این مرتبه مات
است بدستور آحاد الوف نیز از نه نمیگذرد و بعد از آن بدین طریق
عشرات الوف و مات الوف پس از آن آحاد الوف الوف و هم چنین
الی غیر النهایه و هر مرتبه که خالی از عدد باشد صفر رقم کنند بر صورت

دایره خوردی که حفظ مرتبه کند و محاسب مطابق غلط نبرد پس صورت ده چنین
باشد ۱۰ و صورت یازده چنین ۱۱ و صورت صد چنین ۱۰۰ و صورت دو
هزار و شش چنین ۲۰۰۶ هر که شعله انوار تجلی شعور از طور دماغ روشنی
بخش بر موسی طبعش را این اشاره در رسم حساب کافیست و هر کس را لمعهٔ
نور خورشید هوش از افق دل بر توانگری باشد عیسی یافتنش را مهر این ایما
وافی لمعهٔ اول در تعریف عدد بر نازک خیالات شهرستان شعور مخفی
نماند که چون علم حساب منتسب میشود بجز دانستن علم عدد پس قلم اعجاز رقم لازم
دید که در تعریف عدد اهتمام نماید پس میگوییم عدد نصف حاشیتین خود را
که عبارت از طرفین او باشد اعم از آن که طرف قریب باشد یا بعید مثلا
ده که یک طرف قریب آن نه است و دیگر یازده که مجموع هر دو بیست باشد
که نصف ده است و همچنین مجموع دو و هجده که هر دو بعیدند همان بیست
میشود که نصف آن ده است پس بر این تقدیر واحد از اعداد نباشد و
اطلاق زوجیت و فردیت برو روا نیست چه زوجیت و فردیت از
خواص عدد است و یکی از بزرگان واحد را عدد دانسته و حاشیتین او را
واحد و نصف و نصف قرار داده و ظاهر این معنی خالی از نظر نیست چه بر این
تقدیر اگر کسور داخل میشود و تعریف بر ایشان صادق می آید و جهت نقص ما
را نباید نقص میزان شد پس مذهب حق آنست که واحد عدد نیست
لیکن اصل و مبدأ اعداد است و مجموع اعداد بحیث لا یقف از وی مرکب اند
و از دیگر اعداد مرکب نیستند و این مقدمه در محل خود ثابت شده و آنچه
با حقر فکر این کمینه است آنست که ترجیح بلا مرجح لازم می آید چه در ده

مثلا

مثلا مرتبه هشت نمی‌شود که دلالت کند بر ترکیب آن از هفت و سه و دو آن
هشت و دو و سه عکس همچنین از دو و پنج و شش و چهار و دیگر احتمالات
غیر متناهیه پس بنظر دقت در این تحقیق چون نگاه کنی عدد غیر از واحد چیزی
دیگر نیست چه دو بحقیقت واحدات که یکی از و واحدی باشد و سه اسم
واحدیست با ملاحظه دو واحد بر دو همچنین عاشر کرده باد و مکمل شده
یکیست و اگر آن یکی مکمل گردانیده و از دیگری آحاد ممتاز و نوعی
معین از انواع عدد گردانیده اند یکیست و از این دقیقه روشن گشت که کرده اند
یکتائیست در دریای کثرت هیچ زمان که هر چند آمیخته شد الا یکی گرد و فرد
او الحال آن بجاست [illegible] در دانستن کمال ظهور تنها و دو و دونا و ثنائیت
ثالثی و حل و توضیح معمای مولانا شرف الدین علی و نیز آن همدانی و
این مرتبت بر دو حرف [illegible] پوشیده نماند
که چون قلم عنبرین رقم در تعریف عدد بقدر وسع کوشیده خواست که
بعضی کمالات و خواص عدد را نیز بیان نماید تا پرتو ایراد آن در دل طالبان
را ضیاء ارزانی دارد بنابر آن جرأت کرده میگوید که عدد را در مراتب
دلالات از ازواج و افراد و اطلاق بحیثیت کثرت و تقید کمالات متعدده
حاصل است و از جمله کمالات عددی کمال ظهوری عدد است چه ظاهر
است که از هر نوع عدد را صورت وحدانی طاری شده و احکام صور انواع
سابق در تحت غلبه حکم او وحدت مغلوب و مقهور گشته پوشیده مانده
است پس احوال و خواص هر نوع از عدد وقتی تمام شناخته میشود که
مجموع مراتب سابق هر یک بصورت خاص خود نظر اعتبار در آید مثلا

پنج را چهار تا بیک در حیطه است و چون هر یک بصورت خود ظاهر شود مجموع پانزده
میشود پس پانزده کمال ظهوری پنج بوده باشد و همچنین از ده پنجاه
و پنج و برین قیاس [illegible] و باید دانست که تحقیق هر
مرتبه از عدد منوط بانست که واحد از محیط تفرد و اطلاق تنزل نموده بر اعداد
منتقبه و منتظمه عبور نموده باین مرتبه رسد و تمام شدن این سیر بان تواند
که از انجا بهمان منظر رجوع نماید تا بمرتبه تفرد اصلی برسد مثلا پنج که از یک تا چهار
او را در حیطه هست از یک که شمار حساب کنی و از انجا رجوع کرده باز
تا یک در حساب در آوری مجموع بیست و پنج است کمال دوری پنجست و لهذا
مجموع اعداد هر عددی مساوی حاصل ضرب آن عدد می باشد در نفس خود پس کمال
دوری پنج بیست و پنج و از نه هشتاد و یک و از ده صد است و در بیان نیز
اگر اکثر شرح آن کلام ختامه را از طی البنان ساخته در فضائل جمیع کمالات
و خواص عدد رخصت جلوه گری دهد کلام بتطویل انجامد و موجب ملال شود
بنابران در اظهار آن نکوشیده و از جمله خواص عدد نیز در گذرد
بتبیین مناسبت تالیفی اختصار نمود اگر بخت یاری کند نسخه علیحده در
باب جمیع مناسبات و کمالات و خواص عدد ترتیب خواهد داد [illegible]
[illegible] بدانکه معتبر در تناسب تالیفی حال فصل حدود است در یک
حال طرفین و فایده آن تعیین و تحصیل دو فصل است که از طرفین
نسبت واقع شود و انچه جناب مولانا شرف الدین علی الیزدی در حلل
مسطور در بیان نسبت فرموده اند بعبارت نقل کرده اند تناسب
تالیفی عبارتست از انکه نسبت فضل الاعظمین بفضل بین الاصغرین

مساوی

مساوی نسبت طرف اعظم باشد بطرف اصغر شش حدود چهارگانه نسبتین متغایر
باشند بالذات اگرچه سه حد بیشتر مذکور نگردد مثلا شش و هشت و دوازده
چه زیادتی دوازده بر هشت چهار است و زیادتی هشت بر شش دو و همچنین
شش که نصف دوازده است و دو نیز نصف چهار است و هر عدد فرد که
فرض کنند وسط تالیفی باشد میان شطر اعظم که حاصل ضرب او در اوست
در شطر اصغر و نیز کمال ظهوری او است حاصل این ضرب مانند سه و پنج
پانزده و پنج و نه و چهل و پنج که پنج وسط است میانه شطر اعظم او که
پانزده که از ضرب او در سه هم رسیده و شطر اصغر که سه است و همچنین
نه وسط است میان چهل و پنج و پنج و استخراج وسط از طرفین
در این مناسبت آنست که مضروب فضل طرفین در اصغر قسمت
کنند بر مجموع طرفین و خارج قسمت را بر اصغر افزایند مثلا اگر طرفین
شش و هجده است فضل دوازده بر شش زنند هفتاد و دو و بر بیست
و چهار که مجموع طرفین است قسمت کنند خارج میشود سه سه را که بر شش افزایند
حاصل که نه است واسطه تالیفی بود میان شش و هجده طرفین و استخراج
طرف اصغر از اوسط و اعظم آنست که فضل اعظم را بر اوسط بر اوسط باید زد
و حاصل ضرب را بر مجموع فضل اعظم بر اوسط و اوسط قسمت کرد
آنچه خارج قسمت میشود از اوسط کاست که باقی اصغر باشد مثلا
فضل هجده بر نه که همان نه است بر نه زنند و حاصل که هشتاد و یک است
بر بیست و هفت که مجموع فضل هجده است قسمت کنند خارج قسمت که
سه است که از نه بکاهند باقی میماند شش که طرف اصغر است و طرفین

استخراج اعظم از اوسط و اصغر انست که مضروب فضل اوسط بر اصغر در اوسط
را قسمت باید کرد بر اصغر الافضل و خارج قسمت را بر اوسط فزود که حاصل
طرف اعظم باشد چه فضل نه بر شش را که سه است بر نه زنند بیست و هفت
میشود و بیست و هفت را بر شش الافضل که سه است قسمت کنند خارج
قسمت که نه است بر نه که اوسط است افزایند هیجده میشود که طرف اعظم
است و درین نمط از تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی
ضعف سطح طرفین باشد مثلا چهار و هشت و بیست و شش مضروب
دوازده در هشت که دویست و چهار است مساوی ضعف سطح چهار
در بیست و شش است یعنی صد و دوازده انتهی کلامه چون خاطر عزیز
شیم از پیش کلمه بوده باز نسبت تالیفی را بطریق این واضح که از زمان
نموده باشد بیان کنیم تا باعث الفت و لماع بجانب فکر سرا پرده خیال
شود پوشیده نماند نسبت تالیفی بطریقی که در عرف علمای ارثماطیقی
متعارفست در میان سه عدد میباشد یکی را اعظم میناماند و دیگری را اوسط
و دیگری را اصغر و می باید که این سه عدد بنوعی باشند که فضل نسبت اعظم
بر اوسط با فضل اوسط با اصغر مساوی نسبت طرف اصغر باشد با اعظم
یعنی نظر کنیم که زیادتی اعظم بر اوسط چند است و باز زیادتی اوسط را
بر اصغر ملاحظه کنیم که چند است پس به بینیم که هر دو فضل را باهم چه نسبت است
باید که طرف اصغر را با اعظم همان نسبت باشد مثلا پنج و اوسط تالیف
است میان سه که سطح اصغر اوست و میان پانزده که سطح اعظم اوست
و حاصل ضرب اوسط درسه چه فضل پانزده بر پنج ده است و فضل

پنج بر سه دو و دو خمس و ثلث هم چنین سه خمس پانزده است نسبت هر یک با این
الفضلین بود آن نسبت بعینه واقع است در میان اصغر و اعظم و قاعده در پیدا
کردن این است که هر عددی که فرد باشد نصف او را تمام باید نمود که آن عدد اصغر است
و همان عدد را که اصغر است در عدد مفروض که واسطه است ضرب کنند که حاصل ضرب
طرف اعظم است و از جهت پیدا کردن نسبت مذکوره بین الاعداد اعم از آن فرد باشد
یا زوج طرق بسیار موضوعست لیکن مقام رخصت این تطویلات نمی فرماید اگر
سرمستان کوی عرفان و توحید و مسلک نشان خلعهٔ تجرید مربع نشینان انجمن
تفرید هوای نشئهٔ این صاف خمخانهٔ تحقیق در سر دارند چون ازین دو سه جام
فی الحقیقه خمار شکنی بیش نیست سرخوش گردند چراغ شعور را از پرتو همان باده
که در سر دارند روشن ساخته بحث وجود رایند بقدر حال بمطالب میرسند
یقین که هوشمندان صاحب البصیرت که غشاوهٔ غفلت از پلیس دیدهٔ بصیرت
برداشته اند از حدایق حقایق سابق بوی این معنی بمشام ایشان رسیده که
استعلام و استخبار حقایق اشیا را کماهی طریقی ابهی تر و اظهر تر از نسبت
عددیه و قوانین او نقدیست تمام عیار که بمحک اعتبار آزموده شده
با وجود عموم احتیاجی که کافهٔ خلایق را با عدد است و شمول دخلی که حساب دارد
در جمیع شرعیات و عرفیات و فنون معاملات و مشارکات و صنوف حرف
و صناعات از آن ظاهرتر است که محتاج بیان باشد و باستعمال طوایف
امم در اکثر اوقات هرگز خلافی در آن واقع نیست و کسی را در هیچ کلیه دخلی
بلکه و بلیتی نزاعی نبوده چه نفوس الانسانی بمجرد فطرت سلیم و ذهن مستقیم
معلومات عددی را بنوعی اذعان نموده اند که اصلا شکوکی و شبهه را در آن

مجال را او نیست مثلا اگر کسی مسلم ندارد که پنج نصف ده است و سنگ خاره بتصدیق
او گویا شود عقلا را در آن حالت غریب و تعجب دست میدهد نه آنکه در حکم
مذکور تزلزلی واقع شود پس از ملاحظه این معنی یقینا به یقین می پیوندد که عدد
و احکام آن امریست ثابت و واقع فی نفس الامر که بهیچ وجهی از وجوه تبدیل را
در کرانه نیست و بی شبهه هرچه موافق چنین اصل باشد البته واقعی باشد
و ارباب سیرت و اصحاب بصیرت را در درستی آن تفرقه نباشد و چون بعضی
از کمالات و تناسبات عدد البته گذشته شد شروع در حل معمای مولانا شرف
الدین علی که باسم فاطمه فرموده مینماید معما چو در تناسب تالیف او فتد
کمال دو رهی اصغر سازد که زهره
زیج : بجوی ثالث او در شرف ثلث صحیح
زهرا قرین ام مسیح : بدانکه در این معما بنا بر قواعد مذکوره اوسط و اصغر معلوم
است و اعظم مجهول و دانسته شد که هرگاه اعظم مجهول باشد حاصل ضرب اوسط
در اصغر طرف اعظم است پس مضروب نه در پنج چهل و پنج است طرف اعظم است
و هرگاه اصغر و اوسط و اعظم بطریق جلوه کنند سطح بظهور رسانیده و کمال دو رهی
اوسط که نه است که همچنانکه پیشتر گفته شد هشتاد و یکیست و چون بعمل تبدیل
که از اعمال مقرره معماییست بگو که اصغر است در سطح تبدیل یابد بنابرآنکه هشتاد
و یکیست فاطمه میسر شود و بعد از فراغ از حل این معما بحکم مناسبت مقام معمائی
که هم داده همدانی نصیرا فرموده اند بعینه نقل شده ابیات در نسبت
مؤلفه چون سمی در دو فتاد : اصغر بحری و ساز مقدم ز اعظمش : تا جلوه گر
شود ز نهانخانه خیال : نام بتی که شادی دلها بود غمش : این معماییست که
در فن ارثماطیقی از فنون حکمت مبرهن شده که نسبت مؤلفه که تناسب

تالیف

تألیف هست نسبتی که در میان سه عدد یافت میشود که یکی اعظم باشد و یکی اوسط
و یکی اصغر بحیثیتی که زیادتی طرف اعظم بر زیادتی طرف اوسط بر اصغر چون نسبت طرف
اعظم باشد با اصغر مثل شش و چهار و سه چه زیادتی شش که طرف اعظم هست بر چهار
که اوسط است دو باشد و زیادتی چهار که اوسط است بر سه که اصغر است یکی و نسبت
دو بیک همان نسبت شش است بر سه همچنانکه شش مضاعف سه است او نیز مضاعف
یکیست بعد از تمهید این مقدمه گویم مقصود از معمای مذکور آنست که هرگاه اعظم داده و اوسط
در نسبت مؤلفه شیء و دو واقع شود یعنی لام و یا اصغر را از روی حساب پیدا باید
کرد در بر لام مقدم باید کرد است که اسم مطلوب است حاصل میشود و باید دانست که
هرگاه طرف اعظم و اوسط معلوم باشد و اصغر مجهول قاعده در پیدا کردن آن
آنست که زیادتی طرف اعظم بر اوسط در اوسط ضرب باید کرد و حاصل ضرب را
بر مجموع زیادتی طرف اعظم بر اوسط و طرف اعظم قسمت باید کرد و آنچه حاصل شود
از اوسط کم باید نمود تا آنچه بماند اصغر باشد مثلا درین مثال طرف اعظم سی و اوسط
ده است و زیادتی سی بر ده بیست پس هرگاه بیست را بر ده ضرب کنی دویست حاصل
ضرب میشود چون دویست را بر مجموع زیادتی بر ده و سی که پنجاه است قسمت کنی
خارج قسمت چهار میشود و چون چهار را از ده کم کنی شش باقی میماند و آن طرف اصغر
هست مراد از آن واو است چون واو مذکور بر لام و یا مقدم شود اسم مقصود که
ولی است بحصول پیوندد چون بمناسبت مقام شرح معمای ولی که انصار فرموده بود
شد بهمین مناسبت بنده نیز معمای گفته که اوسط مجهول است : بیت : چون
بشش یار شود : چولی وسط ار بخت مددکار شود : بهمد چو وسط میان
دو یا به تقدیم : نام خوش آن یار وفادار شود : بنا بر قاعده مذکوره فضل شش

که شطر اعظم هشت بر شطر اصغر که دو است چهار است و مضروب دو در چهار هشت
و مجموع طرفین نیز هشت است هرگاه هشت را بر هشت قسمت کنی یکی خارج میشود
و یکی با دو که اصول است سه میشود پس اوسط سه باشد و همچو سه سه است و
این عمل لبسه است که یکی از اعمال مقرره معارات بجد که شود بدانکه از دو
با مطلب و از شش جا هرگاه همچو سه که سه سه بجد بران دو متقدم شود
اسم مطلوب حاصل میشود که شرح است   در معرفت اشتراک و
تباین و تداخل میان اعداد است بدانکه هر دو عددی که باشد غیر واحد
خالی از سه نیست که اقل عد اکثر میکند یا نه و مراد بعد انست که هرگاه
اقل را از اکثر نقصان کنند مره بعد اخری از اکثر چیزی باقی نماند
قسم اول را متداخلان گویند مثل دو و ده و اگر اقل عد اکثر نکند از
دو حال بیرون نیست یا انست که عدد ثالث غیر واحد یافت میشود که
عد هر دو کند یا نه اگر یافت شود این دو عدد را متشارکان و متوافقان
گویند و عدد ثالث را عادی ایشان و کسری که این عدد ثالث مخرج او باشد
وفق خوانند مثل چهار و شش اگرچه چهار عد شش نمیکند اما دو عد هر دو
میکند و اگر عدد ثالث غیر واحد یافت نشود که عد هر دو بکند چون
دو عدد را متباینان گویند چون چهار و هفت پس اگر خواهیم تشارک
و تداخل و تباین میان دو عدد دانیم اکثر را بر اقل قسمت کنیم اگر چیزی
باقی نماند متداخلان باشند و اگر باقی ماند مقسوم علیه را بر او قسمت
کنیم اگر چیزی باقی نماند آن دو عدد متشارکان و اگر یکی باقی ماند متباینان
مثلا خواستیم که دانسته شود که چهار با بیست تداخل دارد یا تشارک یا

تباین

تا بیست را بر چهار قسمت کردیم چیزی باقی نماند معلوم شد که میان این دو
تداخل است و شش را خواستیم که بدانیم که با بیست چه حال دارد بیست را بر
شش قسمت کردیم دو باقی ماند مقسوم علیه که شش است بر دو قسمت کردیم چیزی
باقی نماند معلوم شد که میان این دو عدد توافق است و دو عدد ایشان نصف
است باز شش را با بیست و سه میخواستیم بدانیم که چه حال دارد بیست و سه را
بر شش قسمت کردیم پنج باقی ماند و شش را بر پنج قسمت کردیم یکی باقی ماند معلوم
که میان ایشان تباین است [illegible] در دانستن طریق ضرب و قسمت
و جذر و این دوازده قاعده است منقسم میشود بسه حرف فصل اول
در دانستن طریق ضرب و این دوازده قاعده است [illegible] ضرب اول
در احاد و الوف بدانکه ضرب تحصیل عدد ثالث است که نسبت او بیکی از مضروبین
مثل مضروب دیگر باشد با واحد مثلا از پنج در شش عدد سی حاصل
میشود و نسبت سی به پنج که یکی از مضروبین است انست که شش در برابر او
است مثل شش است با واحد که مضروب دیگر است یعنی شش برابر واحد است
پس عدد تحصیلی را حاصل ضرب خوانند و یکی از مضروبین را مضروب و دیگری را
مضروب فیه چون اعداد سه قسمت احاد مفردات و مرکبات و از ضرب
سه در سه نه تولد میکند و قلم انچه ضرور است لباس می پوشانند بدانکه
اگر مضروب فیه یکی باشد مضروب بعینه حاصل ضرب باشد و اگر دو باشد
مضروب را تضعیف باید کرد و اگر سه باشد مضروب را بر ضعفش افزاییم و
اگر چهار باشد ضعف مضروب را تضعیف کنیم و اگر پنج باشد هر یکی از مضروبین
فیه را ده کنیم و به تنصیف کنیم مثلا پنج در شش از شش هر یک را ده گرفتیم شصت شد

و بتصنیف اوسی هست که حاصل ضرب پنج در شش است اگر مضروب و مضروب فیه زیاده
از پنج باشد هردو را جمع کنیم و زیاده مجموع را بر ده هر یکی را ده گیریم و نگاه داریم
و تمام هر یک را با ده در یکدیگر ضرب کنیم و حاصل با آنچه نگاه داشتیم جمع کنیم
مجموع حاصل ضرب باشد [illegible] هفت در نه مجموع شانزده باشد زیاده
بر ده را هر یک ده گرفتیم شصت شد و از نه تا ده یکی و از هفت تا ده سه
سه در یکی همان سه است با شصت جمع کردیم شصت و سه شد یا آنکه یکی از
مضروبین را هر یکی را ده بگیرد و نقصان کند از حاصل ضرب او در فضل عشره
بر مضروب دیگر خواستیم که هشت در نه ضرب کنیم نه را نود گرفتیم و نه را در دو
که فضل ده است بر هشت ضرب کردیم هیجده شد از نود نقصان کردیم باقی ماند
هشتاد و دو که حاصل مضروبین است [illegible] دوم در ترجیع و ضرب مفردات
بدانکه مفرد عبارتست از مراتب اعداد که آن آحاد و عشرات و مآت است
میگوئیم اگر خواهی مفردات را در مفردات ضرب کنی صورت مضروب را با اعتبار مرتبه در صورت
مضروب فیه ضرب کن و نگاه دار و مرتبه مضروب با مضروب فیه را جمع و از مجموع یکی
یکم کن آنچه باقی ماند مرتبه حاصل ضربست که نگاه داشته عددی را خواهیم
در چهل ضرب کنیم صورت سی که سه است در صورت چهل که چهار است ضرب کردیم
دوازده شد این را نگاه داشتیم مرتبه سی را که دو است با مرتبه چهل که
هم دو است جمع کردیم چهار شد و یکی از آن نقصان کردیم سه باقی ماند مرتبه
را از آنکه نگاه داشته ایم صد گرفتیم هزار و دویست شد خواهیم که چهل
در الفند ضرب کنیم صورت چهل که چهار است در پنج که صورت پانصد است
ضرب کردیم بیست شد این را نگاه داشتیم مرتبه چهل که دو است و مرتبه پانصد
که سه است

که هشت جمع کردیم و یکی را برکشادیم چهار ماند و چهار در بیست افزودیم (؟)
یکی را ازان بیست که نگاه داشته ایم بیست هزار شد سیم در ضرب آحاد فیما
بین ده و بیست جمع کن مضروب را و زیاده برده و را هر یکی ده گیر پس نقصان کن
ازان حاصل مضروب مابین احاد و ان عشره را در احاد که زیاده از ده است
مثلا اگر خواهی هشت در چهارده ضرب کنی جمع کن هشت را با چهارده بیست
و دو شد زیاده بر ده دوازده است هر یکی را ده گرفتیم صد و بیست شد پس
ضرب دو را با چهار که هشت است ازان کم کردیم صد و دوازده شد
چهارم در ضرب بعضی در بعضی فیما بین ده و بیست چنانست که زیاده کنی آحاد
یکی را بر مجموع دیگری و هر یکی را ده گیری و زیاده کنی ضرب آحاد را
مثلا اگر خواهی دوازده و سیزده را با هم ضرب کنی دو را بر سیزده اضافه
کن پانزده میشود هر یکی را ده گیر و ضرب دو در سه که شش است اضافه کن
که صد و پنجاه و شش باشد پنجم دانستن هر عددی در پنج و پنجاه و پانصد و
ان چنانست که نصف ان را بگیری اگر پنج است ان نصف را هر یکی ده و اگر در
پنجاه است ازان نصف هر یکی را صد و اگر در پانصد است ازان نصف هر یکی را
هزار مثلا اگر خواهی شانزده را در پنج ضرب کنی نصف او که هشت است
هر یکی را ده گرفتی هشتاد شد و اگر در پنجاه است هر یک را صد گرفتی هشتصد
میشود و اگر در پانصد است هر یکی را ازان هزار گرفتی شد هشت هزار
ششم در ضرب مابین ده و بیست در مابین بیست و صد از مرکبات
ضرب کن آحاد کثیر یکی ازان در عدد و تکرار عشره و زیاده کن حاصل
را بر اکثر احاد یکی ازان و هر یکی را ده گیر و زیاده کن بر ان مضروب آحاد را

در آحاد مثلا خواستیم دوازده را در بیست و شش ضرب کنیم دو که آحاد
اوّل است در دو که از عشره است ضرب کردیم که دو است چهار شد و بر آحاد اکثر اضافه
نمودیم سی شد و هر یکی را ده گرفتیم سیصد شد حاصل دو در شش را که دوازده
است بر او اضافه کردیم سیصد و دوازده شد نوع هفتم در دانستن ضرب
هر عددی در پانزده یا صد و پنجاه یا هزار و پانصد نصف او بر او زیاده کند
آنچه میشود اگر در پانزده است هر ده را صد بگیر و آحاد زیاده بر ده را هر یکی
را ده و اگر کسر داشته باشد از جهت او نصف ده که پنجست اگر در صد و پنجاه
باشد هر ده را هزار و از جهت آحاد زیاده بر ده هر یکی را صد و اگر
کسر داشته باشد از جهت کسر صد که پنجاه است و اگر در هزار و پانصد باشد
هر ده را ده هزار و آحاد زیاده بر ده را هر یکی هزار و اگر کسر داشته باشد
از جهت او نصف هزار که پانصد است مثلا [illegible] بیست و پنج را در پانزده
ضرب کنیم نصف بیست و پنج را بر بیست و پنج افزودیم سی و هفت و نصف
شد هر ده را صد گرفتیم و هر هفت هر یک را ده و از جهت نصف پنج که سیصد
و هفتاد و پنج باشد و از جهت بیست و پنج در صد و پنجاه هر ده را هزار گرفتیم
و از هفت هر یک و از جهت نصف پنجاه که مجموع سه هزار و هفتصد و پنجاه
باشد و از جهت بیست و پنج در هزار و پانصد هر ده را ده هزار و از جهت
هفت هر یک را هزار و از برای نصف پانصد که مجموع سی و هفت هزار
و پانصد باشد نوع هشتم در ضرب بعضی از بعضی فیما بین بیست و صد
اگر عشره اختلاف نداشته باشد روش در آن است که زیاده کنی آحاد
یکی را بر مجموع دیگر و ضرب کنی جمع شده را در عدد تکرار عشره و حاصل

هر یکی را

هر یک را ده گیری و زیاده کنی مضروب آحاد در آحاد را بر وی مثلا خواستیم بیست و
پنج سه را در بیست و پنج ضرب کنیم زیاده کردیم آحاد بیست و سه را که سه است
بر بیست و پنج بیست و هشت شد واو را در دو که تکرار عشرات است ضرب
کردیم پنجاه و شش شد هر یکی را ده گرفتیم شد پانصد و شصت و مضروب سه در پنج
که پانزده است اضافه کردیم حاصل شد پانصد و هفتاد و پنج و اگر عشرات او
اختلافی داشته باشد روش آنست که ضرب کنی عدد تکرار عشرات کمتر را در
مجموع اکثر و زیاده کنی بر وی مضروب آحاد کمتر را در عدد تکرار اکثر و هر یکی را ده گیری
و زیاده کنی بر وی حاصل آحاد در آحاد را مثلا بیست و سه را خواستیم در
سی و چهار ضرب کنیم عدد تکرار اقل که دو است در سی و چهار ضرب کردیم شصت و
هشت شد و ضرب کردیم آحاد بیست و سه را که سه است در تکرار عدد اکثر
که سه است نه شد و بر وی زیاده کردیم هفتاد و هفت شد هر یکی را ده گرفتیم حاصل
شد هفتصد و هفتاد و سه در چهار ضرب کردیم دوازده شد بر او اضافه
کردیم شد هفتصد و هشتاد و دو فایده نهم در ضرب دو عدد متفاضلین
بنصف مجموع هر دو عدد باشد آنجا آنست که هر دو را جمع کنی و ضرب کنی نصف
مجتمع را در نصف خود و ساقط کنی از حاصل مضروب نصف تفاضل ما بین
هر دو را در نفس خودش مثلا بیست و چهار را در سی و شش خواستیم ضرب
کنیم نصف هر دو را که سی است در نفس خود ضرب کردیم نه صد شد و تفاضل
سی و شش بر بیست و چهار دوازده است و نصف او که شش است در نفس خود
ضرب کردیم سی و شش شد در نه صد نقصان کردیم باقی بماند هشتصد و شصت و چهار
فایده دهم در وضع شکل جهت ضرب مرکبات پوشیده نماند که چون

مراتب قدم بر معارج کثرت مرتبه گذاشته باشد و فهم منظور صورت چهره
مقصود در آینه یافت نتواند دید پس سیاری صیاد قلم از آن مرغان
بلند پرواز را نسبت کشیدن دام شبکه تجنیک میزان آورد و آن چنان است
که رسم کنی شکل ذو اربعه اضلاع و منقسم سازی آن را بمربعات صغار که
مساوی باشد در طول بعدد مراتب یکی از مضروبین و بعرض بعدد دیگر
و هر یک را منقسم سازی بدو مثلث فوقانی و تحتانی بخطوط مورب و وضع
کن یکی از مضروبین را در فوق او که هر مرتبه برابر مربعی واقع شود و دیگری را
در طرف چپ او بحیثیتی که آحاد تحت عشرات باشد و عشرات تحت مآت
پس ضرب کن و صورت هر یک از مفردات مضروب را در صورت یکیکی از جمیع
مراتب مضروب فیه و حاصل ضرب را در مربع که ملتقی هر دو عدد است بنویس
بطریقی که عشرات در مثلث فوقانی و آحاد در مثلث تحتانی در مربعی
برابر صفر را برقم صفر زینت بخش بارگاه حضور رسد پس بگیر مثلث تحتانی
طرف راست را که اول مراتب است و وضع کن در تحت او اگر عدد باشد
اگر صفر پس جمع ما بین هر دو خط مورب را در یسارش بنویس بر هر دو خط
موربی که خالی باشد یعنی صفر نوشته شده باشد صفر بنویس و عمل با تمام
رسان مثلا خواستیم این عدد را [illegible] در آن عدد [illegible]
ضرب کنیم شکلی که بطریقی که گفته شد رسم کردیم و تمام نمودیم پس ضرب کردیم
هفت را در دو چهارده شد یکی از برای ده مثلث فوقانی مربع ملتقی
نوشتیم و چهار در مثلث تحتانی باز ضرب کردیم در صفر در مربع ملتقی صفر
نوشتیم و باز ضرب کردیم در چهار بیست و هشت شد دو از برای بیست

در مثلث

در مثلثه فوقانی نوشتیم وهشت در مثلث تحتانی و هم چنین در پنج ضرب کردیم سی و
پنج شد از جهة سی در مثلث فوقانی و پنج در مثلث تحتانی رقم کردیم و همچنین
پنج را در یکیک و صفر را در یکیک و شش را باز به دستور در یکیک ضرب کردیم
بطریقی که مذکور شد ثبت کردیم پس صفری که در مثلث تحتانی از طرف راست
بود در تحت شکل نوشتیم و ما بین دو خط موربی که بر بالای مثلث مذکور است
جمع کردیم هفت بود نوشتیم و باز بالای
او آن نیز که هفت بود نوشتیم و
همچنین بالای او نه بود نوشتیم
و بالای آن چهارده بود یکی از برای
ده در خاطر داریم [illegible] داشتیم
و چهار را نوشتیم و یکی که در خاطر داریم بر ما بین خط موربی که بر بالای او است افزودیم
شش شد نوشتیم همچنین عمل کردیم تا تمام شد پس آنچه خارج نوشته شده حاصل
ضربست که یازده هزار و سیصد و چهل و نه هزار و هفتصد و هفتاد باشد [illegible]
یازدهم در ضرب مرکباتی که در مرتبه آحاد یا الوف یا آحاد و عشرات و مآت
متوالی صفر باشد خواه در مفردات در مضروب فیه اسم شبکه [illegible] جمیع
مراتب مضروبین حاجت نباشد بلکه بقدر باقی ارقام بعد از طرح اصفار
کفایت باشد چون حاصل ضرب باقی ارقام نوشته شود اصفار مطروح
شده را از طرفین یا یک طرف آنچه باشد بترتیب بر یمین حاصل باید نوشت
مثال خواستیم ضرب کنیم این عدد را [illegible] در این عدد
[illegible] اصفار طرفین ترک کردیم و بقدر باقی ارقام شبکه کشیدیم بدین دستور

متروک طرفین را که هفت است بر حاصل افنا کردم
این عدد حاصل شد **ه** دوازدهم در امتحان
که خطا نشده باشد ضرب کن میزان مضروب را
در میزان مضروب فیه یعنی از عدد هر کدام نه
نه طرح کن آنچه باقی ماند در یکدیگر ضرب کن از آن نیز موافق میزان حاصل
باشد و الا خطا است **ه** دویم در طریق دانستن قسمت و این قاعده
زینت می یابد اول بدانکه قسمت عبارت از عدد ثالث است که نسبت
آن با واحد مثل نسبت واحد باشد با دوم مثلا هرگاه ده را بر دو قسمت کنی
پنج خارج قسمت میشود که نسبت او با ده همچو نسبت واحد است با دو و اول را مقسوم
و دوم را مقسوم علیه و سیم را خارج قسمت و نامند **ه** اول در طریق
دانستن قسمت و عمل درین چنانست که طلب کنی عددی که چون ضرب کنی
او را در مقسوم علیه حاصل مساوی مقسوم باشد یا ناقص باشد از و بکمتر از
مقسوم علیه اگر حاصل مساوی باشد آن عدد مطلوب خارج قسمت است
و اگر ناقص باشد آن کسر را المقسوم علیه نسبت می باید داد پس حاصل آن نسبت
با او عدد خارج قسمت است مثلا هرگاه اراده کنی که سیصد و بیست را
بر پانزده قسمت کنی دریافت کند عددی که چون در پانزده ضرب کنی حاصل
مساوی سیصد و بیست باشد پس طلب عددی می باید کرد که هرگاه در
پانزده ضرب کنی ناقص از کمتر از پانزده باشد پس بیست و یک را
یافتیم که چون ضرب کردیم در پانزده سیصد و پانزده حاصل شد و این ناقص
است از سیصد و بیست بکمتر از مقسوم علیه پس پنج که ناقص است درین مثال

باقی

باقی قسمت است و نسبت او با یازده باقی مثلث پس خارج قسمت بیست و یک ثلث
یازده باشد تا نماند دویم در رسم جدول و دانستن روش قسمت بدانکه چون عدد
در دریای شگرف کثرت بسیار باشد قلم بعادت برسم نکند جدولی از
بکنار بسته اند کشید و آنچنانست که مقسوم را رقم کنند و خط عرضی فوق او بکشند
و خطوط طولی موافق مراتب او اخراج کنند و مقسوم علیه بر تحت او نویسند
بروشی که آخر مقسوم علیه برابر آخر مقسوم واقع شود اگر از مقسوم علیه زیاده
بر آخر مقسوم نباشد و الا می باید برابر ما قبل آخر مقسوم واقع شود بعد از آن اکثر
عددی طلب کنند که هرگاه در یک یک از مراتب مقسوم علیه ضرب کنند از یک
مقسوم که محاذی او است بردن توان رفت چون هم چنین عددی یافت شود
آن عدد را بالای خط عرضی برابر اول مقسوم علیه نویسند پس این عدد را
ضرب کنند در اعداد مراتب مقسوم علیه و از مقسوم ما یحاذی او [illegible] بردن
روند اگر چیزی باقی نماند همان خارج قسمت است و اگر مانده باشد زیاده
مقسوم علیه خواهد بود یا کمتر اگر زیاده مانده باشد خط عرضی در تحت باقی
کشند و آن باقی را یک مرتبه بطرف یسار نقل کنند و باز اکثر عددی طلب
کنند که هرگاه در یک یک مرتبه مقسوم علیه ضرب کنند باز آنکه محاذی او از
مقسوم بردن توانند و آن عدد را بر فوق خط عرضی بر یمین عدد اول
نویسند و اگر هم چنین عددی یافت نشود صفر نویسند و باقی را یک مرتبه بجانب
یسار نقل کنند و هم چنین عمل کنند تا باقی کمتر از مقسوم علیه ماند و عمل
تمام شود آنچه در فوق خط عرضی نوشته شود خارج قسمت است و باقی کسر بنسبت
مقسوم علیه باید داد مثلا خواستیم این عدد را ۱۲۰۰۵ بر بیست عدد ۲۰

قسمت کنیم مقسوم را بجای نوشتیم بطریقی که گفته شد و جدول رسم کردیم آخر
مقسوم علیه که دو است برابر با قبل آخر مقسوم که هم دو است رقم کردیم و خواستیم
عددی بیابیم که چون ضرب کردیم اندر او و از وی بدر بردیم پنج را یافتیم پنج را
در بالای خط عرضی در برابر چهار که اول مراتب مقسوم علیه است نوشتیم
و ضرب کردیم در دو ده حاصل شد و حاصل را از دوازده رفتیم خط عرضی
که دلالت بنقصان کند کشیدیم باقی ماند دو در تحت او نوشتیم و باز پنج را در چهار
ضرب کردیم بیست شد بیست را از بیست بیرون رفتیم چیزی باقی نماند
بغیر از صفر که اول مرتبه مقسوم است نقل کردیم و اگر عدد طلب کردیم که هرگاه در
مقسوم علیه ضرب کنیم از ما بجای او که صفر است بیرون رویم چیزی یافت
نشد صفر را بجای پنج نوشتیم پنجاه شد و عمل باتمام رسید جدول اینست

فائده سیم در تحریر کسور
دنانیر و درهمها استخراج آنکه
بدانکه چون ارقام دیدیم
میزان کثرت سنگینی نماید
و سری بکسر کشید قلم باطلاع
است در ... تقریر ...

کسور نادر مثال عامل سایان نوز در سرگردانی نباشد باید دانست که یکدینار
شش دانگ است و یکدانگ چهار طسوج و هر طسوج چهار جو است
و هر جوی چهار خردل و هر خردل دوازده فلس و هر فلس شش ملی و هر ملی شش
نقیر و هر نقیری شش قطمیر و هر قطمیر دوازده ذره و هر ذره شش سا و هر ساده

دهم است

و هم است پس هرگاه خواهی بدان که چند بار چند ذراع است بر مربع او که شش است ضرب کن
حاصل که سی است ذراع است و هم چنین اگر خواهی بدان که سی دانگ چند طسوج بر مخرج
او که چهار است ضرب کن حاصل که صد و بیست است طسوج خواهد بود اگر خواهی
که بدانی که این چند جو است بر مخرج او که چهار است ضرب کن حاصل که چهار صد
و هشتاد است جو خواهد بود و هم چنین تا آخر هر یک را بر مخرج دیگری که ضرب کنی
حاصل آن جزو خواهد بود قاعده چهارم در میزان قسمت چنان باشد که میزان خارج
قسمت را در میزان مقسوم علیه ضرب کنند و بر میزان باقی از قسمت زیاده کنند و
نه نه طرح کنند و از مقسوم هر نه نه طرح کنند می باید که مساوی باشد لا افطات
حرف سیم در روش استخراج جذر اول بدانکه عدد مضروب در نفس خود را جذر
مینامند در محاسبات و در مساحت ضلع و در جبر و مقابله شی و حاصل را مجذور و مربع
و مال در اعمال مذکوره و این مشتمل بر مسائل چهار تا تاره قاعده اول در استخراج
جذر عددی که هرگاه منطق باشد و احتیاج به تابل نیست مثل نه که جذر او سه است
چه سه را در نفس خود ضرب کنی نه میشود و اگر اصم باشد ساقط میکنی از و اقرب
مجذورات را و نسبت میدهی باقی را بضعف جذری که ساقط کرده با واحدی پس
جذر مسقط با حاصل النسبت جذر اصم است تقریبا مثلا خواستیم جذر پانزده
را بدانیم اقرب مجذورات با و نه است ساقط کردیم از و شش باقی ماند نسبت
دادیم او را بضعف جذر نه که شش است با واحدی که هفت باشد پس جذر پانزده
است سه باشد و شش سبع تقریبا قاعده دویم در استخراج جذر عدد بسیار
چون که در این باب محتاج تامل است پس جدول رسم می باید کرد بطریقی که در قسمت
مذکور شده و علامتی بر اول مراتب عدد می باید گذاشت پس بر مرتبه سیم و بر مرتبه پنجم

با علامت مرتبهٔ آخر گذاشته شود پس طلب کن عددی مفردی که هرگاه بر نفس خود
ضرب کنی و انتقاص کنی حاصل را از محاذی علامت اخیره و آنچه در یسار او
باشد اگر جزوی در یسار باشد فانی شود یا جزوی کمتر از منقوص باند هرگاه
چنین عدد یافت شود بنویس بر فوق علامت اخیره و بر تحت او مسافتی که منقضی
عمل باشد و ضرب کن فوقانی را بر تحتانی و بردار از صورت عددی که
بازای او علامت اخیره گذاشته شده و از یسار او اگر عددی باشد و اگر جزوی
باقی ماند خط عرض که دلالت بجمع کند کشیده باقی در تحت او بنویس چنانکه قسمت
عکس از پیش نوشته شده بعد از آن عدد فوق را بر تحت بیفزا و نقل کن جمع شده
را بر طرف یسار یک مرتبه واحد بحیثی که اول او محاذی صورت عددی واقع
شود که از لباس علامت عاریست باز بر دستور عددی طلب کن که هرگاه ضرب
کنی او را یک مرتبه در نفس خود دیگر مرتبه در جمع منقول ممکن باشد انداختن حاصل
از صورت که عددها قبل اخیره را بازای او گذاشته باشد ما ازو و آنچه در طرف
یسار اوست هرگاه اینچنین عددی یافت شود پس بنویس بر فوق علامتی که
ماقبل آن علامت اولست و بر تحت او و عمل کن بطریقی که مذکور شد پس
زیاده کن فوقانی بر تحتانی و نقل کن مجموع را با مجموع اول بجانب یمین یک
مرتبه پس باز طلب کن اکثر عددی مفرد دیگر که هرگاه ضرب کنی یک مرتبه در نفس
خود و یک مرتبه دیگر در مجموعین ممکن باشد انداختن از صورتی که علامت پیشتر را
بجهت او وضع کرده باشند یا ازو و یسار او و هرگاه چنین عددی یافت شود
وضع کن بر فوق او علامت و تحت او و عمل را تمام کن چنانکه در مرتبه اول کرده
بودی و هم چنین بدین دستور عمل میکنی تا منتهی شود بعلامت اول. اراده

کنیم که جذر این عدد را بدانیم جدول بدین دستور وضع ۱ ۵ ۴ ۸ ۹ ۶
کردیم و علامت بدو که داشتیم بطریق مذکور
و طلب کردیم اگر عددی مفردی چنانچه گفته شد
سه را یافتیم و بر علامت آخره و بر تحت او نوشتیم
و ضرب کردیم او را در نفس خود نه شد نه را با تحت علامت که صفر در تحت اوست
نوشتیم و از ده لیسار را که ده است برون رفتیم یکی باقی ماند خط محو کشیدیم و
یک را با تحت نه محو شده بیست کردیم و زیاده کردیم سه فوقانی را بر سه تحتانی شش
شد نقل کردیم یک مرتبه بطرف یمین و باز عددی طلب کردیم که بر شش زنیم از چهارده
برون رویم و در نفس خود زنیم از نه برون رویم دو را یافتیم برابر فوق عدد
متقدم نوشتیم و در تحت نوشتیم پس ضرب کردیم دو را در شش دوازده
شد از چهارده برون رفتیم دو ماند بعد از آن عوض دو را در تحت او نوشتیم
باز دو را در دو ضرب کردیم چهار شد از نه برون رفتیم خط محو کشیده پنج که
باقیست در تحت نوشتیم بعد از آن دو فوقانی را بر دو تحتانی اضافه کردیم چهار
شد مجموع یعنی را که شش و چهار باشد یک مرتبه بطرف یمین نقل کردیم و عددی
هفت
طلب کردیم که بر شش زنیم از بیست و پنج برون رویم و در چهار زنیم و از
برون رویم و در نفس خود ضرب کنیم و از شش برون رویم پس چهار را یافتیم
بر فوق علامت اول نوشتیم و بر تحت او پس چهار را در شش ضرب کردیم بیست
و چهار شد از بیست و پنج برون رفتیم یکی باقی ماند بعد از خط محو جای یکی
بر تحت نوشتیم چهار را در چهار ضرب شانزده شد از هفده برون رفتیم
یکی باقی ماند بعد از خط عوض یکی را در تحت نوشتیم بعد از آن چهار را در چهار

تحتانی ضرب کردیم شانزده شد شانزده را از شانزده بردن رفتیم چیزی باقی
نماند و صورت عمل اینست لیکن چون عدد مجذور باشد ٦ [illegible] و اگر
برفوق علامت نوشته شده ٤ ٢ ٣ جذر و مثل این که چیزی باقی نماند منطق
میگویند و اگر چیزی باقی ماند چنانکه گذشت
پس چون جذر اصم نباشد زیاده میکنی
عدد ما فوق علامت او را بر ما تحت با
زیادتی واحدی و باقی را النسبت میدهی
با و پس حاصل نسبت با فوق جدول
جذر آن عدد است تقریبا. [illegible] سیم
در استخراج جذر اصم که ادق که مانند
هر گاه ضرب کنی جذر اصم را در هر مجذوری که اتفاق افتد و اخذ کنی جذر حاصل
را و قسمت کنی این جذر بر جذر مجذوری که مضروب فیه است خارج جذر اصم
است و این ادق است از اول : جذر دو را میخواستیم بدانیم بطریق
اول یکی و ثلث میشود و بطریق دوم اگر ضرب کنی دو را در صد دویست میشود
و جذر دویست که چهارده است و چهار جزو از بیست و نه جزو بر ده که جذر
صد مضروب فیه است قسمت کردیم خارج شد یکی و دوازده جزو از
بیست و نه جزو و دقت درین بیشتر است چه دوازده جزو از بیست و نه
جزو زیاده است بر ثلث و هم چنین هر چند مجذور مضروب فیه بیشتر است خارج
میشود ادق. [illegible] چهارم در دانستن طریق میزان جذر آنچنانست که میزان
جذر را در نفس خود ضرب کنی و زیاده کنی بر و میزان باقی جذر را اگر چیزی باقی
مانده

مانده باشد نه طرح کن اگر باقی نماند میزان مجذور باشد عمل صحیح والا خطاست
و این متفرع میشود بدو مطلب اول اندر دانستن کسور و مخرج
او و این منقسم میشود بدو قاعده اول بدانکه مخرج اقل عددی که صحیح میشود از
کسر نصف است و مخرج او دو است چه نصف او واحد است و آن صحیح است پس
سه که نسبت واحد با او بثلث است و دو بثلثین پس چهار که نسبت واحد
با او بربع است و دو بنصف و سه بنصف و ربع پس پنج که نسبت واحد با او بخمس
است و دو بخمسین و سه بثلاثه اخماس و چهار باربعه اخماس پس شش که نسبت
واحد با او بسدس است و دو بثلث و سه بنصف و ثلث و خمسه اسداس نیز میتوان
گفت پس هفت است که نسبت او بواحد بسبع است و دو بسبعین و سه بثلاثه
اسباع و همچنین تا هشت که نسبت او با واحد بثمن است و دو بربع و سه
ربع و ثمن و چهار بنصف و پنج بنصف و ثمن و شش بثلاثه ارباع یا بنصف و
ربع گویند و هفت است و هفت بسبعه اثمان پس نه که نسبت او بواحد بتسع است
و دو بتسعان و سه بثلث و چهار باربعه اتساع و پنج بخمسه اتساع و شش
بثلثان و هفت بسبعه اتساع و هشت بثمانیه اتساع پس عشر که نسبت او
بواحد بعشر است و دو بخمس و سه بثلاثه اعشار و اگر گوئی بخمس و عشر نیز روا
و چهار بخمسین و پنج بنصف و شش بثلاثه اخماس یا بنصف و عشر و هفت بسبعه
اعشار یا نصف و خمسین و هشت باربعه اخماس و نه بتسعه اعشار یا بنصف و خمسین
و این کسور تسعه اعنی نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و
عشر که مخارج اینها از دو است تا ده و مسمات بکسور تسعه منطقه و اصم را
ممکن نیست تعبیر ازو الا بجزو چنانکه یک جزو از یازده جزو یا چهار جزو از سیزده

و این قسم را از کسر اصم میگویند و هر یک از آن منطق و اصم منقسم میشود بچهار قسم
اول کسر مفرد است همچو نصف یا ثلث یا یکجزو از یازده جزو یا یکجزو از نوزده جزو
دوم کسر مکرر است همچو ثلثین یا ثلثه ارباع و دو جزو از یازده جزو یا چهار
جزو از نوزده جزو قسم سیم کسر مرکب و او عبارت از کسری است بر کسر دیگر همچو نصف
دو ثلث یا سدس عشر یکجزو از یازده جزو و یکجزو از سیزده جزو قسم چهارم
کسر مضاف است همچو نصف ثلث و یک جزو از یازده جزو و یکجزو از سیزده جزو
و مخرج کسر مفرد عددی است که آن کسر سمی اوست در واحد چه شکل التسع در واحد تسعه است
دانسته مخرج نسبتست و همچنین یکجزو از یازده جزو مخرج او یازده است و
مخرج کسر مکرر همان مخرج کسر مفرد است بعینه چه مخرج ثلاثین سه است و
همچنین سه جزو از یازده جزو مخرج او یازده است و مخرج کسر مضاف و او
حاصل میشود از ضرب مخرج اول در مخرج ثانی همچو سدس عشر که مخرج سدس
شش است و مخرج عشر ده و این شصت میشود جزو از یازده جزو در جزو
سیزده جزو مخرج او صد و چهل و سه است چه ضرب یازده در سیزده است
و ضرب یکجزو در یکجزو و دانستن مخرج کسر مرکب موقوفست بدانستن مخرج
مشترک پس قلم در بیان او شروع نهاد تا مخرج کسر مرکب نیز مبرهن شود
پس میگوئیم طریق پیدا کردن مخرج مشترک یعنی ما بین اقل عددی که هر یک
از مخارج کسور مختلفه عداد کند آنست که مخارج کسور مختلفه مفروضه را بگیریم
و تداخل و توافق و تباین میان ایشان معلوم کنیم پس مخارج متباینه را بعینه
نگاه داریم و از مخارج متداخله بر اکثر اختصار کنیم و اقل آن را بگذاریم و از
متوافقه جزو وفق بگیریم و نگاه داریم پس آنچه نگاه داشته ایم یکی را در دیگری

ازین

ضرب کنیم و باز از حاصل را در رابع ضرب کنیم تا آنکه منتهی شود پس حاصل ضرب اخیر مطلوب
باشد مثلا خواستیم که اول عددی پیدا کنیم که کسور تسعه را عاد باشد مخارج این کسور را
گرفتیم چون دو با چهار و هشت تداخل داشت ایشان را اسقاط کردیم و هشت را
نگاه داشتیم و سه را با شش و پنج را با ده تداخل بود سه و پنج را گذاشتیم و شش و
ده را نگاه داشتیم بعد از ملاحظه تداخل باقی ماند از مخارج مذکوره
و ۱۰ ر ... و از این جمله یکی را اختیار کردیم مثلا ده را چون با نه و هفت متباین بود
نه و هفت را نگاه داشتیم و شش و هشت توافق بالنصف داشت نصف ایشان که
سه و چهار است گرفتیم پس ده را نگاه داشتیم و باقی که نه و هفت و چهار و سه
باشد هم چنین عمل بجا آوردیم یعنی میان نه و هفت و چهار تباین بود نه را گرفتیم
و سه را با نه تداخل بود اسقاط کردیم با نه ده و نه در هفت و چهار ده را در نه
ضرب کردیم ... حاصل شد باز در چهار ضرب کردیم ... شد المطلوب
قصه که شخصی سؤال کرد از حضرت امیر المؤمنین ع در حالتی که امیر پای در
رکاب آورده بود که یا حضرت کدام عدد است که جمله کسور تسعه از وی صحیح
بیرون می آید امیر در آن حال فرمود اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک
پس آن شخص با خود فکر کرد و هفت را در سیصد و شصت ضرب کرد دو هزار و پانصد و بیست شد
و جمله کسر تسعه از آن بیرون آورد و هیچ عددی کمتر از این نیاید و این را
رکابیه میگویند بزرگی این را بنظم آورد : بد علی مرتضی روزی سواره بر گذر
در رکابش شد روان مردی و کرد از وی سؤال : زان عدد کز وی برون آید
کسور تسعه ان : گفت کن ایام هفته ضرب در ایام سال : تا برون آید از وی
کسر نصف و ثلث و ربع : خمس و سدس و سبع و ثمن تسع و عشر بی مقال : حضر انها

دان لطف و نشر عرس و ضم حل ریکی: شش و شبه رف و ربع بتعال
شد که این لقب این مسئله را ذکر او: یافت سائل جواب این در رکاب
بی مثال: نصف ثلث ربع خمس سدس
۱۲۶۰ ۸۴۰ ۵۰۴ ۴۲۰
سبع ثمن تسع عشر تا بدانی در وضع
۲۵۲
کسور که چه طریق کتابت باید کرد بدانکه موضع کسور در کتابت تحت
صحاح است و موضع مخرج کسور تحت کسور مثلا پنج و نصف را چنین باید
نوشت و اگر با کسر صحیح نباشد بمکان صحیح صفر ثبت می باید نمود
و بعد از آن کسر را باید نوشت مثلا یک ثلث را اچنین کتابت باید کرد
و نصف و خمس اسداس را چنین و ارباع را چنین کتابت
کن و جزوی از یازده جزو از جزوی سیزده جزو اچنین کتابت کن
و در کسر مرکب جمع او را از مخرج او نوشت کن او را با مخرج بر صورت
آنچه ربع ربع و سدس که مخرج آن دوازده است و مجموع ربع و سدس او
پنج چه ربع دوازده سه است و سدس او دو که مجموع با هم پنج شود وضع کن او را
با مخرج بدین دستور قاعده دویم در تجنیس کسور که آن را البسط گویند و
آنچنان است که اگر با او صحیح باشد صحیح را مجنس سازند یعنی از جنس
آن کسر نمایند و آن ضرب کردن صحیح است در مخرج کسر و زیاده کردن
صورت آن کسر بر حاصل مثلا چهار صحیح و ثلثی را خواستیم مجنس سازیم
ضرب کردیم چهار را در سه حاصل شد دوازده زیاده کردیم واحدی بر و
که عبارت از یک ثلث باشد پس مجموع سیزده ثلث میشود اگر نباشد با کسر
صحیحی اعتبار کن صورت کسر را الصحیح: قاعده سیم در ضرب کسور میگوییم ضرب کسور

دونی

دو نوع است اول آنست که کسر در هر دو طرف مضروب و مضروب فیه باشد دوم آنست
که مخصوص باشد کسر بیکی از دو طرف نوع اول سه صنف است زیرا که یا کسر خواهد بود
با هر یک از دو کسر صحیحی یا اگر با یکی از دو طرف صحیحی باشد یا با هیچ طرف صحیح
نباشد و کیفیت عمل در اصناف ثلثه آنست که مجنس طرفین را در دیگری یا مجنس
یک طرف را در صورت کسر طرف دیگر یا صورت کسر طرفین را یکی در دیگری ضرب کنند
و آنچه حاصل شود بر بسط تقدیر نام کنیم آن را حاصل اول پس ضرب کنیم مخرج
یک از این دو کسر را بر دیگری و آنچه حاصل میشود نام کنیم حاصل ثانی اگر باشد
حاصل اول زیاده بر حاصل ثانی یا مساوی قسمت کنیم اول را بر ثانی و الا نسبت
بده اول را بثانی مثال صنف اول خواستیم ضرب کنیم پنج صحیح و ثلث را
در هفت صحیح و ثلثه ارباع مجنس مضروب شانزده است و مجنس مضروب فیه
سی و یک پس حاصل اول چهار صد و نود و شش است و حاصل ضرب مخرجین
در یکدیگر دوازده پس قسمت کردیم اول بر ثانی خارج قسمت شد چهل و یک
صحیح و ثلث اما در صنف ثانی ممکن است سه قسم اگر حاصلین را فضل
بر یکدیگر نباشد یا حاصل اول بر ثانی فضل داشته باشد یا بالعکس مثال قسم
اول از این سه قسم اراده کردیم ضرب کنیم اربعة اخماس در واحد و ربع صورت
کسر مضروب چهار است و مجنس مضروب فیه پنج پس حاصل اول بیست میشود
و حاصل دویم نیز بیست است پس خارج یکی باشد فهو المطلوب قسم دویم
حاصل اول زیاده باشد بر ثانی پس اراده کردیم که ضرب کنیم شش و ثلثه ارباع
را در چهار جزو از یازده جزو مجنس مضروب بیست و هفت و صورت
کسر مضروب فیه چهار پس حاصل اول صد و هشت است و حاصل دویم چهل:

و چهار پس قسمت کردیم اول را بر ثانی خارج شد دو و پنج جزو از یازده جزو مثال قسم سیم
که حاصل ثانی زیاده از اول باشد خواستیم ضرب کنیم یک خمس را در سه و ربع
صورت کسر مضروب یکیست و مجنس مضروب فیه سیزده پس حاصل او سیزده
باشد و حاصل دویم بیست پس نسبت داده شد او ثانی بر دو خمس و ربع
مثال صنف ثالث خواستیم نصف و ثلث را در ثلثه ارباع الخمس ضرب کنیم صورت
کسر اول چون از مرکب است پنج و صورت ثانی چون او مضاف است سه پس حاصل
صد و بیست میشود پس نسبت اول از ثانی بخمس است نوع ثانی که مخصوص
است بکسر یکی از دو طرف این دو صنف است اول آنست که باشد کسر با
صحیح دویم اگر نباشد با او صحیح کیفیت عمل درین دو صنف که ضرب
کنی مجنس طرف صاحب کسر را یا صورت کسر او را بر طرف صحیح اگر حاصل
زیاده از مخرج کسر باشد یا مساوی او بود قسمت کن بر او و الا نسبت
بده از او مثال صنف اول ازین نوع ضرب شش است در سه و ربع مجنس
صاحب کسر سیزده است و حاصل ضرب او در صحیح هفتاد و هشت و قسمت
کردیم بمخرج کسر که چهار است خارج شد نوزده و نصف مثال صنف ثانی
سه قسمت مثال اول ضرب چهار است در ربع حاصل از ضرب صورت
کسر در صحیح چهار است و مخرج نیز چهار است پس خارج قسمت یکیست
مثال دویم ضرب هشت است در اربعة اخماس صورت کسر چهار است
و حاصل ضرب او در صحیح سی و دو قسمت کردیم بر مخرج کسر پنج است
خارج میشود شش و دو خمس مثال قسم سیم ضرب سه است در نصف
سدس صورت کسر واحد است و حاصل ضرب او در سه صحیح است و نسبت

او فی

او مخرج که دوازده است بر بعث و هو المراد از مضروب زیاده از دو باشد
عمل کن بدو طریق این عمل معلوم باز کاحاصل سیم ذمحبنین بکاحاصل و رابع تا منتهی
شود. فصل چهارم در قسمت کسور و این هشت صنف است اول قسمت صحیح است
بر کسر دوم صحیح است بر صحیح و کسر سیم قسمت کسر است بر کسر چهارم قسمت کسر است
بر صحیح پنجم قسمت کسر است بر صحیح و کسر ششم قسمت صحیح و کسر است بر صحیح و کسر
هفتم قسمت صحیح و کسر است بر صحیح هشتم قسمت صحیح و کسر است بر کسر و عمل در
جمیع اصناف آنست که ضرب کنی هر یک از مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج مشترک
میان کسور هر دو هرگاه هر یک از آن دو با کسر باشند یا در مخرج موجود آنگاه
یکی از آنها صاحب کسر باشند پس قسمت کن حاصل مقسوم را بر مقسوم علیه اگر
مساوی باشند یا بشد اول زیاده بر ثانی و الا نسبت بده از و. مثال صنف اول
قسمت پنجست بر ثلثه ارباع و حاصل ضرب پنج در مخرج که چهار است بیست میشود
و حاصل ضرب ثلثه ارباع در و سر صحیح حیه از ضرب ثلثه ربع در چهار دوازده
ربع حاصل میشود پس قسمت کردیم اول را بر دوم شش و دو ثلث حاصل میشود
مثال صنف ثانی قسمت هفتست بر شش و دو خمس چون ضرب کردیم هفت
در مخرج پنجست حاصل شد سی و پنج و ضرب کردیم شش و دو خمس را در
مخرج حاصل شد سی و دو شد قسمت کردیم اول را بثانی خارج یکی و ثلثه ارباع ثمن. مثال صنف
ثالث قسمت اربعة اخماس است بر دو ثلث حاصل ضرب مقسوم در مخرج
مشترک که پانزده است دوازده و حاصل مقسوم علیه ده قسمت کردیم دوازده
را بر ده حاصل شد یکی و خمس. مثال صنف چهارم قسمت اربعة اخماس است
بر چهار حاصل مقسوم در مخرج چهار است و حاصل مقسوم علیه بیست پس نسبت

دادیم اول را به دوم بخش شد صنف پنجم قسمت ربع و سدس است بر ثمن و ثلث مخرج
مشترک دوازده است حاصل ضرب مقسوم در دوازده پنج است و ضرب مقسوم علیه در دو
چهل نسبت اول بثانی کنیم شد ... صنف ششم قسمت سه و ربع بر شش و نصف مخرج
مشترک چهار است حاصل ضرب مقسوم برو سیزده است و حاصل ضرب مقسوم علیه برو
بیست و شش نسبت دادیم اول ثانی بنصف شد صنف هفتم ثمن و ثلث است
بر شش حاصل ضرب مقسوم بر مخرج که سه ده است و حاصل ضرب مقسوم علیه برو صد و
نسبت دادیم اول را بثانی ... صنف هشتم قسمت شش و دو ثلث
است بر دو جزو از یازده جزو مخرج مشترک سی و سه است پس حاصل ضرب مقسوم
در و دویست و بیست است و حاصل ضرب مقسوم علیه بر دو سی قسمت کردیم اول را
بر ثانی خارج شد هفت و ثلث باب پنجم در جذر کسور و طریق استخراج آن
چنانست که صورت کسر را در مخرج کسر ضرب کنیم و جذر حاصل ضرب بگیریم و در
مخرج قسمت کنیم یا او نسبت دهیم خارج قسمت و یا حاصل نسبت جذر مذکور باشد
جذر نه جزو از شانزده جزو خواستیم صورت کسر را که نه است در مخرج که
شانزده است ضرب حاصل ... شد جذرش گرفتیم دوازده شد بمخرج
نسبت دادیم سه ربع این جذر مطلوب است اگر کسر صحیح باشد مجنس کنیم و حاصل
تجنیس را بجای صورت کسر بکار داریم و عمل بپایان رسانیم مثال خواستیم
که جذر شش و ربع را بدانیم مجنس کردیم بیست و پنج شد و در مخرج که چهار است
ضرب کردیم صد شد جذر صد گرفتیم ده بر مخرج که چهار است قسمت کردیم دو و
نیم حاصل آمد این است مطلب باب ششم در تضعیف کسور اگر باشد مخرج
کسر زوج مضاعف کن صورت کسر را ابدا از تضعیف اگر فرد مخرج باشد نسبت

مضعف

مضعف را بمخرج پس حاصل نسبت مضعف کسر خواهد بود و اگر زیاده از مخرج باشد
اخذ کن مثل مخرج واحد را و نسبت ده باقی را بمخرج پس مجموع و حاصل الیه مضعف
کسر باشد مثال اول اراده کردیم که مضاعف کنیم دو خمس را مضاعف کردیم
صورت او را که دو است چهار شد و این کمتر از پنج است که مخرج است پس
نسبت با پنج اربعة اخماس شد مثال ثانی اراده کردیم که مضاعف کنیم ثلثة اخماس را
مضعف صورت کسر شش است از برای پنج واحدی اخذ کردیم یکی ماند از او بمخرج
نسبت دادیم خمس پس مضعف کسر واحد و خمس شد و همچنین اگر مخرج کسر زوج باشد نصف
کن مخرج را اگر مساوی باشد با صورت کسر پس مضعف او واحد باشد
همچو نصف که او را تضعیف زیاده باشد از صورت کسر نسبت ده صورت
کسر مضعف مثال او ربع است تضعیف کردیم اربع و نسبت دادیم صورت او را
که واحد است بنصف او اگر نصف کمتر از صورت کسر باشد مساوی نصف مضعف
واحدی میکنیم و نسبت میدهیم باقی را بنصف پس مجموع واحد و حاصل الیه
کسر خواهد بود مثال اراده کردیم که خمسة اثمان را مضعف کنیم تضعیف کردیم
هشت را واحد کردیم از برای چهار واحد و ما بقی که یکی است نسبت دادیم
بچهار ربع پس مضعف خمسة اثمان یکی است و ربع فصل هفتم در تنصیف کسور
اگر صورت کسر مفروض فرد است تضعیف میکنیم مخرج او را مثلا اراده کرده ایم
که تنصیف کنیم ثلاثة اثمان را که مضعف کردیم هشت را نسبت دادیم سه را
با شانزده و نصف ثمن و اگر صورت کسر مفروض زوج باشد تنصیف
میکنیم صورت کسر را مثالش اراده کردیم که تنصیف کنیم ثلاثیه را تنصیف کردیم
صورت او را که دو است حاصل شد یکی نسبت دادیم بمخرج که سه است ثلث

اگر با کسر صحیحی باشد اگر آن صحیح زوج باشد نصف صحیح و نصف کسر کما الحالات
اگر صحیح فرد باشد جمع کن نصف حاصل نصف را با نصف کسر فائده هشتم در جمع
کسور و طریق آنست که مخرج مشترک میان آن کسور حاصل کنی پس جمع کن یک یک
آن کسور را از این مخرج اگر آنچه جمع شده از کسور کمتر از مخرج مشترک باشد
نسبت بده بمخرج مشترک و اگر مساوی باشد مجموع یکی خواهد بود اگر از مخرج مشترک
زیاده باشد قسمت کن جمع شده را بمخرج مشترک خارج صحاح خواهد
بود اگر چیزی باقی مانده باشد نسبت ده با و پس مجموع صحاح و حاصل
النسب مطلوب خواهد بود مثال اول اراده کردیم که جمع کنیم ثلث و خمس و ربع
و عشر مخرج مشترک میان این کسور شصت است ثلث او بیست و خمس او
دوازده و ربع او پانزده و عشر او شش مجموع این کسور پنجاه و سه است
پس نسبت او را است بشصت بنصف و ثلث و نصف عشر است مقصود
مثال دوم اراده کردیم که جمع کنیم نصف و ثلث و سدس را مخرج مشترک این
شش است نصف او سه و ثلث او دو و سدس او یک پس مجموع اینها شش است
پس مجموع اینها یک صحیح باشد مثال سیم اراده کردیم جمع کنیم دو ثلث
و ثلثه ارباع و اربعه اخماس او چهل و هشت مجموع شد را مخرج مشترک اینها
شصت است و دو ثلث او چهل و ثلثه ربع او چهل و پنج و اربعه اخماس
او چهل و هشت مجموع صد و سی و سه قسمت کردیم بر شصت خارج شد دو
و باقی ماند سیزده پس مجموع کسور مفروضه دو صحیح و سدس و نصف عشر
باشد که مطلوبست تتمه هم در تفریق کسور هرگاه خواهی نقصان
کنی کسری را از دیگری اندکی مقدار هر یکی را در بین دو کسر از مخرج مشترک

نقصان

۱۳۶

نقصان کنی کسری از دیگری اخذ کن مقدار هریک درین دو کسر از مخرج مشترک و
نقصان کن مقدار منقوص را از منقوص منه اگر متساوی باشند و جزئی باقی
نماند هیچ مثلاً نقصان کنی ثلث از ثلث خود هیچ باشد و هرگاه باشد منقوص کمتر
از منقوص منه نسبت ده باقی را بمخرج مشترک پس حاصل الیه خواهد بود تفاضل
الکسرین مثال ثانی اراده کردیم که نقصان کنیم ربع از ثلث مخرج مشترک
دوازده است مقدار اول که ربع باشد ازین سه است و مقدار ثانی که
ثلث باشد چهار نقصان کردیم اول را از دویم باقی ماند یکی پس نسبت دادیم
بدوازده بنصف سدس و این تفاضل است میان این دو کسر و اگر باشد
کسر منقوص زیاده از منقوص منه ممکن نیست عمل مگر آنکه باشد با منقوص منه
صحیحی درین صورت اخذ می باید کرد از آن یکی منقوص را و زیاده می باید
کرد باقی را بر منقوص منه مثال ثالث اراده کردیم که نقصان کنیم ثلث از اخماس ثلاثه
از چهار و ثلث مخرج مشترک میان دو کسر پانزده است و مقدار منقوص
منه است از و پنج پس ممکن نیست این توفیق مگر با آنکه اخذ کنی از صحیح یکی
و نقصان کنی ثلاثه اخماس از دو و زیاده کنی دو خمس را بر ثلث پس باقی
ماند سه و دو خمس و ثلثی این است مطلب فائده دهم در رفع کسور طریقش
آنست که هرگاه عدد کسر زیاده از مخرج باشد قسمت کن آن عدد را
بر مخرج او پس خارج صحیح باشد و باقی کسر ازین مخرج است پس مرفوع
پانزده ربع سه و سه ربع باشد و اگر عدد مساوی باشد با مخرج او واحد
صحیح خواهد بود و اگر کمتر از آن باشد ممکن نیست که شود صحیحی
دهم در تعریف نقطه و خط و سطح و جسم و دانستن اسامی اشکال که

که در مساحت منظور است بدانکه هر شیٔ که قبول اشاره حسی نماید اگر اورا جزو
نباشد نقطه واگر آن را طول باشد پس خط و او منتهی میشود بنقطه واگر
آن را طول و عرض باشد و بس سطح واگر آن را طول و عرض و عمق باشد
جسم و آن منتهی میشود بسطح و فصل مشترک میان دو خط نقطه است
و میان دو سطح خط و میان دو جسم سطح است و خط مستقیم آنست که بود
طرف او وسط او را هرگاه واقع شود در امتداد شعاع بصر و خط منحنی آنست
که هرگاه باشد دو خط مستقیم بر نهجی که ملاقات بر یکدیگر نکنند اگر اخراج کنی
ایشان را باستقامت الی غیر النهایه آن دو خط متوازیان اند و سطح مستوی
آنست که اگر خط مستقیمی وصل کنند بهر نقطه مفروض بر وی آن خط از آن
سطح بهیچ بر وی نیفتد یا آنکه جمیع خطوط مفروضه بر وی در جمیع جهات
مستقیم باشد و اگر باشد دو سطح مستوی بحیثیتی که ملاقات نکنند در طول
و عرض اگر اخراج کنی در جهات الی غیر النهایه او دو سطح متوازیان اند و زاویه
سطحی آنست که از احاطه دو خط بسطح ظاهر گردد چون سه کنج مثلث و
چهار کنج ذوار بعة اضلاع و اگر این دو بر نهجی باشند که اگر الحاق کنی
یکی را از دو ضلع او را احاطه زاویه کنند با دیگری مثل اول پس هر یکی از
آنها قائمه است و هر یک از ضلعین او عمود بر دیگری بطریق دیگر گوئیم آن
دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر دو چهار زاویه مساوی حادث
شود آن زوایا قائمه است و آن دو خط عمود بر یکدیگر و اگر تفاوت
کند کوچک را حاده و بزرگ را منفرجه می نامند و زاویه مجسم آنست که از
احاطه یک سطح یا زیاده بجسم پیدا شود مثل کنجهای فانوس و اگر قائم شود خطها

زاویه

بر سطح بحیثیتی که احاطه کند بزاویه قائمه با هر خطی اخراج کنند ازین سطح از
موضع قیام باستقامت پس ان خط بران سطح عمود باشد و اگر سطحی بسطحی قائم
شود بنوعی که از فصل مشترک هر خطی که بر یکی از ان دو سطح عمود سازند ان
عمود از سطح دیگر بیرون نیفتد ان دو سطح بر یکدیگر عمود باشند و شکل انست
که احاطه او یک حد یا حدود کرده باشد پس اگر ان حد خطی باشد که احاطه
سطح کرده بحیثیتی که اگر نقطه در وی فرض کنند مساوی باشد جمیع خطوط
خارجه از و لیکن ان خط ان شکل را دایره و ان خط را محیط و ان نقطه را
مرکز و هر یک از ان خطها را انصاف قطر
نامند و هر خطی که از مرکز بگذرد و دایره را
تنصیف کند او را قطر خوانند که دایره را
بدو نصف مختلف کند از او وتر خوانند و
هر یکی ازین دو قسم محیط و فائده هر یکی ازین دو قطعه دایره خوانند و شکلی که
حادث شود از دو نصف قطر و بعضی از اقطاع دایره خوانند و دو قوس که
محدث ایشان در یک جهت باشند بزرگ
نباشند از دو نصف دایره بعبارت دیگر
هرگاه رسم کنی بر یک خط دو قطعه مختلف بر یکجهت بی تفاضل میان ان دو خط ان
شکل هلالی است و اگر دو قوس بزرگتر از نصف بود ان
شکل نعل بود یا مساوی باشند و مختلف باشند
محدث ایشان اگر دو اصغر باشند از دو نصف
دایره اهلیلجی و اگر بزرگتر باشد شلجمی

واکر احاطه کند بر شکل سه خط مستقیم شکل کویند و میتواند بر سه ضلع
مساوی باشند یا دو از اضلاع متساوی نه باشد پس او متساوی الساقین
است و میتواند بود که مختلف الاضلاع باشد و میتواند بود که یکی از زوایای
او قایم باشد یا منفرجه یا جمیع زوایای او حاده باشد واکر احاطه کرده
باشد بر او چهار خط اکر او چهار خط متساوی باشند و زوایای او اربعه
قایم باشد آنرا مربع خوانند واکر
زوایای او قایمه باشد و دو ضلع برابر
او مساوی باشد آنرا مستطیل کویند واکر
اضلاع مساوی باشد و زوایای اربعه
قایمه نباشد معین است بمعینه واکر
زوایا قایمه نباشند و زوایای اربعه
قایمه نباشند مسمات شبیه معین
ماسوای از ذوات اضلاع الاربعه او منحرفست
واکر از چهار تجاوز کند اکر پنج خط است ذو خمسة الاضلاع واکر شش خط
ذو ستة الاضلاع و هم چنین تا نامتناهی واکر محیط شکل سطح باشد
پس اکر واحد باشد شک نیست که او سطح مستدیر خواهد بود چون
فرض کنی میان او نقطه بحیثیتی که مساوی باشد جمیع خطوط خارجه از و بسوی
او سطح مستدیر خواهد بود چون فرض کنی میان او نقطه بحیثیتی که مساوی باشد
او شکل را کره و او نقطه را مرکز و او خطوط را انصاف اقطار خوانند واکر سطحی
بالفرض قطع کره کند و بر مرکز کذرد بی شبهه دایره حادث خواهد شد او دایره

عظم

عظیم است و الا صغیره و دو دایره متساوی متوازی را سطحی واصل میان این دو دایره
بحیثیتی که اگر دور دهی خطی مستقیم واصل میان محیط این دو دایره را از
جهتی بر وجه مماس آن سطح باشد در جمیع دوره آن جسم اسطوانه مستدیره است
و خط واصل میان این دو مرکز این دو دایره سهم این دو دایره و هر یک از
این دو دایره قاعده آن و اگر سهم عمود باشد بر دایره پس اسطوانه قائمه
است و الا مایله اگر احاطه کرده باشد بشکلی یک دایره و سطح صنوبری که
مرتفع شده باشد از محیط دایره متضایقا تا منتهی شود بنقطه بحیثیتی که
هرگاه دور دهی مستقیم را واصل میان آن نقطه و محیط دایره را مماس آن سطح
باشد در جمیع دوره آن جسم را مخروطی مینامند و دایره قاعده او و خط
واصل میان آن نقطه که سر جسم مخروط باشد و مرکز قاعده سهم او و اگر آن
خط عمود باشد بر آن مخروط قائم خواهد بود و الا مائل و اگر بریده شود
مخروط البسطی که موازی قاعده او باشد قطع میشود قسمی است که باشد نزدیک
بقاعده این مخروط ناقص است و هرگاه دور دهی سطح نیم دایره بر قطر
او طول او تا برگردد بوضع اول حادث میشود جسم و هرگاه منطبق گرداند
دو قاعده بدو قطعه کره و باشد کمتر از نصف حادث میشود مجسم عدسی
و هرگاه قاعده اسطوانه و مخروط شکل مستقیم الخطوط باشد مثلث
یا مربع یا غیر از این پس اسطوانه مضلعه و مخروط مضلع خواهد بود و جسمی که
محیط باشد باو دو مثلث و سه سطح متوازی الاضلاع آن جسم را منشور
مینامند و اگر احاطه او شش مربع کرده باشد مسمی است بمکعب و خارج
از آن را اعلی شکل جسم با سطح بر قاعده است آن ارتفاع آن شکل است

در باب سیم در دانستن مساحت و این دو نوعست نوع اول در تعریف مساحت
و مساحت غیر اجسام بدانکه مساحت دانستن امثال واحد خطیست یعنی تا
هرگاه باشد ممسوح خط باشد و اگر ممسوح سطح باشد امثال و ابعاض مربع
اوست یا امثال و ابعاض مکعب اوست اگر ممسوح جسم باشد پس بگوییم
اگر اشکال از احاطه خطوط بسطوح ظاهر شده از اشکال مسطحه خوانند
و اشکال مستقیم الاضلاع را اشکال مسطح مستقیم الاضلاع و اگر
احاطه سطوح باجسام که حاصل شده باشد او را اجسام مجسم گویند بدانکه
اقصر خطوط واصله میان دو نقطه مفروضه مستقیم است و دیگر آنکه
منحنی سبب آن است که فرض کنی خط مستقیم را آنگاه که دانستن
مستقیم هم دانند که ممکن است صاحب مستقیمات بدان واحد
بواسطه مطابق شدن او بر مستقیمات مرة بعد اخری و این محتاج
بزیادتی فکری نیست و اما نسبت منحنی بدین وجه چه او
مخالف جنس مستقیم است او را بدانکه محیط هر دایره بقطرش
ثلثه امثال است و سبع یعنی نسبت بده بلیست و دو در السبعه
و هرگاه دانستی قدر قطر دایره را باین واحد مفروض ضرب کن مبلغ
را در سه و سبع حاصل میشود محیط او یا مطابق ساز چیزی را
دایره بعد از آن ببین که قدرش چند است بآن واحد و باین وجه
میسر است دانستن قدر سایر خطوط منحنیه و مساحت سطوح
شکل اگر مثلث باشد و قائم الزاویه حاصل میشود از ضرب یکی
از دو ضلع قائمه او در نصف ضلع او در نصف ضلع دیگر و اگر

مفروض

منفرجه الزاویه باشد حاصل میشود از ضرب عمودی که خارج شده باشد از زاویه منفرجه
بر ضلع وتر او در نصف این ضلع یا بعکس یعنی از ضرب نصف عمود در این ضلع که وتر است
و اگر حاد الزوایا باشد پس حاصل میشود از ضرب عمودی که خارج شده از زاویه
یا از وتر او هرکدام که باشد در نصف این وتر یا بعکس و مساحت سطح مربع حاصل
میشود از ضرب یکی از اضلاع در نفس او و مساحت مستطیل حاصل میشود از ضرب
طول او در عرض او و مساحت معین حاصل میشود از ضرب یکی از دو قطر او در
نصف دیگری و مساحت شبه معین یا منحرف منقسم می سازند با فراز قطر بمثلثات
پس مجموع مثلثات مطلوبست و هم چنین میکنند در اشکال کثیرة الاضلاع چه
مخمس منقسم میشود بسه مثلث و مسدس با ربع و مسبع به پنج و مثمن بشش و
بر این قیاس و مساحت سطح دایره حاصل میشود از ضرب نصف قطر او در نصف محیط
او و مساحت قطاع دایره حاصل میشود از ضرب نصف قطر دایره در نصف
قوس قطاع و مساحت دو قطعه دایره اول حاصل می باید کرد بدو خط مستقیم بدو
طرف قاعده هر یک از دو قطعه حاصل میشود دو قطاع و دو مثلث یکی
بزرگ و یکی کوچک پس مساحت کن هر یک ازین دو قطاع و دو مثلث را
بعد از ان نقصان کن مساحت مثلث ازین دو قطاع و دو مثلث را بعد از ان
نقصان کن مساحت مثلث اصغر و اقطاع اصغر را از اقطاع اصغر تا مساحت قطعه
اصغر باقی ماند و زیاده کن مساحت مثلث قطاع اکبر را بر اکبر مجموع مساحت اکبر
باشد و مساحت نصف دایره حاصل میشود از ضرب نصف قطر در ربع محیط و
اگر زاویه قطاع بر محیط دایره باشد وصل کن دو نصف دو قطر را که بمحیط
ملاقات کرده اند بخط مستقیم که نیست که قطعه و مثلثی بهم میرسد پس مساحت

قطعه با دو هم چنین مثلث را هر دو با هم جمع کن که مساحت آن قطاع خواهد بود اما
الهلیلجی و شلجمی با هر یک یا منقسم میسازند بدو قطعه و مساحت آنها مساحت این دو
شکل است و در شکل هلالی کم می باید کرد مساحت قطعه اصغر را از قطعه عظمی
آنچه باقی میماند مطلوبست اما مساحت سطح مخروط هرگاه قائم باشد حاصل
میشود از ضرب مستقیمی که بین نقطه راس او و محیط قاعده او در نصف محیط
قاعده او و اگر مائل باشد توهم میکنیم سطح مستوی مرور کند بجمیع سهم مخروط
از جهت میل پس حادث میشود مخروط مثلثی که دو ضلع این مثلث فصل
مشترک میان بسیط او و سطح او میباشد که ضرب کنی نصف مجموع دو ضلع را
در نصف محیط قاعده حاصل میشود مساحت سطح او مخروط و اگر باشد
مخروط ناقص ضرب میکنیم خط واصل محیط دایره علیا را و محیط دایره سفلی را
در نصف مجموع هر دو دایره حاصل میشود مساحت بسیط مخروط ناقص و
اگر مخروط مضلع باشد پس مساحت بسیط او مجموع مثلث محیط او خواهد
بود و مساحت سطح استوانه مستدیره قائمه حاصل میشود و از ضرب مستقیم
واصل از یک جهت میان دو قاعده هر دو در محیط یکی از این دو قاعده
و اگر مایل باشد توهم میکنیم سطح مستوی که مرور کند در جهت میل
بجمیع سهم استوانه لا محاله که حادث میشود سطح ذو اربعة الاضلاع که دو ضلع
مقابل او از دو فصل مشترک میان سطح استوانه و میان این سطح پس
بنصف مجموع این دو ضلع در محیط یکی از آن دو قاعده مساحت بسیط او
بود و اگر استوانه مضلعه باشد پس مساحت مجموع ذوات الاضلاع اربعه
محیط است بر او مطلوبست و مساحت کره حاصل میشود از ضرب قطر او در

محیط

محیط اعظم سطح دایره که واقع میشود در و مساحت بسیط قطعه الکره حاصل میشود از
ضرب قطر کره در قطر دایره عظیمه که بنصف قطعه که سقف جا در و دکستر باشد
از ج عمارتست طولانی شکل شروانی کرده باشند از مساحت سطح ظاهر
انست که ضرب کنی که قوس خارج او را در طولش چه بحقیقت مستطیلیست که عرض او
قوس داشته باشد و مساحت باطن او انست که ضرب کنی قوس باطن او را در طول او
چنانکه ذکر کردیم و مساحت روی او حاصل میشود از ضرب نصف مجموع دو قوس در
سهم او یعنی بلندی او چه فی الحقیقه سطح نیست که احاطه کرده باشد با دو دو خط
متوازی غیر متساوی و مساحت ملاقها نیز از کیفیت است چه زنی میست میان او و
ازج الا اینکه طول او کوتاه تر است این است مساحت سطوح مذکوره دویم در
مساحت اجسام بدانکه هر جسم که احاطه کرده باشد با و سطوح متوازیه الاضلاع
پس مساحت او چنان است که ضرب کنی طول او در عرض او پس حاصل را در ارتفاع
او و مساحت کره حاصل میشود از ضرب نصف قطر او در ثلث بسیط او و مساحت قطعه کره
حاصل میشود از ضرب نصف قطر کره در ثلث بسیط قطعه و مساحت نصف کره نصف
مساحت کره است و مساحت مخروط مستدیره قائم باشد یا مایل حاصل میشود از ضرب
مساحت قاعده در ثلث ارتفاع او و در مساحت مخروط ناقصه طریق انست که
ضرب کنی قطر قاعده او را در ارتفاع او و قسمت کنی حاصل را بر تفاوت میان
قطر قاعده و قطر دایره علیای او پس خارج قسمت ارتفاع مخروط ناقص و
هرگاه ضرب کنی ثلث این ارتفاع را در مساحت قاعده حاصل میشود مساحت
مخروط تام و هرگاه اخذ کنی زیادتی را میان ارتفاع مخروط تام و ارتفاع مخروط
ناقص ارتفاع مخروط اصغر است و از ضرب ثلث ارتفاع او در مساحت دایره

علیا حاصل میشود مساحت مخروط اصغر و هرگاه بیفکنی این را از مساحت مخروط
تام باقی ماند مساحت مخروط اصغر و هرگاه بیفکنی این را از مساحت مخروط
تام باقی ماند مساحت مخروط ناقص مضلع بدانکه نسبت ضلع از اضلاع سطح اعلا
و نظیر او از اضلاع سطح اسفل همچو نسبت ارتفاع مخروط اصغر است بمخروط
تام پس بر این مناسبت ارتفاع مخروط تام معلوم میگردد پس بدستور سابق
ارتفاع مخروط اصغر نیز بدست آید و بیفکنی اقل را از اکثر باقی مساحت مخروط
ناقص باشد بدانکه هرگاه ضرب کنی ضلعی از قاعده عظمی را در ارتفاع و قسمت
کنی بر تفاضل میان یکی از اضلاع قاعده عظمی و نظیر او از صغری که حاصل میشود
ارتفاع تام بدستور عمل تمام کن و مساحت مستوانه مطلق حاصل میشود از
ضرب مساحت قاعده او در ارتفاع او و مساحت کره حاصل میشود از ضرب
دوری او در طول او چه بحقیقت اسطوانه ایست که یکطرف او انکساب داشته
باشد و مساحت طاق نیز بر این منوال است الخ در مساحت اجسام مذکور شد
بر تقدیر یست که اجسام بیان پر باشد و اما هرگاه اجسام مجوف باشد طریق
آنست که اول او را مصمت فرض کنی و مساحت کنی او را چنانچه گذشت بعد
از آن مساحت کنی الخ خالیست از و کم کنی از اول آنچه ماند همین مطلوبست

جز سیم در استخراج مجهولات بطریق جبر و مقابله و در اصطلاحات
اهل جبر و مناسبات او و این روشن میشود بدو توضیح توضیح اول در اصطلاح
اهل جبر و بیان کردن مناسبات آن اول دانستی که هر عددی که در نفس خود ضرب
میکنند و در جبر و مقابله آن را شی و جذر و آن را مال میگویند پس بنابر این
چون او را در مال ضرب کنی کعب میشود و در کعب مال مال مال کعب و در مال کعب

کعب الکعب

کعب الکعب و بر این قیاس کن بنا بر منازل را الی غیر النهایه چه جذر را اول مراتب انگاشت
و مال ثانی او و کعب ثالث او و باقی اسمای عدد منازل مرکبست ازین سه
پس کعب بیکردد دو بار لیکن پس یکی ازین دو مال کعب و باز بیکردد هر یکی از
این دو مال بکعب پس مرتبه چهارم مال المال و پنجم مال الکعب و ششم کعب
الکعب و هفتم مال مال الکعب و هشتم مال کعب الکعب و نهم کعب الکعب الکعب و
هم چنین لا متناهی و جمیع این منازل عدد را بولاهم متناسبست چه نسبت شیء
بمال همچو نسبت مالست بکعب و نسبت کعب بمال المال همچو نسبت مال المال
است بمال الکعب و نسبت مال الکعب بکعب الکعب همچو نسبت کعب الکعب بمال
مال الکعب و همچنین از جانب صعود الی ما لا یتناهی و مثل این اگر خواهی از جانب
نزول تصور نمائی [illegible] جزء الشیء و جزء الکعب و جزء مال المال و جزء مال الکعب
الی غیر النهایه و نسبت [illegible] همچو [illegible] جزء [illegible] جذر باز
همچو نسبت بجذر [illegible] نسبت [illegible] بود
پس نسبت جزء بمال جذر بجزء المال همچو نسبت جزء المال است بجزء الکعب و
همچو نسبت جزء الکعب است بجزء مال المال متمم هرگاه ضرب کنی دو را در نفس خود
حاصل میشود چهار پس باین اعتبار دو جذر باشد و چهار مال او اگر ضرب کنی
دو را در چهار که هشت حاصل است هشت عبارتست بکعب بدین سیاقت تا که ضرب باشد
مال کعب مال المال مال الکعب کعب کعب مال مال الکعب مال
کعب الکعب کعب کعب کعب مال المال الکعب الکعب مال کعب الکعب الکعب
کعب الکعب الکعب الکعب مال المال کعب الکعب الکعب مال کعب الکعب الکعب
الکعب کعب الکعب الکعب الکعب الکعب و هم چنین الی غیر النهایه در [illegible]

صعود و جزو آن در مال آنها دو دو بود نسبت واحد با وی ضعف است پس نسبت جزء
جذر ربع با وی ضعف است و جزء مال ربع و جزء الکعب ثمن و جزء مال المال
نصف ثمن و جزء مال الکعب ربع ثمن و جزء کعب الکعب ثمن ثمن و
همچنین میرود که الی غیر النهایه و در جانب صعود نسبت دو بچهار مثل
نسبت چهار است بهشت و بهشت نسبت هشت است بشانزده و شانزده
بسی و دو و همچنین بر دو را الی غیر النهایه همچنانکه منازل در طرف صعود
بر ولا متناسب اند در طرف نزول نیز همچنین است پس منازل طرفین نیز
متناسب باشند با یکدیگر [illegible] نسبت بهشت و چهار بسی و دو و میان نسبت
شش [illegible] بشانزده همچنین الی غیر النهایه [illegible] دوم در ضرب قسمت
جبر پس هرگاه خواهند جنسی را در جنسی دیگر اگر از یک طرف باشند جمع کن
مراتب ایشان را تا حاصل ضرب [illegible] مجموع باشد همچو مال کعب در مال مال
الکعب اول را مراتب پنج است و ثانی را مرتبه هفت که مجموع دوازده
باشد همچو مال کعب در مال مال الکعب اول را مراتب پنج است و ثانی را مرتبه
هفت که مجموع دوازده باشد پس حاصل کعب کعب کعب کعب خواهد بود
و اگر از دو طرف باشد پس حاصل از جنس فضل خواهد بود در طرف
صاحب فضل پس جذر مال مال در مال کعب حاصل جذر باشد چه مرتبه
مضروب در جانب نزول چهار است و مرتبه مضروب فیه در جانب صعود
پنج و فضل است از جانب صعود شد حاصل جذر باشد و ضرب جزء کعب
الکعب در مال المال الکعب حاصل جزء مال باشد چه مرتبه مضروب نه است
و مرتبه مضروب فیه هفت و زیادتی در طرف نزول دو است و مراتب

دو در سه مال است اتمام کردیم جزو بر و حاصل شد جزو مال و اگر فضل بود ده باشد
حاصل از جنس واحد خواهد بود و چون در جبریات نگرد در باب وقفه دقت
تزیین حکما منتهی شده بشش مسئله و خیال بلند خاطر پسند ما سلف بیان
این شش مسئله لبعد اکضار رسیده و بنای این شش بر اشیا و عدد و
اموال است جدول رسم کرده اند که متکفل ضرب او و خارج قسمت او
باشد و قاعده درین جدول اینست که اگر مطلب ضرب باشد ضرب کن
احد الجنسین را در دیگری پس حاصل عدد و حاصل ضرب از جنس آنست
واقع در جدول ملتقی ضرب و اگر جنس و با عدد مقید بود مستثنا
باشد مستثنا است زاید و مستثنا منه ناقص و ضرب زاید در مثل
او و ضرب ناقص در مثل او زاید است همچو ضرب مستثنا منه در مستثنا منه
و همچو ضرب مستثنا در مستثنا و مختلف ناقص است پس ضرب کنیم اجناس
بعضی در بعضی و مستثنا میکنیم ناقص را از زاید پس مضروب ده عدد و شیء
در ده الا شیء عدد الا مال میشود و مضروب پنج عدد الا شیء در شصت عدد
الا شیء سی و پنج عدد و مال بیست الا دوازده شیء و مضروب چهار مال و
شش عدد الا شیئین در سه شیء الا پنج عدد دوازده کعب و بیست و
هشت شیء الا بیست و شش مال و سی عدد میشود چه درین مثال ضرب
شش در سه است سه زاید است و این سه مکعب است و ضرب اربعه اموال
در سه اشیا پس حاصل میشود دوازده کعب و دوم ضرب شش عدد است
در سه شیء حاصل هجده شیء میشود الا شیئین و سیم الا شیئین در الا پنج
عدد حاصل عشره اشیا است و سه ناقص اول که او چهار مال است در الا خمسه

اعداد ازو حاصل الاعشریه مال لا مبثور ولا اسبعین در نکرد هیا حاصل الا
شبیه مال میشود سیم سته اعداد الارج حاصل الاس عدد میشود
پس هرگاه زواید را با نواقص جمع کنی همچنین میشود که نوشته شده

[illegible]

و اگر مطلب قسمت باشد بدانکه فرع عکس قسمت است لیکن اگر باشد مرتبه مقسوم
علیه مرتبه دو در جانب وا [illegible] فصل [illegible] برود و اگر فصل مقسوم
باشد خواهد بود خارج از مرتبه فصل در طرفی که مقسوم و مقسوم علیه زیاده
طرف باشد همچو مال الکعب الکعب بر مال کعب خارج کعب خواهد بود و جزو مال
الکعبیه بر جزو مال الکعب خارج جزو کعب خواهد بود و اگر فصل مقسوم
علیه را باشد خارج از مرتبه فصل خواهد بود ولی در طرف دیگر لیکن مال الکعب
بر مال کعب الکعب خارج جزو کعب خواهد بود و جزو مال کعب بر جزو مال
کعب الکعب خارج کعب خواهد بود و اگر میان هر دو مرتبه فصل نباشد
خارج از مرتبه واحد است و اگر باشد هر مرتبه در جانب دیگر جمع کرده هر دو را
مجموع مرتبه خارج خواهد بود ولی از جانب مقسوم پس جزو کعب مال الکعب خارج
جزو مال کعب الکعب خواهد بود و کعب بر جزو مال کعب خارج مال کعب الکعب
میشود و هر یک از این اجناس را هرگاه قسمت کنی بر واحد خارج از آن جنس

خواهد بود

خواهد بود بعینه و اگر قسمت کنی بر واحد بر جنس خارج مثل آن جنس خواهد بود
ولی در مراتب دیگر لیس واحد بر کعب خارج جزء کعب خواهد بود و واحد بر
جزء کعب خارج کعب ممکن است قسمت اجناس کثیره بر جنس واحد ولی
تیکس ذهن پرده از رخسار محذور اشکال نمیتواند برداشت چه قسمت
طلب عددیست که نسبت او با واحد همچو نسبت مقسوم است بمقسوم علیه و تصور
نمیتوان کرد زیرا بصورت چه محالست نسبت شی واحد بسوی مختلف بیک
نسبت واحد و اگر باشد در مقسوم استثنا جبریه قسمت کنی مقسوم
محذور را بمقسوم علیه بی قسمت کنی بقدر محذور را نیز بر مقسوم علیه
ببند از خارج ثانی را از خارج اول که باقی ماند جواب است مثلاً
صد کعب الا عشره اموال را اراده کنی که قسمت بر نسبت شی اول قسمت
کنی صد کعب استثنا بر نسبت شی خارج شد پنج مال الیه قسمت کردیم
عشره اموال را بر نسبت شی خارج شد نصف شی هرگاه انداختی از
خارج اول باقی بماند پنج مال الا نصف شی جواب این داشته شد طلب کن
آن جزئی را که هرگاه ضرب کنی در مقسوم علیه مساوی مقسوم باشد پس قسمت
کن جنس مقسوم بر عدد مقسوم علیه و عدد خارج از جنست که واقع است
در جدول طبق سطر و باب توضیح سیم در مسائل جبریه بعد از فهم آن
مقدمات بدانکه درین طریق فکر صائب را با بارع دقت گذر است
و حدس ثاقب را بجده یافت نظام انجم عطای مسائلیست درگرانمایه
ایست که بجز غواص عمیق فکر آن بدست نمی آید و چه بسیست بلند پایه که
بجز کنده معدن اندیشه بناخن وسایل در نظر مقصود جلوه نمینماید

پس فرض میکنیم مجهول را شیء بر منوال که در ضمن سؤالست عمل میکنیم تا منتهی شود
بمعادله و صاحب استثنا را بر جبر کمال میرسانیم و بر زیاده میکنیم مثل این بر طرف دیگر
و این جبر است چه جبر در لغت شکسته را درست کردنست و اجناس متجانسه و متساوی را
از طرفین ساقط ساختن از دو طرف مقابله است چه در لغت مقابله برابر شدن است
اگر باشد عدد چه از طرفین متساوی بساقط میماند که از او اگر زیاده باشد ساقط
میماند که جنس اول بالکلیه و از ینجانب بعد از آن نیز ابتدا از آن معادله است
و معادله میان جنس و جنسی است یا میان جنس و جنسین چه بهای جبر و مقابله برابر اعداد
و اموال و اشیاء که از ان مشتمل اند و معادله منحصر است بر شش وجه یا معادله عدد
یا قوا اعداد مثل اشیاء اموال عدد باشد و اگر معادله میان جنس و جنسین باشد
این مسائلست بمفردات و اینها سه قسمت اول آنکه است که اعداد معادله
کرده باشد با اشیا دوم آنکه اموال معادل با اشیا کرده باشد سیم آنکه عدد معادله
کرده باشد با اموال و معادله میان جنس و جنسین نیز سه قسمت قسم اول تعادل
عدد است با اموال و اشیاء قسم دویم تعادل اشیاست با اموال و عدد قسم
سیم تعادل اموال است با اشیاء و عدد و این شش مسائلست بمفردات اولها
از مفردات که تعادل کرده باشد عدد با اشیاء پس طریق در استخراج
انست که قسمت کنی عدد را بر عدد اشیا تا خارج شود شیء ارادۀ کردیم
عددی را که هر گاه او را مضاعف کنی و زیاده کنی بر ضعف او سه خمس
ضعف او را پس زیاده کنی بر مجموع چهار خمس عدد اصل میگردد ده فرض میکنیم
عدد را شیء و او را مضاعف میکنیم دو شیء میشود و زیاده میکنیم بر و سه خمس
ضعف او را میشود سه شیء چه سه خمس مثل عدد اصل است و خمس او بسیار زیاده

بلم

میکنیم چهار خمس عدد حاصل میشود چهار شیء این معادله کرد چهار شیء با ده عدد
بر چهار قسمت کردیم حاصل شد دو و نصف که شیء مجهول است چه دو و نیم را که مضاعف
کنی پنج میشود شش که شش خمس پنج است اضافه او شد هشت شد و چهار خمس عدد
دو و نیم دو کسر مجموع ده باشد اگر یکی از دو طرف کسر باشد یا در هر دو طرف
کسر باشد ضرب میکنی هر یک اینها را در مخرج از طرفی که کسر دارد مخرج مشترک
آن دو کسر بعد از آن قسمت میکنی حاصل عدد را با شیا مثال اول اراده کردیم
عدد را که هرگاه زیاده کنی بر او نصف او را بعد بر حاصل ثلث حاصل پس بر
حاصل آمد دو ثلث او را می کرد ده فرض کردیم آن عدد را شیء و زیاده کردیم
بر او نصف او را حاصل شد شیء و نصف پس زیاده کردیم بر او ثلث حاصل را
و آن نصف عدد است شد دو شیء بعد از آن زیاده کردیم بر دو دو ثلث
او را که چهار است حاصل شد شش شیء و ثلثی این معادله کرد با ده ضرب کردیم
هر یک از اینها را در سه که مخرج ثلث است حاصل شد از اشیاء ده و از عدد
سی قسمت کردیم سی عدد را بر ده شیء حاصل شد سه شیء که مجهول است و
و نصف چهار و نیمست و یک و نیم که ثلث او است اضافه شد شش میشود و
دو ثلث شش چهار است اضافه کردیم گردید ده مثال ثانی اراده کردیم
عددی را که هرگاه زیاده کنی بر دو ثلث او را و زیاده کنی بر حاصل نصف حاصل
را و زیاده کنی باز بر مجموع دو ثلث حاصل مجموع را میشود هفت و نیم فرض
کردیم عدد را شیء و دو ثلث او بر او زیاده کردیم حاصل شد شیء و دو ثلث
و نصف او بر او زیاده کردیم دو و نیم شد و دو ثلث مجموع بر مجموع زیاده کردیم
رسید بچهار و سدس و این شیء است معادله کرده با هفت و نیم عدد هر یک را

ازانها ضرب کردیم در شش که مخرج مشترک است میان سدس و نصف پس حاصل
شد اشیا بیست و پنج شد و حاصل عدد چهل و پنج قسمت چهل و پنج بر بیست
و پنج خارج میشود یکی و چهار خمس چه دو ثلث او که بروز زیاده کرد یا سیم
میشود باز که گفت که اضافه شد چهار و نیم و دو ثلث چهار و نیم که سه است
بروا اضافه کردیم هفت و نیم شد و اگر اشیا جبر داشته باشد بطریقی که
پیش گفته شد در [illegible] جبر و مقابله عمل کن بعد ازان قسمت کن عدد را بر
اشیا مثاله اقرار کرد زید بهزار درهم الا نصف مال عمرو و عمرو بهزار الا نصف نصف
مال پس فرض کردیم مال زید را شیء پس اقرار عمرو بهزار است و الا نصف شیء
و اقرار زید بهزار و پانصد است الا ربع شیء پس [illegible] معادله کرد با شیء بعد از
جبر هزار و پانصد معادله کرد با شیء و ربع شیء هزار و پانصد در مخرج و ربع که
چهار است ضرب کردیم شش هزار شد بر شیء و ربع قسمت کردیم خارج
قسمت هزار و دویست شد پس مال زید هزار و دویست شد و مال عمرو چهار
صد چه عمرو اقرار کرده بود بهزار درهم الا نصف مال زید پس از هزار نصف مال
زید که ششصد است بیرون رود میماند چهارصد مثاله دویم که معادله کرده
باشد اموال با اشیا طریقش آنست که قسمت کنی عدد اشیا را بر عدد اموال
مثاله اراده کردیم که مربع یک پنج شش ربع او را در چهار مساوی فرض باید این
عدد باشد در صد فرض کردیم او را شیء مربع کردیم او را شد مال پنج برابر
او را که خمسه اموال باشد در چهار حاصل شد بیست پس بیست معادله
کرد با صد شیء قسمت کردیم صد شیء را بر بیست مال خارج شد پنج و این
شیء است مثاله دیگر شخصی مبلغی بجمع داد که در میان خود قسمت کنند یکی

ازان متکفل نیست باشد نیز اید واحد هر یک را از ان جمع را مبلغ داد چنانچه اورا
یک دینار و دوم را دو و سیم را سه و دیگری بدین نسبت راضی شد این دنانیر را از او
گرد در میان ایشان بسویه قسمت کرد هر یک را هفت دینار رسید پس عدد دنانیر
چند است و اشخاص چند فرض کردیم دنانیر را شی و گرفتیم برد و طرف او که واحد
و شی باشد ضرب کردیم واحد و شی را در نصف شی حاصل شد نصف مال و نصف
شی و این عدد دنانیر است چه مضروب واحد با هر عددی که فرض کنی در نصف او
عدد مساوی مجموع اعداد متوالیه است از واحد تا آن عدد مفروض پس هرگاه
عدد دینار بر شی قسمت کنی که عدد اشخاص است هفت خارج شود که نصیب هر یک است هفت
سائل پس ضرب کردیم هفت را در شی حاصل شد هفت شی پس معادله کرد
شی نصف مال و نصف شی بعد از جبر که اکمال انصاف مال و نصف شی است و زیاده
کردن مثل او بطرف معادله شی مقابله میکند یک مال و یک شی با چهارده شی بعد از
مقابله که اسقاط یک شی است از چهارده شی معادله کرد یک مال با سیزده
شی قسمت کردیم اشیا را بر مال المال سیزده حاصل شد که عدد اشخاص باشد
ضرب کردیم سیزده را در هفت نود و یک شد و این عدد دنانیر است قسم سیم
آنست که عدد متعادل اموال باشد طریق آن است که قسمت کنی عدد بر عدد
اموال و جذر خارج آن شی مجهول است مثال اقرار کرد شخصی که مال زید
از دو مال است که مجموع دو مال بیست و سطح هر دو نود و شش فرض کردیم یکی از دو
مال را ده و شی و دیگری را ده الا شی سطح هر دو صد الا مال میشود و صد الا
مال معادله کرد بعد از نود و شش بعد از جبر و مقابله معادله مال با چهار قسمت
کردیم چهار را بر یک مال خارج شد و جذر او که دو است شی مجهول است چه دو را

از اول کم کردیم هشت شد و بر دوم زیاده کردیم دوازده شد پس یکی از
دو مال هشت باشد و دوم دوازده که هر دو با هم نسبت باشند و سطح
هر دو نود و شش مثال دیگر اراده کردیم عددی که او را ربع کنیم و
اضافه کنیم مثل او را بر وی مجموع را مضعف کنیم صد و ده شود فرض کردیم
او عدد را شیء او را مربع کردیم مال شد و مثل او را اضافه کردیم گردید دو
مال و او را مضعف کردیم چهار مال شد پس چهار مال معادله با عدد قسمت
کردیم صد را بر چهار خارج شد بیست و پنج که جذر او شیء مجهول
است [illegible] و اول از مسئلات که اموال و اشیا با عدد معادله کرده باشند
طریقش آنست که مال را اگر واحد نباشد پس اگر کمتر از واحد باشد
تمام میکنی او را و اگر بیشتر از واحد است رد میکنی با واحد و دیگر را ای عدد
و اشیا را با این نسبت که او قسمت عدد کنی بر عدد اموال پس مربع میکنی
عدد اشیا را و زیاده میکنی جذر مجموع را و نقصان میکنی نصف
عدد اشیا را از آن باقی شیء مجهول است مثال بر سبیل رد اراده
کردیم عددی که هر گاه او را مضاعف کنی و ضرب کنی حاصل را در شش
جمع کنی حاصل را با سه مثل مربع اول میشود شصت فرض کردیم آن
عدد را شیء و او را مضاعف کردیم دو شیء ضرب در شش دوازده شیء
حاصل شد جمع کردیم با سه مثل مربع شیء اول که سه مال بوده باشد گردید سه
مال و دوازده شیء این معادله کرد با شصت سه رد کردیم مال را با واحد
و اشیا را بچهار و عدد را به بیست و یک بیست مال چه قسمت دوازده
بر سه چهار حاصل میشود و از قسمت شصت بر سه بیست و یک بیست

مربع

مربع میکنیم شصت عدد اشیا را که دو است حاصل میشود چهار و بر عدد
بیست و یک زیاد کردیم بیست و پنج شد و جذر بیست و پنج پنج است
نقصان کردیم از این جذر نصف عدد اشیا را باقی میماند سه و آن شی مجهول
است چه مضاعف سه شش است و ضرب او در شش سی و شش میشود و سه
مربع سه بیست و هفت با سی و شش جمع کردیم شصت و سه شد مثال دیگر
بر سبیل الکمال اراده کردیم عددی را که چون مضعف کنی و ضرب کنی ربع او را
در ضعف او و مجموع را جمع کنی با شش مثل خود شود حاصل میشود بیست
و نصف فرض کردیم آن عدد را شی و ضعف او شیان و مضروب ربع او
در نصف شی نصف مال و شش مثل او شش شی جمع کردیم نصف مال شد
و هشت شی این معادله کرد با هشت و نصف بعد از تکمیل الحال و اسقاط نسبت و داد آن
عدد شی و عدد مال بر این نسبت معادله کرد با یک مال و شانزده شی عدد
عدد و مربع نصف عدد اشیا که هشت است شصت و چهار با عدد زیاد کردیم
هشتاد و یک شد از جذر او که نه است هشت که نصف عدد اشیا است کم کردیم
باقی ماند یکی و آن شی مجهول است چه ضعف او عدد دو است و از ضرب ربع او
در دو نصف حاصل میشود و شش مثل خود شش است و مجموع هشت
و نصف حاصل میشود که مطلب است مثال دیگر اراده کردیم از عشره عددی کم
مجموع ربع او و مضروب آن عدد در نصف باقی از ده دوازده شود فرض
کردیم آن عدد را شی پس ربع او مال است و نصف دیگر عشر الا نصف
شی در خمس و الا نصف شی خمسة الا اشیا است الا نصف مال چه ضرب عدد در
شی همان شی حاصل میشود و از ضرب شی در شی مال پس معادله کرد خمس الا نصف مال و

شئ با دوازده بعد از تکمیل معادله کرد مال و ده شئ با بیست و چهار عدد نقصان
کردیم نصف عدد اشیا را از جذر مجموع مربع نصف عدد اشیا و عدد
باقی میماند دو و آن شئ مجهولست چه مربع دو چهار است و باقی از عشره
هشت است نصف او چهار و ضرب دو در چهار هشت آن چهار که مربع دو
است با این هشت که جمع میکنی دوازده میشود مثاله دویم از معادلات
که اموال و عدد معادله کرده باشد با اشیا طریقش آنست که بعد از رد
از اکمال نقصان کنی عدد را از مربع نصف عدد اشیا و زیاده کردن
جذر باقی را بر نصف اشیا حاصل میشود شئ مجهول یا نقصان کن از نصف
اشیا باقی میماند شش مثاله عددی اراده کردیم که چون ضرب کنی در نصفش
و حاصل با دوازده پنج مثل او شود حاصل گردد و عدد را شئ فرض کردیم
و ضرب کردیم در نصف خودش حاصل شد نصف مال پس نصف مال و
دوازده معادل کرد با پنج شئ که مال و بیست و چهار است معادله میکند با ده
شئ نقصان کردیم بیست و چهار را از مربع پنج که نصف ده شئ است
باقی میماند یکی و جذر او یکیست اگر زیاده کنی بر پنج یا نقصان کنی حاصل میشود
مطلب چه اگر یکی بر پنج بیفزائی شش میشود و شش در نصف خودش هیجده
با دوازده پنج مثل پنج میشود و اگر نقصان از پنج چهار میشود و چهار در
نصف خودش هشت و هشت با دوازده پنج برابر چهار است قسم سیم
که معادله کرده باشد اموال با اعداد و اشیا بعد از اکمال و رد زیاده کن
مربع نصف عدد اشیا را بر عدد و جذر مجموع بر این نصف عدد اشیا
جمع کن که او شئ مجهولست مثاله اراده کردیم عددی را که هرگاه نقصان کنیم او را

از ربع

از مربع خودش و زیاده کنیم با قیر ابر مربع حاصل شود ده فرض کردیم عدد را شیئی و
نقصان کردیم شی را از مربع خودش حاصل شد مربع الا شیئی زیاده کردیم بر مربع
حاصل شد مال الا شیئی معادله کرد با ده بعد از جبر و رد مال معادله میکنند با
زیاده
پنج عدد و نصف شی مربع نصف عدد اشیا نصف ثمن است بر عدد
کردیم شد پنج و نصف ثمن جذر او را گرفتیم دو ربع شد زیاده کردیم بر دو ربع را
که نصف عدد اشیا است حاصل شد دو و نیم چه مربع او شش و ربع است دو و نیم را
که از دو کم کردیم میماند سه و ربع هرگاه سه و سه ربع را بر شش و ربع اضافه
کردیم میشود ده فهو المطلوب [illegible] در استخراج مجهولات بطریق
خطایین چون مرغ زبان قلم از پرواز فضای وسیع قواعد مقدمات مذکوره
بال فراغ افشاند میخواهد در گلشن برفیق حساب خطایین طیران نماید در رزم
دلنشین طریق استخراج مجهولات لشانا فاتق [illegible] سازد پس طریق آنست که
فرض کنی مجهول را هرچه خواهی و نام کنی مفروض اول و امتحان کنی در آن
بحسب سؤال اگر مطابق افتاد فهو المراد اگر خطا کنی بزیاده و نقصان
آن او خطای اول خواهد بود پس فرض کنی دیگر را و آن مفروض ثانیست اگر
خطا کرده باشی حاصل میشود خطای ثانی بعد از آن ضرب کنی مفروض اول
در خطای ثانی و محفوظ اول نام کنی و ضرب کنی مفروض ثانی را در خطای
اول حاصل محفوظ ثانیست اگر این دو خطا هر دو زاید باشند یا هر دو
ناقص قسمت کنی زیادتی میان دو محفوظ را بر زیادتی میان دو خطا و
اگر مختلف باشند قسمت کنی مجموع دو محفوظ را بر مجموع دو خطا که خارج
میشود مجهول مثال اگر کسی بگوید که کدام عدد است اگر زیاده کنی بر دو ثلث

اورا و درهم حاصل شود ده پس فرض کردیم عدد را نه این خطای اول است بزیادتی
شش چه دو ثلث نه را با واحد سه زیاده کردیم شانزده میشود پس تفاضل
میان این و میان عدد مسئول که ده است شش است بعد از ان فرض
کردیم شش را این خطای ثانیست بزیادتی واحدی که بر و زیاده کنیم یازده
میشود پس فضل یکی باشد پس محفوظ اول نه است چه از ضرب مفروض
اول در خطای ثانی که یکیست نه حاصل میشود سی و شش فضل میان دو محفوظ
ثانی چه از ضرب مفروض ثانی که شش هست در خطای اول که شش است
حاصل میشود سی و شش فضل میان دو محفوظ بیست و هفت است و فضل
میان دو خطا پنج است و بیست و هفت را بر پنج قسمت کردیم خارج شد پنج عدد
و دو خمس است مطلوب چه دو ثلث پنج عدد و دو خمس سه عدد و سه خمس
میشود چون زیاده کنی با وی واحد ده میشود اگر گویند کدام عدد است
که زیاده کنی بر او ربع او را در حاصل شد خمس او را و نقصان کنی از مجموع
پنج درهم باقی ماند همان عدد پس اگر فرض خطا کرده باشی بیک ناقص هم
ربع او را بعد از افزودن پنج میشود و با سه خمس او هشت هر گاه پنج از دو کم
کردی سه باقی میماند پس خطا شده باشد بیکی ناقص اگر فرض کنی هشت خطا
کرده باشی پس زاید چه ربع هشت دو است بر او اضافه کردیم ده شد
و با سه خمس او شانزده میشود و پنج که از دو کم کردیم زیاده ماند در زیادتی این
بر هشت سه است پس قسمت مجموع محفوظین که بیست است چه محفوظ اول
دوازده است که حاصل شده از ضرب مفروض اول که چهار است در خطای
دوم که سه است و محفوظ ثانی هشت که حاصل شده از ضرب مفروض

اول که چهار است بر خطای دوم که سه است و محفوظ ثانی هشت که حاصل
شده از ضرب مفروض که هشت است در خطای اول که یک ثلث است و مجموع خطایین
که چهار است بر خطای ناقص یکی و خطای زائد سه خارج میشود پنج این
است مطلب زیرا که چون زیاده کردیم بر پنج ربع او را شش و ربع میشود
باشد خمس او که یک و سه ربع است ده میشود پنج که از دو کم کردیم ماند پنج

در استخراج مجهولات بطریق تحلیل و تعاکس قلم را زدا

چون در بیان خطا از خطا حسب مناسب بی بند که قاعده استخراج مجهولات
بطریق تحلیل نیز تقریر نماید پس میگوید که قاعده درین عمل آنست که چه
سائل سؤال کند بعکس آن عمل کنی پس اگر تنصیف گفته تضعیف کنی و
اگر تضعیف گفته تنصیف کنی اگر زیاده کرده باشد در نقصان تلاش
نمای اگر ضرب او نموده باشد قسمت کن اگر جذر فرموده باشد مربع
سازد بعکس ابتدا کن از آخر سؤال تا جواب بیرون آید مثلا اگر گوید
کدام عدد است که ضرب کنی در نفس خودش و زیاده کنی بر حاصل دو
تضعیف و زیاده کنی بر حاصل سه درهم و قسمت کنی مجموع را بر پنج و
ضرب کنی خارج را بر ده حاصل شود پنجاه پس قسمت کردیم پنجاه را بر ده
خارج شد پنج پنج را در مثل خودش که پنجست ضرب کردیم بیست و پنج
شد سه از آن کم کردیم بیست و دو شد و از نصف بیست و دو
که یازده است دو کم کردیم ماند نه پس جذر نه که سه است جواب چه
بطریق که سائل سؤال کرده ضرب سه در نفس خودش نه میشود بر و
زیاده کردیم و تضعیف بیست و دو شد سه بر او اضافه کردیم بیست

دو پنج شد قسمت کردیم او را بر پنج خارج شد پنج او را بر ده ضرب کردیم شد پنجاه نصف
[illegible] اکر سؤال کنند که کدام عددست که زیاده کنی بر او نصف او را
و چهار درهم و بر حاصل نیز همچنین زیاده کنی میرسد به بیست نقصان کن از
بیست چهار را پس ثلث شانزده را چه هر عددی را اکر نصف او بر او زیاده
کنی ثلث مجموع مساوی نصفست که زیاده کنی و اکر ثلث عددی بر عددی
زیاده کنی ربع مجموع مساوی ثلث است با ثلثی که زیاده و همچنین پس باقی میماند
شش و دو ثلث ثلث او را که دو و دو تسع است از و کم کردیم باقی بماند
شش و دو تسع چهار و چهار تسع اینست جواب که نصف او را چون زیاده
کردیم شش و شش تسع میشود یا چهارده و شش تسع و نصف او پنج و سه تسع
که مجموع شانزده باشد و در چهار زیاده کردیم شد بیست اینست مطلب
نیز [illegible] اکر بعد در رسالهٔ بیان استخراج مجهولات اربعه متناسبه
جو لازم نماید بعید نخواهد بود [illegible] در استخراج مجهولات الطرایق
اربعه متناسبه بدانکه این چهار عدد را نسبت که همیشه از هر یکی سه از
کربان پیراهن الفتی بیک نسبت بیرون کنند یعنی نسبت اول با ثانی همچو
نسبت سیم اوست با چهارم مثل دو که نسبت او بچهار همچو نسبت هشت است
با شانزده لازم دارد این تعریف مساوات سطح طرفین را بسطح وسطین
چه ضرب دو در شانزده که طرفین است سی و دو است و ضرب چهار در
هشت که وسطین است نیز سی و دو میشود پس اکر مجهول یکی از دو
طرف قسمت کن سطح وسطین بر طرف معلوم و اکر یکی از وسطین مجهول
باشد قسمت کن سطح طرفین را بر وسط معلوم اکر بپرسند نسبت

دو بچهار

و چهار هم نسبت هشت است بکدام عدد پس بعد از تقسیم مسطح وسطین که سی
و دو است بر دو که طرف معلوم است جواب شانزده است و سؤال یا متعلقست بزیاده
و نقصان یا معاملات و مثل او اول که زاید باشد اگر پرسند کدام عدد است
که هرگاه زیاده کنی بر وی ربع او را یکی دو شود طریقش آنست که اندکی مخرج کسر را
و سهم کنی باند و تصرف کنی در آن بحسب سؤال هر جا که منتهی شود نام کنی واسطه
پس حاصل میشود ترا سه معلوم با حدود واسطه و عدد معلوم که سائل در سؤال گفته
که یکی دو شد و درین سال این نسبت مانند با ول بواسطه که ثالث نسبت همچو نسبت مجهول
است که ثالث باشد بسه معلوم که چهار است پس اندکی تقسیم مخرج ربع را که چهار است بر وی
زیاده کردیم ربع او را پنج شد پس ازین قسم حاصل ضرب چهار در سه که دوازده
است بر وسط که پنج است خارج میشود دو و خمس چون این دو و دو خمس را که
بیکی دوازده خمس میشود و دو خمس چون ربع او که ربعست بر وی زیاده کردی یازده
خمس شد و این سه صحیح است اگر سؤال مشتمل باشد بدو کسر یا کسر مخرج مشترک
پیدا کن و تصرف کن در وی بحسب سؤال اگر گوید کدام عدد است که
زیاده کنی بر او نصف او را و ثلث او را یکی دو شود اندکی کردیم مخرج مشترک را که
شش است نصف و ثلث او بر وی زیاده کردیم یازده شد پس تقسیم حاصل ضرب
شش در ده که طرفین است که شصت باشد بر یازده که واسطه است خارج
میشود پنج و پنج جزو از یازده جزو چه مخرج شصت است و نصف او و
ثلث او بر وی که زیاده کردیم صد و ده و یازده یکی میشود رفع کردیم میشود
ده اینست مراد سؤال متعلق باشد بمعاملات اگر پرسند پنج
رطل به سه درهم قیمت دو رطل چند مسؤول عنه قیمت دو رطل و نسبت عشر

همچو ثمن است ثمن پس مجهول چهارم باشد ضرب کردیم سطح وسطین را که
شش درهم است چه وسطین سه و دو ثمن است و از ضرب دو در شش ثمن بر سه
قسمت کردیم بر پنج که اول است خارج شد یکی و یک خمس چه قیمت دو رطل هرگاه
یک درهم و دو خمس خواهد بود و یک رطلش نیم خمس که قیمت مجموع پنج
رطل سه درهم باشد اگر پرسند چند رطل ازین پنج رطل که خریده شده
به دو درهم است درین صورت مجهول ثمن خواهد بود که ثالث است پس از قسمت
حاصل ضرب طرفین که یکی پنج و دیگری دو است که ده باشد بر سه خارج میشود
سه رطل و ثلث اگر باشد مقادیر عدد متناسبه بطریقی که نسبت اول بثانی
همچو نسبت ثالث بود برابع هرگاه یکی ازین دو طرف مجهول باشند قسمت کنیم
مربع وسط را بر طرف معلوم پس حاصل طرف مجهول خواهد بود اگر وسط مجهول
باشد ضرب یکی از دو طرف را در دیگری کنیم جذر او را پس حاصل
میشود مطلوب اگر پرسند که نسبت دو بر پنج همچو نسبت
بکدام عدد قسمت کردیم مربع پنج را که بیست و پنج است بر دو حاصل شد دوازده
و نیم این جوابست اگر پرسند که نسبت چهار بکدام عدد است همچو نسبت او
عدد بنه اخذ کردیم سطح طرفین را که سی و شش است و جذر او شش است
مطلوب است چه نسبت چهار بشش همچو نسبت شش است بنه این بود بر ذات
قلم که مزدی نمود تنبیه چون قلم طی تحریر قواعد مذکوره در جبر و مقابله
و تحلیل و خطایین و اربعه متناسبه رقت کرد مناسب دید که درین حرف
تمامی مسئله چند بطریق جبر و مقابله و خطایین و اربعه متناسبه و درک قواعد
شریفه لطافت لطیفه بریزد تا نظار فکر از تفرج آن فرح و مهندس شعر فهم

را از تعقل آن فرحی روی دهد اول شروع در قواعد لطیفه قلم اصوب آنست
خواهی بدانی که مضروب عددی در نصف خود چیست و جمع با آنکه خود شما چند است
زیاده کنی بر و یکی و ضرب کنی مجموع را در مربع عدد پس نصف حاصل مطلوب
است مثل نه را یکی بر و زیاده کردیم ده شد و ضرب کردیم ده در هفتاد
و یک که مربع نه است حاصل شد هشتصد و ده نصف او که چهارصد و پنج است
مطلوبست دیگر اگر خواهی جمع کنی افراد را بر نظم طبیعی زیاده کن زیاده کن
بر زوج افراد پس مربع نصف مجموع مطلوبست مثلا جمع افراد از یک تا نه را
بر نه زیاده کردیم ده شد مربع نصف ده که پنج است مراد است که بیست و پنج بود
باشد دیگر جمع ازواج خواهی بر دوال افراد ضرب کنی نصف اخیر ابرا که
در یکی او است و زیاده کردیم بر زوج اخیر حاصل مطلوبست مثلا خواستیم که
ازواج از دو تا ده چند است نصف اخیر ده است نصف او پنج پس حاصل
ضرب پنج در شش که یکی او است مطلوبست دیگر اگر خواهی استخراج کنی تا
مربع دو عدد متوالیه یا غیر متوالی باشد یک تفاضل میان دو عدد را ضرب کن
یکبار در یکی از اینها و باز در دیگری جمع کن حاصل را که مطلوبست مثلا خواستیم که
بدانیم که ما بین مربع چهار و هفت چند است سه که تفاضل است یک بار
بر چهار ضرب کردیم دوازده شد و یکبار در هفت بیست و یک شد جمع کردیم
سی و سه شد این است مطلب چه مربع چهار شانزده است و مربع هفت
چهل و نه ما بین اینها که سی و سه است مطلوبست اگر متوالی باشند
مثل چهار و پنج هر دو را جمع کن که حاصل مطلوبست چه تفاضل میان دو عدد
متوالی هم یکیست و مضروب او در هر یک از اینها گفته همان عدد میشود

دیگر در جمع مربعات متوالیه زیاده کن یکی بر ضعف عدد آخر و کن ثلث مجموع را
بر مجموع آن اعداد حاصل مطلب است مثاله خواستیم مربعات از یک تا
شش را بدانیم اضافه کردیم بر ضعف که دوازده است یکی و ضرب کردیم
ثلث او را که چهار و ثلث است در بیست و یک جمع از یک تا شش بنظم طبیعی
بیست و یکست حاصل شد نود و یک که مطلوب است دیگر مکعبات
متوالیه مربع کن مجموع آن عدد متوالیه را از واحد که جواب است مثلا خواستیم
مکعبات یکی تا شش بدانیم مربع بیست و یک چهار صد و چهل و یک است مراد
است دیگر خواهی سطح دو جذر دو عدد که آن دو عدد خواه اصم خواه منطق
باشد و خواه مختلف بدانی ضرب کن یکی را در دیگری را پس جذر مجموع
مطلوب است مثاله سطح جذر خمسه با عشرین ضرب کردیم پنج در بیست
صد شد و جذر او که ده است مراد است خواهی قسمت کنی جذر عددی
بر جذر دیگر قسمت کن یکی از دو عدد را بر دیگری جذر خارج جواب است
دیگر خواستیم قسمت کنیم جذر صد را بر صد و بیست و پنج قسمت
کردیم صد را بر بیست و پنج چهار حاصل شد و جذر چهار که دو است مراد است
دیگر تحصیل عدد تام که مساوی باشد با مجموع عددی که عاد او گرد
است یعنی اجزای او پس جمع کن اعداد متوالیه را از واحد بتضاعف
پس مجموع اگر غیر واحد عداد نکند ضرب کن در آخر حاصل مطلوب است
مثاله جمع کردیم یک و دو و چهار که مجموع هفت است در چهار که آخر اوست
ضرب کردیم بیست و هشت جواب است دیگر تحصیل مجذوری که باشد
نسبت او بجذر خودش همچو نسبت عدد معین بدیگران قسمت کن

اول

اول بشان پس جذر خارج این عدد است مثال مجذوری که نسبت بجذرش همچو
نسبت دوازده باشد بچهار بعد از قسمت دوازده بچهار خارج میشود سه که
جذر نه پس نسبت نه که مجذور است بسه که جذر اوست همچو دوازده باشد بچهار یا
نسبت مجذور بجذر خودش همچو نسبت دوازده باشد بسه جواب یک واحد است و هفت
تسع که جذر او واحد و ثلث است چه مجنس این مجذور شانزده و تسع است و جذر
او دوازده تسع پس نسبت شانزده بجذرش همچو نسبت دوازده باشد به نه
هر عددی را که ضرب کنی در دیگری بعد از آن قسمت کنی بر وی و ضرب کنی حاصل
بر خارج حاصل میشود مربع آن عدد مثال ضرب کردیم نه را بر سه بیست و هفت
شد و قسمت کردیم نه را بر سه سه خارج و از ضرب سه در بیست و هفت
حاصل که هشتاد و یک است مطلوب است دیگر تفاضل میان دو مربع مساوی
مضروب جذر هر دو در تفاضل میان دو جذر مثال تفاضل میان شانزده
و سی و شش بیست است و جذر هر دو ده هم جذر شانزده چهار است و جذر
سی و شش شش تفاضل میان چهار و شش دو است اگر ضرب دو در ده حاصل میشود
بیست که مطلوب است دیگر کل دو عدد که قسمت کنی هر یک از اینها را بر دیگری
و ضرب کنی یکی از خارج قسمت را در دیگری طرحا واحد خواهد بود همیشه مثال
خارج قسمت دوازده بر هشت یک و نصف است و بعکس دو ثلث و سطح هر دو
واحد است و همچنین خارج از قسمت دوازده بر شش دو حاصل میشود و
از قسمت شش بر دوازده نصف حاصل ضرب هر دو واحد است که نصف
باشد در دو و بدین قیاس دوم طریق جبر و مقابله و خطایین و اربعه متناسبه
اگر گویند که کدام عدد است که مضاعف کنی و زیاده کنی بر وی واحدی و ضرب کنی

حاصل را در سه و زیاده کنی بر وی دو و ضرب کنی مبلغ را در چهار و زیاده کنی
بر وی سه تا بعدد برسد نود و پنج جبر فرض کردیم عدد را شیئی بعد از
تضعیف و زیاده کردن واحدی میشود دو شی و واحدی و بعد از ضرب او در
سه و زیاده کردن دو بر وی میگردد شش شیء و پنج عدد پس بعد از ضرب او در
چهار و زیاده کردن سه عدد بر وی منتهی میشود به بیست و چهار شیء و بیست
و سه عدد و این معادله کرد با نود و پنج بعد از اسقاط مشترک بیست و
بیست و سه عدد از نود و پنج بیست پس اشیا معادله کرد با هفتاد و دو
و هفتاد و دو را بر بیست و چهار قسمت کردیم خارج شد سه این است مطلب
چه سه را که مضاعف کنی و زیاده بر وی یکی هفت میشود و هفت را در سه
ضرب کردیم و زیادی بر وی دو بیست و سه شد و از ضرب او در چهار و زیاده
کردن سه بر وی حاصل میشود نود و پنج و این قاعده اول از مفردات
است خطائین فرض کردیم عدد را دو خطا کردیم به بیست و چهار
ناقصه چه تضعیف دو چهار است و از زیاده کردن یک بر وی پنج میشود
و از ضرب او در سه میشود پانزده و بعد از زیاده کردن دو میشود هفده
بعد از ضرب او در چهار و زیادی کردن سه بر وی میشود هفتاد و یک
پس خطای اول بیست و چهار ناقصه باشد بعد از آن فرض کردیم
عدد را پنج خطا کردیم چهل و هشت زائده چه تضعیف او و زیاده کردن
واحدی بر وی یازده میشود و ضرب او در سه و زیاده کردن دو بر وی میشود
سی و پنج هرگاه ضرب کنی او را در چهار و زیاده کنی بر وی سه میگردد صد و چهل
و سه پس خطا دیدیم چهل و هشت زائد باشد ضرب کردیم خطای ثانی
را

را که چهل و هشت است در مفروض اول که دو است نود و شش شد که محفوظ اول است و ضرب
کردیم خطای اول که بیست و چهار است در مفروض دوم که پنج است حاصل شد صد و
بیست که محفوظ ثانی است چون طرفین مختلف بود قسمت کردیم مجموع دو محفوظ
را که دویست و شانزده است بر مجموع دو خطا که هفتاد و دو است خارج شد
سه این است مطلوب باب الافکار الکمال نقصان کردیم از نود و پنج سه و نسبت ثابت کردیم
نود و دو را بر چهار خارج شد بیست و سه دو از دو کم کردیم ماند بیست و یک و ثلث
یک را بر سه قسمت کردیم خارج هفت یکی از آن کم کردیم و شش نسبت کردیم ماند شش که مطلوب است
مالی که زیاده کنی بر وی خمس او را و پنج درهم و نقصان کنی از مبلغ ثلث او و پنج
درهم را چیزی باقی نماند جبر فرض کردیم مال را شیئ و نقصان کردیم از
شیئ و خمس شیئ و پنج درهم ثلث آنها را ماند چهار خمس شیئ چه شیئ را که خمس
و خمس بر وی زیاده کنیم و دو ثلث او که دو خمس است نقصان شد چهار خمس باقی ماند
و سه درهم و ثلثی چه پنج را در مخرج ثلث که سه است ضرب کردیم پانزده شد
ثلث که پنج است از و نقصان کردیم ده ماند او را مرفوع کردیم شش و ثلثی
شد هرگاه کم کنی از و پنج را چیزی باقی نماند پس چهار خمس و سه درهم و ثلث
معادله کرد با پنج بعد از اسقاط سه درهم و ثلثی که جنس مشترک است از پنج
چهار خمس شیئ معادله میکند با یک درهم و دو ثلث قسمت کردیم ما عدد
را بر چهار خمس خارج شد دو و نصف سدس چه مخرج مشترک یک و ثلث
و خمس پانزده است و ضرب حاصل مقسوم یکی و دو ثلث است در و
پنج میشود و از ضرب مقسوم علیه حاصل میشود دوازده و خارج از قسمت
بیست و پنج بر دوازده دو و نصف سدس است مطلب که او را

همچنان کنیم بیست و پنج میشود دو خمس او که پنج باشد و پنج درهم با و افنام
کنیم میشود سی و پنج درهم و پنج درهم را که مجنب کنیم شصت میشود که مجموع
دو باشد پس ثلث از او کم کردیم شصت باقی ماند و شصت که پنج درهم
است از او کم کردیم چیزی باقی نخواهد ماند پس خطا نیست فرض کردیم
او را نه پس خطای اول دو و دو ثلث زاید باشد چه زیاده کردیم بر دو
خمس او را پنج درهم شد سی و پنج درهم ثلث که کم کردیم چه بیست درهم
باقی ماند و دو ثلث پس فرض کردیم ده پس خطای ثانی ثلث خمس ناقص
باشد چه زیاده کردیم بر او خمس او را پنج درهم بعد از تجنیس سی و
هفت شد ثلث کم کردیم باقی ماند بیست و چهار خمس و دو ثلث خمس
پس از پنج درهم که بیست و پنج خمس باشد ثلث خمس کم است که خطای ناقص
باشد پس ضرب کردیم خطای ثانی را که ثلث خمس است در پنج که مفروض اول است
حاصل شد ثلث پس ضرب کردیم خطای اول را که دو و دو ثلث است در مفروض
دوم که ده است حاصل شد بیست و شش و دو ثلث نسبت کردیم مجموع محفوظین را که
نه باشد بر مجموع خطاین که دو و دو ثلث و ثلث خمس است اعنی دو و دو خمس
چه مخرج مشترک این دو کسر پانزده است و این هر دو کسر در سی و شش میشود
شش و دو خمس پانزده است حاصل خارج شد ده و دو هفت سدس یا چه بیست و پنج
و پنج خمس است و دو و دو خمس دوازده از قسمت بیست و پنج بر دوازده
خارج میشود دو و هفت سه که مراد است دیگر آنکه ثلثی در کل باشد
در بعض در اینجا خارج از دو سه شبر مجموع صورت ... اربع مثاله
ساقط کردیم ثلث و ربع را از مخرج و این دو کسر که دوازده است باقی

ماند

ماند پنج پس نسبت دوازده به پنج چون نسبت مجهولست به سه بسط طرفین را
که سی و شش است قسمت کردیم بر وسط معلوم که پنج است خارج شد هفت و
خمس چه مجنس سی و شش خمس است دوازده که ثلث او است در کل است و نه
که ربع او است در آب و پانزده در برده که مجموع بعد از رفع هفت خمس میشود
و خمس شی [illegible] جبر فرض کردیم مجموع را که مجهولست شی بعد از جبر و مقابله
کرد ربع و سدس شی با سه چه این باقی میماند بعد از اسقاط ثلث و ربع از
شی و این باقی نیز پنج است از دوازده پس قسمت کردیم مجنس سه را که سی
و شش است بر کسر که نخبت خارج میشود هفت و خمس که مراد است
خطأین فرض کردیم ثلث و ربع او را دوازده خطا کردیم بدو ناقص چه ثلث
او چهار است و ربع او سه با سه خارج ده پس باید که ناقص باشد بدو و باز فرض
کردیم کسر را بیست و چهار خطا کردیم نیز بهفت ناقص چه ثلث او هشت است
و ربع او شش با سه خارج هفده میشود پس خطا هفت ناقص باشد بعد از آن
مفروض اول را در خطای ثانی ضرب کردیم حاصل شد هشتاد و چهار که محفوظ
اولست و باز خطای اول را ضرب کردیم در مفروض ثانی چهل و هشت شد که
مفروض ثانی است و قسمت کردیم فضل میان محفوظین را که سی و شش است
بر فضل میان خطأین که پنج است حاصل شد هفت و خمس که مراد است
[illegible] زیاده کنی بر سه او دو خمس او چه ثلث و ربع هر عددی که کم
شود مساوی ما بقیست و دو خمس آن دیگر عددی که نقصان نصف و خمس او
باقی ماند چهار بعمل تحلیل زیاده کنی بر چهار دو مثل او و ثلث تا حاصل شود
سیزده و ثلث که مطلبست چه مجنس سیزده و ثلث چهل ثلث است و نصف

وخمس او بیست و هشت رفع کردیم نه و دو ثلث میشود از سیزده دو ثلث که بیرون رفت چهار
باقی ماند مثال در ربع جنس حاضر شدند یکی بدیگری گفت اگر بدهی ثلث آنچه با
تو است با آنچه با من است مساوی قیمت معین است و دیگری گفت اگر بدهی
بمن ربع آنچه با تست با آنچه با منست مساوی قیمت خواهد بود پس چند است
با هر کدام از اینها و چند است قیمت پس بعمل جبر فرض میکنیم آنچه با اولست شیء
و آنچه با ثانیست سه از جهت ثلث چه اقل عددی صحیح که خارج شود از دو ثلث
سه است پس بیاد اخذ کرد اول از درهمی که ثلث است خواهد بود با شیء
و درهمی و این قیمت است و اگر اخذ کند دوم آنچه گفته که ربع باشد خواهد
بود با او سه درهم و ربع شیء پس این معادله کرد با شیء و درهمی بعد از مقابله دو
درهم معادل با سه ربع شیء پس شیء دو درهم و دو ثلث است چه بعد از
ضرب دو درهم در مخرج کسر که ربع است حاصل میشود هشت ربع بعد از
قسمت او بر صورت کسر که سه است حاصل میشود دو و دو ثلث با دوم
سه مذکوره پس قیمت سه درهم و دو ثلث درهم باشد و هرگاه هر کسر را
صحیح کنیم خواهد بود با اول هشت درهم و با ثانی نه و قیمت خواهد بود
یازده اینست مطلب خاتمه در معرفت ارتفاع از آینه و عمود و این
مرتب است بر دو قاعده قاعده اولی در معرفت آن از آینه و آن چنان است
که بر زمین مستوی آینه بنهند و شخصی که برسد خواهد کرد خود را عمود دارد
بر سطح زمین بمرتبه که اگر شاقولی از برابر بصر او بوسط قدمین او آید خیط
آن شاقول ملاصق تمامت قامت او باشد و از برابر نقطه بصر بنگرد
که چند ذراع معین است او را طول قامت نام کنند و شخص را صد در آن

مراتب

را تا بنگاه کند و از پس و پیش آید و چپ و راست رود تا آنکه سر شخص مرتفع را بمرکز
آینه به بیند پس از وسط قدم خود تا بمرکز آینه نگاه کند که چند ذرع است بآن ذراع
مفروض پس اگر بمسقط الحجر او توان رسید از مرکز آینه تا بمسقط حجر آن
بهمان ذراع مساحت کند چون نسبت طول قامت بمابین مرکز آینه
و مسقط الحجر است پس درین صورت مجهول اعداد الاربعه است ضرب بباید کرد
ذراع مابین مسقط الحجر آن مرتفع را در طول قامت و قسمت کرد حاصل را
بر مابین مرکز آینه و موضع قیام خارج ارتفاع آن شخص مرتفع خواهد بود و
اگر چنانچه بمسقط الحجر او نتوان رسید خط مستقیم میان مرکز آینه تا وسط
قدم بکشند و آن را مقدار اول نام کند خط را از جانب وسط قدم یا
از جانب آینه هرکدام میسر شود بیرون برد باستقامت و آینه را
از آن موضع بلند بس روی راه خط بجای دیگر بنهند و باینه بطریق اول
راصد نگاه کند تا سر آن جز مرتفع را بمرکز آینه به بیند پس از وسط قدم
خود تا بمرکز آینه به بیند که چند ذرع است بآن ذراع مفروض و آن را مقدار
ثانی نام کند و از مرکز آینه در موضع اول تا بمرکز آینه در موضع دویم به بیند
که چند است بآن ذراع مفروض و آن را مابین المرآتین نام کند و هرکدام از
مقدار اول و ثانی که از قاعده شخص مرتفع دورتر باشد و بر آن مقدار
دیگر زاید خواهد بود و آن زیادتی را فضل مابین المقدارین نام کند و
مابین المرآتین را در طول قامت ضرب کند و حاصل بر فضل مابین المقدارین
قسمت بالای آن شخص مرتفع خواهد بود و اگر مابین المرآتین در مقدار
اول ضرب کند و حاصل را بر فضل مابین المقدارین قسمت کند قسمت بالای آن.

شخص مرتفع خواهد بود و اگر مابین المرآتین در مقدار اول ضرب کند و حاصل را بر فضل
مابین المقدارین قسمت کند خارج قسمت بعد باشد از مرکز مرآت در موضع اول
تا مسقط الحجر و اگر مابین المرآتین را در مقدار دوم ضرب کند و حاصل را بر فضل
مابین المقدارین قسمت کند بعد باشد از مرکز مرآت در موضع ثانی تا مسقط
الحجر اگر خواهد بکاسهٔ آب نیز همین قاعده بجا میتوان [illegible] در معرفت
ارتفاع عمود و انچنانست اگر مسقط الحجر نتوان رسید در زمین هموار نصب کند
عمودی و چنین بایستد که مرور کند شعاع بصر از سر او بر عمود و سر مرتفع
پس مساحت کند از موضع قیام تا مسقط الحجر او مرتفع و ضرب کند بر فضل عمود
بر طول قامت و حاصل را قسمت کند بر مابین موضع قیام و موضع عمود خارج
با طول قامت ارتفاع او شخص مرتفع خواهد بود و اگر مسقط الحجر نتوان رسید
خطی مستقیم میان قاعده عمود تا وسط قدم بکشد و او را مقدار اول
نام کند و او خط را از جانب وسط قدم یا از جانب عمود هر کدام که میسر بود
اخراج کند بر استقامت و انگاه شخص را بعد عمود را از جای خود بر گیرد و بیشتر دو یا
بیشتر بر دو نیم بر آن خط نهد و همین عمل کند تا از سر آن عمود سر آن مرتفع
را ببیند اینجا نیز مابین القدمین را صد عمود بنگرد که چند ذرع است با
آن ذراع مفروض آن را مقدار دوم خواند و از آن موضع که تحت قدم اول
بوده است تا این موضع که تحت قدم دوم است به بیند بنگرد که چند ذراع
است بآن ذراع مفروض آن را مابین القدمین خواند و هر کدام از
مقدار اول و ثانی که از قاعده شخص مرتفع دورتر باشد او را از آن دیگر
زیادتی باشد او زیادتی را فضل مابین المقدارین نام کند انگاه

مابین

مابین القدمین را بر فضل مابین المقدارین قسمت کند خارج قسمت را بر قامت
افزاید بالای او شخص مرتفع خواهد بود اگر مقدار اول را در مابین القدمین
ضرب کند و حاصل را بر فضل مابین المقدارین قسمت کند خارج قسمت بعد باشد
از تحت قدم در موضع اول تا مسقط الحجر و اگر مقدار ارتفاع مرتفع را در
مقدار اول ضرب کند حاصل بعد باشد از موضع تحت
قدم اول و در مقدار ثانی ضرب کند خارج
بعد باشد از تحت قدم موضع ثانی
تا مسقط الحجر این شخص
مرتفع

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب قانونچه

مؤلف متن محمود بن محمد چغمینی محشی

شارح ——— مترجم ———

تاریخ تحریر ——— نوع خط ——— تعداد سطر ———

جزء کتب طب زبان عربی عدد اوراق ۲۵

طول ——— عرض ——— شماره عمومی ۱۲۲۲۸/۴

وقفی / خریداری ——— تاریخ وقف / خریداری ———

ملاحظات ———

٢٠٦ المزاج التي تحصل لاعدل شخص من الاشخاص من نوع الانسان
المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو المزاج التي تحصل للانسان بالقياس
الى سائر الكائنات [illegible] المعتدل الصنفي بالقياس الى ما هو خارج عن صنفه
الذي تحصل بسكان الاقليم من الاقاليم [illegible] المعتدل الصنفي بالقياس الى
ما هو داخل في صنفه وهو المزاج الذي تحصل لاعدل شخص من الاشخاص صنف
معين [illegible] المعتدل الشخصي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو المزاج الذي
تحصل لشخص معين حتى يكون موجودا صحيحا [illegible] المعتدل الشخصي بالقياس الى
احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل للشخص كان على افضل ما ينبغي ان
يكون عليه [illegible] المعتدل العضوي بالقياس الى غيره وهو المزاج الذي لنوع
يجب ان يكون لنوع كل عضو من الاعضاء يخالف به غيره [illegible] المعتدل العضوي
بالقياس الى احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل للعضو كان على افضل
ما ينبغي ان يكون عليه واما الخارج عن الاعتدال بحسب اصطلاح الاطباء
ينقسم الى ثمانية اقسام لانه اما ان يكون مما ينبغي وابرد منه وارطب منه او
ايبس منه او احر وارطب منه او احر وايبس منه او ابرد وارطب منه او ابرد
وايبس منه [illegible] في الاخلاط الخلط جسم رطب سيال يستحيل اليه الغذاء
اولا وانواعه اربعة [illegible] الدم وهو حار رطب [illegible] وهي حارة يابسة
البلغم وهو بارد رطب [illegible] السوداء وهي باردة يابسة وكل واحد منها ينقسم الى
طبيعي وغير طبيعي اما الدم الطبيعي فهو احمر اللون لا نتن له حلو جدا واما
غير الطبيعي فهو الذي يخالفه واما الصفراء الطبيعية فهي رغوة الدم الطبيعي وهي
احمر ناصع خفيف حاد واما غير الطبيعي فاربعة اقسام [illegible] المرة الصفراء وهي

١

١٣٩١
وقف ... ٥١٥٧

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين وبعد فهذا مختصر يشتمل على زبدة ما يجب استحضاره من صناعة الطب نظرية وعملية انتخبته من كتب المتقدمين ورتبته على عشرة مقالات المقالة الاولى في الامور الطبيعية وهي يشتمل على خمسة فصول الفصل الاول في الاركان والامزجة اما الاركان فهي اجسام بسيطة هي اجزاء اولية لبدن الانسان وغيره التي لا يمكن ان ينقسم الى اجسام مختلفة الصورة والطبايع وهي اربعة نار وهي حارة يابسة وهوا وهي حار رطب وماء وهو بارد رطب وارض وهي باردة يابسة اما الامزجة فنقول ان الاركان اذا امتزجت اجزاؤها وتماست فعفل بعضها في بعض بقواها المتضادة وكسر كل واحد منها سورة كيفية اخرى فاذا انتهى الفعل والانفعال بينها الى حد ما حدث لذلك المركب كيفية متشابهة في جميع اجزائه وهي المزاج وينقسم بحسب القسمة العقلية الى ما يكون معتدلا بالحقيقة وهو ان يكون مقادير هذه الكيفيات المتضادة في الممتزج متساوية ويسمى المزاج معتدلا حقيقيا والى ما يكون خارجا عن الاعتدال الحقيقي لكن القسم الاول مما لا يمكن ان يوجد اصلا بل الذي يوجد من الامزجة انما هو الخارج عن الاعتدال الحقيقي وينقسم الى ما يكون يسميه الاطبا معتدلا بالفرض وهو ان يكون لموضوع ما نوع مزاج هو اصلح الامزجة له والى ما يكون خارجا عن هذه الاعتدال والمعتدل بهذا المعنى يعرض له ثمانية اوجه من الاعتبارات الاول المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو

المزاج

المزاج التي يحصل لاعدل شخص من الاشخاص من نوع الانسان
المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو المزاج التي يحصل للانسان بالقياس
الى ساير الكاينات المعتدل الصنفي بالقياس الى ما هو خارج عن صنفه
الذي يحصل لسكان الاقليم من الاقاليم المعتدل الصنفي بالقياس الى
ما هو داخل في صنفه وهو المزاج الذي يحصل لاعدل شخص من الاشخاص صنف
معين المعتدل الشخصي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو المزاج الذي
يحصل لشخص معين حتى يكون موجودا صحيحا المعتدل الشخصي بالقياس الى
احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل للشخص كان على افضل ما ينبغي ان
يكون عليه المعتدل العضوي بالقياس الى غيره وهو المزاج الذي لنوع
يجب ان يكون لنوع كل عضو من الاعضاء يخالف به غيره المعتدل العضوي
بالقياس الى احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل للعضو كان على افضل
ما ينبغي ان يكون عليه واما الخارج عن الاعتدال بحسب اصطلاح الاطباء
ينقسم الى ثمانية اقسام لانه اما ان يكون احر مما ينبغي وابرد منه وارطب منه او
ايبس منه او احر وارطب منه او احر وايبس منه او ابرد وارطب منه او ابرد
وايبس منه في الاخلاط الخلط جسم رطب سيال يستحيل اليه الغذاء
اولا وانواعه اربعة الدم وهو حار رطب وهي حارة يابسة
البلغم وهو بارد رطب السوداء وهي باردة يابسة وكل واحد منها ينقسم الى
طبيعي وغير طبيعي اما الدم الطبيعي فهو احمر اللون لا نتن له حلو جدا واما
غير الطبيعي فهو الذي يخالفه واما الصفراء الطبيعية فهو رغوة الدم الطبيعي وهي
احمر ناصع خفيف ... واما غير الطبيعي فاربعة اقسام المرة الصفراء وهي

صفراء يخالطها رطوبة رقيقة مائية ب المرة المحية وهي التي يخالطها رطوبة
غليظة ج الصفراء الكراثية وهي التي تكون مركبة من الصفراء المحترقة
ومن المرة الصفراء وتولدها انما يكون في المعدة الرابع الصفراء الزنجارية
وهي اسخن اصناف الصفراء وطبعها قريب من السموم ٢ البلغم الطبيعي فهو الذي
يصلح لان يصير دما وكانه دم غير تام النضج واما غير طبيعي فاقسام خمسة
ا الحلو وهو الذي يخالط قدر من الخلط الحار الحلو ب المالح وهو الذي
يخالطه قدر من الخلط مرة محترقة وهو اسخن اصناف البلغم ج الحامض وهو
بلغم قد خالطت فيه حرارة ضعيفة د العفص وهو الذي يغلب عليه الجوهر
البارد الارضي وهو اكثف الاصناف البلغم ه التفه وهو الذي لا
طعم له ويغلب عليه الجوهر المائي وهو ابرد الاصناف ٣ الطبيعية وهي عكس
الدم الطبيعي و اما غير ... فهي من الخلط المحترق اما كيفية تولد الاخلاط
فاعلم ان الغذاء ودهن صحيح المذاق من شانه ان يصير جزءا من بدن الانسان اذا
اورد الى المعدة استحال فيها الى جوهر شبيه بماء الكشك الثخين الذي
يسمى كيلوسا وينجذب الصافي منه الى الكبد فيندفع من طريق العروق
المسماة بماساريقا وينطبخ في الكبد ويسمى كيموسا فيحصل منه شيء كالرغوة
وشيء كالرسوب وقد يكون معهما شيء محترق ان افرط الطبخ وشيء فج ان
قصر الطبخ فالرغوة هي الصفراء الطبيعية والرسوب هي السوداء الطبيعية و
شيء المحترق لطيفه صفراء غير طبيعية وكثيفه سوداء غير طبيعية والشيء الفج
هو البلغم واما المصفى من هذه الجملة فهو الدم فسبب الدم الفاعلي
فهو حرارة معتدلة وسببه المادي هو المعتدل من الاغذية والاشربة

الفاعل

الفاعلة وسببه الصورى النضج الفاضل وسببه الغائى تغذية البدن لتسمين و
ترطيبه و الصفراء سببها الفاعلى اما الطبيعية منها فحرارة معتدلة واما المحترقة
منها فحرارة مفرطة [illegible] اللطيف الحار والحلو الدسم والحريف من
الاغذية وسببها الصورى فى الطبيعى منها هو النضج الفاضل [illegible]
مجاوزة النضج الى الافراط وسببها الغائى تغذية الاعضاء التى يجب ان يكون
فى غذائها قسط من الصفراء وتلطيف الدم ليسهل نفوذه فى المجارى الضيقة و
لذعها الامعاء لتحس بالحاجة الى دفع الفضلة وسببها البلغم الفاعلى حرارة
مقصورة وسببه المادى هو الغليظ الرطب والنضج البارد من الاغذية و سبب
الصورى قصور النضج وسببه الغائى ان يكون غذاء معدا صالحا لتغذية البدن
وترطيبه وتغذية بعض الاعضاء التى يجب ان يكون فى غذائها قسط من البلغم و سبب
السوداء الفاعلى اما الطبيعية فحرارة معتدلة واما المحترقة فحرارة مجاوزة
عن الاعتدال وسببها المادى الغليظ القليل الرطوبة والحار القليل الرطوبة
من الاغذية وسببها الصورى الثقل الراسب بحيث لا يسيل ولا يتحلل
وسببها الغائى تغذية الاعضاء التى يجب ان يكون فى غذائها قسط من السوداء
كالعظام ونحوها وان تنبيه شهوة الطعام بان ينصب الى فم المعدة من الطحال
فيشد فم المعدة بعفوصتها و يدغدغ بحموضتها فيوثر الشهوة [illegible]
فى الاعضاء فهى اجسام متولدة من اول مزاج الاخلاط كما ان الاخلاط
اجسام متولدة من اول مزاج الاركان وهى تنقسم الى رئيسة وغير رئيسة والتى
ليست برئيسة تنقسم الى خادمة الرئيسة والتى غير خادمة للرئيسة والتى ليست
بخادمة للرئيسة تنقسم الى مرؤسة وغير مرؤسة واما الاعضاء الرئيسة فهى التى يكون مبادى

محتاج اليها في بقاء الشخص او النوع اما لحب بقاء الشخص فثلثة القلب والدماغ وهو
مبدأ قوة الحيوانية الا؟ الدماغ وهو مبدأ قوة الحس والحركة والكبد وهي مبدأ
قوة التغذية واما لحب بقاء النوع فهذه الثلثة مع الرابع خصية وهي الانثيان
وخادمة للرئيسية فمثل الاعصاب للدماغ والشرايين للقلب والاوردة للكبد
واوعية المني للانثيين واما الاعضاء المرؤسة فهي غير الخادمة الاعضاء التي
تجري اليها القوى من الاعضاء الرئيسة كالكبد والمعدة والطحال والرية
واما الاعضاء التي ليست رئيسة ولا خادمة ولا مرؤسة فهي الاعضاء
التي تختص بقوى غريزية لها ولا تجري اليها من الاعضاء الرئيسة قوى اخرى
كالعظام او الغضاريف وينقسم الاعضاء بالجملة الى مفردة ومركبة اما المفردة
فهي التي اي جزء محسوس اخذت منها كان مشاركا للكل في الحد والاسم
واما المركبة فهي التي لا يكون كذلك وتسمى اعضاء الية [illegible] في القوى
وهي ثلثة اقسام طبيعية وهي في الكبد وحيوانية فهي في القلب ونفسانية وهي
في الدماغ اما الطبيعية فينقسم الى قسمين مخدومة وخادمة اما المخدومة فينقسم الى
ما يتصرف في الغذاء لبقاء الشخص وهي الغاذية والنامية والى ما يتصرف في
الغذاء لبقاء النوع وهي المولدة والمصورة واما الغاذية فهي التي تحيل الغذاء الى
مشابهة المغتذي لتخلف بدل ما يتحلل منه واما النامية فهي التي تزيد في اقطار
الجسم على التناسب الطبيعي ليبلغ تمام النشو واما المولدة فعلى نوعين
نوع تحصيل المني في الذكر والانثى ونوع اخر يفصل القوى التي فيه ويمزجها تمزيجات
مختلفة بحسب كل عضو عضو وتسمى المغيرة الاولى واما المصورة فهي التي يصدر عنها
تخطيط الاعضاء وتشكيلها وتسمى المغيرة الثانية واما الخادمة فهي الجاذبة

والماسكة

والمسكنة والهاضمة والدافعة للثفل واما الحيوانية فهي التي تفعل انبساط القلب والشرايين
وانقباضها لترويح الروح بالنسيم واخراج الابخرة الدخانية وربما يكون محركات الخوف
والغضب واما الافعال النفسانية فتنقسم الى مدركة ومحركة اما المدركة فتنقسم الى ظاهر
في الظاهر والى باطن في الباطن اما التي في الظاهر فهي السمع والبصر والشم والذوق
واللمس واما التي في الباطن فالحس المشترك والخيال والمتصرفة والوهم والحافظة
واما الحس المشترك فهي التي يتأدى جميع الصور المحسوسة اليها ومحلها اول البطن
المقدم من الدماغ واما الخيال فهي التي تحفظ ما يقبله الحس المشترك من الصور المحسوسة
بعد الغيبوبة ومحله اخر البطن الاول من الدماغ واما المتصرفة فهي التي تتصرف
في الصور المحسوسة ومعانيها الجزئية بالتركيب والتفصيل مثل ان تتخيل انسانا ذا
راسين فقد ركبت راسا ومثل ان تتخيل انسانا عديم الراس فقد فصلت راسه
عن بدنه ومحلها البطن الاوسط من الدماغ واما الوهم فهي القوة التي تدرك
المعاني الجزئية المتعلقة بالمحسوسات من الموانسة والمخالفة والعداوة والصداقة
ومحلها اخر البطن الاوسط من الدماغ ايضا واما الحافظة فهي التي تحفظ المعاني
المدركة بالوهم ومحلها البطن الاخير من الدماغ واما المحركة فتنقسم الى باعثة والى فاعلة
اما الباعثة فهي التي تدعو الى الحركة نحو النافع او المظنون انه نافع او تدعو الحركة
عن الضار او المظنون انه ضار واما الفاعلة فهي القوة المستعملة للعضلات
المطيعة للقوة الباعثة النفسانية [illegible] في بقية الامور الطبيعية وهي الافعال
الصادرة عن القوى والارواح والاسنان والالوان والسحنة والفرق بين
الذكر والانثى اما الافعال فتنقسم الى مفرد ومركب اما المفرد فهو الذي يتم
بقوة واحدة كالجذب والامساك والهضم والدفع واما المركب فهو الذي يتم

تقويتين كتنوع الغذاء ونرتيم تقوية الجاذبة والدافعة اما الارواح فهى اجسام
لطيفة تحدث من بخارية الاخلاط المحموده ولطافتها وتنقسم الى طبيعية وهى التى
تنفذ من الكبد فى العروق غير الضوارب الى جميع البدن والى حيوانية وهى التى
تنفذ من القلب فى العروق الضوارب الى جميع البدن والى نفسانية وهى التى تنفذ
من الدماغ فى اعصاب الى اقصى الاعضاء واما الاسنان فهى اربعة سن
النمو وهو الذى يدوم فيه النمو ومنتهاه الى الاكثر ثلثين سنة ويغلب الحرارة
والرطوبة فى هذا السن سن الوقوف وهو المستكمل للنمو من غير ظهور نقصان
ضعف ومنتهاه قريب من خمس وثلثين سنة ويغلب عليه الحرارة واليبوسة فى
هذا السن وسن الكهولة وهو مع ابقاء القوة وهو سن الذى يتبين فيه النقصان
الا ان القوة لم تضعف وهذا قريب من ستين سنة ويغلب البرد واليبس فى
هذا السن وسن الانحطاط مع ظهور ضعف القوة وهو الى اخر العمر ويغلب البرودة
والرطوبة الغريبة فى هذا السن البدنية وهو من خمسة وستين سنة الى اخر
العمر ويغلب البرودة والرطوبة الغريبة فى هذا السن [illegible] فالابيض من
البلغم والاحمر من الدم والاصفر من الصفراء والاسود من السوداء واما السحنة
فهى مالها من السمن والهزال فالسمن ان كان شحميا فمن البرودة والرطوبة
وان كان لحميا فمن الحرارة والرطوبة والهزال ان كان مع السمرة فهو من
الحرارة والرطوبة اليبوسة وان كان مع البياض فهو من البرودة واليبوسة
واما الفرق بين الذكر والانثى فالذكر احر وايبس والانثى ابرد وارطب
المقالة الثانية فى التشريح وهى مشتملة على سبعة فصول الفصل الاول فى العظام
اما الجمجمة فهى مركبة من سبعة اعظم اربعة كالجدران وواحدة كالقاعدة والباقيات

وثلث

نباتة منها القحف وبعضها سوب الى البعض بدرز يقال لها الشؤون وهذه العظام
يسمى قبائل الرأس واما اللحي فالاعلى ركب من اربعة عشر عظما والاسفل من عظمين فيهما
اثنين وثلثين سنا واما اليد فكل واحد منهما مركبة من كتف وعضد وساعد
الساعد هي مؤلفة من عظمين متلاصقين طولا يسميان الزندين الاعلى والاسفل
والرسغ مؤلف من ثمانية اعظم والكف مؤلف من اربعة اعظم وخمس اصابع مؤلفة
من خمسة عشر عظما واما العنق فمركب من سبعة اعظم هي فقار العنق واما الترقوة
فمركبة من عظمين واما الصدر فمركب من سبعة عشر اعظما هي العظام الوقص اما الظهر
فمركب من سبعة عشر فقرات واربع وعشرين ضلعا اما العجز فمركب من ثلثة فقرات
ويليه عظمان يسميان عظمي العانة واما العصعص فمركب من ثلثة فقرات واما
الرجلان فكل واحد مركبة من فخذ وركبة وساق وقدم اما الفخذ مركب من عظم
هو اعظم العظام ما في البدن وهو مدور منهدم في حق الورك والساق مركب
من عظمين متلاصقين يسميان القصبتين الكبرى والصغرى واما القدم فكل واحد
منهما مركب من كعب وعقب وزورق ونردى كالمسدس موضوع الى الجانب
الوحشي وبه يحصل ثبات ذلك الجانب على الارض واربعة اعظم للرسغ المتصلة
وخمسة للمشط وخمسة اصابع مركبة من خمسة عشر عظما فهذه جملة عظام بدن الانسان
ومنفعتها تشديد بنية الجسد وحفظها [illegible] في بقية الاعضاء المودعة
اما الغضروف فهو جسم الين من العظم واصلب من ساير الاعضاء اللينة خلق ليحصل
اتصال العظم بالاعضاء اللينة واما الاعصاب فهي اجسام بيض لينة في الانعطاف
صلبة في الانفصال خلقت ليتم بها الاعضاء الحس والحركة وينقسم الى ما ينبت
من الدماغ وهي سبعة ازواج يكون بها اصل الحواس الخمس وحس بعض الاعضاء

الآخر والاينبت من النخاع اما النخاع فهو اللب الذي في الظهر يقال له الفقاريه
حرام مخزومه واحدة وثلثون زوجا وفرد لا زوج له وبها يكون حس الاعضاء التي
دون الرقبة وحركتها واما الاوتار فهي اجسام تنبت من اطراف العضل شبيهة بالعصب
فتلاقي الاعضاء المتحركة فتارة تجذبها بانجذابها وتارة ترخيها باسترخائها
واما الرباط فهي اجسام شبيهة بالعصب تأتي من العظم الى اللحم وتوصل بين
طرفي عظمي المفاصل وبين اعضاء آخر واما العضل فهي اجسام لحمية وتركيبها من
اللحم المحض ومن العصب والاوتار والرباطات والغشاء ومنفعتها ان تحرك
الاعضاء بمعاونة الاوتار لها وان تكسو العظام وتحقن الحرارة الغريزية
في الجسد واما العروق الضوارب التي تسمى الشرايين فهي اجسام عصبية
متفاعقة نابتة من القلب مجوفة وليس لها حس وحركة في انفسها وفي
تجاويفها روح كثيرة ودم قليل ومنفعتها ان يفيد الاعضاء قوة الحيوانية التي
تحملها من القلب واما العروق الغير الضوارب التي تسمى الاوردة فهي اجسام عصبانية
غير بضانية نابتة من الكبد مجوفة ليس لها حس وحركة في نفسها وفيها دم
كثير وروح قليل ومنفعته ان تسقي الاعضاء الدم الذي تحمله من الكبد
واما الشحم فهو جسم ابيض لين دسم في الغاية ومنفعته ان يبدل العضو
الذي يجاوزه واما السمين يتولد من مائية الدم ويعقد الحر في اليبس و
منفعته ان يسخن الاعضاء ويدفع الآفات عنها واما الغشاء فهو
جسم عصباني رقيق عديم الحركة وله حس قليل ومنفعته ان تلف الاعضاء
وتقويتها ولصونها واما الجلد فهو جسم عصباني وله حس كثير ومنفعته تستر
الاعضاء واما الشعر فمنه ما يزين الجسد مثل شعر الرأس ومنه ما يزين

لبعض

بعض الناس دون البعض كاللحية ومنها فيه المنفعة والزينة مثل اهداب العينان وشعر الحاجب
ومنها فيه المنفعة دون الزينة مثل سائر شعر البدن فانه ينقي به البدن عن الفضول
فجوهر عصبي ومنفعته ان يدعم الانامل ويقيها عن تناول اجسام الصغار وامساكها
في الاعضاء المركبة كالدماغ والعينين والاذنين واللسان واما الدماغ
فهو جوهر رخو دسم متخلخل ابيض اللون مركب من المخ والشريانات والاوردة والغشاء
المسمى بام الدماغ والغشاء الصلب الذي يلاقي القحف وهيئة الدماغ شبيهة بمثلث
قاعدته من جانب المقدم من الزاوية التي تحيط به الساقان في جانب المؤخر
به تكون الحس والحركة فبواسطة العصب اللين اما الحركة فبواسطة العصب
الصلب والعينان وكل واحدة منها مركبة من سبع طبقات وثلث رطوبات
الطبقة ... الملتحمة وهي التي يلي الهواء الطبقة الثانية القرنية وهي التي بعد الملتحم
ولا لون لها وانما يتلون بلون الطبقة التي تحتها ... العينية فهي قد يكون
سوداء وقد يكون زرقاء وقد يكون شهلاء وهي بعد القرنية بعد الطبقة العينية
الرطوبة البيضية وهي رطوبة صافية نيرة شبيهة ببياض البيض ... العنكبوتية
وهي طبقة شبيهة بنسج العنكبوت وهي بعد الرطوبة البيضية وبعد هذه الطبقة الرطوبة
الجليدية وهي رطوبة صافية نيرة تشبه الجليد وبعده الرطوبة الزجاجية وهي تشبه
الزجاج الذائب الطبقة ... وهي تشبه الشبكة وهي بعد الرطوبة الزجاجية
... المشيمة وهي تشبه المشيمة وهذه الطبقة بعد الطبقة الشبكية الطبقة
السابعة الصلبية وهي بعد المشيمة وتلاقي عظم الحاجب ... فهي مركبة من
اللحم الحقي والغضروف والعصب الحساس ومنفعتها قبول الصوت وجمعه ليدخل
في الصماخ واما اللسان فهو مركب من اللحم الحقي والعروق والشريانات والعصب

الحساس والغشاء المتصل بغشاء المرى ومنفعته تقليب الطعام الى الفم والمعونة على الازدراد
[illegible] في الرئة والقلب اما الرئة فهي مركبة من اللحم على لون الورد ومن غضاريف
قصبة الرئة ومن الشرايين النابتة من القلب ليس لها في نفسها حس واما غشاؤها فلها
حس قليل ومنفعتها الترويح عن حرارة الغريزية التي في القلب [illegible] بانه
جسم مخروطي كهيئة الصنوبرية قاعدته في وسط الصدر ورأسه الى جانب اليسار
وهو احمر رماني مركب من اللحم والليف والغشاء القلب وهو منبع الحرارة الغريزية
وله بطنان احدهما الايمن وهو مملو بالدم الكثير وروح القليل وذلك لقربه
من الكبد وله مجاري يجري فيها من القلب الى الرئة دم الغذاء ومن الرئة الى
القلب الحرارة الغريزية والهواء اما [illegible] الايسر وهو مملو بالروح الكثير والدم القليل
وهو منبت الشرايين [illegible] في حجاب الصدر والمعدة والامعاء
اما حجاب الصدر فهو مركب من اللحم والعصب الحساس المتحركة ومنفعته انبساط الصدر
وانقباضه واما المعدة فهي جسم مستدير الهيئة مركبة من اللحم والعصب
والعروق والشرايين وينقسم الى اجزاء ثلاثة المري وفم المعدة وقعرها [illegible]
فانه يبدئ من اقصى الفم الى عند منقطع عظام العنق فعند منقطع عظام العنق
وهو عارض اللحم واما قعرها ففيه اللحم وموضعها فوق السرة ومنفعتها هضم
الغذاء [illegible] فهي اجسام عصبانية مضاعفة ذات حس مركبة من العصب
والشحم واللحم والعروق والشرايين وهي ستة بالعدد البواب والصائم
والدقاق والاعور والقولون والاثنا عشر والمستقيم وهو متصل بالدبر ومنفعتها
دفع ثقل الطعام [illegible] في الكبد والمرارة والطحال اما الكبد فهي جسم
مركب من اللحم والعروق والشرايين والغشاء الذي يستره وليس لها في نفسها

حس

حس ولا الغشاء فله حس كثير ولونها شبيه بالدم الجامد وهي منبت العروق الغير
الضوارب التي تسمى الاوردة وموضعها في جانب الايمن وظهرها ملاصق لضلوع الخلف
وبطنها ملاصق بالمعدة اعلاها فيما بين حجاب الصدر واسفلها ينتهي الى الخاصرة ومنفعتها
توليد الدم لتغذية الاعضاء واما المرارة فهي ملاصقة بالكبد وهي وعاء المرة الصفراء و
منفعتها جذب المرة الصفراء من الكبد واما الطحال فهو جسم مركب من اللحم والشرايين
متخلخل كمد اللون شبيه بالكبد ليس له في نفسه حس ولا الغشاء فله حس كثير
وموضعه في جانب الايسر بين ضلوع الخلف والمعدة وهو وعاء المرة السوداء
منفعتها جذب المرة السوداء من الكبد [illegible] في بقية الاعضاء المركبة
وهي الكليتان فكل واحد منهما مركبة والمثانة والانثيان والقضيب والرحم و
اما الكليتان فكل واحد منهما مركبة من الجسم صلب قليل الحمرة وشحم كثير وعروق و
شريانات وليس لها في نفسها حس ولا الغشاء فله حس كثير وموضعها في اسفل
الظهر ومنفعتها جذب البول من جذبه الكبد ليجريه الى المثانة واما المثانة فهي مركبة
من جسم عصباني مضاعف ومن عروق وشريانات وموضعها بين العانة
والدبر ومنفعتها جمع البول واخراجه واما الانثيان فكل واحدة منهما مركبة من
اللحم ابيض دسم ومن عروق وشريانات ومنفعتها انضاج المني واما القضيب
فهو جسم مركب من لحم قليل وعصب وعروق وشريانات ورباطات كثيرة و
له حس كثير ومنفعته ظاهرة واما الرحم فهو جسم عصباني وموضعه ما بين المثانة و
المعاء المستقيم والسرة وله عنق طويل ينتهي الى الفرج وفي اصله الانثيان
ومنفعته قبول الحمل المقالة الثانية في احوال بدن الانسان واسبابها و
العلامات الدالة عليها وهي تشتمل على خمسة فصول الفصل الاول في الصحة والمرض

والصحة حالة للبدن معها يجري افعاله على المجرى الطبيعي والمرض حالة للبدن معها يجري افعاله
خارجة عن المجرى الطبيعي ومعها ينال الافعال لا الضرر بلا واسطة والمرض ينقسم الى مفرد
ومركب اما المفرد فثلثة اقسام سوء المزاج ومرض التركيب وتفرق الاتصال اما سوء
المزاج فينقسم الى مادي وساذج اما المادي فهو ان يكون بسبب خلط لم كيفية فيكيف
مثل حرارة غالبة وسببها وجود الصفراء اما الساذج فهو الذي لا يكون كذلك
مثل البلوغ وحرارة الدق واما المرض التركيبي فينقسم الى مرض الخلقة و
مرض المقدار ومرض العدد ومرض الوضع اما مرض الخلقة فهو امراض الشكل
مثل اعوجاج المستقيم واستقامة المعوج او مرض المجاري والاوعية بان
يتسع او يتضيق او ينسد او مرض الصفائح بان يخشن او يتملس مرض المقدار
فهو ان يعظم العضو اكبر ما ينبغي او يصغر مرض العدد فهو ان يزيد زيادة اما
طبيعية كالاصبع الزائدة او خارجية عن الطبيعة كالثولول او ينقص نقصانا
في الطبع او نقصانا عارضا ابدا واصبع او غير عضو لنقصان سلامته مرض الوضع
فمثل فساد الوضع لمقاربته او مباعدته عضوا اخر على ما ينبغي واما تفرق الاتصال
فقد يكون في الاعضاء المفردة مثل كسر العظم وقد يكون في الالية المركبة
مثل قطع الاصبع او اليد وغيرها فهو امراض حصلت من جملتها امراض
آخر مثل الاورام والبثور فانها من سوء مزاج مادي وتفرق اتصاله وزيادة
في المقدار وكل مرض ينتهي الى الصحة فله ازمنة اربع الابتداء وهو زمان الذي
يظهر فيه المرض ولا يستبان فيه الزايدة والتزايد وهو الوقت الذي يستبان
فيه استزاده كل وقت بعد وقت ووقت الانتهاء وهو الوقت الذي
يقف فيه المرض على حالة واحدة ووقت الانحطاط وهو الوقت الذي فيه يظهر

النقام

الفصل [illegible] في الاسباب الضرورية المغيرة لاحوال بدن الانسان والحافظة لها وهي
ستة اقسام الاول الهواء المحيط بالابدان والحاجة اليه انما هي لترويح القلب وتعديل الروح
التي فيه ويختلف حال الهواء بسبب اختلاف الفصول والنواحي والرياح ومجاورة
الجبال والبحار والتربة اما الفصول فالربيع حار رطب معتدل والصيف حار يابس والخريف
بارد يابس والشتاء بارد رطب واما النواحي والرياح فان الجنوب وناحيتها لتسخن و
ترطب والشمال وناحيتها تبرد وتجفف والصبا والدبور وناحيتهما قريبتان من
الاعتدال [illegible] الجبال والبحار فان الجبل متى كان في ناحية الجنوب كان هواء
البلد ابرد ومتى كان في ناحية الشمال كان البلد اسخن ومتى كان البحر في ناحية الشمال
كان هوا البلد ابرد ومتى كان البحر في ناحية الجنوب كان اسخن ومتى كان في ناحية
كان ارطب [illegible] فان الصخرية ايبس والطينية ارطب [illegible] الماكولات
والمشروبات اعلم ان ما سوى الماء من الاشياء التي ترد على البدن ويؤثر فيها بفعل
وانفعال وينقسم الى غذاء مطلق ودواء مطلق وغذاء دوائي ودواء غذائي
ودواء سمي وسم مطلق [illegible] المطلق فهو الذي يتغير عن البدن ولا يغيره
ويتشبه به كالخبز [illegible] فهو الذي يتغير عن البدن ولا يغيره ولا يتشبه
ويكون اثره تغيير البول ويتشبه اما الغذاء الدوائي فهو الذي يتغير عن
البدن ويغيره ويكون اثره ثم ان يغير البدن ويتشبه به [illegible] فهو
الذي يتغير عن البدن ويغيره ويكون اثره ثم تغير البدن من غير ان يتشبه
كالخبيز والمحمودة [illegible] السمي فهو الذي يتغير عن البدن ويغيره ويكون
اثره افساد البدن واما السم المطلق فهو الذي لا يتغير عن البدن و
يفسده [illegible] فدرجاتها اربع الدرجة الاولى ان يكون فعل المتناول

كيفية فعلا غير محسوس مثل ان يسخن او يبرد تسخينا او تبريدا لا يحس الا ان تكرر او كثر
الدرجة الثانية ان يكون الفعل اقوى من ذلك لكن لا يبلغ ان يضر بالافعال اضرارا
بينا الا ان تكرر او كثر الدرجة الثالثة ان يكون فعلها يوجب بالذات ضررا بينا
ولكن لا يبلغ الى ان يهلكه او يفسده الدرجة الرابعة ان يكون بحيث يبلغ ان
يهلكه ويفسده وهذه خاصية الادوية السمية الغذاء فينقسم الى لطيف وهو الذي
يتولد منه دم رقيق والى كثيف وهو الذي منه دم غليظ وكل واحد منهما ينقسم الى
كثير الغذاء وهو الذي يستحيل اكثره الى الدم والى قليل الغذاء وهو الذي بخلافه
وكل واحد منهما ينقسم الى حسن الكيموس وهو الذي يتولد منه دم صالح و
الى ردي الكيموس وهو الذي بخلافه مثال اللطيف الكثير الغذاء الحسن الكيموس ماء
اللحم وصفرة البيض والمثال الكثيف القليل الغذاء الردي الكيموس كالقديد والجبن
والباذنجان ومثال اللطيف القليل الغذاء الحسن الكيموس الخس والتفاح والرمان
ومثال الكثيف الغذاء الردي الكيموس لحم البقر والبط والماء فهو لا يغذو البدن
بل يبذرق الطعام فهو الذي لا يغذو لبساطته بل يبذرق الطعام فهو الذي وافضل
مياه العيون ما كانت تربته طينية غير صخرية وكانت عذبة وكانت مجراها
نحو المشرق ومنبعها بعيدا وسيلانها من اعلى الى اسفل وكان مكشوفا للشمس و
الرياح وافضل مياه المطر ما اجتمع في النقرة الصخرية فضربه الشمال والصبا
ووقعت عليه الشمس وما عدا هذه من المياه فهو رديء والمطبوخ افضل من غيره
لقلة نفخه وسرعة انحداره القسم الثالث في النوم واليقظة واما النوم فيبرد
الظاهر ويسخن الباطن ويرطب ان قصر ويبرد ان طال واما اليقظة فبضد ذلك
القسم الرابع في الحركة والسكون واما الحركة فيسخن اما السكون فيبرد وحركة

الجماع

الجماع يجفف لا محالة وينقص الحرارة الغريزية فيبرد [illegible] في الاستفراغ
والاحتباس اما الاحتباس فانما يكون لشدة الماسكة او ضعف الهاضمة والدافعة او
ضيق المجاري او السدد الواقعة فيها او غلظ المادة او كثرتها او لزوجتها او فقدان
الاحساس او انصراف الطبيعة الى جهة اخرى [illegible] فانما يكون لاضداد ما ذكرنا
[illegible] في الاعراض النفسانية فمنها ما يحرك الروح والحرارة الى خارج البدن
اما دفعة كالغضب او قليلا كاللذة ومنها ما يحرك الحرارة الى داخل البدن اما دفعة
كالخوف واما قليلا قليلا كالحزن ومنها ما يحرك الحرارة مرة الى داخل البدن واخرى الى خارجه
كالخجل والغضب اذا كان مع الخوف [illegible] في اسباب المرض وهي تنقسم
الى ثلثة اقسام بادية وسابقة وواصلة والبادية هي التي لا يكون خلطيا او مزاجيا
او تركيبا بل يكون امرا من الامور الخارجة مثل الهواء الحار او من الامور النفسانية
كالغضب واللذة والحزن والخوف والخجل والهم والسابقة هي الاسباب البدنية
التي يكون بينها وبين المرض واسطة والواصلة هي الاسباب البدنية التي لا يكون
بينها وبين المرض واسطة مثل السابقة الامتلاء الموجب للحمى ومثال الواصلة
العفونة التي يلزمها الحمى وهذه الاسباب اما ان يحدث منها سوء المزاج وهي
او مرض التركيب او تفرق اتصال اما سوء المزاج فنقول ان الاسباب المرض الحار
خمسة الاول حركة مجاوزة عن الاعتدال غير مفرط واما نفسانية كالغضب او بدنية
كالمبالغة في الرياضة او كثرة ملاقات الحرارة بالفعل او بالقوة وتكاثف
المسام او السدد او العفونة واسباب المرض البارد ثمانية ملاقات برودة بالفعل
او كثرة ملاقات برودة بالقوة او القلة الاكل في الغاية والافراط فيه والتكاثف
المفرط او الحركة المفرطة والسكون المفرط وشدة انفتاح المسام واسباب

المرض اليابس اربعة كثرة ملاقاة اليابس بالفعل او بالقوة او قلة الاكل والحركة
المفرط واما الاسباب المرض الرطب اربعة كثرة ملاقاة الرطب بالفعل او بالقوة
او كثرة الاكل او السكون المفرط ولنتكلم في اسباب مرض التركيب اما اسباب فساد
الشكل فهو اما قصور القوة المصورة او المغيرة او اشياء تقع عند تقمط
الطفل او اشياء تقع من خارج كسقطة او ضربة او المبادرة الى الحركة قبل تصلب
الاعضاء واما اسباب اتساع المجاري فهو اما ضعف الماسكة او حركة قوية من الدافعة
او كثرة استعمال ادوية مفتحة او مرخية اما اسباب ضيق المجاري فاضداد
هذه اما اسباب السدة فهو واما وقوع شيء في المجاري بسبب كثرة المادة غلظها
او تروجها او التحام المنفذ او التحام بسبب اندمال قرحة او انطباق المجرى
لمجاورة ورم ضاغط او لقبض برد شديد او لشدة القوة الماسكة اما اسباب
الخشونة فقد يكون من داخل كالمادة الحادة وقد يكون من خارج كالدخان
والغبار واما اسباب الملاسة فقد يكون خلط لزج من داخل فقد يكون من خارج
مثل الشمع المذاب بالدهن واما اسباب زيادة المقدار والعدد فكثرة
المادة اما الطبيعية او الردية او شدة قوة الجاذبة واما اسباب زيادة
المقدار والعدد نقصان العدد فنقصان المادة او خطأ القوة المصورة واما
اسباب فساد الوضع ومن مقاربة عضو آخر او مباعدته فهي اما من مادة
مشيمة او مرخية او اثر قرحة او جفاف خلط اكال او لحم كما او حركة مزلة
واما اسباب تفرق الاتصال فهي اما من داخل مثل خلط اكال او محرق
او مزح لاذع لرطوبة حادة او امتلاء ممدد واما من خارج كالقطع بالسيف
والنهش والمد بالحبل والاحراق بالنار وامثال ذلك

في العلامات

في العلامات الدالة على احوال بدن الانسان من جهة المزاج وهي اقسام منها الملمس فان
انفعل اللامس الصحيح المزاج عنه بالتسخين في البلاد المعتدلة الهواء يدل على الحرارة
وان انفعل عنه بالتبريد دل على البرودة وان بالتليين دل على الرطوبة وان بالاستصلاب دل
على اليبوسة وان لم ينفعل عنه دل على الاعتدال ومنها اللحم والشحم فان اللحم الاحمر ان
كان كثيرا دل على الحرارة والرطوبة ويكون هناك تلزز وان كان يسيرا وليس هناك
شحم كثير دل على اليبس والحرارة فاما الشحم والسمين فيدلان على البرودة والرطوبة ويكون
هناك ترهل وقلة السمن والشحم تدل على الحرارة وكثرة اللحم مع الكثرة الشحم يدل
على افراط الرطوبة ومنها احوال الشعر فسرعة نباته تدل على اليبس وان افرط في الكثرة
تدل على الحرارة واليبوسة وقلته تدل على الرطوبة وغلظه تدل على كثرة الابخرة
الدخانية ورقته يدل على قلتها وجعودته تدل على الحرارة واليبس وسبوطته تدل على
ضد ذلك وسواده يدل على الحرارة وصهوبته تدل على البرودة والرطوبة وشقرته
وحمرته تدلان على القرب من الاعتدال وبياضه اما ان يدل على البرودة والرطوبة
واما على اليبس ومنها لون البدن فبياضه تدل على الحرارة وكمودته تدل على
كثرتها وصفرته وشقرته تدلان على افراط الحرارة وسواده يدل على الحرارة واللون
الباذنجاني يدل على البرودة واليبوسة والجصي يدل على البرودة والرصاصي يدل
على البرودة واليبوسة الفصل الخامس في العلامات الدالة على احوال البدن
من جهة الاخلاط اما غلبة الدم فيدل عليها ثقل الرأس والتمطي والتثاؤب و
النعاس والكدورة الحواس والبلادة وحلاوة الفم وحمرة اللون واللسان وظهور
الدماميل والبثور وسيلان الدم من المواضع السهلة الانصداع واما غلبة
البلغم فيدل عليها بياض اللون وترهل البدن ولين الملمس وبرودة وكثرة الريق و

قلة العطش الا اذا خالطه الصفراء وضعف الهضم والكسل والكابوس وكثرة النوم والبلادة
واما غلبة الصفراء فيدل عليها صفرة اللون والعينين ومرارة الفم وخشونة اللسان
ويبس الفم والمنخرين وشدة العطش وضعف الشهوة للطعام والغثيان والقيء
والقشعريرة واما غلبة السوداء فيدل عليها نحول البدن وكمودته وسواد الدم
وغلظه وزيادة الفكر ولذع المعدة وشهوة الكاذبة والبول الكمد والاسود
والاحمر الغليظ ولون البدن اسود وازب المقالة الرابعة في النبض والتفسرة
وهي تشتمل على فصول الفصل الاول في البسايط من النبض فنقول اولا
ان النبض حركة من اوعية الروح ومؤلفة من الانبساط والانقباض لترويح الروح
بالنسيم البارد وكل نبضة وهي مركبة من حركتين والسكونين بين حركتين
متضادتين والاجناس التي يتعرف منها حال النبض عشرة الجنس الاول الماخوذ
من مقدار الانبساط طولا وعرضا وعمقا وبسائطه تسعة الاول الطويل
هو الذي يحس اجزائه في الطول اكثر من المعتدل وسببه كثرة الحرارة الثاني
القصير وهو ما يقابله وسببه قلة الحرارة والثالث المعتدل بينهما ويدل على
اعتدال الحرارة والبرودة والرابع العريض وهو الذي ياخذ من عرض الاصابع
اكثر مما ياخذه المعتدل ويدل على زيادة الرطوبة والخامس الضيق وهو ما يقابله
ويدل على قلة الرطوبة السادس المعتدل بينهما ويدل على اعتدال حال البدن
في الرطوبة واليبوسة السابع الشاهق وهو الذي يحس اجزاؤه في الارتفاع اكثر
من المعتدل ويدل على زيادة الحرارة الثامن المنخفض وهو ما يقابله ويدل على
قلة الحرارة التاسع المعتدل بينهما ويدل على الاعتدال الجنس الثاني الماخوذ
من كيفية قرع الاصابع وينقسم الى القوي والضعيف والمعتدل بينهما فالقوي

هو القوي

هو الذي يرفع لحم الانامل قرعاً قوياً بحيث يبلغ الى عمقه ويدل على شدة القوة الحيوانية
والضعيف وهو المخالف له ويدل على ضعف القوة الحيوانية والمعتدل هو المتوسط بينهما
ويدل على توسط القوة الحيوانية الجنس الثالث الماخوذ من زمان الحركة وينقسم الى
السريع والبطيء والمعتدل بينهما فالسريع هو الذي يتم الحركة في مدة قصيرة ويدل
على شدة حاجة القلب الى الهواء البارد والبطيء وهو المخالف له ويدل على توسط
الحاجة الى هواء البارد الجنس الرابع الماخوذ من قوام الآلة وينقسم الى الصلب و
اللين والمعتدل بينهما اما الصلب فهو الذي يدفع اذا غمزت الانامل عليه ويدل
على اليبوسة والمعتدل هو المتوسط بينهما ويدل على توسط حال البدن في اليبوسة
والرطوبة الجنس الخامس الماخوذ من زمان السكون وينقسم الى المتواتر والمتفاوت
والمعتدل بينهما فالمتواتر هو الذي يقصر الزمان الذي بين القرعتين ويدل على
ضعف القوة الحيوانية والمتفاوت وهو الذي يخالفه ويدل على شدة القوة
الحيوانية والمعتدل هو المتوسط بينهما ويدل على توسط حال القوة الحيوانية الجنس
السادس الماخوذ من مقدار ما في تجويف العرق وينقسم الى الممتلي والخالي
والمعتدل بينهما فالممتلي يدل على كثرة الدم والروح والخالي يخالفه ويدل
على قلة الدم والروح والمعتدل يدل على اعتدالهما الجنس السابع الماخوذ من
كيفية جرم العروق وينقسم الى الحار والبارد والمعتدل بينهما فالحار يدل على
حرارة في تجويفه من الدم والروح والبارد يدل على برودتهما والمعتدل
بينهما يدل على اعتداله في الحر والبرد والجنس الثامن الماخوذ من وزن الحركة
وهو ان يكون زمان السكون مساويا لزمان الحركة ويدل على عدم الاختلاف في
الانقباض والانبساط الجنس التاسع الماخوذ من الاستواء والاختلاف

والمستوى هو المتساوى المتشابه في اجزائه ويدل على حسن حال البدن والمختلف ما يخالفه ويدل
على ضد ذلك والجنس الحادي عشر الماخوذ من الانتظام وغير الانتظام وينقسم الى المختلف
منتظم ومختلف غير منتظم فالمختلف المنتظم هو الحافظ الحركة على النسبة واحدة ويدل
على تشابه حال البدن وغير منتظم ما يخالفه ويدل على ضد ذلك والقسم العاشر
داخل عند التحقيق تحت القسم التاسع الفصل الثالث في الانواع المركبة من
النبض فمنها العظيم وهو الزائد طولا وعرضا وشهوقا والصغير يقابله والمعتدل
بينهما هو المتوسط بين هذه الامور الثلثة ومنها الغليظ وهو الزائد عرضا
وشهوقا والرقيق ما يقابله المعتدل بينهما هو المتوسط بين الامرين وهذه
الانواع الستة تدل على ما يدل عليه بسائطها ومنها الغزالى وهو الذي
يقرع الاصابع قرعة ثم تقرعها ثانيا بسرعة بحيث لا يحس له الرجوع والسكون
ويدل على شدة الحاجة الى الترويح ومنها الموجي وهو يخالف في عظم
اجزاء العروق وصغرها وشهوقها وعرضها مع امتلائه امواج يتلو بعضها
على بعض ويدل على فرط الرطوبة ويكون في الاستسقاء وذات الرية
والفالج والسكتة ومنها الدودي وصورته صورة الموجي في الشهوق
الا انه ليس له عريض ولا ممتلي وتموجه ضعيف ويدل على سقوط القوة لكن
لا بتمامها ومنها النملي هو في غاية الصغر والتواتر ويكون عند كمال سقوط
القوة قرب الموت ومنها المنشاري وهو نبض صلب في قرعته وشهوقه
اختلاف حتى يحس كانه يقرع بعض الاصابع في حال نزوله عن بعضها و
ينزل عن بعض في حال قرعه لبعض ويدل على ورم حار عظيم كما في ذات
الجنب ومنها ذنب الفار هو الذي يتدرج في اختلاف الاجزاء من النقصان

الى زيادة

الى زيادة او من زيادة الى نقصان ويدل على ان القوة تضعف ثم ترجع ومنها ذو
الفترة وهو الذي يسكن حيث يتوقع الحركة ومنها الواقع في الوسط وهو الذي
يتحرك حيث يتوقع السكون ومنها المسلي وهو الذي ياخذ من نقصان الى حد
ذي الزيادة ثم يتناقص على الولاء الى ان يبلغ الحد الاول في النقصان فيكون كذنب
الفار ... في اعظم طرفيها ومنها المرتعش وهو الذي يحس منه ما يشبه الارتعاش
ومنها الملتوي وهو الذي يحس منه العرق كانه خيط ملتوي وهذه الانواع تدل
على سوء حال احوال البدن ... في الوان البول وانما يتفقد الى
غيره عند عدم تناول شيء صابغ وبلونه ويتفقد الحال فيه حين عدم تناول شيء
صابغ وطبقاته خمس الصفرة والحمرة والخضرة والسواد والبياض اما الصفرة
فمراتبها ست التبني وسببه سوء الهضم والاترجي وسببه حسن حال الهضم
والاشقر وسببه زيادة الحرارة والنارنجي والناري والزعفراني وكل واحد
منها يدل على زيادة الحرارة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الحمرة فمراتبها
اربع الاصهب ويدل على غلبة الدم قليلا والوردي والاحمر القاني والاحمر
الاقتم وكل واحد منها يدل على غلبة الدم بالنسبة الى المرتبة التي قبلها.
واما الخضرة فمراتبها خمس الفستقي ويدل على البرودة الجيدة والاسمانجوني
والنيلي وكل واحد منها يدل على زيادة البرودة بالنسبة الى المرتبة
التي قبلها والكراثي يدل على احتراق شديد والزنجاري يدل على احتراق اشد
منه اما السواد فمراتبه اربع الاسود السالك من الطريق الزعفراني ويدل
على سوداء اخذة من الصفراء والاسود الاخذ من القتمة ويدل على السوداء
اخذة من الدموية والاسود الاخذ من الخضرة ويدل على سوداء الصفرة والاكمد

الضارب الى البياض ويدل على سود او البلغم اما البياض فيدل على البرد وعدم النضج و
اندفاع مادة بيضاء الى المثانة فى المجارى البول ... فى قوام البول
ورقته اما من جهة القوام فينقسم الى الرقيق فالعدم النضج او السدد او ضعف
الكلية او كثرة شرب الماء والبرد مع اليبس او انصراف مادة عن المسالك
المائية واندفاع رطوبات رقيقة واما الغليظ فلكثرة الاخلاط او عدم
النضج واما المعتدل فالنضج الفاضل واما من جهة الرائحة وينقسم الى القليل
الرائحة والكثير وما بينهما الرائحة هو معتدل الرائحة منتن واما قليل الرائحة فلبرد المزاج او
ضعف الحرارة الغريزية واما حامض الرائحة فالحرارة الغريزية فى اخلاط
بارزة الحجرية واما حلو الرائحة فلغلبة الدم اما منتن الرائحة فلقرحة او العفونة
... فى صفاء البول وكدورته وقلته وكثرته وزبديته واما
الكدرة فسببه اجزاء ارضية مع ريح تخالط المائية واما الشفاف فسببه تخالف
سببها الكدرة وايوقة منها حال المعتدل اما قليل المقدار فيدل على ضعف
القوة الطبيعية او تحليل كثير او انصراف المادة الى جهة اخرى واما كثير المقدار
فيدل على ذوبان او استفراغ فضول زائدة فى البدن واما المعتدل
بينهما فيدل على جرى الاسباب على المجرى الطبيعى واما الزبد فلكثافته
وطول بقائه يدلان على الوجع وكثرته تدل على الكل
فى الرسوب وهو كل جوهر اغلظ من المائية متميز عنها وان تعلق فطفو
وينقسم الى طبيعى وغير الطبيعى واما الطبيعى فانه ابيض راسب متصل
الاجزاء متخلخل اللطيف اذا مرك انبسط سريعا ولا يسرع فى النزول
واجود ما يخالف الابيض هو الاحمر ثم الاصفر واما الغير الطبيعى فينقسم

الى الاول

الخراطي ودشيشي ودمي ومدي ومخاطي وشعري ورملي ورمادي وعلقي ودموي و
لحمي وخميري واما الخراطي فهو شبيه بالقشور فمنه صفايح بيض وهو يدل على الاجزاء
المثانة ومنه صفايح حمر وهو يدل على الاجزاء الكليتين ومنه كدر اللون ويدل على
الاجزاء الاعضاء الاصلية ومنه اجزاء وصفار حمر يسمى كرسنيا ويدل على احتراق
في اجزاء الكبد والكلية ومنه اجزاء صغار لا صورة لها يسمى نخالة ويدل على جرب
المثانة واما الدشيشي فهو شبيه بالزرنيخ الاحمر يسمى سولقيا ويدل على
احتراق الدم او ذوبان الاعضاء او جرب الاعضاء واما اللحمي فسببه اكثر سيما
واما الدمي فيدل على ذوبان الكلية واما المدي فيدل على انفجار قرحة
واما المخاطي فيدل على خلط غليظ واما الشعري فسببه انعقاد رطوبة مستطيلة
واما الخميري فهو شبيه بقطع الخمير المنقوع ويدل على ضعف المعدة وسوء الهضم
واما الرملي فيدل على حصاة منعقدة او على الانعقاد واما الرمادي فيدل
على بلغم او مدة مزمنة او طول اللبث وتغير اللون واما العلقي والدموي
فان كان شديد المحاذية دل على ضعف الكبد وان كان المحاذية دون
ذلك واعالي مراض في مجرى البول والرسوب ينقسم بحسب المكان الى غمام
ومتعلق وراسب اما الغمام فهو الطافي وسببه قلة النضج وتصعيد الريح
اما المتعلق فهو الواقف في الوسط وسببه قلة الامرين المذكورين واما
الراسب فيدل على الرسوب الطبيعي على النضج وفي غير الطبيعي على سوء الحال
في تدبير الاصحاء وعلاج المرضى على وجه كلي وهي يشتمل على
تدبير على فصول [illegible] في تدبير المأكول والمشروب اما الغذاء فيجب
تعديل مقداره والسكون بعده ولا يجوز الجمع بين الاطعمة المختلفة في اكلة واحدة

الا اذا كان الى كونه رسم فيه كل شي مالح او حريف وعلى الجملة الاول ان لا يداوم الانسان
على طعام واحد بل يخالف الاطعمة ويجب ان لا يبادر للشهوة فانها توجب انصباب
المواد الرديئة الى المعدة وينبغي ان يكون الاكل في اعدل اوقات النهار فان
كان شتاء ففي انتصاف النهار وان كان صيفا ففي طرفي النهار واما الماء
فوقته العطش سواء كان مع الطعام او بعده [illegible] في الرياضة والدلك
واما الرياضة فهي حركة ارادية تضطر الى التنفس العظيم والرياضة تدفع امراض الامتلاء
وتنعش الحرارة الغريزية وتصلب المفاصل وتحلل الفضلات وتوسع المسام
وتنقسم الرياضة الى ما يعم الجسد والى ما يخص بعض الاعضاء وتقوى بعضها
اما العامة فهي المصارعة والعدو والركض والمشي السريع واما الخاصة فمنها
القراءة بصوت عال فانها توجب تنقية الرأس من الفضول واعداده لقبول
الغذاء ورفع الحجر ونزع القسي الصلبة واللعب المقوى بالكرة والصولجان
انها تنفع اليدين والمنكبين والصدر والكتفين والظهر ومنها المشي السريع
فانه ينفع الاسفل والفخذين والساقين والقدمين واما وقت الرياضة
فعند نقاء البدن من الفضول الخليطة والبراز وبعد انهضام الطعام واما
الدلك فينقسم الى صلب فيشد والى اللين فيرخي والى الكثير فيهزل
والى المعتدل فيسمن والى خشن وهو ان يكون بخرقة خشنة فيجذب الدم
والى الملس وهو الذي يكون لمسه بالكف اللينة او بخرقة لينة ويحبس الدم
الفصل [illegible] في تدبير الاستحمام خير الحمام ما تقدم بناؤه واتسع فضاؤه
وعذب ماؤه وطاب هواؤه وقدر الادمي وقدر الوقاد وقوده بقدر مزاج
اراد دخوله وينبغي ان يكون الحمام حارا ان زاد فانه يحلل ويرخي
فاترا فان

فاترا فانه لايجذب العرق بل يجب ان يكون معتدلا يترشح الجسد فيه في زمان معتدل
ويستفاد منه حرارة لطيفة والحمام يسخن بهوائه ويرطب بمائه والبيت الاول منه
يبرد ويرطب والثاني يسخن ويرطب والثالث يسخن ويجفف وينبغي ان يستعمل في
كل بيت من بيوت الحمام الماء المشاكل بهوائه فلا يستعمل بالبيت الحار الماء
البارد ولا في البارد الماء الشديد الحرارة فان ذلك يحدث قشعريرة
واستحمام على الريق يجفف البدن وعلى الشبع يلين البدن ويجذب الغذاء
الى ظاهر البدن الا انه يحدث السدد والاولى ان يكون على الشبع الخفيف والافراط
ويجب الاحتراز عن الاكل والشرب في الحمام فان ذلك يوجب سرعة النفوذ
الى اقاصي الاعضاء قبل انهضام الطعام لسعة المجاري وكثرة الحلول يوجب
انصباب الفضول الى الاعضاء الضعيفة وارخاء الجسد والافراط باعصاب و
تحليل الحرارة الغريزية واسقاط شهوة الطعام وبالجملة الحمام بنفسه يوجب
ذلك كله **فصل رابع** في تدبير النوم واليقظة خير النوم ما كان بعد انحدار الطعام
من فم المعدة ويجب ان يكون معتدلا فانه يقوي القوة من افعالها ويكثر جوهر
الروح والنوم على الجوع ردي يسقط القوة وفي النهار يورث الامراض
الرطبة والنوازل ويفسد اللون والنوم على الاستلقاء يميل الفضول الى
غير مجاريها فيحدث الامراض الردية مثل الكابوس والسكتة واما اليقظة فافراطها
فيضعف الجسد ويفني رطوباته ويمنع الاستمراء ويفسد المزاج فلان افرط في
الغاية اورث الجنون **فصل خامس** في التدبير بحسب الفصول اما الربيع فيبادر
في اوله الى الفصد والاسهال ويحترز فيه عن كل ما يسخن ويرطب واما
الصيف فيقلل فيه الغذاء والشراب والرياضة ويلزم الظل والسكون والتبريد

والمطفيات فيما وراء البقل واما الخريف فيجب فيه الاحتراز من المجففات والجماع
والماء البارد والنوم فان كان بارد وحر الظهر والبرودة الغدوات والليالي واكل
الفواكه ويستعمل في اواخره الاستفراغ فيه بكل ما يسخن ويرطب باردا رطب
ويسخن قليلا واما الشتاء فيجب فيه الاحتراز عن الفصد والقيء ويرخص
فيه الاسهال عند مساس الحاجة ويكثر فيه الغذاء فصل في تدبير الحبلى
والمرضع والاطفال اما الحبلى فيجب ان تحترز عن الفصد والحجامة
والاسهال والقيء الا عند مساس الحاجة وعن التزعج الشديد والحركات
الهائلة وشم روائح الاطعمة بقية وينبغي ان تتعهد الحبالى بالسكنجبين
لتنقية المعدة واسقاط شهوة الطين واما المرضع فتدبيرها ان
تزوجها ولا يلزم الرعشة والسكون فان ذلك يفسد لبنها واما الطفل
فتدبيره تعديل اخلاقه فوجب ان لا يعرض له غضب وخوف شديد او
غم او سهر فان ذلك يكسر نشاطه ويمنع حسن نشوه فصل في تدبير
الصبيان والشبان والكهول والمشايخ اما الصبيان فمزاجهم حار رطب
فينبغي ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم البرودة واليبوسة اما الشبان
فمزاجهم حار يابس فينبغي ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم البرودة
والرطوبة واما الكهول فمزاجهم بارد يابس فيجب ان يكون غذاؤهم
وجميع تدبيرهم الحرارة والرطوبة واما المشايخ فمزاجهم مختلف فان
اعضائهم الاصلية باردة يابسة والرطوبات البلغمية في تجاويف اعضائهم
مجتمعة فينبغي ان ينظر الى الاعراض الظاهرة فان كانت باردة
يابسة فيجب ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم الحرارة والرطوبة

وان

وان كانت الاعراض باردة رطبة فيجب ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم الى الحرارة
واليبوسة. فصل الثاني في علاج المرض وهو انما يتم بثلاثة اجزاء اما
باستعمال التدابير واما باستعمال الادوية او العلاج باليد اما استعمال الادوية
فقد يكون من داخل فيستفرغ او يحلل واما من خارج فيلصق من البدن
كالدواء الحار او يزيد فيه كالمنبت اللحم او يمنع ما يخرج او تغير المزاج وذلك
بالتقطير والتطليل او الطلي والكي ويجب في العلاج بالادوية مراعاة عشرة
نوع المرض وسببه وقوة المريض وضعفه والمزاج الطبيعي والمزاج الحادث
والسن والعادة والبلد والوقت الحاضر وحال كيفية الهواء وفيهم مداواة
العامة بحسب طرق احد كيفية الدواء ويستخرج من كيفية المرض فان الضد يعالج
بالضد وكمية الدواء فيستخرج اما من كمية المرض فان المرض الكثير الحرارة يداوى
بالكثير البرودة واما من مزاج البدن مثلا المحرور الذي ولعت الحرارة في مزاجه
ينبغي ان يكون تبريده بالضد واما من ملائم الوقت والهواء والبلد واما الوقت
الحار والهواء الحار والبلد الحار فيقتضي ان يكون التبريد اكثر وبالضد واما وقت
استعماله فيستخرج واما من وقت المرض بحسب المبدأ والمنتهى واما من قوة
المريض فانه اذا كان قويا لم يؤخر وقت الاستفراغ وان كان ضعيفا
آخر ليتراجع القوة بالاغذية واما ما يلائم الوقت الحاضر كما يستفرغ في الشتاء
عند انتصاف النهار وفي الصيف بالاسحار واما من جهة استعماله فيوجد من
نفس عضو العليل كالسحج في الامعاء العليا فانه يداوى بالمشروب وفي الامعاء
السفلى فانه يداوى بالحقنة واما الاختيار الادوية فيستخرج من قوة
المريض وضعفه واما مداواة العضو فانه يتم بطرق اربعة احدها المأخوذ من

مزاج فان الاعضاء مختلفة في المزاج فيرد كل واحد منها الى مزاجه الطبيعي الثاني
المأخوذ من خلقته انه ان كان سخيفا كالرية لا يستعمل فيه الادوية القوية فان كان
وسطا كالكبد يستعمل فيه الادوية القوية فان كان ملززا كالكلية يستعمل فيه
الادوية القوية فان كان وسطا كالكبد يستعمل فيه الوسط الثالث المأخوذ
من قوة العضو فان العضو متى كان رئيسا او ليس نفعه للبدن كالمعدة والحجاب او
كان ذكي الحس او كان لطيف الاستعداد فيه ما يحلل قوته الرابع المأخوذ من
موضعه فانه ينتفع به اما في تقدير قوة الدواء بحسب قرب العضو وبعده فان
المرئ يسهل تغير مزاجه بالدواء لسرعة وصوله اليه ولا كذلك الرية واما في
العضو الذي يتصل به من الاعضاء فيستفرغ المادة التي حصلت فيه من ذلك
العضو كما اذا حصلت المادة في الجانب المقعر من الكبد فيستفرغ بالمسهل
نحو الامعاء واذا حصلت في الجانب المحدب اي من الكبد فيستفرغ بالادرار نحو
الكليتين واعلم ان المادة اذا كانت في الانصباب يجذب من موضع الى موضع
وان كان بعيدا واما اذا حصلت في العضو فلا كان العهد قريبا يجذب من موضع
الى موضع قريب كما يجذب مادة الرحم بالمحاجم الى الساقين وان كان العهد بعيدا
فيسيل من نفس العضو الفصل الرابع في الفصد والحجامة اما الفصد فهو علاج قوي
الابدان الدموية ولزوم الاكل والشرب والعروق المعتادة فصدها هي عروق
المرفق الا ان العلة ان كانت في الرأس فصد القيفال اسرع في النفع
ومتى كان في اسفل البدن فصد الباسليق اسرع واما الاكحل فيجمع منافع العرقين
فيه جميعا واما الحجامة ففعلها ضعيف وهو يجذب الدم مما يجاوز العضو الذي
يحجم عليه واقوى حجامة الساقين الفصل الخامس في القيء والاسهال والحقنة اما القيء

فمن كره

فقد يكون الادوية واستعماله مخاطرة فربما يحيق المستعمل وقد يكون بالطعام فيسق
المعدة ويجفف ما يجاوره من الاعضاء واما الاعضاء فيشترط فيه تقديم الملينات
والسكون ابده وشم روايح المعانة من الغشيان كالسفرجل والتفاح وان افرط
الاسهال فيتناول ما يجبسه ان شرب دواء ولم يسهل فالاولى ان لا يحرك الطبيعة
ان لم يحدث مرضا محوفا وان احدث مرضا محوفا فالاولى ان يبادر الى الحقنة واما
الحصبة فانها يستفرغ ما في البطن والامعاء من الاخلاط الردية ...
في امراض الراس وهما يشتمل على فصول ... في الصداع والشقيقة والدوار
هذه العلل اما ان يكون حارة او باردة اما الحارة فينقسم الى دموية والصفراوية
اما الدموية فعلامتها حمرة الوجه والعين وحرارة الملمس وامتلاء العروق وعظم النبض
وحلاوة الفم وعلاجها الفصد والحجامة واستعمال الاشياء الباردة مثل
شراب العناب والاجاص والتمر الهندي بالسكر الابيض وماء الورد والغذاء البقول
النيمرشت واما الصفراوي فعلامتها صفرة اللون ومرارة الفم وشدة الوجع
والتهاب الراس والوجه وحدة النبض وصفرة البول وعلاجها اسهال الطبيعة
بالتمر الهندي والاجاص والعناب والسبستان والزنجبين والخيار شنبر وتبريد
الراس بماء الورد والبنفسج والغذاء ماء الشعير واما الباردة فينقسم الى السوداوية
وبلغمية واما السوداوية فعلامتها كمودة اللون وغور العين وفتور النبض وخثرة
البول وحموضة الفم وعلاجها اسهال الطبيعة بالهليلج الاسود والافتيمون
والغاريقون والغذاء الزيرباج بالفروج والفالوذج المتخذة من السمن والسكر
واما البلغمية فعلامتها كثرة النوم وثقل الراس وملوحة الفم وبياض اللون والقارورة
وفتور النبض وعرضه وعلاجها اسهال الطبيعة بحب القوقايا والشبيار والغرغرة

بالاياريج والسعوط بدهن الخل الذي اغلى فيه ورق المرزنجوش وشم المسك والغذاء
الشوربايج العصافير [illegible] في البرسام وهو ورم حار في سطح باطن الراس فينقسم
الى دموي وصفراوي اما الدموي فعلامته حمرة الوجه وعظم النبض وحمرة اللون
والبول واللين واختلاط العقل وعلاجه الفصد قبل الاستحكام واخراج الدم
من عروق الجبهة بعد الاستحكام وتليين الطبيعة بماء الاجاص والعناب
والترنجبين والسبستان واصل السوس والبنفسج والغذاء ماء الشعير مع
ماء الرمان ثم المزورة العدس المقشر بدهن اللوز اما الصفراوي فعلامته
صفرة الوجه وسواد اللسان وحدة النبض وناريته البول والحمى الحادة وشدة
العطش واختلاط العقل والسهر والهذيان وعلاجه ماء الشعير المطبوخ مع
ماء الاجاص الحامض فاما اواق العلل فالتخبير بالرمان الحامض وماء الحصرم
والبقلة مزورة الاسفاناخ [illegible] في الماليخوليا وينقسم الى ما يكون
من خلط حار والى ما يكون من خلط البارد واما الذي يكون من حار فعلامته حمرة
البول وحدة النبض والسهر وعلاجه ان يصب على راسه دهن البنفسج و
القرع والخشخاش مع لبن النساء ويسقى طبيخ الافتيمون والاهليلج الاسود
والغاريقون والسقمونيا والغذاء مزورة الماش بدهن اللوز واما الذي
يكون من خلط بارد فعلامته رطوبة المنخرين وسيلان اللعاب وصفرة البول
وفتور النبض وعلاجه ان يصب على راسه ماء البابونج ودهن اللوز
ولبن التفاح ويسقى طبيخ اهليلج الاسود والافتيمون والغاريقون مركبا
بالخيار شنبر ودهن الخل والغذاء الشوربايج المتخذ من الفراريج [illegible]
في الصرع وهو سدد غير تامة تحدث في مسالك الدماغ وتمنع الروح النفساني

عن النفوذ

عن النفوذ وينقسم الى بلغمي وسوداوي اما البلغمي فعلامته بياض اللون وعلاجه تنقية
اللون الدماغ بالغوغايا وحب اصطقيخون وينبغي ان ينفخ في انفه العطاس المسحوق
والغذاء البلاذري واما السوداوي فعلامته الهزال وسواد اللون وعلاجه طبيخ
الافتيمون والغاريقون وايارج روفس وايارج ارکاغانیس والمداومة على
الزراوند [illegible] في السكتة وهو ان يملأ بلغم بطون الدماغ فيمنع الروح النفساني
عن النفوذ الى الاعضاء وعلامتها استرخاء الجسد وتعطيل الحواس والحس والغطيط
الشديد وعلاجها ان يفصد القيفال او يحتقن بالحقنة الحادة وينفخ في انفه الكندس
والخربق الابيض والمسك والفلفل والشونيز والسنبل [illegible]
في الفالج واللقوة والرعشة والتشنج الرطب هذه العلل تحدث من استرخاء
العصب او ضعفها من الرطوبة البلغمية او من سوء المزاج البارد وعلاجها بايارج
لوغاذيا وايارج فيقرا والترياق الفاروق والمعجون البلاذري والغذاء
الشورباج العصافير والشراب الريحاني العتيق [illegible] في الزكام والنزلة وهو سيلان
الرطوبة من بطن الدماغ المقدم الى المنخرين فان كان معه التهاب الراس وحمرة
الوجه والعين فعلاجه ان يفصد القيفال ويسقى شراب البنفسج ودهن الورد وان
لم يكن معه دلايل الحرارة وكان الذي ينحدر بلغما غليظا ينفي اصلا فيترك حتى ينقطع
من ذاته وان كان رقيقا فيكمد الراس وانفه بالمناديل المسخنة ويستنشق
الرياحين الحارة [illegible] في الرمد وهو ان كان مع الحمرة العين
والوجه وامتلاء العروق فعلاجه فصد القيفال ومداومة الحقنة واسهال
الطبيعة بطبيخ الاهليلج الاصفر وماء الفواكه مركبا بالخيار شنبر والسكر
والتبريد العين بان يوضع عليها الماء المبرد بالثلج وماء الورد المبرود والغذاء

المزورات المتخذة بالعدس والماش ودهن اللوز واكل الخبز بماء الحصرم والرمان
الحامض فان لم يكن معه حمرة الوجه والعين وكانت الاجفان بالليل تلتصق
بعضها ببعض فعلاجه سقي حب الشبيار والايارج الفيقرا ويدخل الحمام في
كل يوم والغذاء الاسفيذباج المتخذ بدهن اللوز الفصل الرابع في ضعف البصر و
سيلان الدموع اما ضعف البصر فعلاجه تلطيف الغذاء وتقوية الدماغ بالا
الموافقة وشرب الشراب الرقيق وترك الصوم والجماع واما سيلان الدموع
فعلاجه تلطيف الغذاء والاكتحال بالهليلج الكابلي والتوتياء المربى الفصل
الخامس في اوجاع الاذن وتنقسم الى ما يكون من دم وورم والى ما يكون
من سدد ورياح مختلفة فان كان من الدم الورم فعلامته حمرة اللون
والضربان في الاذن فعلاجه فصد القيفال واسهال الطبيعة بطبيخ الفواكه
والهليلج الاصفر والخيار شنبر والسكر ويقطر في الاذن دهن اللوز
المطبوخ بماء الورد واكل الغذاء المزورات من ماء الحصرم والرمان
الحامض ومن الماش والعدس وان كان من احتباس السدد والرياح
فعلامته الدوي والطنين فعلاجه تنقية المعدة بحب الشبيار والقيء و
الغرغرة بايارج فيقرا ويقطر في الاذن دهن الخل منقوعا فيه ورق المرزنجوش
والزيت والبابونج والشبث والغذاء الاسفيذباجات المتخذة بالتوابل

الفصل السادس في امراض الانف ان كان وجع الانف مع علامات
الدم فعلاجه الفصد ثم اسهال الطبيعة بطبيخ الفواكه والهليلج الاصفر منقا
والغاريقون والخيار شنبر والسكر والغذاء مزورة الماش والعدس
المقشر وان لم يكن معه علامات الدم فعلاجه اسهال الطبيعة بحب الايارج

والغرغرة

والغرغرة بالخل والخردل واستنشاق رائحة المسك المنقوع في الشراب الطيب الرائحة والغذاء
الزيرباج واما الرعاف فعلاجه فصد القيفال وشراب الحصرم والريباس بماء الورد
ويطلى على الكبد الصندل وماء الورد المبرد بالثلج ويصب على الرأس ماء الورد
والمبرد بالثلج ويسقط بماء لسان الحمل والكافور والغذاء المزورة العدس
عشر في وجع الاسنان واللثة وهو ان كان دمويا او صفراويا فعلاجه
فصد القيفال واسهال الطبيعة بطبيخ الاهليلج الاصفر والخيار شنبر وان كان
بلغميا او سوداويا فعلاجه سقي الايارج الفيقرا او حب القوقايا بتمضمض العليل
بخل طبخ فيه الحنظل والعاقرقرحا وتلطف الغذاء في الخوانيق
واورام اللهاة وينقسم الى دموية وبلغمية وان كان دموية فعلامتها الوجع الشديد
في الحلق وضيق النفس والحمى الحارة وعلاجها اخراج الدم قليلا في دفعات لئلا حتى
لا تسقط القوة ثم الحقنة بطبيخ الفاكهة وورق الخطمي والخيار شنبر والسكر الاحمر
ليجذب المادة الى اسفل ثم تلين الطبيعة بعده ثم الحلق بماء العناب والسكر والخيار شنبر
والترنجبين والغاريقون وسقي ماء اللب الثلجية والخيار شنبر والغرغرة بماء التين
المطبوخ وبلعاب بزرقطونا وبزر الخيار الابيض والغذاء ماء الشعير بالعدس المقشر
والخشخاش وشرب ماء البطيخ الهندي وان كان بلغمية فعلامتها كثرة سيلان
اللعاب وقلة الوجع وعلاجها الغرغرة بماء العسل قد طبخ فيه الخردل والحقنة القوية
واسهال الطبيعة بعد انفتاح الحلق بطبيخ الاهليلج الاصفر والاسود والكابلي الاحمر
والخيار شنبر والتانبه واما العلق الناشبة في الحلق وان كانت ظاهرة
جذبت بالكلبتين المعدة لذلك وان لم يكن ظاهرة فيمنع العليل الماء الشديد
البرودة حتى يتحرك في امراض الاعضاء من الصدر الى اسفل السرة

وهو يشتمل على فصول [illegible] في السعال وتقسيمه الى ما يكون من الحرارة
واليبس والبرودة وان كان من الرطوبة فعلامته ان لا يكون معه العطش وعلاجه
ان يتناول البنفسج المربى مع دهن حب الصنوبر او دهن الفستق ويمزج الحلقوم
بدهن السوسن والزعفران والغذاء ماء الشعير بالبنفسج المربى والبلاذر
وان كان من اليبوسة وعلامتها العطش والاستلذاذ بالنسيم البارد وعلاجه
طبيخ دم الاخوين مع الخيار شنبر والعناب ودهن اللوز وشراب الخشخاش
والنيلوفر والعناب والبنفسج والغذاء ماء الشعير المتخذ بالخشخاش الابيض
والسكر ويمرخ صدره بالشمع ودهن البنفسج [illegible] في ذات الرية
امتلاؤها عن الدم وعلامتها حمى حادة وضيق شديد في النفس حتى كأنه
يختنق وحمرة في الوجه والعينين حتى كأن ما يعصر بالدم وعلاجه فصد الباسليق
واخراج الدم حتى يطفئ الحرارة وسقي ماء الشعير والكشك بلعاب بزرقطونا ودهن اللوز
والغذاء المزورة الاسفاناخ بدهن اللوز والتوابل الباردة ويطلى على صدره
الصندل والورد والكافور مربوبة بماء الورد والمزورة بالجبن [illegible]
[illegible] في السل وذات الجنب اما السل فهو قرح في الرية والصدر و
يتبعها الحمى الدقيقة وعلاجه ان يسقى لبن الشاة وقرص الكافور ويجلس في الماء
الطبيعي والغذاء الفراريج المشوية وسفوف الرطان الهندي واما ذات الجنب
فهو ورم في الحجاب والعضل التي في الحجاب ومعه ضيق النفس وعلاجه فصد
الباسليق واخراج الدم الكثير واسهال الطبيعة بماء الاجاص المطبوخ
والبنفسج والغذاء ماء الشعير والخشخاش [illegible] الربو وهو ضيق
النفس عند المشي وان كان من امتلاء قصبة الرية من الرطوبات

اللزجه

الازجه وعلاجه طبيخ الزوفا والابارج فيقرا والقى بعد اكل الخردل والعسل والفجل والسكنجبين والغذا ماء الشعير بالسكر فصل [illegible] في الخفقان وهو ان كان مع دلائل الحر فعلاجه فصد الباسليق الايسر ويسقى اقراص الكافور برب الاترج وبعد سكون الحرارة يسقى الاهليلج الكابلي المربا بالعسل والغذا الفروج بماء الحصرم والزيرباج وان كان مع دلائل البرد فعلاجه المفرح الحار الياقوتي بشراب الباذرنجويه وسقى شراب السوسن وشراب الرماني والغذاء الفراريج المطبوخة بالزيرباج وان كان في فم المعدة ضعف يسقى اقراص الافسنتين وشراب الافسنتين وان كان الخفقان لعقب مرض فساد واستفراغ قوي او اسراف في الجماع فيلطف غذاؤه فصل [illegible] في نفث الدم وعلاجه فصد الباسليق ويسقى اقراص الكهربا بماء ورق لسان الحمل او بماء النعنع ويسقى طين الارمني مترباً بالخل الممزوج بالماء البارد وتضميد الصدر بالكندر ودم الاخوين والاقاقيا ودهن الورد والغذاء المزورة المتخذة من العدس وماء الحصرم وماء السماق والنقل بالطين الارمني والكهربا فصل في ضعف المعدة وهو اما ان يكون من سوء المزاج البارد ومن اجتماع البلغم في المعدة فان كان من سوء المزاج البارد فعلاجه التدبير الحار بالزنجبيل والدارفلفل والمصطكي الرومي من كل واحد خمسة دراهم تعجن بالعسل المصفى والغذا الاسفيذباج المعمول بالفلفل والدارصيني وان كان من اجتماع البلغم فعلاجه القى بالسكنجبين الذي قد نقع فيه ماء الفجل والخردل ويشرب عليه الماء الورقي الفجل المعصور ويصبر ساعة حتى ينزل الطعام ويقطع البلغم ثم يشرب عليه سكنجبين كثير من الماء الحار

ثم تتقيا فصل ثامن في القي وهو اما ان يعرض بعد الاكل او قبله فان كان بعد
الاكل او قبله فعلاجه بتقليل الغذاء وشرب شراب المسك ان كانت المعدة
باردة بالبتر ورب السفرجل ان كانت المعدة حارة وان كان قبل الاكل
فعلاجه القي بماء الفجل وماء وسيقى رب الرمان المتخذ بالنعناع فصل
تاسع في المغص وسببه رطوبة لا تقوى الحرارة على تحليلها لغلظها ويتولد منها
رياح وقراقر فعلاجه ان يعطى جوارش الكموني والشراب الريحاني ممزوجا بماء
طبخ فيه الرازيانج والتكميد بالمناديل المسخنة واستخراج الرياح والحقنة
بطبيخ الكندر والكموني وورق السداب فصل عاشر في الفواق و
هو اجتماع اجزاء المعدة وانقباضها باسرها لدفع الشيء المؤذي بها فلابد
فيحدث الفواق وهو اكثر ما ان يعرض من حركة بعد الاكل او خلاء
المعدة من الطعام فان عرض من الحركة بعد الاكل فعلاجه السكون و
مضغ النعنع والنانخواه ومص الرمان الحلو والسفرجل الحلو وان كان
خلاء المعدة من الطعام فاما ان يكون بعقب الاستفراغ او الحمى
الحادة او لا يكون فان كان بعقب ذلك فليتجرع العليل دهن البنفسج و
دهن اللوز فان لم يكن بعقب ذلك فالعلاج بحب الشبيار او ايارج
فيقرا بطبيخ الافسنتين او سقي السكنجبين والجلنجبين العتيق بماء
الانيسون والمصطكي وتلطيف الغذاء فصل حادي عشر في
الهيضة فسببها سوء الهضم وفساد الغذاء في المعدة فيطلب الادوية
منها اللولو والارمنية السفلي وعلاجها بما يحدر الغذاء مثل ماء الفاتر
والجلاب ثم شراب الحصرم وشراب الريباس واما الاسهال فان كان

ما تخرج مختلف اللون ولم يكن معه تقطيع وكان العهد لشرب ماء المسهل بعيداً فينبغي
ان لا يحبس ذلك ما لم يحدث ضعف بين وان كان مع التقطيع ولم يكن في البطن
قراقر والرياح وكان معه العطش فيحبس بخبيص البرر الكعك المسحوق وماء سويق
الشعير وقد طبخ فيه السفرجل وان كان مع القراقر ذا الرياح ولم يكن معه العطش فعلاجه
بزر الورد المقلو المسحوق والمصطكي المسحوق بماء الرمان والسفرجل [illegible]
الزحير هو ازعاج البطن ازعاجاً متواتراً مع خروج رطوبات بلغمية ذات رغوة
قليلة المقدار فان لم يكن معه دم فعلاجه ان يشرب دهن التسريح ثلثة دراهم
مع لعاب الرشاد المقلو ويطعم نى بيض الحرو الجزر بالجزر وان كان
معه دم فيسقى دهن الورد بثلثة دراهم من بزر الشاهسفرم المقلو ويطعم
سفة البيض الشوي [illegible] في القولنج وقد يكون من بلغم لزج او
ريح غليظة وقد يكون ليبس يعل من استعمال اغذية يابسة فان كان من بلغم
اللزج والرياح الغليظة فعلاجه سقي الايارج الفيقرا بدهن الخروع المصبوب على ماء
الخيار شنبر والفانيد الاحمر والغذاء ماء اللحم بالجزر وان كان مع اليبس والحرارة
ماء التين مع الخيار شنبر والفانيد الابيض ودهن حب ال[illegible] والغذاء مرقة الاسفاناخ
المطبوخ باللحم [illegible] مزورة في الديدان المتولدة في البطن علامتها صفرة
اللون وسيلان الرطوبة من الفم ووجع البطن والغثيان وعلاجها سقي
الايارج المركب من الافسنتين وشحم الحنظل وحب النيل والبرنج الكابلي وتلطيف
الغذاء [illegible] في وجع الكبد وهو ان كان مع حمرة اللون وامتلاء الفصد
الباسليق البدن من الدم فعلاجه ويسقى عصير الهندبا بالسكنجبين البزوري ويطلى
على الكبد صندل البيض مع ماء الورد والكافور ويسقى الهليلج ماء الشير والسكنجبين

الزوري ويطلى على الكبد صندل ابيض مع ماء الورد والكافور ويسقى اللبلاب المبرد
السكنجبين ويطعم ماء الحصرم وبقلة العطش فعلاجه ان يسقى اللبلاب الامروسيا في
كل يوم وزنهم بالماء ودهن اللوز المر وافتح السدد والغذاء العصافير والطيور
البري الفصل الرابع في الاستسقاء وسبب ذلك برد الكبد وانواعه ثلثة
الطبلي وهو اذا قرع البطن جاء صوت كصوت الطبل والزقي وهو الذي يكون
البطن كالزق المملو ماء واللحمي وهو الذي يكون البدن منه متورما ورهلا
ينخسف بالاصابع وعلاجه في اول الامر اما النوعين الاولين في القي واما النوع
الثالث في الفصد واما بعد الاستحكام فتسهيل الطبيعة بالهليلج الاصفر و
الغاريقون والخيار شنبر والطرخشقوق مرة بعد اخرى الفصل الخامس
في وجع الطحال وهو ان كان مع سواد اللون ووجع البول الى الحمرة فعلاجه فصد
الاسليم من اليد اليسرى وسقي خمير ورق الجمار والصواب مع السكنجبين
وان كان مع كمودة اللون وخضرته وكانت المعدة ضعيفة والهضم رديا فعلاجه
سقي الايارج الفيقرا وتلطيف الغذاء وتقليله وادرار البول بماء الاصول
والبزور والشراب العتيق وتضميد الطحال باصل الكبر المدقوق المنخول مع السداب
والتين المدقوق معجونا بالخل الثقيف الفصل السادس في اليرقان وعلامته
اذا اصفر جلد الانسان وحدقتاه بعد ادمان الاطعمة الغليظ فلم يكن بحمى فهو
اليرقان ان كان معه دلايل الحرارة ظاهرة فعلاجه سقي ماء الهندباء و
الرازيانج ثم طبيخ الهليلج الاصفر والزبيب والخيار شنبر والغافث
والغاريقون والغذاء السكباج الحامض وان لم يكن دلالة الحرارة ظاهرة
فعلاجه ان يسقى حب الغافث ليالي ويدخل الحمام ويشم الخل ليتقي حدته

المقالة الثامنة في بقية امراض الاعضاء الفصل الاول في وجع الكلى اذا عرض
وجع يقصد وكان في البول حمرة فعلاجه ان يفصد الباسليق ويسقى السكنجبين مع
بزر قطونا وبزر القثا المقشر فان لم يكن الحمرة فيسهل الطبيعة بماء الفواكه و
الخيارشنبر والفانيذ الابيض وان بال دما فيسقى ماء النرنج والطين الارمنى
ودم الاخوين والكندر والخشخاش وبزر النرنج وان كان في البول رمل فيسقى
بزر البطيخ وبزر الرازيانج والغذا مزورة الماش والعدس وان حدث سلس البول
ويسقى سويق الشعير بماء البارد وماء الورد ويطعم السمك الطري الفصل الثانى
في امراض المثانة اذا تولد الحصاة في المثانة فعلاجه ان يسقى الفانيذ وبزر البطيخ
والنانخواه وبزر الكرفس والرازيانج فبزر البطيخ بماء السكر والغذاء ماء
الحمص بالشبث والحلبة ودهن الجوز وان حدث تقطير البول فان
كان مع دلايل الحرارة الفصل الثالث في امراض المعدة اذا الوجع والغرب
ان لم يرى نبض ورم حار فعلاجه ان يسقى الحليب فى ماء بزر البنفسج و
قشور الخشخاش والشعير المقشر الماورد ودهن الكافور وورق اللوبيا
وتضميد الموضع لعقد البيض ودهن الورد الفصل الرابع فهو اسهال
يحدث من فساد الاغذية ويكون داخل الشرج او خارجه وان كان مع
سيلان بالدم او دلايل الحرارة فعلاجه سقى اقراص الكهربا واقراص الجلنار
وان لم يكن مع دلايل الحرارة فعلاجه سقى حب المقل والاطريفل والغذاء السفيدباج
بالكراث الفصل الخامس في خروج الماء من القضيب ان كان من ضعف
مواضع المنى فعلاجه الاطريفل المعجون بالكليت المطبوخ بالبلادر وغذاء
المسخنات وان كان من حدة المنى فعلاجه سقى البروز الباردة بالجبن والقثاء

المرواث فصل في امراض الانثيين اما الورم الحادث فيها فعلاج في اول
الامراض لفصد الباسليق ويطلى الموضع بالصندل والكافور بماء الورد ثم اسهال
الطبيعة باقراص البنفسج واقراص البركيد وتضميد الموضع بدقيق الباقلا وشحم
كلية التيس والغذاء ماء الحمص بدهن اللوز فصل في الفتق وهو
نزول بعض الامعاء والرياح الغليظة الى الانثيين لاتساع المجاري فيتفق
ان يشد المجرى بعصابة شدا وثيقا ويتعهد العليل بالسحر عباد معجون
الفوذنج فصل في افراط الطمث وضعف الباه اما افراط الطمث
فعلاجه فصد الباسليق واسهال الطبيعة بحب اصطمخيقون والغذاء الكليا
والزيرباج اما ضعف الباه فان عرض لحرارة فيسقى الحليب الدسم الحلو
اللبن بالسكر والترنجبين ويطعم السمك الطري المقلو وان كان
عن لسبب البرد فيسقى زنجبيل المربى والجزر بعده ويطعم البيض
النيمرشت مع دار فلفل والعصافير المقلوة ويتعهد بالشراب العتيق
فصل في النقرس وعرق النساء ووجع المفاصل والجذام
وسببها الملء واصل نوع النزلة اذا وقعت في مفصل ابهام
القدم كان نقرسا وان وقعت في مفصل الورك كان عرق النساء وان
وقعت في مفاصل فقرات كانت حدبة وان وقعت في المفصل
الورك كان وجع المفاصل والخ اما ان يكون مع دلايل الحرارة او مع
دلايل البرودة فان كان الاول فعلاجه فصد الباسليق والقيفال
ويسقى طبيخ الاهليلج والشاهترج والسنا مكى وشاهترج ويجب فيه
تلطيف الغذاء والاحتراز عن الاجماع والغذاء المزورات بماء الحمص

ودهن اللوز وان كان مع دلايل البرودة فالعلاج القي في كل اسبوع مرتين بعد الطعام
المقطع للبلغم ثم سقي حب اصطمحيقون واستعمال الحقنة الحادة والغذاء ماء
الحمص بدهن اللوز [illegible] في الدوالي وداء الفيل اما الدوالي فهي
عروق غلاظ معا ملتوية تظهر في الساق لسبب دم سوداوي ينصب اليها وعلاجه
ان يبدأ بالفصد الباسليق ثم اسهال الطبيعة بما يخرج بها السوداء اما داء الفيل فهو
علاج يعظم فيه عضو القدم ويغلظ لسبب مادة غليظة وتنصب الى الرجل وعلاجه
القي بعد اخرى ثم اسهال الطبيعة كما مر كان مرات مثل الماءات وتلطيف الغذاء
[illegible] في علل ظاهر البدن والكماة وهي تشتمل على فصول [illegible]
في السعفة وسببها كانت المادة الرطبة في ظاهر الجسد وعلاجها الفصد وتنقية
البدن بالاهليلجين والافتيمون واصلاح الغذاء ويطلى الموضع بدهن الخل والسمع
والغذاء الحمر الابيض واللحم الخفيف [illegible] في البهق والجذام اما
البهق فعلاجه القي بعد المخل والسكنجبين وان لم يكن فيسقى شربة من ايارج لوغاذيا
او من ايارج جالينوس ثم تلطيف غذائه واما الجذام فعلاجه الفصد والاسهال
الطبيعة بما يخرج السوداء مرة بعد اخرى ويطلى جدة في كل ليلة بترياق الافاعي منقوعا
في الشراب ويسقى اللبن الحليب جديد ويسقط في كل يوم بدهن البنفسج ودهن القرع
والغذاء السفيدباجات [illegible] في الحكة والجرب ان كانا مع دلايل كثرة
الدم فعلاجها الفصد اولا واسهال الطبيعة كما الغير والاهليلج الاصفر والورد
والمصطكى والغذاء خبز الابيض ولحم الخفيف ويحذر من الجماع والشراب ودخول الحمام
بعد الشبع [illegible] في الشرا والحصف اما الشرا فعلاجه طبخ الاهليلج الاصفر
واما الحصف فسببه لوضة العرق مع قلة الاغتسال ويحدث ذلك من مواد اكال

فعلاجه ان يسهل الصفراء ويلزم المواضع الباردة ويطلى الموضع ببزر البطيخ المقشر
المسحوق مع ماء الورد [illegible] في الحصبة والجدري والبثور اما الاول فان
علاجها بعد الفصد والحجامة سقي ماء الشعير بالسكر وماء الرمان ان ابلع بدهن الورد
وسقي سويق الشعير بماء البارد والجلاب وليسقى بعد تليين الطبع ماء الشعير
بالطباشير المعمولة ببزر الخاص ثم ماء عنب الثعلب بالسكر اما الثاني فعلاجه طبيخ
الافيتمون وسقي لوغاذيا والايارج روفس [illegible] في الاورام اذا
لم يكن الورم في عضو مجاور الاعضاء الرئيسة فيجب ان يداوى علاجها
بالرادعات ثم يتدرج في اخلاط المرخيات بها الى وقت التزايد ثم المحللات
بالمرخيات في وقت الانتهاء ثم يقتصر على المحللات عند الانحطاط اما الورم
اما دموي او صفراوي او سوداوي او بلغمي او مائي او ريحي اما الدموي فعلامته
حرارة الملمس وحمرة اللون والضربان واما الصفراوي فعلامته حرقة و
زيادة حرارة الملمس وصفرة اللون وعلاجه النوعان الفصد ثم الاسهال
بطبيخ الاهليلج وماء الفواكه ان كان في البدن اخلاط غليظة ثم يطلى الموضع
بالاطلية المبردة وان كان سوداويا فعلامته صلابة الموضع وبرودة الملمس و
سواد اللون فعلاجه اسهال الطبيعة بما يخرج السوداء وان كان بلغميا فعلامته
ان يكون رخوا بحيث يدخل فيه الاصبع ويكون ابيض بارد الملمس فعلاجه
اسهال الطبيعة بما يخرج البلغم [illegible] في السرطان والخنازير
اما الاول فهو ورم صلب له اصول كثيرة فعلاجه الفصد من الاكحل واسهال
المتواتر بطبيخ الافيتمون ويحذر من الاغذية الحارة والمولدة للسوداء
كالعدس والباذنجان والغذاء الحلال والدجاج والشراب الرقيق

واما

واما الخنازير فسببها سوء الهضم والتخم فعلاجه تقليل الغذاء وترك العشاء
وتقليل شرب الماء ثم اسهال الطبيعة بما يخرج البلغم واصلاح مزاج الدماغ
بالمعاجين المقوية ويطلى العضو العليل بالمحللات والمنضجات
في الحميات الحمى اما قصير الزمان او طويل الزمان فان كانت قصيرة
الزمان فهي حمى يوم وان كانت طويلة الزمان فاما ان تكون مادية او لا تكون
مادية فان لم تكن مادية فهي حمى الدق التي تعرض في الاعضاء الاصلية وان كانت
مادية فالمادة لا تخلو اما ان تكون داخل العروق او خارجها فان كانت داخل
العروق فينقسم الى دموية وصفراوية وسوداوية وبلغمية اما حمى اليوم فهي التي
تحدث من الجلوس في الشمس والمشي فيها ايام الصيف او من اكل اغذية الحارة
او من الغضب الشديد او التعب فعلاجها الاشربة الباردة والاربوب الباردة
الممزوجة بماء البرد بالثلج وينبغي ان يدخل الحمام بعد زوال الحمى ويغتسل بماء الفاتر
ويلطف غذاؤه يوما او يومين اما حمى الدموية فهي المطبقة وسببها وفيها اما
من عفونة الدم واما من كثرته فليتخ وعلاجه الفصد واخراج الدم الكثير وتبريد
المزاج بماء الرمان الحامض مع السكر اليسير والشعير مع ماء رمان الحامض وان
كانت الطبيعة يابسة فيسقى ماء الاجاص والعناب والتمر الهندي بالطرزد
والغذاء مزورة الماش والقرع بدهن اللوز وان كانت الطبيعة معتدلة فالغذاء
العدسية الحامضة وماء الحصرم بدهن الورد بقدر الحاجة واما الحمى الصفراوية
داخل العروق فهي المحرقة وعلاجها الفصد واخراج الدم بقدر الحاجة واسهال
الطبيعة بماء الاجاص والتمر الهندي والشيرخشت ويلزم العليل اقراص الكافور
سحرا وماء الشعير بطلوع الشمس واما حمى الصفراوي خارج العروق فينقسم الى خالصة

وغير خالصة اما الخالصة فهي التي لا تزيد مدتها على اثنى عشر ساعة وهي الغب
الدائرة واما غير خالصة وهي التي تزيد مدة نوبتها على اثنى عشر ساعة وهي
شطر الغب وعلاج النوعين الفصد والقي وقت النوبة بماء الفاتر
والسكنجبين واسهال الطبيعة بماء الفواكه والتمر الهندي والخيار شنبر و
كذلك وفي يوم الراحة تعطى ماء الشعير غدوة وعشية واما حمى البلغم داخل
العروق فعلاجه الفصد ثم اسهال الطبيعة بما يخرج البلغم والغذاء ماء الشعير
واما حمى البلغم خارج العروق فعلاجه تنقية المعدة بماء العسل والسكنجبين
البزوري والاطريفل الكبير والغذاء ماء الشعير وماء الحمص بدهن اللوز واما
حمى السوداوي خارج العروق وداخلها ففي الربع فيجب ان يراعى فيها
حفظ القوة ليبلغ المنتهى فانها من امراض المزمنة ومالم يظهر علامات
النضج لنفسه المريض بالفراريج والدجاج المسمن ويسقى يوم النوبة السكنجبين
بماء الفاتر ويمنع الغذاء قبل النوبة واذا ظهر اثار النضج وجب ان يسقى طبيخ
الهليلج الاسود الهندي مع خيار شنبر والترنجبين ويجب ان يكون في النهاية
مصروفة بادرار البول بماء الكرفس والرازيانج واذا انقصت حرارة
الحمى فيلزم الهليلج الكابلي ويطعم الفراريج واما الحمى المركبة فهي التي
اختلفت ادوارها واختلفت حالة الحموم حتى يكون يوما اصلح ويوما افسد و
اختلفت العلامات والدلائل فعلاجها اختلاف الادوية بحسب اعراض الاغلب
اما الحمى الدق فمن شانها ان يحدث عقيب حميات متطاولة وعلاماتها ذوبان
اللحم وسقوط القوة وخفاء الصوت وغور العين وحمرة الوجنتين عند الاكل
وعلاجها ان يلزم الهليل ماء الشعير ودخول الحمام كل يوم والسكون في الهواء
البارد

البارد الرطب والجلوس في الماء الفاتر والتمريخ بدهن البنفسج وتوضع على صدره دائما خرق مبلولة بماء الورد الذي حل فيه الصندل والكافور المبرد بالثلج والغذاء السمك المشوي والخيار والقثاء والجبن الطري واما سائر العلاجات لا يليق في هذا المختصر [illegible] في قوى الاطعمة والاشربة وهي تشتمل على فصول

[illegible] في الحبوب الحنطة حارة رطبة في الدرجة الاولى وهو اكثر الغذاء من الحنطة والجاورس بارد يابس في الدرجة الاولى والحمص حار يابس في الدرجة الاولى والعدس بارد في الدرجة الاولى يابس في الثانية الباقلا بارد يابس في الاولى الجلبان حارة في الثانية وقيل يابسة في الاولى الماش بارد رطب في الاولى اللوبيا حار رطب الارز حار قابض في الاولى يابس في الثانية وقيل بارد يابس في الاولى السمسم حار لين في الاولى الخشخاش بارد في الاولى يابس في الثانية بزر الكتان حار لين يابس الشهدانج حار يابس في الثانية [illegible] في اللحوم والبيض لحم الغنم حار رطب فاضلا اللحم النتق فانه بارد يابس لحم البقر لحم الحيوان بارد يابس لحم العجل معتدل كثير الغذاء اسرع هضما من لحم البقر لحم الحيوان البري اغذى وايبس من لحم الحيوانات الاهلي العصافير حار يابس لحم الطير المائي ابرد وارطب من لحم غيره من الطيور لحم السمك الطري بارد رطب سريع الانهضام واما البيض وصفرة بيض الدجاج حار رطب وبياضه بارد رطب وكل بيضة قوتها تناسب قوة ما بيضها [illegible] في اللبنيات الالبان كلها باردة رطبة الا لبن البقر ابرد وارطب من الالبان كلها السمن حار لين والزبد اقل حرارة الجبن الطري بارد رطب والجبن العتيق حار يابس [illegible] في البقول الكراث حار يابس البصل حار رطب يابس.

الثوم حار يابس الكمثرى بارد رطب الاسفناج معتدل الحر والبرد والكرفس حار يابس والطرخون
والنعنع حاران يابسان السلق بارد رطب الكزبرة باردة رطبة الرشاد حار
يابس الجرجير حار يابس الهندبا بارد يابس الباذروج حار رطب الشبت حار يابس وورق
حب الرشاد وورق الفجل حاران يابسان القرع بارد ملين الفودنج حار يابس
الحماض بارد يابس الحماض بارد يابس الكرفس حار يابس البقلة اليمانية
باردة رطبة اللبلاب الريبيس باردة رطبة والخرفي حار رطب والقرع
بارد رطب الباذنجان حار يابس اما اصول البقول الفجل حار يابس قطاع
للبلغم الكرنب نفاخ الكبد حار يابس لطيف الانهضام [illegible] في
الفواكه الرطبة واليابسة اما الرطب والعنب حاران يابسان مسهلان للطبيعة
التين الرطب حار والجوز والرمان الحلو معتدل الحرارة والرطوبة والحامض
بارد يابس العناب حار رطب مسكن للدم الخوخ بارد رطب الكمثرى والسفرجل
باردان يابسان مقويان للمعدة الاجاص بارد رطب ملين للطبيعة المشمش بارد
رطب التفاح بارد يابس مقوي للقلب البطيخ الحلو حار رطب وغير الحلو
بارد رطب التوت الاسود الحلو حار لين والابيض منه معتدل الحرارة
والتوت الاسود الحامض بارد رطب نافع للخناق القثاء والخيار باردان
رطبان واما الفواكه اليابسة فالعناب معتدل الحر الغليظ لين البسبستان
حار معتدل اللوز الحلو حار لين باعتدال الفندق معتدل الحر الجوز حار
يابس المشمش الحلو معتدل الحر والحامض بارد والفستق الحر معتدل
حار في الثانية يابسة الزبيب حار لين الزيتون الاسود حار يابس
والابيض بارد يابس [illegible] في الرياحين الورد بارد قابض

والورس

والسوسن حار يابس النرجس حار لين البنفسج بارد لين المرزنجوش حار يابس النمام
حار يابس النسرين والشاهسفرم مايلان الى الحر واليبس الفلنجمشك حار يابس
الحري معتدل الحر الياسمين الاصفر حار يابس الورد الابيض معتدل الآس بارد قابض
البابونج حار يابس الكافور بارد يابس مخدر الحنا بارد يابس في الادهان
الادهان دهن الخل معتدل الحرارة واليبوسة ودهن الجوز حار يابس ودهن اللوز
معتدل الحر واليبس ودهن بزر الكتان حار يابس دهن الزيت بارد يابس
دهن البنفسج معتدل البرودة والرطوبة ودهن الورد بارد يابس دهن النسرين
والياسمين مايل بالحر واليبس دهن الخلاف معتدل في البرد ودهن الخشخاش بارد
مخدر ودهن الشهدانج حار يابس دهن النيلوفر بارد رطب دهن المرزنجوش و
دهن السوسن حاران يابسان دهن النرجس ودهن الفستق حاران يابسان
في الطيب المسك قوي الحرارة واليبوسة العنبر الين من المسك
الحرارة ولما عود الهندي معتدل الحرارة يابس الكافور بارد يابس الصندل
معتدل البرد الزعفران حار يابس القسط حار يابس السك بارد يابس السنا
حار لين القاقلة حارة لين السنبل حار يابس السماسم حار يابس
في التوابل الكزبرة اليابسة معتدلة في الحر واليبس الكمون
والتسمين والكرويا والنانخواه والشونيز والفلفل والدارصيني والزنجبيل
والخولنجان والانجدان حار يابسة منقية البلغم والسماق بارد يابس و
الترنجبين بارد يابس المري رطب الخردل حار يابس في الاشربة
العصا في الزواجر الخل بارد يابس المري حار يابس القوم المري بالخل عتيق
حار لطيف تدر البول معين على الهضم قليل الحرارة وكذا البصل المربى بالخل.

الفجل والكرفس المربى بالخل العتيق حار لطيف منفذ للبول الاشنه غار غليظ

[illegible] في الانبذة والاشربة والرب اما الانبذة فنبيذ العنب حار رطب

والعتيق حار يابس ونبيذ الزبيب معتدل الحرارة والرطوبة ونبيذ التمر والدبس حار

ملين اما الاشربة والربوب فالسكنجبين السكري الساذج بارد نافع للمعدة ناقص

للبلغم السكنجبين المتخذ بالاصول البزور اكثر حرارة نافع للمعدة شراب

معتدل في الحر والبرد ورب السفرجل والتفاح باردان يابسان عاقلان

البطن رب الحصرم بارد مسكن للغثيان والعطش رب الرمان الحلو حار

جيد للمعدة مسكن للعطش والغثيان رب التوت بارد مطلق للطبيعة

جيد للحرارة نافع للخناق [illegible] في الاسهال كلهن اقوى حرارة

من النفيخ المربى معتدل الحر والبرد ملين للبطن الزنجبيل المربى بالعسل

مسخن المعدة الاهليلج الكابلي المربى بالعسل مقوي المعدة حافظ

للشباب السفرجل والتفاح المربيان مقويان للمعدة الحارة حابسان للاسهال

الصفراوي الاترج المربى مسخن للمعدة [illegible] في الطبيخ اما اسفيدباجات

فهي ملينة والكامخات مجففة والمركب منها مثل الريباج معتدل واللبنيات

باردة والاشياء المتخذة من المياه المعصرة كالحصرم والرمان والسماق

والتفاح ونحوها مثل قوة عصاراتها

اما الحلواء العسلي ملين

عسر الهضم واللبني غليظ

مولد السدد [illegible]

الفالوذج

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: اختیارات (نجومی)

مؤلف متن: جعفر بن محمد ابو معشر فلکی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: — نوع خط: — تعداد سطر:

جزء کتب: نجومی — زبان: عربی — عدد اوراق: ۴۲

طول: — عرض: — شماره عمومی: ۱۲۲۲۳۸/۵

وقفی / خریداری: — تاریخ وقف / خریداری:

ملاحظات:

بسم الله الرحمن الرحيم

٨١ قال ابو معشر جعفر بن محمد المنجم اما بعد فانى نظرت فيما سقط الى من كتب القدماء ٨١
واهل زماننا فى الابتداآت والاعمال فوجدتهم فى ذلك على طبقات شتى
بعضهم اجمل القول فيه وبعضهم شرح وزاد فجعلت كتاب البطليوس فى ذلك
اصلا ثم اضفت اليه من اقاويلهم ما رجوت ان ابلغ به الغاية فى تمام القول فى ذلك
واحكامه وبالله الحول والقوة لا شريك له ولا ضد ولا مثل اما بعد فان اكثر علم
النجوم الذى طلبه الفلاسفة وآباؤه كانت اقسمهم على الاختيارات وذلك انه لما
ثبت عندهم ان الطوالع واربابها والشمس والقمر وربها اولا سيما من السعد عند
ميلاد الحيوان وابتداء البذر وغرس الاشجار وغير ذلك من الاعمال
تمت وصلحت وحيث ارادوه السلامة والنجاة اذا نزلت نحوس من
الطبايع الاربع التى هى الماء والنار والارض والهواء فانه والفساد فى
ذلك الجوهر دون غيره قالوا ينبغى لنا اذا احدثنا وابتدانا فى الاعمال
ان ننظر ونختار طبيعة الطالع علينا او طبيعة النجم الذى اياه نريد ان نجعلها
سليمة من الآفات والمحنة لكى يدوم لنا ويبقى كما قدر لها من دوام ساير
الكاينات فى العالم غير المالوف من طبايع الفلكية فيدوم ويبقى ويسلم من
الآفات التى اقصى مدتها التى وصفها لها خالقها وقدرها الشى يقطع
دون بلوغ الغاية اذا سلمت الادلاء كلها والشهر عليها ويكون فساده فى المحنة
اذا فسد الادلاء كلها والمبشر عليها ونحن ذاكرون اوائل اختياراتنا فى
كتابنا هذا المعروف الذى فيها رضاها والعاها ان شاء الله ذكرنا
[illegible]

قول من زعم ان الاختيار الا لمن عرف مولوده الرد على من زعم ان الاختيار
الا لمن عرف مولوده وابطال ذلك وان الاختيار نافع ابطال القول
في جملة اعمال الاختيار الايام والساعات التي يجتنب فيها الاعمال اذا كان
امر لا بد من الابتداء فيه والقمر منحوس الوصيه في اصلاح صاحب العمل دون
غيره   في تاسيس المداين والدور والقرى   في هدم البناء
في ركوب اسرة الملك   في البيعة وعقد التاج والجلوس على اسرة الملك
في نقش خاتم الملك   في لبس خاتم الملك   في عقد اللوا للولاية في
الغزو ورجوع صاحبه الى العمل   في حل اللوا فانه لا يرجع صاحبه الى العمل
في الاعمال التي فيها حيازات الاموال   في النقلة من موضع الى موضع   في شرى
المماليك   في عتق المماليك   في شرى الابل والدواب   في كتابة الكتب
في طلب الحوائج الى السلطان وغيره   في اصلاح الارض وفلاحتها   في كتابة الارض
في الشراء والبيع   في الشركة   في اتخاذ العقارات من البناء وغيره   في عمارة
الارضين   في اجارة الارضين والمساكن   في حفر الانهار والقنى   في
تسوية البريدات والمسنيات   في اجراء الماء في الانهار والقنى   غرس الاشجار و
الزروع   في طلب المودات والمصادقات   في الابتداء بالطلب التزويج
في اوقات طلب الولد   الاختيار لوقت الرضاع   الاختيارات لوقت الفطام
لاخراج الولد الميت من بطن امه   لختان الاولاد   لتسليم الولد الى الكتاب
في تعليم الجواري والغلمان الكتابة والحساب والالحان والرقص وغير ذلك
في تعليم السلاح   في اقامة الوليمة   في اخذ الريح في دفع السفينة في الماء
في الخروج في الاسفار   لمن يريد السفر في البحر والماء   لمن اراد البنا

سا

برا في دخول الرجل البلدة التي يريدها في سرعة رجوع الرجل من بعض مواضع
ماله في بره ومقدار مقامه فيه في شرا الفواره من الطير في شري الجوارح
من الضوارى في صيد البر والبحر في لعب الشطرنج في ضرب الصوالجة او
لعب في اخراج الحيات والهوام من الدار في اخذ الشعر في قص الاظفار
في دخول الحمام في لبس الثياب الجدد في معالجة المرضى في الفصد والحجامة
في علاج الجراحات بالحديد في علاج البثرة في العين في اخذ الادوية
المسهلة والحقنة في الوصية كيف يوصى حتى تصلب الوصية او يعمل بها او بقي
للوصي في معرفة من يرث ... اثنين ومنازعة وسلطان وسعادة وروح و
غير ذلك في امر المحارب والمحارب في اختيار الخروج الى الحرب في
الاختيارات على منازل القمر ليوم ليوم في ... وختم الكتاب ...
... قد اختلفت بعض العلماء فقالوا الاختيار لمن عرف مولوده وتحويل
سنيه والشي المطلوب كالمال والسلطان وغير ذلك من ابواب الفلك الاثني عشر
لذلك المولود فانه وجدت ذلك له موافقا في تلك السنة قوية طبيعة ذلك
الشي عند ذلك الوقت وسلمت من النحوس وشاكلت بينه وبين صاحب الطالع
واجزت له وان رايت في سنة تلك عطيا او فسادا في الاصل ورايت
ذلك الشي له غير ملايم ولا موافق او لعدم صوته فلا بال له كان حقيقا عليك
ان لا تختار له لانك ان اجزت له ولم تنل ذلك الشي او عطب فهل من جهة
ذلك كان تلك الملامة واقعة على من اختار له من العلماء ولقصور علمه ونسب الى
الخطا ... وابطال ذلك وان الاختيار نافع
ابدا وارد على من قال بهذه المقالة بنحو نافع ابدا وارد على من قال بهذه ان

وذلك ان امور العالم واحداثه معنيان اثنان عام وخاص فاما المعنى الاول الذى هو
علم لغز معنى الخاص ان لكل جوهر من جواهر العالم دليلا من الطالع القائم ابدا
كالزهرة التى تدل على امر النساء والمشترى الذى يدل على امر المال والولد
والشمس التى تدل على امر السلطان والملك والزحل الذى يدل على امر الاراضى
والسفل والمريخ الذى يدل على امر الحرب والاساورة والسلاح والقمر يدل
على امر الامهات والابدان عامة تتغير بتغيره جميع الاجساد وعطارد الذى
يدل على الوزراء والكتاب والتجار ونحو ذلك وكذلك البروج الارضية يدل على
امور الارض والبروج الهوائية تدل على امر الهواء والبروج النارية
تدل على امر النار وكذلك بيوت الكواكب من البروج يدل على ما يدل عليه
الكواكب الذى ذلك البرج بيته وكذلك اذا فسدت بروج البر فسد الارض
اجمع واذا فسدت بروج الماء فسدت المياه اجمع وظاهر ذلك باضطرار عند ذوى
القياس ان هذه دلالتها عامة مستولية قائمة فى اجزاء العالم الكبير وان العالم
الصغير قد يختلف حتى يكون الدليل على النساء سوى الزهرة لموقع البرج
فى السابع وصاحبه ويكون الدال على السلطان سوى الشمس فان دلالة الزهرة فى
النساء اكثر من دلالة صاحب السابع فى النساء ودلالة الشمس فى السلطان
اكثر من دلالة صاحب وسط السماء فى السلطان فعلمنا من هذه الوجوه ان ما دل
من النجوم على شئ ثم اخذناه وجربناه سليما وليناه ادر من كمال الحاجة تلك
والسبب الذى هو اقوى وادل من الدليل الذى حلى تدبير الحاجة فى اصل
المواليد وتحويل سنيهم الذى يكون من اقبال الطباع حاجة المولود فى اكثر
المواليد فكان هذا الدليل العام ودلالته قائمة فى العالم الكبير فى العالم
الصغير

الصغيرة وفي الاثار والاخبار ويشهد لنا بذلك مقالة الاوائل فانهم قالوا باجمعهم
ان القمر دليل على ابتداء العمل والكواكب المتصل به القمر دليل على عاقبة ذلك العمل
وجميع الازمنة الماضية دليلها المنصرف عنه القمر فان الكواكب المتصل به القمر دليل
على الزمن المستقبل وما يحدث بعد الابتداء باذن الله وحده وقالوا برج
النهار خير ان يكون طالعا بالنهار وبروج الليل ان يكون طالعا بالليل وقالوا ان
برج الذكر للذكران وبروج الاناث للاناث اوفق وبروج البر لمن اراد البر
وبروج الماء لمن اراد ركوب البحر والماء ومدبرة الوجه وقالوا ان البروج المعوجة
والمتلقية تفسد العمل وتعقبه الا ان ينظر اليه السعود والبروج الثابتة تثبت الامر
الى غايته وان نظرت اليها النحوس فانعكس القول فيها فهذه الدلائل كلها دليل
على امر العلم اولى واحق ان توجد من امر الخاص للعام او خاصة الذي هو الفعل
للعام في تمام الشيء وفساده ولو ان الخلق كان لهم علم بان دليل تمام الفعل
ابدا الرابع وصاحبه القمر وصاحبه فهو من هذه الوجوه ثبت عندنا الاحساس لمن
عرف مولوده تمام ثابت وانما يحتاج الى تقوية الشيء المشاكل للشيء الذي
يراد في الحين الذي يطلب ان [illegible] والله ذو البقية ويشهد لنا بما قلنا بطلميوس
خاصة فانه زعم ان اقوى الدلائل وانفعها في علم النجوم ما كان من نظر
الكواكب واتصال بعضها ببعض وامتزاجها بطبائعها المطبوعة عليها وان كان
من الدلالة من مواضع الكواكب من الطالع وانه مستحيل فاسد وذلك
للاعراض والخطا الذي يدخل في الطالع والاماكن من جهة القياس ومطالع
البروج في البلدان والاوقات التي تركز فيه الشمس والقمر والكواكب في ذلك
في منتصف النهار واختلاف الاماكن وانما لنا من مواضع في تقديم بيت او

اخترت وهذه الاغراض لا يدخل على الكواكب في اجرائها المطبوعة ودلالة السعيد
منها والنحس فافهم ذلك [illegible] اول ما ينبغي به من اختيار ان كان
اختيارك بالنهار ان يكون الطالع والقمر في البروج النهارية وان اخترت ليلا
ان يكون الطالع والقمر في بروج الليل واجوده ان يكون الطالع من البروج
المستقيمة الطلوع فانها تسهل العمل وان كان الطالع من البروج المعوجة فانها
تعسر العمل عن ان حل ذلك في صلاحه وفساده من نظر الكواكب السعود والنحوس
اليها فان الطالع وان كان مستقيم الطلوع ونظرت اليه النحوس او كانت
افسدت العمل وعسرته وان كان الطالع من برج المعوج ونظرت اليه السعود
او كانت فيها سهلت العمل وكذلك في بروج الليل والنهار اذا طلعت في غير
مسلكها وذلك ان تطلع النهارية بالليل والليلية فان نظرت اليها السعود
او كانت فيها اصلحت وسهلت وذهبت بذلك الاختلاف وان نظرت
اليه النحوس زادتها شرا [illegible] وينبغي لك اذا
اردت الاختيار ان يعرف البروج المعوجة والمنقلبة والثابتة وذوات الجسدين
والنهارية والليلية والمستقيمة من البروج والكواكب وطبايعها ودلالتها
والسعود والنحوس ويعرف نقاء القمر من الاغراض التي لعسره ويعرف كل
كوكب من الكواكب والبروج الاثنى عشر اي الاعمال تصلح وتستقيم له
لحاله وينبغي لك ان يعلم اذا اخترت اصلاح البروج افضل الى صلاح
الكواكب وقد بينت لك ذلك كله فافهم واعتبر به من الاجناس البروج
والكواكب في الاختيارات فقد شرحت جميع ما يحتاج اليه قبل الاختيار
وغيره من الاعمال في كتاب تقدمة المعرفة [illegible]

اعلم

اعلم ان البروج بمنزلة الابدان القائمة غير متحركة والكواكب بمنزلة النفوس لحركاتها وانما
لقاء الاشياء وبقاؤها اصحاب البروج واما البروج فانها اذا فسدت ادخلت العاهة
والمرض على البدن واما النفس فلا يتالف الا بفساد الكواكب فتعهد ذلك في جميع
لك واعتبره واذا اردت ان تختار لكل حاجة فابدا فاجعل الطالع وصاحبه
سليمان من النحوس والرجوع والاحتراق والسقوط فاذا فعلت ذلك بصاحب الطالع
فقد اصلحت امر النفس ثم توق الاوتاد الاربعة من النحوس وان قدرت في جعلها
ان تجعل فيها السعود فافعل والا فجهد الا يكون النحس في الطالع او في وسط السماء
ان خير ما تختار ان يسقط النحس عن الطالع وتجعل السعود في الاوتاد
وما يلي الاوتاد وذلك ان الاوتاد من الطالع الاربع فاذا جعلتها يكنونه
السعود فيها او فيما يليها واسقطت النحوس عنها فقد عدلت مزاج البدن
القوة في الاختيار ابدا انما يقرنها بالطالع ان يكون القمر فوق
الارض ان كان اختيارك بالليل وتقوى القمر تحت الارض ان كان اختيارك
بالنهار واجود المختار ان يكون الطالع والقمر في الطالع من كل للاختيار
والمساكنة ان يكون ان كان اختيارك للسلطان والقمر في الطالع والطالع الحمل و
الاسد والقوس التي هي بروج الملوك وخير اختيار النهار ان يكون الطالع و
القمر في البروج النهارية المذكورة وبالليل ان يكون في البروج الليلية المؤنثة
فاذا احكمت ما ذكرت من امر الطالع والقمر والاوتاد فانظر الاختيار لاي معنى
من المعاملة ومثل السلطان والمال والارضين والنساء، وغير ذلك من
الحوائج فاجعل بيت الحاجة وصاحب الحاجة ان قدرت عليه ان يكون من جوهر
الحاجة كالشمس والمشتري للسلطان والزهرة للنساء، واجعله سليمان من النحس

ينظر الى الطالع وربه ناظرا الى بيت الحاجة ناظر تثليث او تسديس او تربيع اذا
كان سعدا واذا كان نحسا احذر ان ينظر اليه نظر تربيع او مقابلة فان شق لك
ان ينظر صاحب العمل الى الطالع وصاحبه فاجعله ينظر الى الطالع
وبعض المحدثين نظر صاحب الحاجة الى صاحب الطالع خير من نظره الى الطالع وقد
ان الحاجة يكون [illegible] باذن الله ومقاله دوروثيوس احب الينا من [illegible]
وان لم يتفق ان يكون بيت الحاجة وربه صالحين للحاجة فان برج ونجم
جعلته للحاجة وانظر به الى صاحب الطالع او الطالع واجعله صاحبه سليما
من النحوس [illegible] وتدا او يلي الاوتاد ناظرا الى الطالع وصاحبه وفي كل اختيار
حسن النظر [illegible] صاحب الطالع وصاحب [illegible] حسن كلما ولا يخلو صاحب
وصاحب القمر [illegible] قريبا من المغرب [illegible]
على ادبار [illegible] ان يكون الطالع
مشرقا [illegible] النحوس وان يكون الشمس في وتد او مايل وتد او
ينظر اليها صاحب بيتها وان كان الشمس فيها وسط السماء والعارب في
بروج مذكرة مقبلة الى الوتد او في وتد وينظر اليها رب حدها او بيتها او
او شرفها او كان سعدا لا [illegible] اي نظر نظر الا ان ينظر من المقابلة وان كان نحسا
فلا تنظر اليها من التربيع والمقابلة ولا يكون معها فان ذلك كله يفسد النفس
وتعلل وتفرط حساوة النفس ويخرج من العدل وتغلط الحاسبة وغيره ان يكون
الكواكب ان يكون مشرقا بانه [illegible] فانه يسرع تمام الحاجة ويخرجها
بالسرعة لكون واما الكواكب الزهرة فان كان بعيدا من الشمس دل على كون
الحاجة بابطاء ولكن يكون الحاجة وسعدها وزعم الحكيم الذي ذكر الاحكام

لبعض

بصف فعل السعود والنحوس ان السعود اذا كانت فی بیوتها وشرفها ومثلثها وموضع
حظوظها وبعدت من شرها فان الكواكب لا يختلف دلالتها اذا كان فی
موضع سعادته ولایق الكواكب انه ردی الموضع اذا كان بمنظر سعد
وان النحوس اذا كان فی مثلث السعود سيما المريخ فی مثلث الزهرة
وزحل فی مثلث المشتری حرت دون دلالتها على العلل والاعراض الى الكلية
المستحيلة ولم يقطعوا فيما ذكر الحكيم من دلالتها انهن يفعلون الزايد و
ان قل ولا يفعلون شيئا من الخير لافراطها بوجه وقد حكم الحكيم بان
المعروف نظر الكوكب بعضها الى بعض وحركاتها فی مواضعها اكثر واقوى و
اقطع من كينونتها فی الاماكن الرديه والجيده بقوله ان الكواكب تليق انه
فی موضع ردی اذا كان بمنظر سعد وان النحسان زحل والمريخ اذا قرنا
او كانا مثلثين او سدسيين فانهما يسعدان وذلك لان المريخ حرارته المفرطة
يحدث شرا وزحل المفرط وزحل برده يعدل فان المريخ وافراطها فيعدلان
بالممازجة فاما التربيع والمقابلة فلا تزاج بينهما والاختلاط مثلهما كتلاقی
الماء والنار فكل يبيع صاحبه ويبدد فعله ويريد فی نحسه كما قد يرى من اهياج
النار للماء واهياج الماء والنار اذا قد تضادا وتلاقيا

ان جميع الاشياء التی تحدی عليها فی محمود الابتداءات من الاعمال ومذمومها المشبهة
فی المصالح والمضار فينبغی ان يستعمل كل مصلح فی ابتداء اشبهه وملك كل
عامل له فان الناظرين من صناعة الاحكام من انهوا الى حدود ذلك و
دربوه واعلمهم بالقضاء فيها احدهم بالشبيه واقوى هم على تصريح القضاء ان
تركيب القضايا فی الاحكام تفسر الاوال المقصوره عليها القسر الطبعا

بحث لطايف الارج بها وحد قد ركبها نظرف الاحكام العضا بالعجمة فاستعمل
لنفسك الاكسر اذا الاح المحمود في زرع ما رسمت لك وتاليف على استحقاقه
يظهر لك حقيقات معمر في هذه الصناعة بتوفيق الموفق لكل خير عز وجل
فان الرب تبارك وتعالى جعل لكل شيء سببا وجعل السبب لجميع حوادث
الكون والفساد حركات الاشخاص السماوية وصير العلة لكل حادث من ذلك
اجتماع النيرين وتقابلهما وهيئة الفلك عند اجتماعهما او تقابلهما فكل ما كان
بعد الاجتماع فالمستدل عليه الاجتماع وما كان بعد الامتلاء فالمستدل
به عليه من الامتلاء واول الا ... في ذلك من القمر فانه ينبغي عند كل ابتداء
عمل او مولد ان تسعد البحث عن وقت الاجتماع او الامتلاء الذي كان
قبل ذلك لتعلم ان الاوتاد ... ابدا الاوتاد ... قطعه وموضع ذلك
الجزء الذي فيه الاجتماع او الامتلاء او المقابلة او البروج من الكواكب
السعود او النحوس او الناظر اليه منهم والمتصل به وكذلك ينظر الى صاحب
بيت الاجتماع او الامتلاء تحت شعاع الشمس ام في ضوء نفسه فان كان صاحب
من هذا جميع ما وصفت لك على قوة الامر المبتدا وصلاحه وحصول
المضار الذي وصفت دليل على ضعفه وفساده وكون المصالح التي تحصل بعض
من احواله دليل على تمام ولعقه وشرفه وان من اكبر ذلك ان كدرا يلقاها
القمر عند الاجتماع او الامتلاء بالنحوس او مجاسدتها ولطلب اتصاله بالسعود
او مجاسدتها وان كان الاجتماع او الامتلاء في الاوتاد مع السعود والقمر
متصل بالسعود وهو ذاهب اليها فانه دليل في المواليد وابتداءات الاعمال
على الرفعة والسعادة والامور التي عواقبها الى الصلاح والخير فان المواليد

الى

٢٠٨

التى تكون للمولودين الذين يكونون كذلك يكونون ملوكا سعدا كثرة اموالهم عالى
عزهم وان كان الاجتماع او المقابلة مع السعود واتصال القمر عند انفصاله من
احدهما بالنحوس فانه دليل على ان المولود فى ابتداء الاعمال يكون امره كما وصفناه
ولكن فى اخر عمره يفتقر ويتلف ماله وكذلك الابتداآت يكون اولها محمودة
واواخرها مذمومة بحسب السعادة والنحوسة التى يعرض وان كان الاجتماع
او المقابلة مع النحوس واتصال القمر بعد انفصاله عنهما بالنحوس فان المولود
يكون فقيرا محتاجا فى اول عمره الى آخره وكثيرا ما يكون من اولاد الفقراء وكلما
عمل من عمل يكون فيه مجدودا ومحارما ويكون سلطه بسبب سوء الا انه اذا كان
مع ذلك رب الاجتماع او المقابلة شرقيا وهو فى بيته وشرفه او مثلثه كان
مع قوة ذا حيلة لان صاحب الاجتماع او المقابلة دليل على نفس المولود ومدى
الامر المبتدا وان كان صاحب الاجتماع او المقابلة على خلاف ما وصفته
من حلوله فى حظوظه سيما ان كان فى هبوطه فان المولود لا يصيب خيرا ولا
سعادة والابتداء لا يكون فيه سعد وان كان الاجتماع او المقابلة
بعد وتد الطالع ورب هناك فان الذى يظهر من حيلة المولود وحيلة صاحب
المبتدا للمنافع يكون فى اخر عمر المولود وفى نهاية المبتدا من الاعمال وان كانا
ساقطين عن وتد الطالع فان المولود يكون بطالا صفرا من الاعمال لا عاقبة
خير له ولا ما استشهد فى صلاح الامر اصحاب مثلثات القمر فى الاجتماع و
المقابلة فانهن ربما المولود والابتداآت فانها ان كانت منفصلة من سعودة
دلت على الشر على قدر جوده براصنها وسعادتها ورداءة مواضعها ونحوستها
يكون دلالتها اذا نظر النيران ولا على قوة كلها اثبت فيه واتقانه وثباته

ولكونه سيما اذا كان القمر في ابتداء قصرا اعني البرج الذي فيه الراس وقد حكي عن
القدما انهم كانوا يقولون اول البرج الذي فيه الذنب وكانوا يقولون ايضا ان
هذه البروج بروج الكسوف ومبادئ القمر فاما انا فاقول ان ابتداء نزوح
القمر البرج الذي فيه الراس الى الذي فيه الذنب لانه اذا فارق الاركان
صاعدا في الشمال من جميع الكواكب اذا صعدت في الشمال قويت افعالها و
عظمت عطاياها فاذا هبطت في الجنوب ضعفت احوالها ودرست عطاياها
ولحقها رسام من صاحبها لان تلك الصفات منها بل انها تورث في غيره فيقال
لذلك سعد لانه يسعد ونحس لانه ينحس وحار لانه يحر وبارد لانه يبرد وانما يقول
فرح لانه يورث صاحبه الفرح لا انه يفرح وانما يعرض هذا اذا كثرت عطيتها الخروج
هو في الجنوب لا تقوى تلك القوة على عطية الخير ولا الشر ولا السعد فربما
في تلك الحال اعني في المسير الذي يكون في برج منحرف فيه عن الذنب فاما
اذا انحرف عن البرج الذي يكون فيه الراس حسن استحقاقه وذلك ما وصفنا
وظني ان ذلك حق قلت كان ذلك مذهب القدماء الا ان الذين رجموا
عنهم ما وجدوا في كتبهم لسوء العبارة عنها او ضعفهم عن معرفة مذاهب الحكما
الحكماء من القدماء فان القمر اذا ابتدأ المسير من البرج الذي فيه وهو في
مناظرة الشمس ولاسيما من التثليث كمل كل فعل ابتدا فيه في ذلك الاوان
لهذه الرتبة واذا كانت الكواكب المصلحة معها بالمجامعة والنظر سعدت ايضا
باعطاء الحظوظ الصالحة في ذلك الشيء الذي ابتدأ فيه واقوى ذلك اذا
كانت الشمس بمطرح الشعاع فانه اقوى من الاتصال الذي بالسواد الا
اقويها واعونه من النظر من غير اتصال فان كان ذلك بفعل وكل شيء هو

على الكون واقوى ذلك واكثر اذا كان الاتصال بمطرح الشعاع مع قول واذا كان نظر الى
صاحب الاجتماع او المقابلة التى قبل ابتداء العمل شرقا وهو فى بيت بعينه او
بيته من التثليث فانه يدل على النجاح فى الاعمال التى يبدى فيها وعاشر فيها ونقصها
فان كان صاحب بيت الاجتماع او الامتلاء الابطاء وانه لا خير الا فى سلطان
ابتدا فيه ولا فى غيره من الاعمال وان كان الاجتماع او المقابلة فى الطالع وكر
معه فى الطالع كان نظام ذلك المبتدا وكذلك اذا كان الاجتماع والامتلاء و
صاحبه معه فى برج ساقط عن الطالع دل على فساد الامر الذى ابتدا فيه وبعده
عن النجاح ولم يحمد عاقبته واذا كان القمر فيما بين اول دقيقة من السرطان
الى اول دقيقة من الجدى فان هذه البروج تسمى المستقيمة الزايدة كان تزيد
فى الحساب فان ما ابتدا فيه يستقيم ويسهل ويعلو فوق ما يرجى وان كان
فى النصف الثانى من الفلك دل على خلاف ما دل عليه وهو فى النصف
المستقيم من الفلك قال وينبغى ان يصلح لكل ابتدا اهل طالعه وقمره و
شمسه والبيت والكواكب الدالين على ذلك المعنى الذى هو بسبيله الا
كان التاسع والمريخ للسفر والثانى والمشترى للمال والسابع والزهرة
للنكاح وكل ما كان يعمل فى كل يوم كالزينة وما صلاح الشعر والزينة والهيئة
فليحمل له كون القمر والطالع فى البروج المنقلبة المصلحة وما كان يفعل كرارا
كالمد الشعر والكدهر والتمشط وغسل الراس وما اشبه ذلك فليحمل ان
ان يكون الطالع له والقمر فى البروج ذوات الجسدين المصلحة وما كان
كالبناء وحفر الانهار والابار وغرس النخل والشجر والاعمال التى تعمل للبقاء
فليكن الابتداء فيها والقمر والطالع فى البروج الثابتة المصلحة كالثبات

زحل وابطاء حركته وما يصلح للنكاح لمضادة زحل للزهرة والسرور واللذة وينبغي
ان تختار صاحب اليوم والساعة ان يكونا سعدين صالحي الاحوال قويين انشاء الله
قال ايضا اما ابتداآت الاعمال فينبغي لها اصلاح الطالع وصاحبه بالشكل والسابقة
اما الشكل فان يكون الطالع شبيها بطبع الحاجة في الكيفية والمعنى الذي
الكيفية فيستعمل في الاشياء التي كمالها بالسرعة وشدة الحركة والسلطان
والنزال البروج النارية واما بالمعنى كاستعمالنا في الحروب بروج المريخ
وان يصلح موضع الحاجة وصاحب الحاجة فان موضع الحاجة يدل على مدى
ما يكون في الحاجة على وسطها وصاحب رب الحاجة على عاقبتها وكذلك الطالع
يدل على مدى الامر لصاحب الحاجة ورب الطالع على وسط امره ورب صاحب
الطالع على عاقبة امره وكذلك فاستشهد بسهم السعادة وربه ورب صاحبه
فاصلح هذه جميعا بما وصفت واسعدها بالسعود المولدة لها بالحلول والنظر والاتصال
المؤدي واسقط النحوس عن هذه المواضع واحذر رجوع رب الطالع او رب
الحاجة فان ذلك الرجوع يدل على الالتواء والمنع والتطويل وان دلت
جميع الاحوال على الكون لانه يعرض مثل ذلك الاياس والامتناع بالموانع
الحادث ثم يتم الامر بعد عسر يكون فيه باذن الله تعالى واحذر الذنب ان
يكون مع احد النيرين وان لم يكن اجتماع ولا استقبال او في الطالع او في الحاجة
او مع سهم السعادة او مع سهم الحاجة فانه يفسد الامر ولعوقه بالفساد
السفل وذوي العمر والنذر والتمام والعمر واحرص على حلول السعود في الطالع
او موضع الحاجة او في الاوتاد واما السعد الاعظم فقوي في كل امر يطلب
صلاح واما السعد الاصغر فقوي في امر اللهو واللذات والنساء والزينة
والمحل

والعمله والمواريث واما ان كذلك واحذر حلول القمر في الطالع في شيء من الامور فانه
معادلة نار الشمس فانها لا تضاد الطالع ولكنها تكشف الامور وتبديها ولترق
بحجة واحذر النحوس اشد الحذر في الطالع والاوتاد وسيما اذا كانت ارباب
المواضع الرديه فان النحس اذا كان رب الثامن دل على الفساد بالموت واعوان
المصادين والسجون العظام واذا كان رب السادس فمن جهة الاعداء والعبيد والامراض
والرايات والحيوان الصغار وذوات الاربع واذا كان رب الثاني عشر
دل على الفساد من الشقاء والامكنة والسجون المتوبلة والاعداء واذا كان
رب الثاني دل على ان الفساد يكون بسبب المال والاعوان والاكل والشرب
فاحذر ذلك اشد الحذر واحذر ان يكون الطالع نهارا برجا نهاريا دليلا من
برج لليل وان يكون مستقيما غير معوج ويكون الذي ان كنت امره تقدرت
عليه ويكون هذه الاسباب قد جمع ما وصفنا من القوة ويقال انه القمر اذا
كان جنوبيا ويتصل بكوكب سعد شمالي اسعد الجنوبي وان خالف فانه بخلاف
السؤال في الحاجة [illegible] قال الكندي ينبغي ان يكون
كل عمل في الايام التي ينقص فيها الماء التي تسميها المصريون واصحاب الاحكام
من المصريين اعني شهر ايام النقصان ولكن العمل في ايام الزيادة فان
العمل اذا ابتدا فيه في ايام نقصان الماء الذي حذرت يدل على ضعف العمل
ونقصانه وفساده وفي ايام الزيادة يدل على قوته وتمامه وكثرته باذن الله
وينبغي ان يكون العمل اذا في ايام الزياده في الوقت الذي يكون القمر تحت
الارض في الرابع او في موضع محمود لا يكون فوق الارض وايام النقصان هي من
اول اليوم السابع والعشرين من الشهر الى كمال احد عشر يوما ثم ينقص من

ابتدا يوم الثاني عشر الى تمام يوم الثامن عشر ونصف اليوم التاسع عشر ثم
يبتدي بالزيادة من نصف اليوم التاسع عشر الى تمام السادس والعشرين وينبغي
ان لا يبتدي في الايام المكروهة من الشهر وهو اليوم التاسع منه والثاني عشر
والسابع والعشرون فان هذه الايام التي هي راس كل تسعة ايام مذمومة
لابتداآت الاعمال ولا في الايام الاربعة المكروهة لابتداء العمل من الشهر
وهو اليوم السابع عشر والرابع عشر والحادي والعشرون والثامن والعشرون
ولا في الساعات المكروهة لابتداء الاعمال وهي الساعات التي يسميها البابليون
البت وهي اثنتا عشرة ساعة اولها ساعة الاجتماع فان هذه الساعات
مدبرها الشمس وهي اشد ما تكون نحوسة الارباع الاول فانه لا يوجد فيها عطب
المبتدأ الاول من ذلك فاعله والاربع الثانية دونها من النحوسة والاربع
الثالثة دون الثانية في النحوسة والتي تخوف على نفس المبتدأ العمل في
الاربع الاولى وفي الاربع الثانية على بدن المبتدأ وفي الساعات الثالثة على
ملكه وموجوده بعد هذه الساعات الاثني عشر التي مدبرها الشمس اثنا عشر ساعة مدبرها
الزهرة ثم مدبر عطارد بعد ذلك اثنا عشر ساعة ثم مدبر القمر بعد عطارد
كذلك ثم زحل بعد القمر كذلك ثم المشتري بعد زحل كذلك ثم المريخ بعد المشتري كذلك
ثم يعود التدبير الى الشمس فتدبر اثنا عشر ساعة حتى ينقضي الشهر فالساعات
التي للشمس في الشهر كله لا ينبغي ان يبتدأ ما يعمل فيها فاذا كان ابتداء هذه
الساعات المكروهة للشمس في ساعة من يوم كان ابتداء البت الذي يلمس في مثل
تلك الساعة من ليلة الاربعاء منه مثلا اعني ان البت الاول كان
في اول نهار يوم الاحد فيكون البت الثاني الذي يلمس في اول ساعة من يوم

الاربعا

الاربعاء والبيت الثالث يبتدى فى اول ساعة من يوم السبت ثم هذا التدبير يدير
الكواكب كلما انقضى دور ابتدا دور على ما وصفنا حتى بعد ايام الشهر ثم يعود
البيت مبتديا من ساعة الاجتماع فاصلح ساعات هذه التدابير ساعات السعود
اعنى التى تدبرها المشترى والزهرة من هذه الاثنا عشر بيت وكذلك ساعات
القمر وعطارد اذا كان فى طبائع السعود [illegible]
[illegible] قال الحكيم اذا كان امر لابد من الابتداء فيه ولا القدر
على تاخيره الى وقت صلاح القمر فى المواضع فاجعل المشترى والزهرة فى الطالع
او وسط السماء وانها فى عقدك فانهما ايشر ذلك الابتداء وقال بعض العلماء
يستقيم هذا فى الامور التى تنصرم فى يوم او يومين او اكثر من الاشياء التى
لا تدوم فاما فى التولية السلطان والقبائل والبنيان فانه لا يستقيم الا
بسلامة القمر من الخلال التى وصفناها [illegible]
ذلك
[illegible] ينبغى فى كل عمل يريده ان يبتدى فيه الى الكواكب هو صاحب
العمل فيجعله فى مكان حسن قوى فانا ربما وجدنا الطالع والقمر بمنظر السعود
ووجدنا صاحب العمل ساقطا او تحت الشعاع او لا ينظر الى الطالع فان كان
مقبلا فى الثانى والثامن فلا يستقيم من ذلك العمل امر فيه خير ولا يزال
بلاء على صاحبه فاسدا او اقول ان صاحب العمل اذا كان فى هبوطه او نحوسا
من النحوس فعل ذلك ومن ذلك ان الحسن ابن سهل خرج من خراسان وصاحب
بيت السلطان الزهرة فى الثانى فى هبوطها فلم يزل البلاء عليه على ان
ان عزل ولم ينفعه بالمشترى والقمر اللذين كانا فى الثور فى وسط السماء ولا
بالشمس فقد هذا الكتاب التى كانت فى الان فى الطالع ولا حيث طلع له الا ان

البروج الماكل للسلطان وفيه الشمس بعد هذا الباب وان علم الاسباب
والاختيار وهو سر عظيم [illegible] قد قدمنا ما ارد نا
تاخيره لتقديمه مما لا غنا لصاحب الاختيار عن معرفته ونحن ذاكرون اعمال
الاختيارات فانا لما قضينا الجملة فى الاختيار وكيف ينبغى ان تختار و
كيف ينبغى ان يكون موضع صاحب الحاجة والقمر واخرنا انفعال الكواكب
والحكيم الذى يحكم كيف ينبغى له ان تختار بدانا بما بين من الاختيار فوصفناها
بجميع ما فى الاختيار من عامة حملنا جميع الاكوان والفساد على هذين البابين
وجعلنا داسراجا بهذين البابين وهو البناء والهدم فجميع الاكوان فى العالم
تجرى مجرى البناء وجميع الفساد يجرى مجرى الهدم فافهم ذلك [illegible]
[illegible] اذا اردت
ان تختار لبناء مدينة او غير ذلك من البناء فليكن الطالع والقمر وصاحب
الطالع فى بروج ارضية ويكون القمر زايد فى الحساب والمسير او احدهما او
يكون ذاهبا من هبوطه الى شرفه ويكون مقبلا بكوكب فى شرفه مقبلا
او شرف القمر والكواكب شرفنا غير منحوس قال [illegible] دلالة
القمر فى البناء ابين واوضح من دلالة صاحب الطالع ودلالة القمر الصحيحة
باجتماعها ما اصف وهو ان يكون القمر فى بروج ارضية ماهى وان يكون
مشرقا من الطالع بالليل فوق الارض وبالنهار تحت الارض فى وتد
او ما يلى وتد مقبلا وان يكون زايدا فى الحساب والمسير فان يكون صاعدا
فى الشمال فى العرض والميل او احدهما وان يكون ذاهبا من هبوطه الى
شرفه وان يكون بالنهار يميل بكوكب فوق الارض صاعدا سعدا وان
يكون

يكون ان كان تحت الارض بالنهار متصل بكوكب فوق الارض زايد اسعدا او ان
يكون متقدما للذنب من درجة الى التسعين درجة فانه اسوا ما يكون حاله
لانه يكون هابطا في الجنوب في العرض واخبث ما يكون حالا اذا كان بين الميزان
الى الجدي وذلك انه يكون هابطا في الميل الى الجنوب واخبث ذلك ان يكون
ناقصا في المسير والنور وخير البناء ان يكون القمر في البروج الزايدة بين
الجدي الى السرطان ومما يدل ايضا على جودة البناء حسن ارتفاعه وتمامه ان
يكون القمر فيما بين سبعة ايام من المستهل الى اربعة عشر يوم فلذلك يكون
النور في جرمه اكثر من النصف ويكون القمر والطالع وصاحبه سليمين من
تربيع ومقابلة وكينونة النحوس والقاء النحوس شعاعها عليها وحيا او حيز من
التسديس والتثليث اليه فان رحل ان نحس الطالع والقمر فسد ذلك البناء
الماء والسقا ويتأخر وليعسر ويطول عمله وان نحس القمر والطالع من المريخ
فان ذلك البناء يقع في احراق نار ويهدم ويرمى [illegible] ويستحب في
البناء اللبس وكل عمل يبنى ان يعمل فانه يشكل ان يكون الطالع والقمر في بروج
ذوات اجساد ومشاكلة للعمل لتستقيم للبناء [illegible] ينبغي في ابتداء
تاسيس المدن والمنازل ان يكون القمر مسعودا بالسعد مشرق في حظوظه ويكونا
جميعا مقبولين ويكون القمر في الاوتاد وصاعدا في الشمال سريع السير في برج
ثابت مستقيم ويكون ربه ناظرا اليه ويكون سهم السعادة في احد الاوتاد
ثابتة عن زايلة وصاحب الطالع في حظوظه مشرق مع جميع ما وصفنا للقمر مع
النحوس وصاحب بيت الموت اجعله غايبا عن الطالع والقمر والاوتاد و
الذنب في ثاني عشر واجود ذلك ان يكون رب السادس هابطا عن الطالع

والقمر وليكن رب الاجتماع والامتلاء مشرقيا في حظوظه ابعد من النحوس وتدا
او مقبلا الى الوتد وان امكن ان يجعل الزهرة والمشتري في وتد الرابع واكثر
كان ذلك ادل الاشياء على البناء السرور واذا كانت الزهرة في الرابع دلت
على البناء ان كان الرابع في المشتري في الرابع سيما ان سهام رب
الثاني وسهم السعادة وسهم المال واحذر كل الحذر ان يكون زحل في الاوتاد
والمريخ فان زحل يدل ابطاء الخرابات والاتلاف وابطاء المنافع
وثلث الشرف واخلاء ساكنيها والمريخ يدل على العصب والحريق واقتحام
الاعداء اياها واستهدام البناء والحرب وينبغي في بناء المدن ان تصير
المريخ كما وصفنا غير ضار بل مساويا لرب الطالع والرابع والقمر متصلا
قابلا لها او ناظرا لها اخذا بسنا في الطول ويكون من الزهرة في التثليث
او التربيع فان ذلك مما يدل في غلبة الاضداد فتفهم ذلك واعلم
[illegible] ان اردت ان تهدم بناء او مدينة فاجود ذلك ان يكون
الطالع برجا ناريا او هوائيا ويكون القمر ورب الطالع في هذه البروج و
يستحب ان يكون البرج من البروج الناقصة وهي من السرطان الى الجدي
وذلك ان في هذه البروج ياخذ النهار في النقصان والليل في الزيادة
والنهار سبب الكون والليل سبب الفساد وذلك ان النهار بحرارته يقوي
النفس ويحلل الاجساد وينشئ الحركة ويسهل مجاري النفس والليل يجمع و
ينقص ويغلظ مجاري النفس وياتي النوم ويذهب بالحس وانظر ان يكون
رب الطالع منحرفا عن الشمس والطالع ناقصا في المسير متصلا بكوكب ناقص او
هو والمتصل به زائلان وان يكون في بروج هبوطه ذاهبا الى هبوطه

ولا يكون

ولا يكون بطيئا راجعا فانه يفسد العمل وان يكون القمر شرقيا من الشمس ناقصا في المسير والنور
زائلا متصلا بكوكب زائل في بروج هبوطه ذاهبا الى آخر هبوطه او متصلا بكوكب
في هبوطه او هبوط القمر وان يكون ان كان فوق الارض يدفع تدبيره الى كوكب
تحت الارض وان كان تحت الارض يدفع تدبيره الى كوكب فوق الارض و
ان يكون في هبوط الذنب في طريق الميل والعرض والشرط في هذا ان لا يتصل
القمر بكوكب راجع ولا يكون رب الطالع راجعا لان الرجوع يفسده وان
يكون القمر ما بين كوكب نحس الى آخر الشهر لان القمر يكون النور في اقل
من نصف جرمه فاذا كان كذلك كان فيما بين الميزان الى العقرب في برج لا نور له
وان يكون متقدما من الذنب من درجة الى عشر درجة وان يكون ناقصا
في الحساب وان يكون لا ينظر الى رب بيته والشمس فان الهدم الذي يهدم و
الشوك الذي يقلع من الارض والشعر وما عمل سوى ذلك لا ينبت باذن الله
في عمارة الارض اذا اردت ذلك فانه خير لك ان يكون القمر
زائدا في الحساب والنور وان يسير في وسط فلكه في البروج الابكار الجري
وان يسعد المشتري او الزهرة او يقارنه وسع الاوتاد من المنحوس وان قدرت
ان يكون فيها السعود او ما يليها والاثقالها واحذر ان يكون زحل مقارنا
للمشتري والزهرة فانه يبطل ذلك العمل ويصيب صاحبه ضرر فان قارن المريخ
او نظر اليه فانه يصيب في ذلك العمل حرق نار في بنا البيوت والمنازل
والكنائس والبيع اذا اردت ذلك فاصلح الطالع والقمر وربهما وليكونا
في مواضع جيدة ولا كلهم من نظر المشتري والمريخ من التثليث واجعل
رب الطالع والقمر وربه في البروج الثابتة وخاصة العقرب والاسد

والبروج ذوات الجسدين ايضا جيدة وخاصة الحوت والقوس وصاحب في البروج
الثابتة وانظر لكل عمل تريد طبعه من البروج والكواكب فاعلم ما قدرت عليه
على الزيادة وخاصة برج وسط السماء من النحسين زحل والمريخ فنظرهما من التربيع
والمقابلة والمجامعة فانه شديدة المضرة واحذر ايضا نظرهما من الاوتاد
او يكون في اوتاد الطالع النحس فانه رديء جدا واجود ما يكون ان يتصل القمر
بالشمس والشمس بالمشتري من مواضع مقبولة وكذلك رب وسط السماء او يكون
رب وسط السماء المشتري وتقدم علمك فان يحل الشمس في ذلك الوقت في
الحمل ومثلثته فان ذلك اجود ما يكون وليكن رب وسط السماء في الوتد
فانه اذا كان كذلك دل على العلم عند الناس على طول البقاء في الملك وقدرته على ما
يريده اذا كان شديد الوتد فانه يدل على تقوية الملك وطول بقائه وكذلك
ينظر في اخذ [illegible] في هذه الساعة التي يدل فيها على عمل طلسم
ومحبة ولم انس والنس [illegible] اذا اردت ان تنقش
خاتم الملك تختم به السلطان على الامر والنهي فليكن الطالع برجا ثابتا
او ينظر اليه رب بيته لبدا ان يكون سعدا ولا يكون منحوسا ولا في تربيع نحس ولا
تحت الشعاع وليكن متصلا بعطارد وليكن عطارد بالنظر والاتصال
[illegible] اذا اردت ذلك فليكن الجوزاء او الميزان والدلو
وارباباها غير ساقطين عنها ورب القمر ينظر اليه وليكن سعدا واجعل عطارد
سعدا خارجا من الشعاع غير مربع للنحس ولا مقابلة ولا مجامعة ولا تحت
الشعاع ولكن القمر مسعودا من عطارد ومن كوكب ينظر الى عطارد فانه
اذا كان كذلك دل على انه يستعمل ذلك في الامور والنهي والسلطان

دالقم

دار فيه ذلك والاحوال ورب طهاته [illegible] قال بطليموس انظر الى
القمر فلا يسقط عن زحل واجعله متصلا به من تثليث او تسديس فاول الشهر
واجعل القمر في بيت زحل وزحل منه في المواضع التي قد وصفت واجعل السعود
ينظر الى القمر فان تلك الولاية والسلطان الذي يكون له يكون سلطانا دائما باذن
الله تعالى وايطاله على قدر الحدود التي فيها القمر وزحل فان كان كل سعود فاعظمها
من حصصها السنين باذن الله تعالى ومشيته [illegible] اذا اردت
عقد الولاية للوالي فاصلح الطالع والقمر وربه وليكن في موضع جيد من الطالع
ورب الطالع جيد الموضع واجعل رب الطالع في بيوت المريخ والمشتري ولا تخلي
النظر من المريخ من التثليث فانه افضل وانظر في كل عمل يريد طبيعة من
البيوت والكواكب فاصلح الكواكب والبروج من تلك الطبيعة فانه صلاح الامر
وقوامه [illegible] اذا اردت عزل الوالي ان لا يعود
صاحبه الى العمل فليكن القمر في برج ذي جسدين وكذلك ربه والطالع ويكون
القمر في الاوتاد ومتصلا بالسعود ولقيا من النحوس والاحتراق وليكن زائدا في الحساب
والنور ساعدا في الشمال فان ذلك يدل على رجوعه ثانية في العمل ايام
[illegible] اذا اردت عزل الوالي وان لا يرجع صاحبه الى العمل
ولا يصل خيرا بعد ذلك فليكن القمر منحوسا محترقا في المكان السادس من الطالع
والثاني عشر في برج ثابت منصرف عن السعود متصلا بالنحوس وكذلك الطالع
فليكن منحوسا ويكون برجا ثابتا وسيما ان جعلته من بيت النحوس وحدودها
كان ذلك اشد فافهم ذلك [illegible] قال بطليموس اجعل
القمر في ابتداء عقد الولاية للاعمال التي فيها حاجات الامراء متصلا بزحل من

تثليث او تسديس في اول الشهر واجعل ايضا ان قدرت عليه في بيت زحل او
زحل معه في تثليث او تسديس واجعل السعود ناظرا الى القمر فان ذلك الوالي
يدوم باذن الله ويطول على قدر الحدود التي فيها القمر وزحل وان كانا كذلك
سعودين اعطيا من حصصهما السنين باذن الله واذا كان البرج الذي
فيه درجة الشمس من البروج الثابتة فان ذلك العمل يكون عملا واحدا حتى
يزول عنه وان كان البرج من البروج المنقلبة فانه رجع لمرة بعد اخرى
ولا يجوز ذلك وذلك اذا كانت السعود قوية في النظر الى درجة وسط السماء
او كانت في وسط السماء فان كان البرج من ذوات الاجساد وكانت
السعود واقعة فانه في عمله ويتنقل من عمل الى عمل آخر ولا يكون
بينها انقطاع ان شاء الله وقال ايضا انظر الى ملك الوالي الى القمر
فانه في درجة وسط السماء وكان احد السعود معه في البروج وكان
زحل ايضا معهما في ذلك البرج في اول الشهر ثم زال القمر عنه فان
ذلك الوالي في قسمة القمر الاولى وقسمة زحل الاولى وكلها الا ان
يكون المريخ في موضع ينظر الى درجة وسط السماء نظر قوة فينقص العمر
قدر درجات المريخ وانما هي على قدر ما ترى من قوة المريخ سنين
او شهورا او اياما وان كان المريخ في موضع زحل وسط السماء على ما وصفت
لك والقمر والسعود معه في اول الشهر فان ذلك الوالي يفسد عليه امر
عمله ويسعون به ويخاف عليه الحبس في عمله ذلك ويكون افزاره الى التركة
لمكان السعود والقمر فان كان المريخ كذلك في اخر الشهر فانه موافق
ان شاء الله وان كان المريخ وزحل جميعا ينظران الى وسط السماء

نظر

نظر عداوة فان ذلك الى كان عليه الهلاك في تلك السنة او بلا عليه والى العلة او
يحبس حسابا يموت فيه او يخرج عليه بعض اهل عمله وان كان زحل على ما وصفت وكان ذلك في
آخر الشهر كان نذيرا واذا كان زحل له حصة قوية الا ان يكون ضعيفا لا حصة له والسعود ناظرة
عليه [illegible] اذا اردت ذلك فليكن الطالع والسابع بعيدين من
النحوس والقمر لقيان النحوس متصلا بالسعود وذلك السعد الذي يتصل به القمر صاعدا في السماء
زائدا في الحساب والنور وصاحب الثامن والثاني بعيدين من النحوس وليكون رب
الثاني في الطالع او وسط السماء او سكانات الرجا فانه اجود ما يكون في هذا الباب
[illegible] قال بطلميوس اشترا الرقيق والطالع والقمر في بروج على
صور الناس او في اي برج كان اذا كان سليما من النحوس سوى الحمل والعقرب
والجدي والحوت وليكن الطالع او القمر ورب الطالع سليم من النحوس في الاوتاد
وليكن الجوزا رب السادس والسادس سليمين شاكلين لرب الطالع او البروج
التي على صور الناس والبروج التي على صور الناس الجوزا والميزان والدلو
السنبلة والقوس وهذه البروج كلها موافقة لشرى المماليك اذا كان احدها
الطالع والقمر في احدها فانه موافق الا القوس فانه عامة من يشتري
مملوكا والقمر في القوس يكون عظيم النفس او يكون اصله احد عصبا او يكون
حرا [illegible] انظر فان كان القمر المعمل في الحمل فان العبد
الذي يراد شراؤه الى خبيث غاش وان كان في الثور فانه يكون
ناصحا امينا يعمل عمله ويكون صبورا صدوقا فيما بينه وبين مولاه واشتراه
ان كان في النصف الاخير من الجوزا واذا كان في السرطان فانه يكون
صلفا ابقا واذا كان في الاسد فانه يكون قويا حسن الزينة غير انه

كثير الغضب والاكل والشرب والنوم يشتكي معدته واذا كان في السنبلة يكون
عاقلا ناصحا مشفقا لعمله بالنصح والصحة واذا كان في الميزان يكون ميالا للعلو
ويكون تحت العمل عاملا بالسهر والعنا ويكون صدوق اللسان وان كان
في العقرب يكون صلبا امانا عاصيا وان كان في القوس فانه يكون جلدا اثيرا
عزيز النفس شديد البطش لا يخضع لا صدور بها كان اصله حرا واذا كان
في الجدي فانه يكون كذابا صلفا لماشا متلون الطبايع وربما ابق واذا كان
في الحوت فانه يسئ الظن بمولاه ويطلب هلاكه ويكون خبيثا فهذا ما يدل عليه
القمر اذا لم ينظر اليه سعد ولا نحس وكذلك الطالع اذا كان احد هذه البروج كنحو
ما ذكرت مع القمر هذا اذا لم ينظر اليها سعد ولا نحس واعلم ان نظر الكواكب
الى القمر والطالع اقوى من البروج والسعود يدل على الخير وكذلك النحوس
تدل على الشر باب ينبغي في اتخاذ المماليك ان تسعد الطالع والقمر
في برج ثابت مستقيم من البروج الاهلية الذي فيه وان يكون رب
بيت المماليك هو في السادس ورب سهم المماليك متصلا برب الطالع
قابلا له من نظر مودة وكذلك متصل القمر ورب القمر من مودة وقبول
ويكون مسعدة للطالع والقمر وان كان المملوك بعد البضاعة فقد رب
وسط السماء متصلا برب السادس ورب سهم المماليك ايضا مقبولا
واسقط النحوس عن السادس فيصير الطالع والقمر في مناظره مودة والسعود
في الاوتاد واحذر ان يكون القمر او الطالع او رب بيت المماليك في الاسد فانه
ان كان فيه يسلط الصاحب وان كان في الجوزا او السنبلة كان خفيا
على مولاه مقبولا له وادعاه الحريم وان كان في السرطان ضعيفا مسيء الراي

واذا

وكذلك في الحوت وان كان في العقرب كان حبشا محبا لاكثر النوم وان كان
في الميزان لم يؤمن عليه الاباق وان كان في الجدي كان ايضا زانيا كثير الفضائح
وان كان في الدلو كان بعيد الغور كثير السكوت محبا للاسكار وربما كان لازما
لعمله الا انه مثقل في الاعمال وان كان في اول القوس كان ذاهبا محبا للا
صيا وان كان في اخر القوس كان كذابا ومافونا وان كان اخر الجدي كان
ضعيفا في العمل وان كان في الثور كان كدودا صبورا محبا لمواليه وان كان في
الحمل كان عصوما منازعا وربما كان ابق الا انه يكون جلدا صبورا على القتال
والمحابس وربما ولد وامه من البروج عليه من الكرق الى البيك فانه يدل
نظر صاحبه ونظر السعود وما دل عليه من خير وانه لضعف اذا نظرت اليه
النحوس واذا كان الذنب في السرطان اوقع سهم العبيد كان الحمل كذا يدل
النقص دليلها ويحي مورثه منه لبعض المكروه فاحفظ ذلك

اذا اردت ان تعتق مملوك فليكن القمر بريا من النحوس والاحتراق وانظر الى
اتصال القمر وانصرافه فانك ان اعتقته والقمر منصرف عن السعود متصل بالنحوس
فان العبودية للمملوك خير من الحرية وان اعتقته والقمر منصرف عن النحوس
متصلا بالسعود فاقض له بالسعة ودرك الحوائج. الفرح والسرور واعلم ان
الطالع ربما يدل على العتق السابع وربما يدل على العبد ووسط السماء
وربما يدل على سبب عتقه والوتد الرابع وربما يدل على ما فيه عتقه وعاقبة
امره وحاله فيه واذا وجدت القمر في الوتد السابع مع النحوس فانه يدل على
انه اذا اعتق رجع في العبودية وانظر الى ساير الاوتاد فاقض عليها
على كل ما ترى من نظر السعود والنحوس ... اذا

اردت ان تشتري دابة فقد ركبت مرتاضه واجعل الطالع والقمر في الحمل والثور
او احدهما او كلاهما وان كانت لم تركب فاشترها والطالع والقمر في آخر
الاسد او في آخر القوس وابدا ان يكون القمر متصلا بالسعود في وتد او مائلا
وتد او اجعل رب السادس والسادس سليمين من النحوس ورب السادس
مشاكلا لرب الطالع فافهم ذلك واشل على عليم . اذا اردت
ان تشتري من الحيوان فاشتر ذلك اذا كان القمر في برج ذلك الحيوان
مسعودا سيما ان كان سعادته من رب ذلك البرج وكذلك رب الطالع وليكونا
مقبولين منه من التثليث ولتكن النحوس الفارة وقوتها واجعلها زوال
عن برج الحاضر وعن القمر وان كان الذي يريد شراه مملوكا كان صاحب
فانظر الصورة المشابهة للصناعة فاسعدها وصيرها في الطالع او موضع
القمر وهما سعودان وان كنت انما تريده للخدمة فاجعله في البرج المذلل
كالثور ومؤخر القوس والجوزا اذا كانت مسعودة والدلو لانه اذا كان
الدلو فيها كان فيه خبث ودهاء ولعدو رواجعل الغالب على مواضع
الادلة المواضع المؤنثة والسنبلة خاصة سيما ان كانت يجد الولد والاسناع
بها واسقط النحوس عنها او نحوها بالسعود واذا احببت صلاح بعض منها
بين القمر في برج ذلك لعضو مع ذكره بالسعود وان كان ما يسمى من
الحيوان الضان فاصلح الحمل فان كان الماعز فاصلح الجدي وان كان
البقر فاصلح الثور وكذلك الحواميس الصود ان كان الدواب المركوبة
كالبراذين وما اشبهها فاصلح القوس سيما مؤخره وان كان الابل
فاصلح ذات الكرسي وان كان الطيور وما اشبهها فاصلح الميزان وكذلك

كل شي

كل شيء تريد فاصلح شكله بالسعود وغيب عنه النحوس فانك تصلح السفلية

في كتابة الكتب قال ذوروتيوس اذا اردت ان يكتب انسان الى او

في حاجة وان كان كتابك الى ملك او سلطان فاجعل القمر متصلا بالشمس

ليكونا لسعد من المنحوس غير ساقطين ولا يكون القمر محترقا ولا في هبوطه

ولا في وباله وانه اجود ما يكون على هذه الصفة من اتصال القمر بالكواكب في الحوائج

والكتب ان شاء الله وان كان كتابك الى الاشراف وذوي الحسب فليكن

اتصاله بالمشتري وان كان كتابك الى المشايخ وذوي الكهولة واصحاب الارضين

والاكرة والعبيد والمزارعين فليكن اتصاله بزحل وان كان كتابك الى

رؤس الاجناد والقواد والاساورة فليكن القمر متصلا بالمريخ وان كان

كتابك الى الكتاب والوزراء والتجار ونحو ذلك فليكن القمر متصلا بعطارد و

ان كان كتابك الى النساء فليكن القمر متصلا بالزهرة وان كان كتابك

الى الامهات والقهار ونساء الملوك والعلماء واصحاب البرد واشباههم

فليكن القمر متصلا بالسعود في ذاته بعيدا من شعاع النحوس متصلا بالمشتري

والزهرة او بعطارد وليكن المتصل به القمر في حاله مستقيم السير بريا من

النحوس بريا من الاحتراق ولا يكون ساقطا ولا في هبوطه ولا في وباله

وخير ذلك ان يكون القمر زائدا في الحساب والنور ويكون صاعدا

[illegible] اذا اردت ذلك فاجعل الطالع ورب الطالع صاحب

الحاجة والقمر للحاجة بعينها وعطارد يدل على امر الكتب والرسل والكلام

ان يكلم بغير رسول فاعلم ان الشمس والمشتري وسط السماء وهاجر يدلان

على امر الوالي والشريف الذي تطلب منه الحاجة فينبغي ان يكون صاحب

الطالع والطالع سليمين من النحوس والقمر ناظر الى الطالع مقبل لصاحب الطالع
وعطارد مع المشتري ومتصل به او مع الزهرة لكي يصح الكتاب والكلام
يقبل صاحب وسط السماء شاكلا لصاحب الطالع لكي يكون ملايمه وحسن اجابه
باب الحاجه اذا اردت طلب حاجة فصير صاحب الطالع والقمر مقبولين من
صاحب الحاجة والمستولي منهما على المسئلة وصير القمر وصاحبه ورب
الطالع في موضع الحاجة فان كانت الحاجة الى المشايخ واصحاب عمارة الارضين
فصير صاحب موضع الحاجة زحل وان كانت الحاجة الى القضاة وذوي
الدين والكرم واشراف الناس والوزرا فصير رب الحاجة المشتري و
ان كانت الحاجة الى القواد واصحاب الجيوش والجند واصحاب الحروب
ومن يعمل بالنيران والحديد فصير صاحب الحاجة المريخ فان كانت الحاجة الى
الملك الاعظم والسلطان الاعظم المشابه الملك فصير موضع الحاجة الشمس و
ان كانت الحاجة الى النساء واصحاب الملاهي والمرسين والصناع للاشياء
كالعطر والابازير والوشي والديباج وما اشبه ذلك فصير صاحب الحاجة
الزهرة وان كانت الحاجة الى الكتاب واصحاب الحلم والحيل والتجار و
الصناع ذوي اللطافة والحذق بالاشياء والحساب في التقدير والحزر والهندسة
فصير صاحبه عطارد وان كانت الحاجة الى اصحاب البرد والرسل وخدم الملك
والولاة والكارين والصبح وما اشبه ذلك فصير صاحب الحاجة
القمر واسعد رب الطالع والقمر وصاحبه وصيرهما مقبلين وان كان مال
فاصلح سهم السعادة بالاقبال واصلح صاحبه في منظره القمر ورب الطالع
واصلح رب القمر ورب الرابع بالسعود والاقبال واحذر كل الحذر ان
يكون

يكون نحس قويا بين صاحب الطالع والقمر ورب الحاجة او يحسن رب الحاجة او نحس
القمر ورب الطالع وليس في الحاجة مخالطة ولكن القبول الذي وصفت من تثليث
او تسديس من السعود والنحوس والمجامعة من السعود واحذر سقوط رب الحاجة
والنيرين ورب الطالع عن الاوتاد فان غير ذلك فانظر الى المشتري على الهيلاجات
الخمسة فصر متصلا بالمشتري على تثليث الحاجة وصير النيرين مقبلين سعودين واصرف
نحوسة صاحب القمر وصاحب الرابع وصاحب الطالع لحوسة عاقبة الحاجة و
فسادها [illegible] اذا اردت اظهار الشي وكشفه فليكن
الطالع ورب في منظر من الشمس وتكون الشمس مقبلة ناظرة الى الطالع او في الطالع او
في تثليث الطالع ويكون النيران الشمس والقمر مقبلين او مسعودين ناظرين
بعضهما الى بعض والى الطالع فانه يبين الاشيا ولطيفتها ومن اراد
ظفر به ونحو كتم امر لم يعلم [illegible] اما في اظهار المكتوم من الامور
ان يكون رب الطالع او القمر تحت الشعاع مستترا بالشمس وان يكون الشمس و
القمر وان لم يكونا مستترين ساقطين عن الاوتاد غير ناظر بعضها الى
بعض فان اردت مع الانكتام البوار والفساد فانحس رب الطالع و
النيرين وان اردت التخلص والسلامة فاسعدهما وسلمهما من النحوس القمر
والكواكب لا اذا كان في وتد الارض او تحت الارض مدلولون على الانكتام و
اذا كانوا في وسط السما وفوق الارض دلوا على الظهور باذن الله تعالى
[illegible] اجعل الطالع وربه للمتاع والسابع وربه للمشتري ووسط
السما وربه للثمن ووتد الارض وربه للشي الذي يباع والكوكب الذي ينصرف
عنه القمر للبايع والمتصل به القمر للشي الذي يباع فانها اعلم في الشرى والبيع

صلح وانا انسد تفسد امره فان اردت ان تشتري المتاع رخصا فليكن القمر
فيما بين مقابلة الشمس الى التربيع الثاني من الشمس وهو ان يكون في ماية وثمانين
درجة الى ماية وتسعين درجة وليكن القمر ناقصا في المسير في البروج الناقصة
وهو ما بين السرطان الى الجدي وان يكون في الربع المؤنث من الطالع وهو
ما بين وسط السما الى الغارب وما بين الطالع الى وتد الارض وليكن صاحب
الطالع ناقصا في المسير ورب وسط السما وعطارد سليمين لان عطارد
دال على الشي الذي يشترى ويكون القمر مع عطارد وعطارد وبريا من
النحوس خارجا من الشعاع ناقصا في المسير فان وجدت هذه الاشياء
على ما وصفت فانك ناجح بالاشيا جميعها فان كنت هذه الاشياء
اكثر من هذه فان ...ذي الى ... عا انك تربح عليه وليكن
رب الطالع والقمر بريان من النحوس سليمين ... فان اردت
الاختيار لبيع المتاع فليكن القمر ما بين عشر درجات الى درجة ويكون
زايدا في النور والحساب والمسير وان يكون في الناحية الزايدة من فلك
البروج وهو ما بين الجدي الى السرطان وان يكون في الربع الزايد من
الطالع وهو ما بين الطالع الى وسط السما وما بين السابع الى وتد الارض
وان كان رب الطالع بهذه الصفة ويكون في الاوتاد سليما من النحوس
وان لا يكون رب الطالع زحل وان لا يتصل بكوكب راجع فانه
يدل على نقصان البيع وان يكون وسط السما ورب سليمين من النحوس
والرجوع والاتصال بكواكب راجعة وان يكون القمر مع عطارد
بشرف في المسير متصلا بسعد فانه اذا كانت هذه الابواب كلها

ادخلها

ادخلها او اكثر من خلافها فبيع المتاع فانك تبيعه بثمن صالح وربح كثير
اذا اردت ان يشترى شيئا للتجارة فاصلح موضع القمر فى اصل شرائكه واجعله
على قدر ما تريد ان يشترى من ذلك الجنس من نعات ارباع او ماس او جوهر او
نبات ثم احكم الطالع حين تريد الصفقة على البيع فان اصل التجارة الصفقة
على البيع وانظر تلك الساعة الى درجة سهم السعادة فان وجدتها مسعودة
ووجدت القمر ينظر اليها او يتصل بها فاصفق على ذلك البيع فانك تربح عليه
وان وجدت النحوس مكان تلك السعود ساقطة فستقبل صاحبك من ساعتك
وان لم ينقل فيه من ساعتك بما استبان لك ولا تحزنك ان جعلته
مع نظر النحوس الى سهم السعادة لم تأمن ان تذهب منه شيء وتحف راس مالك
وان وجدت السعد يلقى سهم السعادة ثم ينصرف ويلقاه النحوس وانظر جنس
الشيء الذى ابتعته فان كان فانه يخاف عليه الفساد فى وقته واتى ضيعة فى
ثمنه سيما ان كان من نبات وزحل يتولى فساده فانه يخاف عليه الفساد او
الارض وان كان الفساد من المريخ خيف عليه الحريق او شيء ياكله وان وجدت
النحوس يلقى سهم السعادة او لا ثم يزول عنه ويلقاه السعود بعد ذلك بقوة ونظر جيد
فبع منه قليلا واحبس وسارع وتربص به ولا تنتب وذلك واذا اتصلت السعود
مع سهم السعادة بعث بفضل كثير وحسب ذلك واذا اردت ان تبعث بما
ابتعت الى ارض غير ارضك التى انت فيها فانظر الى السابع من الطالع الذى
كان وقت شرائك فاجعل درجة السابع لتلك الارض وانظر ما السعد ونحسها
وانظر من رب السابع فان كان فى السابع نحس وكان قريبا فى ذلك الموضع وكانت
السعود ساقطة عنه فانه يخاف على ذلك المتاع فى ذلك البلد من الخسران

واذهاب بعضه او الفساد ان كان ذلك النحس زحل وان كان النحس المريخ علما وصفا
حسفا في المتاع في ذلك البلد اما من التزق واما عنف السلطان او يذهب منه
بطائفة او يكون صاحبك الذي بضاعتك معه وان كان في السابع سعد
قوي ولم في تلك الناحية حصر قوية فان صاحبك الذي يتوجه ببضاعتك لمربح
ويخصب ويعجل خروجه منها ثم انظر الى بيت مالك وهو بيت اعوانك فان
وجدت فيه سعدا قويا فاعلم انه سيرجع اليك مالك سليما وسينصحك صاحبك
واعوانك الذي يريد معونتهم ان شا الله وان وجدت فيه نحسا قويا فاعلم
ان اصحابك سيخونونك بما لك ولشركك بعض الغش وان كان في بيت
مالك سعد قوي وفي السابع سعد لك ناصحك اعوانك في تلك البلاد ويجتهدوا
في معونتك وعزا ببضاعتك حتى تخصب ولا يدخل عليك تعب ولا مادة من
خصومة ولا غير حتى يرجع مالك اليك وان كان رب بيت مالك نحسا وهو في
السابع فان اصحابك سيعصونك في بعض ما في ايديهم ويسيدخل عليك ضرر
في تلك البلاد في بعض ما بعثت به من التجارة فاعلم ذلك والله اعلم في
اذا اردت ذلك فليكن الطالع والقمر في بروج ذوات اجساد وثبات
واصلح ذلك الاسد لان الاسد والشمس مشاكلان للشركة لان الشمس تبارك
في بيوتها القمر والكواكب واجعل القمر ورب الطالع بنظر السعود والقمر متصلا
لسعد في ابتاع الارضين قال والينس اجعل الطالع وربه دليل الارض
وعالها والمشتري والكواكب المنصرف عنه القمر دليل الذي يشتري الارض
ولمو اعتل الارض وسط السما دليل الارض الذي يشتري والخامس وربه
ساكنها واكرتها والكواكب المتصل به القمر دليلا على العاقبة فعلى حال الارض

والايام

والا لم يصرح كما كان دليله قويا سليما من النحوس فهو سداد عليه وقال دوروتيوس
اذا اردت ان تشتري ارضا او عقدة فانظر الى الاوتاد الاربعة وخاصة وتد
الارض فان وتد الارض يدل على ملك الارض وامرها والدار والعقدة ووسط
السماء يدل على ما فيها من الشجر والنخل ووتد السابع يدل على النبات الذي فيها
والطالع يدل على اكرة تلك الارض فان كانت الاوتاد سعودا كانت ذلك الشيء
له صالحا وان كانت منحوسة كان ذلك فاسدا [illegible] العقار معمورا فيها اما
محرثات او مساكن فالمحرثات ينبغي ان يطلع اما عند [illegible] الطالع وربه والقمر و
ربه وارباب الاوتاد وان تصير السعود في الاوتاد على ان يكون الاوتاد غير زائلة
ويكون السعود ذوات حظوظ في الاوتاد وسيما في الطالع والرابع ويصير
النحوس ساقطة عن الاوتاد [illegible] في مناظرة الرابع من سعودة [illegible]
لا يكون اصحاب الاوتاد رواجع ولا في الاوتاد كواكب رواجع فان صلاح
الرابع يدل على صلاح الارض وما فيها من الزرع ووسط السماء ان كان
فيها شجر او جبال فهو دليل على شجرها وجبالها [illegible] الطالع دليل على مالكها ومنفعته
فيها ومساكنها والسابع دليل على حراثها وسكانها ومعاملي مالكها ويكون
السعادة وصاحب اثنا عشرية القمر ورب الثاني في مناظرة السعود وارباتها
قوية في الاوتاد ويكون سهم السعادة في مودة [illegible] ومن جميع السعود
لما اكثرها واحذر ان يكون في الثامن او في الحادي عشر او في الخامس فان كان
ذلك [illegible] واحذر كل الحذر ان يكون الرابع برجا ناريا او
فيه كوكب ناري سيما مع غيبة السعود فان ذلك يهلك غلاتها بالحرقان و
الجرد والقحط [illegible] اذا ابطأ المريخ واشتد ذلك اذا كان نظره وبيلا او

نظر اليه زحل كذلك اعني الى الرابع وهو برج مائي فانه لا تؤمن على الارض سيما
اذا نظر اليه المريخ او زحل وهما غالبان في الحوادث فاحذر ان يكون نحسه في بلد
السماء وهو برج ارضي فانه ان كان المريخ الناحس بتلك النحوس احرقت
الثمر وافسد بالحر واليبس وان كان زحل افسده اليبس والعطش وان كان
البرج مائيا وكان المريخ غالبا في الحوادث حسا وسط السماء وافسد الثمر العفن
ان كان زحل الناحس وكان غالبا في الحوادث وكان ناسا عدمت الثمرة
النحس وفسدت بذلك ان شاء الله ذلك تبارك وتعالى قال وان كان
العقد رسم صيرت الرابع برجا ثابتا وكذلك الاوتاد وكانت السعادة
على اوتادها ولكن ارباب الاوتاد مشرفة زائدة في المسير عالية في
الشمال فان ذلك يدل على الثبات ودوام الامور فيها والحسن والبهاء
بادئة المر ودوام النحوس التي ذكرت فاربها ان تحسب بالمريخ وهو
على ما وصفت لم تؤمن عليه بالحريق والمهموم اذا كان البرج الذي فيه
المريخ مؤذ برج الناس خيف عليه المهموم والمغلوبون والاعداء
وظلم السلطان ومن يبسط يده عليه واذا كان البرج غير انسي
خيف عليها النار وان كان زحل الناحس مكان المريخ خيف عليه
الهدم وسرعة الاحلاق سيما ان كان غطارد مع زحل ملتبسا نحوه
غائبا عن السعود وهو ناحس الرابع فان ذلك يدل على ان اهل ذلك
تقع فيهم الوباء وتعنون بالموت والفقر والله اعلم
واما عمارة الارضين فان ذلك يكون اذا كان القمر مقبولا من سعد
وهو والقابل مديران او مقبلان والاصل ان يكونا وتدين القمر خاصة

ولو

٢٥أ

ويكون صاحب الطالع كمال صاحب القمر ويكون الاوتاد نقية من النحوس مخصة بالسعود سيما
ان كان احد السعود رب بيت المال او رب سهم السعادة او رب سهم المال
او يكون الاجتماع و الاستقبال وتد من الاوتاد و اتصال القمر عند انفصاله من
مجامعة الشمس او استقباله بالسعد او بقبول ويكون رب الاجتماع ورب الاستقبال
سعيدا وكذلك صاحب القمر وصاحب الرابع فان ذلك يكون اذا كان دليلا على
الارض وما بها من المزارع [illegible] اذا اردت ان
ارضا او دارا فاجعل رب الطالع ... ان كان اختيارك بالنهار في البرج
النهارية وان كانت ليلا في برج الليل مقبلا الى الوتد مسلما الى
صاحب الارض واجعل وتد الارض ورب مسلمين من النحوس في وتد او فيما
يلي وتدا واجعل رب الرابع سعدا مسلما لرب الطالع وكذلك اجعل الكوكب
المتصل به القمر ... لكوكب المنصرف عنه القمر دليلا في
اكرا الانهار والسابع ... والكوكب المتصل به القمر دليلا على الارضين
... الرابع ... دليل الارض ... وانظر من الطالع للمساكن ومن السابع لساكنها ومن وسط السماء للاجارة
ومن وتد الارض لعاقبة الامر فان وجدت في الطالع نحسا او ناظرا اليه نحسا
فان المستاجر يتلف ويرجع عن اجارته وان وجدت نحسا في السابع فان
صاحب الصنعة ... وان كان في زحل فيه ابطاء وشدة و...
وان وجدت نحسا في وسط السماء فان تلك الاجارة لا تصلح ولا تتم فاحذر
ذلك كل الحذر وان وجدت نحسا في السابع وكان ذلك تحت الارض او ناظرا
اليه او ذلك نحس فاعلم ان الامر غير مستقيم وانه ليست له عاقبة حسنة ولا محمودة

قال بطلميوس اذا اردت [illegible] الله ان شاء ذلك بمنه
ان تحفر نهرا او قناة فليكن ذلك وزحل شرقيا والقمر تحت الارض في
المكان الخامس او فوق الارض في المكان الحادي عشر وهو بري من
النحوس وينظر اليه السعود ويناصبه بلبية واحذر ان يكون النحسان في
وسط السماء فانه يخاف ان تنهار تلك القناة من انقطع وليكن زحل
في الحادي عشر من الطالع والمشتري في جيد من الاماكن واعرف
نظر السعود والنحوس وقوة زحل خاصة فانه العامل [illegible] اما حفر
الانهار فينبغي ان يجعل في ذلك والقمر في تربيع الشمس الاول ويكون
مسعودا ويسعد الى الاوتاد ويكون الاوتاد ثابتة مستقيمة وليكن رب
الطالع مشرقيا في حظوظه ويدبا او مقبلا وليكن الطالع برجا مائيا مسعودا
مخصوصا ويكون الوتد الرابع مسعودا بالسعود وليكن رب القمر
في حظوظه مقبولا مسعودا او يسهم السعود ايضا فليكن مسعودا بمناظرة القمر و
الشمس في الاجتماع والامتلاء في مناظرة ايضا واتصال القمر عند انفصاله
من الشمس عند الاجتماع والامتلاء بسعد قوي او مقبل الى الوتد
ورب الاجتماع والامتلاء كذلك وليكن بعد ذلك النحوس ساقطة عن الاوتاد
والنيرين وسهم السعادة وصاحب القمر فان ذلك اذا احكم على ما حددنا
على سهولة الكرا احتلاه الماء وكثرة المنافع بذلك الماء فله للحصر به
وسلامته وسلامة المراكب السائرة فيه وطول بقائه
[illegible] قال الكندي وينبغي ان يكون في عمل الدربات والمسناة
الطالع الاوتاد ثابتة غير زائلة مستقيمة وليكن الطالع لذلك برجا ارضيا

ادلون

او يكون وتد الارض لك والاوتاد نقيه من النحوس محضه بالسعود سيما ان يكون الزهرة
في الطالع او في الرابع وهو ارض ويكون القمر في برج ارضي مائل في الشمال وان امكن
فيها ان يكون في حظوظ مقبولات سعود شرقا وكذلك على المستنبطات كمثل الرياضات
اللواتي من مستنبطات الماء [illegible] قال واليس و
دوروتيوس وغيرهما من العلماء في فتح افواه الانهار واجراء الماء فيها ليكن ذلك
والقمر تحت الارض في المكان الخامس او الثالث من الطالع وهو بري من نظر
المريخ ولا تكلم من نظر زحل من التثليث والتسديس وليكن رب بيت القمر ناظرا
اليه وليكن اتصال القمر بالسعود والسعود لها قوة فيه وليكن الكوكب الذي يتصل
به القمر في برج ثابت او في برج ذي جسدين فان قدرت ان يكون المشتري
في وسط السماء وليكن زحل به شرقيا مستقيما السير في الحادي عشر من الطالع وليكن
زحل بما قدرت عليه في مثل هذا الباب ناظرا الى الطالع من التثليث او التسديس
فان العمل به دليل النمو والقوة في هذا الباب واحذر ان يكون النحسين في وسط
السماء فانه يجانس ان صار القناة منظم الشدة وغير ذلك اذا كان القمر في برج
شطري مثل السرطان والاسد والعقرب والحوت . [illegible]

اذا اردت ان تغرس غرسا او تزرع زرعا ما يحصد في سنة فليكن
ذلك والقمر في البروج المنقلبة وليكن نقيا من النحوس بعيدا من الشعاع متصلا
بالسعود ويكون في الجدي والسرطان والسنبلة والحوت ايضا صالح وان كان
الغرس الذي غرست من الاشجار مما يريد ان يبقى سنين كثيرة فليكن ذلك
والقمر في البروج الثابتة وخاصة الثور والدلو ويكون زحل في مكان
صالح في احد الاوتاد في موضع له شهادة او مزاعم ويكون له حظ في الطالع

والقمر ويكون الطالع احد البروج التي ذكرت اذا كان فيها القمر ولا كمل القمر والطالع
من نظر السعود والكينونة والمقابلة والمربع والتكثير واحذر المريخ ان لا ينظر
الى الطالع ولتكن المشتري ناظرا الى زحل من التثليث او التسديس ويكون
المشتري واقلا في ... فانه ابرد ما يكون باذن الله ... المحبوب
بالسنبلة ... والحبوب ... والشجر ... والمزرع ... السنبلة
ونحو ذلك ... ويحتاج الى ... قول ذوروثيوس
... اذا اردت طلب مودة او
مصادقة ... القمر مقبولا من الزهرة من التثليث وافضل
ذلك من ... ان ... امر ولتكن ان يصير الزهرة
... القمر ولكن القمر مقبولا من المشتري او من
صاحب ... اي كوكب كان من ... او التسديس او مقابلة فان
غير ذلك ... القمر ... الزهرة وان كان المسعى
بالكسب ... سهم السعادة في ... الطالع وان كان المودة للسلطان
في وسط السماء وان كان المباحرة في السابع وان كانت المسعى لسبب
المعاشرة في الرابع وان كان لنفس الكسب للمعاشرة والكثرة مع الطالع
وان كانت الصلات والهدايا في الخامس وان كانت المانع لمعنى
الدين والعلم في التاسع وان كانت الامور المرجى في الحادي عشر
واجعل سهم السعادة مسعودا مقبولا من موضع قوي وكذلك صاحبه وان كانت
المسعى ... وما اشبهها فصير المريخ مقابلا لرب الطالع والقمر منها
لهما من نظر مودة وان كان من ... القبول من زحل مكان المريخ

وان كان من الحساب والكتاب والاداب فمر القبول من عطارد وان كان من الملك الاعظم فمر القبول من الشمس وان كان من القضاة واهل الدين والاشراف فمر القمر مع المشترى وكذلك ان كان الطالب لرامه من التاني اثنى عشر بابا من الفلك فمر القبول من صاحبه اعنى قبول القمر والطالع وسهم السعادة وسهم المال وصاحب القمر ورب الطالع ورب الرابع بالسعادة من النحوس والقوة فانها دلايل الحاجة

باب التزويج قال دوروثيوس اذا اردت ان تعمل لامر التزويج فاصلح الطالع والاوتاد والقمر والزهرة واصلح مواضعها ثم انظر من الطالع وربه والشمس للرجل وذلك من برج السابع وصاحبه والزهرة للمراة وسهم السماء والقمر لما يكون بينهما من خير وشر ومن وتد الرابع للمهر وسهم الكوكب المنصرف عنه القمر للمبتدى بذلك التزويج ومن الكوكب المتصل به القمر لعدمه القمر انعكس لصلاحه وفساده يدل على صلاح الزايد وفساده وربما كان وجه القمر ينظر اليه النحوس والزهرة مع المشترى فان ذلك يدل على نصب شر بعد ذلك يصلح ولصلحه فرح وسرور وسعة وخير وان كانت الزهرة مع المريخ وزحل ينظر اليهما فان المراة لصاحبها فضيحة وعجوه وان كان القمر فى البروج شمسيا فانها المعاش جميعا بلا وشده وان وجدت عند التزويج عطارد ينظر الى السعود فانه يدل على انه يكون بينهما ولد سريعا وان وجدت القمر والزهرة فى برج منقلب فانهم عن التزويج لانه يدل على انه لا يطول فرحها ولا يدوم لذتها وان زوج فان المراة يكون زانية ترفى على فراش ذلك الرجل اذا نظر اليها المريخ او زحل وان كان التزويج والقمر فى كمال فلا خير فيه وان كان فى اول السعد اداوه فان المراة تحكم عليها كحكمه

ولكن ان كان في وسط الثور فصالح وان كان في النصف الاول من الجوزا
فلا خير فيه والنصف الاخير جيد غير ان المراة والزوج لشفقان على
اهلها ويسدر انه كثير مال الغرما وان كان في السنبلة فان المراة قد كان
لها قبل ذلك زوج وهي ثيب ولكنه جيد وان كانت عذرا فلا خير فيه
لان البكر يدفن زوجها سريعا والله اعلم فان كان في الميزان فان
الاملاك فيه جيد سوانق والنكاح لا خير فيه سيما للثيب وان كان
في العقرب في العشر الدرجات الاول فهو جيد للبكر لان المراة يكون
صالحة حاسعة في العشر الاواخر لا خير فيه لانه لا يدوم لها لذاتها وربما
زنت المراة بالعبيد وان كان في القوس فان الروج فيه وسط في
الكسب كثيرة ولكن باحر وركه خير لان المراة يكون جالها عظيما في نفسها
وفي الجدي لا خير في درجاته الاول ووسطه واخره جيد لانها يكون
حاسنة والثيب افضل من العذارى قليل الولد وفي الولد كسب فيه
الروح لان تلك المراة يكون كثيرة العلم وسيما النكاح وفي الحوت جيد لان
المراة يكون صالحة الا انها يكون سليطة تستقبل زوجها ابدا بالصخب
والدا وانظر في الطالع وكينونته في البروج على ما وصفت من كينونة القمر
ان شا الله بعض الحكما اجود ما يكون الروج ان يكون الطالع
والقمر في البروج التي على صور الناس ويكونان بعيدين من النحوس ونظرها
مقبلين من السعود او منظورين اليها السعود فان ذلك اجود ما يكون ولا
يجعل الزهرة مع النحوس او ينظر اليها النحوس واخير ذلك ان يكون في
بلتيها وحدود السعود والمشتري ينظر اليها والى القمر وافضل ذلك

ان يكون المشتري

الا يكون المشتري مشرقا على الربع اليمين للزهرة في العاشر منها ويكون الزهرة عند ذلك
بشرفه على الكرسي العاشر لانه قد صار المشتري ناظر القرن فاذا اتفق ذلك دل
على كثرة الاولاد وساير الزيارات [illegible] النظر في مسد الزوج ان
يجد من الذنب لا يكون في بيت الاولاد وحده لانه يدل على الكرو والتردد او
والقرح الفرح والسرور ولكن الزوج ايضا اذا كان المشتري والزهرة والقمر
ينظر بعضها لبعض واجود ذلك ان يكون في بروج كثيرة الاولاد مثل السرطان
والسنبلة وان نظر الراس الى الزهرة فانه يدل على الولد عند قرب السعود
على تلك النحوس وينبغي لك ان تنظر في امر الزوج الى مولد المراة والرجل
اذا وجدت في مولد ما سعد في وسط السماء فانه يدل على انه اول لما في
سنيهما من روحهما وان كان برج وسط السما ما سعد كثير الاولاد فانه يدل على
انه كل من اول شهر الذي يدخل بها زوجها وان وجدت في مولدهما سعدا
في مكان واحد دل على صاحب كل واحد منهما صاحبه وان كان الزوج والزهرة
في بروج ذكر والمشتري في برج انثى فان ذلك الزوج للرجل خير منه المراة
[illegible] في ابتداء الشروع ابتداء ذلك الزوج مستقيم [illegible] برج
الاولى التي هي الطالع والسابع و برج القمر ورب الزهرة وصورة رب الطالع
ورب السابع مودة مولا ومن القمر ورب السابع وصورة السعدين في الاولاد
والنحسين ساقطين وصورة رب بيت الولد وعطارد متصلين بالاولاد
سعود من احسن من النحوس وصورة الكاسر وخاصة عطارد في برج
كثير الولد والعدد وكثرة الصور وما اسعد الرابع والزهرة وسهم السعادة
وسهم المال واجعل القمر متصلا بعد الاجتماع والامتلاء الذي كان قبل

الابتدا بسعد وصاحب السعد كما وصفت فافهم ذلك واعمل به [illegible]
اذا اردت حال خير دفنه ان يكون القمر في الطالع في برج ذكر وشكل
الشمس واحذر ان يكون في الطريق المحترقة وان فسد طريق القمر فسد البدن
ولم ينتفع به بعد ذلك وليكن سليما من النحوس والاحتراق وان فسدت
الزهرة فسدت الارض وفي وقت طلب الولد اذا كان الطالع والقمر
والبيت الخامس بعيدا من النحوس ويكون الساعات التي تطلب فيها الولد اذا
ويكون الطالع في الميزان في برج ذكر وخاصة الميزان لانه يكون وسط برج
كرة الاولاد ويكون في الربع الاول من النهار ويكون ذلك الرجل
المعتمد صحيح البدن والساعات افراد وليكن الاجتماع في موضع لطيف طيب
الرائحة ويكون المرأة طيبة النفس ولا يقع عينها على احسن من يراه وليطرح في ذلك
الوقت في نفسها احسن الصور لو هي تمثلها ان ذلك الآن وقد
بين يديها وهي تنظر اليه واعتقد وهمها على ذلك فانها ترزق الولد على
احسن ما يكون واجله ان شاء الله باب لوقت الرضاع قال الكندي خير
الاوقات لطلب الرضاع ان يكون القمر مماسا للزهرة ويكون الزهرة غير
راجعة ولا محترقة وان يكون منحدره افضل ما يكون نزولا وليكن طالعك
الرضاع والقمر بعيدين من النحوس والاحتراق متصل بالسعود فان هذا
اجود ما يكون ان شاء الله [illegible] في الفطام قال ذوروتيوس خير اوقات
الفطام ان يكون القمر ناقص النور بعيدا من الشمس بتسعين درجة
وليكن متصلا بصاحبه وليكن الطالع وصاحب القمر في برج من بروج
الاناث وليكن الطالع [illegible] سعد ما خلا الزهرة فانهم كرهوا ان يكون

الفطام

الطالع والطالع بيت الزهرة لان الزهرة يدل على ان امر البعل ولا غيره فافهم [illegible] اذا اردت ذلك فليكن القمر ناقص الضوء هابطا في الجنوب والعرض والميل او باحدهما وليكن ينظر الى الزهرة والمشتري والطالع وصاحبه ايضا ينظر الى هذين الكوكبين واجود ان يكون الطالع والقمر في بروج اناث مستقيمة الطلوع فان ذلك اجود [illegible] اذا اردت الختان فاجعل القمر متصلا على الزهرة مقبلا بالمشتري واجعل على الطالع وربه الزهرة والمشتري من نظر من التثليث والتسديس وان لم يجب لاجل وقوع هذه الكواكب فليكن رب الطالع صاعدا والقمر في البروج الشمالية وكذلك صاحبه واحذر ان يكون المريخ في الوتد والطالع والقمر في التثليث والتسديس لا بأس [illegible] اذا اردت تسليم الولد الى الكتاب او التعليم ان يكون الكتابة او الحساب او غير ذلك من الادب والعلم فليكن الطالع وربه بريئين من النحوس ورب الطالع في وسط السماء او متصلا بالسعود او يكون مقبلا بالطالع والقمر مع عطارد والقيام من النحوس وليكن عطارد شرقيا مستقيم السير ولا يكون القمر محترقا ولا في الوبال واحذر ان يكون القمر في البيت السادس او الثاني عشر فانه ردي جدا واجود ان يكون البرج الطالع من البروج التي على صورة الناس في البروج الانسانية وهي الجوزاء وتثليثها والسنبلة والقوس [illegible] اذا اردت ذلك فليكن عطارد شرقيا مستقيم السير

من النحوس والاحتراق ويكون القمر في الجوزا او مثلثاتها ويكون متصلا بعطارد
بريا من النحوس وليكن رب الطالع وسط السما متصلا بالسعود مقبلا الى
الطالع بريا من الاحتراق والنحوس وليكن الطالع من البروج التي على صور
الناس لتمام النحوس واحسن القمر في السادس والثاني عشر ان شاء الله

في تعليم السباحة زعمت العلما انه ينبغي لمن اراد تعليم السباحة ان يجعل
الطالع والقمر احد هذه البروج وهي الجوزا والسرطان والسنبلة والقوس
والحوت ايها اتفق وان يكون ارباب هذه البروج بريئة من المنحسة
والاحتراق ومن عقدة الراس والذنب وانما اختاروا هذه البروج
للسباحة لان لها شبه الاجسام السابحة ولها من اقسام البدن ما
يشبه السباحة والجوزا برج ذو جسدين روحاني وله من قسمة البدن
اليدان اللذان لهما فعل السباحة والسرطان هو منقلب شاكل
لطبيعة السباحة وله من قسمة البدن الصدر الذي به يرجع السابح وتعلمه
والسنبلة برج ذو جسدين وبيت عطارد الذي هو الدليل على تعليم
الصناعات وله من قسمة البدن السرة التي هي وسط وربما يكون حركة
اللولو السفل من البدن والسباحة والقوس برج ذو جسدين وهو
دليل على تعليم السباحة والفروسية وركوب الخيل ورمي النشاب و
له من قسمة البدن الفخذان اللذان بهما عمل السباحة والحوت اللولب
اردت شيا من ذلك فاجعل الطالع والقمر في هذه البروج
على ما ذكرت انفا ووقت تعليم ذلك من دخول الشمس وبلوغها الى درجة
من الجوزا الى بلوغها من السنبلة الذي هو بلدة اشد وخير ذلك

تعليم

فى تعليم الساحر اذا كانت السعود فى الطالع والقمر مع السعود او فى اوتاد
الطالع او اوتاد القمر والسعود وان يكون القمر متصلا بالسعود من التثليث او
التسديس وجيد ايضا اذا كان القمر متصلا بعطارد وهو برى من النحوس والاحتراق
فى ترتيب المجلس اذا اردت المجالس دليله فاجعل الطالع والسابع لرب الوليمة
الى فى لمن هو ملك على الشارب ووسط السما للبنيان يعنى المقتدر والحادى عشر لمن
عن يساره والتاسع لمن عن يمينه والرابع للخادم والخامس لمن ياتى بالشراب والنزل
والثالث لمن لوم ذلك … والقمر دليل المجلس وصاحبه … المجلس وثانى القمر للعد
اصحاب مثلثه الاول من الطعام والثانى للشراب وصاحب مثلثه القمر الاول للخادم
بدو المجلس والثانى وسط المجلس ووسط سماء القمر لمن يستمع به اهل المجلس من غناء او لهو
والسابع من القمر لمن يجلس عند الغرفة فالرابع للموضع الذى يكون فيه والحادى عشر من
القمر للوش والسادس من القمر للآلات والثالث من القمر لمن يحضر فى ذلك المجلس
من مبتدا مجلس … والحادى عشر لمن يزين به المجلس … والثانى عشر من القمر
لآخر ذلك المجلس وما يكون فيه من … والتاسع من القمر للموضع الذى
يعمل اليه من ذلك المجلس والثامن من القمر للكنيف والحمام والمغتسل وما اشبه
ذلك فكل واحد من هذه المواضع رايته سعودا كان فيه الصنع جيدا محمودا على قدر
السعود وقدر قوة صاحبه وما رايته منحوسا فعلى قدر ذلك حل فيه من النقص والفساد
والعذر على قدر المفسد وحاله من الفلك وما كان حسنا فحسن وما كان قبيحا فقبيح
والحسن وما شاهدته الزهرة ولا سيما والنفع النافع ما شاهدته المشترى ولا سيما
الضار المفسد ما شاهده زحل ولا سيما والحرق الضار السريع الزوال ما شاهده
المريخ ولا سيما والحكم المبنى الجيد المصيب ما شاهده عطارد ولا سيما اذا كان

سعودا ومن ذلك اذا كان منحوسا والناظر المكثرين ما شاهدته الشمس والابرو كك
القمر الا انه دون الشمس والاشراف ما كان دليله في شرفه والاحسن ما كان دليله
في هبوطه والذي يلحقه المضادة ما كان دليله في ضد بيته فان كانت الزهرة رب
اوتاد الثريا في وسط السماء كان في المجلس لهو حسن وان كان المشتري مكان
الزهرة كان فيه تناول وكرم وان كان عطارد وهو مسعود كان فيه قول حسن
وما كان بالضد فبالضد وان كان رب الطالع عند توجهك الى الوليمة منحوسا بالمريخ
لم تؤمن على المتوجه اليها الناظر فيها تلك الشر المرئي من الجراحات والمهلك
ان كان رب بيت الموت وان كان عطارد وهو في مزاج المريخ اسمع ما يكره
ويهدد بالشر وان كان زحل اجابه الانذار والتكلف وان زحل رب
السادس ما له المرضة على قدر الموضع الذي هو فيه ما الف القمر وعلى قدر بعده من الفلك
لكون السبب من ذلك السعي وان كان المشتري مكان زحل ما له خير وفائدة
ناضرة على قدر حال المشتري ومكانه وبعده من الفلك وان كان مكان
المشتري الزهرة ما له السرور واللذة والزينة على قدر حال الزهرة وموضعها
وبعدها من الفلك وان كانت الشمس مكان الزهرة ما له البخل والعكس والاصلاد
لقوله واستمتاع امره وان كان القمر منحوسا افسد مجلس القوم وولهتهم ودخل
عليهم الافة على قدر النحس وان كان سعودا كان مجلسهم سارا حسنا على
قدر سعادة القمر وقوته وان كان باقي القمر مسعودا كان عند ادمهم محمودا
وكان رب مثلثه باقي القمر احمد من الثاني كان الطعام احمد من الشراب
واصلح وان كان رب مثلثه باقي القمر احمد من الاول واسعد كان شرابهم
اصلح من طعامهم وايهما كان سعدا دل على السعادة فقل في جميع ذلك ان كان

الدليل

الدليل سعدا فسعدا وان كان نحسا فنحسا في قضاء الدين اذا اردت ان تستقرض
قرضا او تدين دينا فليكن ذلك والقمر في الاسد او الدلو او الحوت او العقرب
او القوس وليكن القمر ناقصا في الضوء ينظر اليه المشتري والزهره وعطارد
اجود ذلك ان يكون المشتري والزهره وعطارد ينظرون الى الطالع والقمر
انظر من الطالع لصاحب الدين ومن السابع للمقروض الدين ومن عطارد والقمر
لحال الدين فاذا كان القمر في ساعده السعود فاقض الدين وان نظر اليه
النحوس فلا تقضا للدين الا بشره ولكن اذا كان عطارد ينظر الى زحل
فان ذلك الدين يكون فيه تاخير واختلاط وان نظر المريخ الى عطارد فانه
يكون في ذلك الدين شر وقتال او خصومة وان وجدت القمر تحت الشعاع فان
الذي امرتك ان ينظر الى القمر فانظره الى الشمس وان كان القمر في الطريق المحترقه
وهي الميزان والعقرب وكان مايلا الى الجنوب او كان في اول درجات الاسد
والجوزا او القوس وكانت هذه الدرجات هي التي لم نذكرها في هذا الباب فانه
[illegible] قال دوروثيوس ليكن ذلك والمشتري والزهره
في الاوتاد وخاصه وسط السماء وبعد التربيع وليكونا ناظرين الى القمر وافضل
ذلك ان يكون القمر في الثور او في الثلث الاخير من الجوزا او الثلث الاول
من الحمل او السرطان اجود وفي السنبله وسط وفي العشر الاول من الميزان جيد
وثلثاه الاخير ردي لا يصلح للبروج الا البحر العقرب وسط القوس ردي ثلث الجدي
الاخير جيد الدلو وسط الحوت صالح اذا كان فيه السعود وليكن الشمس في
مثلثه السعود والقمر زايد في الحساب والضوء في مدا السعود واحذر ان
يكون المريخ ينظر الى الطالع او القمر واحذر ما يكون قد يدرت عليه ان يكون

النحسان فی اوتاد الطالع او فی الا والزوایا ولذلک فاحذر علی القمر من المریخ فی
اول الشهر ومن زحل فی آخره واحذر علی القمر من المریخ بالنهار ومن زحل باللیل
فی ابتداء السفن ینبغی فی ابتداء السفینة ان یصلح الطالع والاوتاد ویکون برجا
ثابتا مستقیما والاوتاد غیر زائلة والقمر ورب الطالع اعلیها السعود وخصوصا
فی وسط السماء السعد قوی فی التشریق والخطوط وسرعة السیر ویکون القمر فی
سیره الاعظم ویکون غالبا فی اکثر تعاور رب الطالع تعاسر النحس فان
المریخ اذا کان فی وتد من الاوتاد تحس القمر ورب الطالع او احدهما احرق
السفینة سیما ان کان فی برج ناری وان کان فی برج ارضی انکسر
لحک او ما اشبه ذلک وان کان فی برج مائی غرق لبرد شیاه
قسمها وکذلک ان کان زحل مکان المریخ فعل افعاله الا انه اذا کان فی
البروج الاسعد کان غرقها وفسادها بالنصوص والعدو فاما سعادتها
فان کان ذلک بالمشتری من وسط السماء طالت سلامتها وسلامة من
یرکبها او کثرت الارباح من فیها والمنافع وان کان السعد الذی من وسط
الزهرة طالت سلامتها وسلامة من فیها لان المشتری فی ذلک
اقوی فی الزهرة یدل علی کثرة السرور لاهلها وسمحا بالعواید واللهو
الطرب وینبغی ان یصلح الاجتماع والاستقبال کما وصفنا فی غیر هذا الباب
ویکون اتصال القمر بعد انفصاله من الشمس او مقابلتها بسعد قوی و
یصلح رب الثانی وتعیزه مقابلا لرب الطالع فی الطالع او وسط السماء
فیصیر رب وسط السماء ان یکون من شرفه قویا فی الموضع الذی هو فیه
ویسقط النحوس عن الاوتاد والنیرین ویجعل عند ذلک سهم السعادة

فی ان

وينظر محمود بن القمر [illegible] قال دوروثيوس اذا اردت طرح السفينة
في الماء فليكن ذلك والمشتري والزهرة ناظرين الى النيرين والطالع والقمر
عطارد واحذر ان يكون النحوس في اوتاد الطالع حذرا شديدا او في النيرين
خاصة او في البروج التي لطرح السفينة في الماء اذا كان القمر في الثلث الاول
من الحمل فانه جيد وكذلك الثور وسط وثلثي الجوزا الاخير جيد والسرطان احمد
والسنبلة وسط والثلث الاول من الميزان جيد وفي العقرب وسط والثلث
الاخير من الجدي جيد والقوس والحوت رديان الدلو وسط فهذه البروج التي ذكرت
لك اذا كان القمر فيها ولم ينظر اليها سعد ولا نحس فانها يدل على ما وصفت و
خير ذلك اذا كان مع السعود او نظرت اليه من هذه البروج التي وصفت
[illegible] في ابن جميع ذلك كان السفر فليكن ذلك والقمر والطالع في
البروج الثابتة فليكونا مسعودين وليكن القمر بعيدا من المناحس والسعود بعيد
من الشعاع وليكن الزهرة والمشتري في اوتاد الطالع واوتاد النيرين فان
ذلك اجود ما يكون فان لم يمكن ذلك على ما وصفت فاجهد ان يكون الزهرة
والمشتري في الاوتاد وخاصة وتد الطالع ووتد وسط السماء واعلم ان
ساعة يدفع فيها السفينة يدل على ما يصيب تلك السفينة واركابها من
ذلك من يدخل واحد واحد الى السفينة فافحص عما ترى من نظر السعود والنحوس
[illegible] قال بطلميوس اذا اردت سفرا فاصلح القمر ورب بيته
والطالع وزين رب البلدة التي تريد ان تاتي ورب البلدة فان لم تقدر على ذلك
فاصلح القمر وحده والطالع وان قدرت ان يصلح رب الطالع فافعل فان
ذلك لم يدع ما ينبغي صلاحه الا قد اصلحت فان لم يقدر على ذلك فاصلح القمر والطالع واسقطهما

عن النحوس واعلم ان نظر النحوس الى الطالع للمسافر اهون من نظرها الى القمر
لان القمر خادم للاسفار اعظمها القمر اذا اصلحته او فسدته وان كان الطالع
والقمر متصلين بالمريخ في اول السفر من المواضع التي وصفت لك في زحل
والسعود ساقطة عن القمر والطالع فان ذلك المسافر لا يسلم من اللصوص والسلطان
والنار فاحذر مواضع هذه النحوس على الطالع والقمر في ابتداء الاسفار واما
امر البلدة التي تقصدها واجعل فيه سعدا في اصل مخرجك واجعل ربه في موضع جيد سليم
ولكن ربه سعدا فان لم يقدر على ذلك فاجعله نحسا ولكن في موضع سليم صالح
فان كانت البلد التي تسير اليه نحس او ربه نحسا وهو في موضع شرقي والسعود
ساقطة فان ذلك المسافر يخاف عليه الحبس في تلك البلدة والامراض والسجن
وان كانت السعود مستظهرة على النحوس الطالع الى البلدة فاصلح مدخل البلده ولا يصيبه
قال [illegible] وانا اقول ان السعد اذا كان في ابتداء السفر في التاسع دل على
سرور المسافر في الموضع الذي يسير اليه وافادة ربح ولكن يكون ما يصيب مع
ذلك لغيره ولا له وان كان السعد في الطالع كان ما يصيب من خير في سفره له خاصة
دون غيره قال بطلميوس فان كان المسافر يريد التجارة في تلك الناحية فاصلح
الثاني من الطالع من مخرجه واجعل في الثاني من الطالع سعدا قويا فانه لا ربح مع
ذلك اذا اراد التجارة واجعل ربه في تربيع او تثليث او مقابلة ولا سيما
ان كان تحت الارض في الرابع من المخرج ولكن القمر ابدا في الخامس من الطالع
فانه اذا كان مسعودا في الخامس كان اقل لغم المسافر في سفره واصح لجوارحه و
اكثر لمادته واقل لاعتلال جسمه واسلم لمقابلة واسهل لطريقه من كل مكروه
وقد جربه الاوائل في الخامس واثروه وكرهوا في الرابع من الطالع في المدخل

فان

فانه يخاف من ذلك على صاحب المدخل الهلاك في ملك البلد فان لم يكن الهلاك
ونظرت اليه السعود خيف عليه طول المقام فيها وان سلم لمكان السعود وذكروا
جميعا ان القمر مكروه في الطالع المخرج والمدخل وقالوا يخاف على صاحبه من ذلك
المرض والتعب في بدنه ومال ابن ... النظر الى اتصال القمر درجة بدرجة ودقيقة
بدقيقة فان كان اتصاله بزحل او المريخ خوف ما حذرته فانه مذموم وان كان
اتصاله بالسعود فاحمده واغتبط به وان كانت مشتركة فيه من برج مشترك فانظر بما
يبدأ القمر فان بدأ بالاتصال بالسعود ثم زال عنها واتصل بالنحوس
لم يتصل بعد ذلك بسعد فان اول العمل يكون سهلا واخره عسرا مكروها وان كان
متصلا بالنحوس ثم زال عنها واتصل بالسعود ثم لا يلقى بعد ذلك نحسا فان اول
ذلك العمل يكون عسرا ويكون العاقبة الى ما يحب بسترى ذلك العمل ان كان
سعيا لبعض من حوائج فاعطها على قدر حصصها باذن الله تعالى ومن اصلح
امر السفر ان يطرح بالبيت السفر لكون سعيدا فان لم تقدر على ذلك فاجعله
في موضع ناظر الى بيت السفر من التثليث او من الاوتاد واجعل رب بيت
السفر خاليا من النحوس ومما ساقطا عنه فان اعياك بيت السفر فاصلح بيت
الثالث من الطالع وربه ورب بيت السفر فان بطليموس ذكر انه اذا اصلح
الثالث وربه ورب بيت السفر والسفر صالح الا انه يكون في ذلك السفر بعض
التعب في البدن فاجعل القمر ان قدرت في التاسع مسعودا وليكن رب التاسع
مسعودا واسقط عنه النحوس فان ذلك يدل على امن المسافر في سفره وذلك مع
سلامته من الخوف والله اعلم ... الينا لا تسقطن رب التاسع من
مناظرة القمر ابدا ان قدرت على ذلك فان كان رب التاسع نحسا ذم العودة

على غير ذلك فاجعل له سهما او اجعل القمر متصلا بالسعود فانه يكون باذن الله تعالى
نجح سفره رب التاسع ويكون الامن من الخوف غير ان التعب على البدن لازم
منه جدا واجود الامور ان يضع القمر في الخامس مسعودا فان اضطررت الى ان يكون
رب التاسع فاجعل القمر في التاسع او الثالث ولكن مسعودا
[illegible] لك قل ان [illegible] مسئلة هل يكون كذا
ام لا فان رأيت السفر كائن واستقبله في ذلك الوجه خيرا فاجعل رب
الطالع وسط السماء المستقبلة الى العلها او سلب الرجاء فانظر غيره وحك
الى الزهرة فان نظر بعضها الى بعض ولم ينظر الى الطالع فانه يدل على حج
وسط ابينا وان نظرا جميعا الى الطالع ولم ينظر بعضها الى بعض فانه يدل
على زوج وسط ابينا فانه لم ينظر بعضها الى بعض [illegible] الى الطالع فانه يدل
على انقطاع الزوج وربما مات في سفره فان كانت الحجج في ولايته فاجعل
وسط السماء [illegible] الطالع وان [illegible] التجارة او طلب خير فاجعل بيت
الرجا المستقيم طالع الخروج فانه اجود ما يكون واذا اردت سفرا فاجعل
الطالع للطريق والبلدة التي يريد زمنها والسابع من الطالع للبلدة
التي يسافر اليها والعاشر للعمل التي يطلب في تلك البلدة ووتد الارض
عاقبة ذلك واحذر القمر ان يكون منحوسا او تحت الشعاع او في السادس
او في الثاني عشر من الطالع فان كان سعدا في الطالع دل على انه يكون صلاح
في جميع الاحوال المسافر واذا كان في وسط السماء سعدا دل على نجاح
العمل وتمامه واذا كان في السابع من الطالع سعدا دل على انه يكون له قبول
في تلك البلدة ويصير الى فرح وسرور ورزق وقضاء حوائج واذا كان سعدا في

وتد الارض

وتد الارض دل على تمام الحاجة وحسن العاقبة واما كان يكون الشمس عند خروجك
في تربيع النحوس او مقابلتها فانه ردي جدا فان وجدت السعود في مقابلة او تربيع الشمس
رجع سليما صحيحا رابحا قد قضى حوايجه وان كانا نحسا دل على ابطا الرجوع من ذلك
السفر ولا يرجع منه حتى يدخل كوكب سعد في البرج الذي فيه النحس ويصير في تلك الدرجات
التي كان فيها النحس ويكون القمر مع السعود او في تربيع السعود او مقابلتها وقالوا
حيل لمن يريد السفر في البر والبحر ان يكون القمر بعيدا من النحوس ناظرا اليه المشتري
والزهرة وخير ذلك اذا كان في تربيع المشتري او الزهرة وكذلك ان
قدرت ان تجعل الشمس على هذه الصفة فاجود ان يكون السفر والطالع يكون
السعود ناظرة الى الشمس ويكون القمر مع عطارد وسعودا غير منحوس فانه جيد
واخبث ما يكون النحسان اذا كانا منحوسين في الاوتاد الاولى والمريخ في
البر اشد ضررا من زحل وزحل في البحر اشد ضررا من المريخ وحلهما
واشد وامرها اذا لم ينظر اليه المشتري والزهرة ١١ ٢ ١ ١ ١ ١
والماء اذا اردت ان تنظر لمن يريد ركوب الماء والفرس ساعة يدخل السفينة
فاقم الطالع والاوتاد على ما وصفت فانه لا يخفى عليك منه شي وتنظر الى
السفينة وما يصيبها من الساعة التي يرفع فيها السفينة فانك تعرف ما يصيب
تلك السفينة فاجعل لمن يريد السفر في الماء القمر في البروج الرطبة النقية من النحوس والنظر اليها
واحذر ان يكون فيها ما قدرت على ذلك فانه يدل على شدة الهلاك وان نظر
اليه شي من السعود حيث ما كان من بحر او بر فانه يدل على السلامة والفرح وحسن العاقبة
والبروج الرطبة التي تفضل فيها القمر للسفر في الماء اذا كان القمر في الحمل او في
النصف الاخر من الجوزا او السرطان كله والثلث الاول من الميزان جيد والثلث

الاخير ردي العقرب كله صالح الجدي الثلث الاخير جيد الدلو كله وسط فافهم
ذلك واعلم به [illegible] ان كنت مسافرا في الماء فاحذر زحل وشرا شهادة ان
يكون في برج الماء بحكم من طالعك او القمر ويكون القمر متصلا به ولا تقبل
بعده لسعد قوي وان سعد قوي نظر الى القمر مع زحل ولم يكن من ذلك الفر
دا فان السعد يدفع باذن الله كثير شر زحل من الغرق الكثير والمضرة الشديدة
ان شاء الله ولكن يدخل على المسافر خوف شديد وهول ولا يكون له عاقبة
رديه لقوة السعد فاحذر ان يتصل القمر مع النحس في الاسفار او ينظر اليه من
تربيع او مقابلة [illegible] قال بطلميوس اذا اردت سفرا برا
لا يلقى فيه احد وتطلب سلامة لا يريد ان يطلبه فاجعل القمر في ذلك السفر قد زال
عن الشمس وهو تحت شعاعها متصلا بسعد فانه لا يقدر احد ان يطلب صاحب ذلك السفر
واسقط النحس عن القمر سيما من الاوتاد وخاصة فانها مضر به اذا كانت في الاوتاد
[illegible] اذا اردت ان تختار لدخول الرجل او تحويل
من دار الى دار او دخول عامل على سلطان فاجعل الطالع والاوتاد
ورب الطالع سليمة من النحوس والاحتراق ويصلح رب الثاني في الطالع او
وسط السماء او بيت الرجا واحذر ان يكون رب الثاني تحت الارض ساقطا
في السابع والرابع فان السابع يدل على المرض والرابع على الموت واحذر ان
يكون رب الثاني من البلاد الاول او يكون راجعا او تحت الشعاع فانه ردي
وانظر ان يصلح القمر في الدخول والخروج جميعا فان كان القمر عند خروجك
فاسدا او لم يقدر على اصلاحه فاسقطه واسقط النحس الذي في ضده وقت
الخروج واصلح من دخلك الى البلد [illegible]

دو

[illegible] فان اردت سرعة رجوعه من البلد الذي قصده ولوث
منها رجع فاجعل رب الثاني عشر سريع السير زائدا في المسير مسطر سعد والقمر زائدا
في المسير والضوء زاحدهما متصلا بالسعود ويكون الكوكب الذي يتصل به القمر سريع السير
فان كان الداخل الى البلدة سلطانا فوى لرب وسط السماء ورب السمه واجعل
رب وسط السما في بعض حظوظه مع السعود او ينظر السعود ناظرا الى الطالع او الى رب
الطالع وقال بعض العلما واجعل في مبتدا خروجه الزهرة والمشتري في كل
مربعي الشمس واجعل القمر يلحق سعد به [illegible] متصل بالاخر زائد
في المسير والضوء او احدهما فانه يسرع الرجوع في سلامة وخير فان اردت ان
يعرف متى يرجع المسافر والعامل من سفره فانظر الى الشمس متى يبلغ تربيع مواضعها
في الخروج او المقابلة او يبلغ القمر هذه المواضع فانه عند ذلك يدل على رجوع
من سفره وخبر ذلك [illegible] او بلغ القمر او يبلغ الشمس الى هذه الاماكن ورب
الطالع او ابتدا بشكله او يلبع منه فانه عند ذلك يرجع الغائب فان اردت
ان تعرف كم يكون مقامه في تلك البلدة فانظر الى ذلك من الطالع والقمر
ايضا بالكواكب من الاوتاد او مايليها من البروج الثابتة والمنقلبة و
ذوات الجسدين فانها الكاف لا يخفى عليك من ذلك اذا علمت لما وضعت
لكل شي [illegible] اذا اردت ذلك فاجعل القمر في الجوزا او
الميزان او القوس او الدلو في البارد والحمل النصف الاول وذلك لان
فيه النسر الطاير ويكون القمر سليما من النحوس وكذلك الطالع ورب سليمين
من النحوس [illegible] اذا اردت ذلك فاجعل
القمر في الجوزا والسرطان والاسد والثريا لانه فيه السبع ويلتوا القمر

ذا الطالع ورب برج من النحوس [illegible] قال الحكيم اذا اردت الصيد فاجعل
رب الطالع قويا مسعودا في احد الاوتاد ورب السابع ساقطا منحوسا بالمريخ من
موضع قوي فان كان الصيد بريا فاجعل برج السابع من البروج الارضية ان
كان ذوات اربع قوايم وان شئت ان يجعل صاحبه مع نحوسته في برج ارضي فاما
فان كان من الطيور فاجعل السابع برجا هوائيا ورب برج الهوائي وان كان
الصيد مائيا فصير السابع برجا مائيا ورب في برج مائي مع نحوسته ايضا وكذلك
فصير الذي ينصرف عنه القمر مستقبلا والذي يتصل به ساقطا ضعيفا
منحوسا و[illegible] رب الطالع ورب الرابع سعودين قويين [illegible] وذكر [illegible]
[illegible] اذا اردت الخروج الى الصيد فليكن القمر في الثور
ومثلثاته وان كان من صيد البزاة فليكن من السرطان ومثلثاته و
الطالع برج ذو جسدين ورب في برج ذي جسدين في برج من بروج
البر واحذر ان يكون الطالع من بروج الماء وليكن اتصال القمر بسعود
منهم ينظر الى رب بيته ويكون زائدا في النور والحساب جميعا وقال
بعض الحكما اجعل الطالع من بيوت المريخ ان كان المريخ في تلك الايام
سليما من الاحتراق والرجوع المفتقر والا فاجعل رب الطالع
كوكبا شرقيا مقبلا الى الوتد واجعل رب السابع كوكبا منحوسا ويكون رب
الطالع ناظرا اليه وكذلك الكواكب المنصرف عنه القمر يكون ناظرا
الى الكوكب المتصل به القمر المنصرف عنه القمر مشرفا على الكواكب
المتصل به القمر فانه يكثر الصيد ويظفر به فان لم ينظر رب الطالع
الى رب السابع لم يوجد الصيد وهو علم [illegible] وكذلك [illegible]

اذا اردت

ان الحروب فاما صيد البحر فاخرج والطالع برج ذو جسدين وربه في المغرب ناقص
سنجد ولكن زائلا والا املت ما جاده ولكن القمر زائدا في النور والحساب
والذي يقبل به القمر قطعا والكيل في وتد فانه يدل على قوة الصيد
اذا اردت لعب الشطرنج والنرد واشباههم فانظر الى القمر في اي
درجة هو من المشرق والمغرب واليمين والجنوب وكذلك اذا اردت ان تعلم
من يغلب لان الغالب ابدا يكون الذي في جهة القمر فافهم ذلك ان شاء الله
ان اردت ان تطلب لعب الصولجان فليكن القمر
في البرج المنقلب واحذر الثابتة وذوات الجسدين وليكن القمر متصلا
بالسعود فان اتصل بالمريخ من موضع سكنه فلا باس به واحذر ان يكون
القمر ملتبسا بزحل واذا اردت ان تعلم من يغلب فانظر لها كما نظرت
في باب الشطرنج واجعل وجهك من مركبك الى الجهة التي فيها القمر وليكن
خروجك من المنزل ورب الطالع متصلا بالسعود او يكون في وسط السماء
او في بيت السعادة على حال قصيره فوق الارض بريا من النحوس والاحتراق
فانك اذا فعلت ذلك رايت ما احببت ان شاء الله
قال اذا كلت ذئبت اودار سيطان او شيء يوذي ان اردت اخراجه
مثل حية او ترى في البيت والدار ابارس و وزيد وذلك بالادوية
والرمي والطلب اليه في ذلك فليكن القمر والطالع في الحمل والثور و
الجوزاء والسنبلة والميزان والقوس من الجدي او الحوت ويكون احدهما
في الطالع ورب الطالع مقبل ناظر الى الطالع في نظر من المشتري والزهرة
واما السرطان والاسد والعقرب والدلو فلا خير فيه ان يكون طالعا

او يكون القمر فيها . اخذ الشعر اذا اردت ان يأخذ شيا من الشعر فليكن في
بروج ذوات الاجساد ما خلا السنبلة واحذر الثور والجدي وليكن القمر في
النور الحرث ولا يكون في برج ثابت ولا بأس بالحمل والميزان والجوزا
واحذر اتصال القمر بالمريخ في اخذ الشعر واحذر ايضا اتصاله بزحل فانه اذا
اتصل بزحل وكان في برج اذا كان في هذه الحال فلا تعالجه ولا تقربه
وقت الفصد قال الحكيم اما الفصد والحجامة فان فيهما اخراج الدم
ومعرفان بجوامع اما والذي فيهما فانه ينبغي ان يكون الطالع والقمر
في بروج هوائية او نارية مسعودين مقبولين في نورانيتهما وارباباهما
لذلك مسعودة ولا يوضع الحديد على العضو المنسوب للبرج الذي فيه القمر
وكذلك رب الطالع ومما ارجع على البدن الراس للحمل العنق للثور والكتفين
للجوزا الصدر للسرطان المعدة للاسد والبطن والعلل والاضلاع
السنبلة الحقوين وما يليهما للميزان الفرج والمثانة والكليتين للعقرب
الانثيين ومخرج الثفل والفخذين للقوس الركبتين للجدي الساقين للدلو
القدمين للحوت فاحذر ان يقع الحديد على عضو البرج الذي فيه القمر ورب
الطالع فان كان الغالب على من يريد اخراج الدم الاعتدال ففي البروج
الهوائية وان كان الغالب عليه الصفراء فالمائية ادفع لها من النارية و
الهوائية وان كان الغالب عليه البلغم فالنارية له ادفع له واحذر ان يكون
رب الثامن ناظرا للقمر ورب الطالع ايضا او اصابهما او ليكون في الاوتاد
واوفق ان يكون رب وسط السماء سعدا ناظر القمر او رب الطالع واحذر
ان يكون القمر في الرابع او صاحب الطالع تاما ما ينفصل به الحجامة من الوقت

وان كان اخراج الدم بالحجامة فاجعل القمر والطالع لبعد الاستلاء اعنى فى النصف
الاخير من الشهر وان كان الفصد فليكن الطالع فى النصف الاول من الشهر
مع ما وصفت من العلة [illegible] اذا اردت ان تحتجم وتخرج دما كثيرا فاجعل
القمر زايدا فى الضوء فى برج ذكر متصلا بالمريخ ولا تجد ذلك الا ان يكون
القمر منحدرا وليكن صاحب الطالع من المثلث او التسديس ناظرا اليه والسعود
ناظرة الى القمر واياك ان تمس العضو الذى فيه القمر بحديدة واحذر منه ان يكون
فى الجوزاء والثور والاسد ولا بأس بالسنبلة والبروج ذوات الجسدين
وان اردت ان تخرج شيئا من دما قليلا فاحتجم فى اخر الشهر واجعل القمر فى
الميزان والعقرب واحذر ان يتصل القمر بعطارد وزحل وان اما سوى ذلك
فلا بأس به وان اردت الفصد فليكن القمر فى الثور وهو الطالع او فى
السنبلة او فى الجدى او فى الحوت فلا خير فيه ولا فى سهل الظلمة حتى يفارق
القمر باثنى عشر درجة ولا خير فى الفصد والقمر فى الاجتماع واحذر ايضا ان
يكون فى الطالع او مقارنا للقمر او ناظرا الى القمر والطالع وكذلك الى ان لا ينظر الى
الطالع ولا الى القمر فانك ان قطعت شيئا بحديد او اصحت لعضو تحتاج
الى قطع مرة اخرى وكذلك ان يكون القمر ناقص الضوء ولا ينظر اليه النحوس
وفى الحجامة ان يكون زايدا فى الضوء لا ينظر اليه النحوس واذا كان الطالع
القمر له سلطان على ذلك الموضع من الجسد فلا يقطع وان كان القمر فى
برج ذى جسدين ومعه نحس فلا يقطع ولا ينزع الشوك ولا تحس العضو الذى
فيه القمر بحديد ولا بشراط ومثال ذلك اذا كان القمر فى الحمل فلا تعالج
الراس بالحديد وكذلك سائر البروج وخاصة العقرب لا تحس ابدا والقمر فيه سيما

ان ينظر الى المريخ من حيث لا ينظر نحو زدى [illegible] ان القمر اذا كان
فى مائيه او ثابتة نحس فانه اردا ما يكون لامس بالحديد بالبدن فاحذرهما
[illegible] قال الحكيم اذا اردت العلاج بالحديد فاستعمل فى
ذلك ما استعملت فى الحجامة والفصد دون ان تصلح الحديد على العضو الذى
للبرج الذى فيه القمر او رب الطالع ومع كل الوجوه ان يكون رب الطالع
والقمر ساقطين عن الاوتاد وبصر ورب ما الاحتراق او بالرجعة فاجعلها
فى الاوتاد واما رب الطالع ففى الطالع او وسط السما واما القمر ففى وسط
السما او السابع وليكونا مسعودين واحذر مناظرة النحوس الطالع او رب او
القمر ورب واجعل النحوس سواقط عن الاوتاد واصلح ما يكون لهذا العلاج
اذا كان رب الطالع والقمر قوين ورب السادس ضعيفا فاجعل لذلك
حتى تفعله واصلح العافية كما وصفت لك فى الحجامة واحرص ان سور الاوتاد
بالسعود ان شاء الله [illegible] واذا كان فى البدن دماميل او
ماء او بياض اذا كان من الاوجاع التى تعالج بالحديد فى كثرة ضوء القمر زيادة
فى الحساب [illegible] قال الحكيم اذا اردت اخذ الادوية
المسهلة فاحرص على ان يكون القمر فى النصف الاخير من الميزان او
فى النصف الاول من العقرب وان يكون مسعودا قويا مشرقا فاجعل رب
الطالع كذلك فاسقط النحوس عن القمر وعن الاوتاد وصير القمر مقبولا
من سعد فان كان رب نحس فصير قبوله من مثلث واذا عضوا اردت بعضه
بذلك الدواء فيه بعا لعدمت صفة السعود فى برج ذلك العضو المنسوب اليه
واصلح رب الطالع كاصلاح صاحب القمر واصلح صاحب الرابع وان كنت

بعدت

وعدت بالدواء الزبد او السمين او الرطب او اليبس فصير القمر رب الطالع او
احدهما فى البروج التى تدل على مثل الطبع مع سعادته ولوهان يكون
احد الادلة فى البروج المنسوبة الى الحيوانات التى تخص ويكون الطالع كك فان
ذلك على القى والعلة الرداء قبل ان يعمل وان ربما الدواء المعقو بالقى
فصير الدليل فى شكل هذه البروج الدالة على القى مع سعادة الابراج وسعادة
الادلة فاحذر كل الحذر سقوط الادلة ونحستها فانها دالة على الشر الاعظم
واحذر ان يقع رب بيت الموت فى شى من الاوتاد او يمازج شيئا من
الادلة او يكون فى الاوتاد او فى الادلة دلالة ما، وانك اذا تمكنت ذلك حصلت
ما تريد اصلاحه [illegible] و [illegible] وتوسل اذا اردت شرب دواء فليكن
القمر فى البروج الجنوبية خالا كبدء وليكن متصلا بالمشترى او الزهرة
وان يكون القمر فى العقرب والحوت احب الى وكذا تحب العلماء من الحالية
الميزان لانه من بروج السفلى واحذر اليه كل الحذر من زحل فانه يدل على
جمود الدواء فى البطن وكلما تباعد القمر من زحل كان اجود ولم يرد ابابحر
باسفى شرب الادوية الا انه اذا اتصل به القمر دل على التقطيع حتى
انه يمشى الدم وزحل يدل على قلة شى ووجع البطن واجفان الدواء
وهو كسد عامة المريخ فكلما تباعد القمر من زحل كان اكثر الاسهال
البطن واذا قرب منه كان الاسهال اقل وكلما دنا القمر من المريخ
كان اكثر الاسهال البطن واذا تباعد كان اقل فعلى هذه الصفة فقس
من القلة والكثرة وقل فى الخفة والشدة على نحو ما وصفت لك واذا اردت ان
علاج الخفة فان جزا دقابق ذلك ان يكون الميزان او العقرب فان هذين

البرجين حقيقي وبيان الناحية السفلي وغير ذلك ان يكون السعود ناظرة الى
القمر وان اردت النزعة او السقوط والقي فاجعل القمر في الحمل والثور
ناقصا في النور منحدرا فان هذين الرضيين حقيقي وبيان الناحية العليا وغير
ذلك ان ينظر السعود الى القمر او يكون متصلا به لقا بين النحوس بعد الاحتراق
فافهم ذلك [illegible] واذا اردت ان توصي
فليكن ذلك والقمر زائدا في الحساب مرتفع في الفلك الى ناحية الشمال ولهذا اتصال
بالكواكب المقيم السعد ولا يكونا تحت الشعاع ودل على موته سريعا الا ان يكون
الكوكب الذي تحت الشعاع يخرج من ذلك الشعاع الى البرج آخر سريعا فان
ذلك يدل على تمامه وسرعته واياك ان تكتب الوصية والقمر مع المريخ او المريخ
في الطالع او السابع او وسط السماء لانه يدل على سرعة موته وعلى ان الموت
ينزل من غير بدء وان لم يكن المريخ وكان زحل مع القمر او في الاوتاد كان
في موته ابطأ ويطيل المرض وهو ميت منه لا محالة والوصية ثابتة يعمل بها وان
لم يكن زحل مع القمر ولا في الاوتاد فان الوصية تحول لان صاحبها لا يموت
في ذلك المرض ويبرأ منه قال بعض العلماء ان ما يثبت عندهم في ثبات
الوصية ان يكون الطالع برجا ثابتا والقمر في برج ثابت ورب الطالع كذلك
وان يكون القمر بطيء السير متصلا بسعد بطيء السير وهو في برج ثابت فانه
تدل على ثبات الوصية باذن الله وانها لا تبدل ومما يدل على بقاء الوصي
ان يكون الطالع والاوتاد سليمة من النحوس وفيها السعود ويكون
بروجا ثابتة ورب الطالع سالما سليم متصل بسعد مقبل الى الوتد وان
يكون القمر في الطالع او في وسط السماء او ما يلي الاوتاد غير الثاني في

والثاني

والثامن ولا يكون في الرابع والغارب فان هذين البرجين يدلان على قلة
البقاء وان يكون القمر ورب الطالع زايدين في المسير متصلين بالسعود مستقيمين
والسعد مستقيم لعلى السير [illegible]
[illegible] قال الحكيم ذلك اجمع
ان الطالع للمبتدي في الامر والسابع دليل المطالب ووسط السماء دليل المتوسط
بينهما فان كان منازعة فعل الحاكم وان كانت مبايعة فعل الساعي بينهما
وان كانت محاربة فعل الظفر والفلج وان كان تزويجا فعل الساعي في
ذلك وان كانت مودة فعل الواصل بينهما والسبب الذي هو الصداقة والرابع
دليل على عاقبة الامر وكذلك القمر دليل على المتوسط بينهما والمنصرف عنه القمر
دليل على المبتدي في الامر والمتصل به القمر دليل على المطلوب وصاحب القمر
دليل على عاقبة امرهما وان كان الطالع والمنصرف عنه القمر فيهما على
من القوة والتمام والكمال والفلج والظفر للمبتدي اما الطالع فقوته بعينه
لصاحب الحاجة كما وصفنا وعونه السعود اياه بالحلول فيه والملك والمناظرة
واما المنصرف عنه القمر فقوته سلامته من النحوس سيما ان كان السابع
والمتصل به القمر ضعيفين منحوسين واقوى لذلك ان يكون رب وسط السماء
مثلثه بالنظر والملك الى الطالع ورب الطالع وكذا القمر كوسط السماء في
استشهاده وان كان رب وسط السماء قويا مسعودا دل على قوة المتوسط
ومناصحته وعدله فيما يشتغل به وميله الى صاحب الطالع بالنظر والملك
يدل على قوة الذي دليله الطالع وانه يحكم له بالحق وان كان رب وسط السماء
نحسا دل على انه يحكم بالجور وان كان سعدا وكان ضعيفا دل على انه

ضعيف عن قطع الحكم وان كان نحسا وكان قويا دل على انه جائر غير عادل غير
ان فيه صارم مقدام الا ان يكون راجعا فانه اذا كان راجعا كان من سلطان
الحكم لا يصح له كيف ينبغي له ان يعمل به ولا يصح له عزم وان كانت المريخ وه
الزهرة ناظرة اليه كان ذا رياسة وان كان ينظر اليه فانه يجب ان ينظر بنية
العدل وان كان ليس بعدل وان كان عطارد ينظر اليه كان صاحب حيل
وكلام وبعد غور الا انه منحرف الرأي وان كانت الشمس ينظر اليه كان سلطانا
وان كان القمر رب وسط السما كان كثير الحركة والتصرف وكان ترشيا
ظاهر الرشوة اذا غابت السعود عنه وكذلك في قضاء مع القمر في المتوسط وان
صاحب السابع في القضاء عليه بسبب القضاء على رب الطالع والغارب او المقبل
القمر او المنصرف عنه القمر مال الى رب وسط السماء والقمر فالفلج له ان شاء
الله وكذلك ان مال اليه بالمودة وان كانا جميعا متساويين لغاربان الثاني
وربى لهم الصلح ان كان ربهما متناظرين في مودة ويكون وقت الصلح بقدر
درج الاتصال بينهما فان نظرا نحسة المريخ او نحس صاحبه سيما ان نحسه ونحس
صاحبه من نظر عداوة فعل في ذلك الحرب والوقت في ذلك قدر درج الاتصال
بالنحس او اتصال النحس به وان كان المريخ في الاوتاد فعل في الحرب ظاهرا
بكثرة فان كان المريخ ينحسه من الثامن فانه يعمل في الليل وان كان
ينحسه من الثاني فعل مع جملة اصحابه واعوانه سيما ان كان المريخ في
الثاني وصورة قائمة صورة البرج الذي فيه المريخ وان كان ينحسه من
السادس فعل بسبب المعتد والدواب وان كان السادس من بروج
النار فبسبب العبيد وان كان من بروج الدواب فبسبب الدواب و

ان كان

ان كان المريخ نحسه من الثاني عشر كان قتله بسبب الاعداء والشقاء اما بفعله فبله
فبحرها بلا كره بيد نفسه واما بالكيميا والصيد والشغب والسفلة وان كان المريخ
نحسه من البروج الناظرة سوى الاوتاد فان قتله يكون ان كان من التاسع
باظهار سنة او بعلة او بعرف كطليعة او صيد او تجارة وما اشبه ذلك وان
التاسع بيت المشتري او القمر فالدين والسنة فيه وان كان بيت الزهرة
فالسنة في النكاح واللهو والامور السوية وان كان بيت المريخ فبسبب الاسفار
والنقل وان كان بيت زحل فبالحيل والمكر وان كان بيت عطارد فبسبب
الكتب والاقاويل والمناظرة وان كان في الحادي عشر فباعوان السلطان
والاصدقاء والحرص على امر رجوه وان كان الثالث فبسبب الاخوة او الفساد
اظهار السفر وكلما كان المنحس لصاحب السابع عرض ذلك الذي دليله
السابع وايهما كان فيه اجباد دل على هزيمة من دل عليه واما ما تقيد الامر فعلى
قدر حال الرابع وربه وصاحب القمر وصاحب صاحبه فانه وان كانت هذه
قوته مسعودة كان عاقبة ذلك الامر محمودا للذي له الظفر وان كانت
منحوسة كانت مذمومة للذي له الظفر وان كان الرابع فاسدا او صاحب
القمر كذلك وكان الفاسد بالنحس عرض للذي حصلت له الغلبة الموت
وان كان الفساد بالسقوط عرض له السقوط عن المرتبة وان كان الفساد
بالاحتراق عرض له الموت والخمول والفقر والاختفاء وان كانت الرجعة
عرض له الاختلاط والذهاب وان كان الفساد من نحس نحسه عرض له
المنحسة على حسب طبيعة النحس وموضعه ومالكه ويكون ما ناله من هذه الاحزان
لازما لبدنه وان كان الذي عرض له من هذه الاشياء الردية في المنحس لا

صاحب الرابع او صاحب القمر عرضت له الاشيا الرديه في النفس لا في البدن كره في
هذه الاشيا وترفعها والاشفاق عليها والمت النفس بارداتها بذلك
دون البدن وكذلك ان كان الرابع وصاحب القمر قويين عرض له ان كانت
القوة الشرقي الجاه وبعد الصوت وان كان الرابع او البرج الذي فيه
صاحب القمر زحل وكان مشرقا قويا وكانت السعادة من بعد الغور و
اعماق التدبير والحزم والكتمان والصبر والثبات وعمارة البدن وان
كان المشتري كذلك كان بالعدل والحسن والدين والافضل والرحمة و
وضع السنن المحمودة ونفع الناس بالاموال وان كان الثالث للرابع
وصاحب القمر المريخ كان بالنجدة وشدة الاقدام والاولى ان في القتل
اذا كان المريخ قويا ونهار الاعدا ويكون الاكماش والحدة وان كان
مكان المريخ الشمس كان ذلك بكره الاسماع والعو والقهر والشديده
والتجبر وشدة العقوبة وان كان المالك مكان الشمس الزهرة و
كانت من القوة على ما وصفنا كان ذلك من الصداقات والمحبة والمعاني
والهدايا والملاذ وان كان المالك مكان الزهرة عطارد وكان على
ما وصفنا من القوة كان ذلك الحجة والبلاغة واللطف في الكتب ولطف
العدل وبعد الغور وان كان مكان عطارد القمر كان ذلك بالرسل واراد
حميد العاقبة وحمل الهدايا والاموال وكذلك ان كان كل واحد من هذه ضعيفا كان
ذلك على ما وصفنا في السبب وناقصا في الكمية فان كان النحس الناظر الرابع
او رب الرابع سريع السير كان ما وصفنا من النحو سريعا وان كان بطيا كان
بطيا وان كان مستقيما كان كاملا واحدة وان كان راجعا كان باشياء

٣١

محلف سا نقصه وان كان مكان النحس سعد كان السعادة فى السرعة والابطاء و
الاستقامة والالتواء على ما وصفنا فى النحاسة باذن الله وان كان الامر
على خلاف ما وصفنا من السعادة الكاملة والنحوسة الكاملة وكانت القوة فى بعض
الاشياء التى يكون بها القوة ناقصة وفى بعضها تامة وفى بعضها شديدة البعض
او كيف كان واختلفت فانزع الاحوال وقل على قدر ذلك
ذوروثيوس اذا اردت ان تنظر فى حال الخصمين الطالب والمطلوب وجميع
احوالهما فانظر من الطالع للطالب ومن موضع الثانى لاعوانه ومن مكان
السابع للمطلوب ومن الثامن اعوان المطلوب ومن العاشر موضع لمال سهم
ومن وسط السماء الى القاضى ومع من يكون وان كان الطالع برجا ثابتا
فقل ان البادى فى الخصومة ثابت ولا يتوانى فى امره وخصومته ولكن
ان وجدته برجا ذا جسدين فاعلم انه يكره فى خصومته تلك ليست على ثبات
وهو يحب امرين فان وجدته برجا منقلبا فقل ان الخصومة لا تثبت و
لا يكون لها عاقبة ولا انقطع منها وان وجدت المريخ فى الطالع او نظر
اليه فانه يدل على ان البادى لصلته وصحه على الاخر فيه وان كان مع سعد
فى الطالع فان البادى يطلب من المطلوب كسا مالا ويتحول عن تلك
الخصومة وان وجدت زحل فى الطالع او نظر اليه فان البادى اهمه اول
شدة وان وجدت الشمس فى وسط السماء يدل ان الخصومة لا انقطع
منها عند قاضى واحد لان القاضى لسا الشاغليه ولينقطع ذو وقع امر الخصمين
من الراس فان وجدت ثما فى وسط السماء دل على ان القضاة يصيبهم
مضرة وعيب لمصاتهم لعل الحق وهو ان وجدت فى وسط السماء سعد

فانه يدل على عدل القضاة وصواب القضاء وانظر للمطلوب من البرج السابع فان
وجدت نحسا ناظرا اليه فانه يدل على رداءة وشدة ملقاة المطلوب فان وجدت
عطارد نحسا في السابع فانه يدل على ان الدعوى اتى بالشهود فيعينونه على المطلوب
ويشهدون بما لا علم لهم به وانظر من وتد الرابع لعاقبة تلك الخصومة فان وجدت
رب الطالع او رب وسط السماء او رب البرج السابع شرقيا مع رب وتد الارض
فان الفلج للرجل الذى له ذلك الكوكب ولكن ان وجدت رب الطالع او رب
وسط السماء محترقا فانه يدل على صاحب الكوكب الذى قد صار تحت الشعاع
مع رب وتد الارض فان وجدت رب الطالع او رب السابع او كليهما شرقيين
مع صاحب وتد الارض فيدل انه يكون بينهما الصلح وسيخفي تلك الخصومة عنهما و
لكن ان وجدت رب الطالع ورب السابع كليهما تحت الشعاع مع وتد الرابع
فانه يدل على ان الخصمين ليطولا خصومتهما ولا ترى لها رب عاقبة وكل نظر
سعد ودل على الفلج والنحس اذا نظرت وهى في غير بيوتهما يدل على الدرة
واذا وجدت القمر بلبية في وتد وهو زائد فانه يدل على فلج نفرح ... ...
الغلبة وانظر الى ما يلى وتد السابع فانه عون المطلوب وان وجدت رب
وسط السماء مع رب الطالع فانه يدل على عون القاضى الدعوى وفلجه بذلك
السبب فان وجدت رب البرج السابع كما ذكرت مع رب وسط السماء فانه
يدل على عون القاضى المطلوب وانه يصلح لمعونته اياه وينبغى لك ان تنظر فى
هذا كله من القمر فان وجدت القمر فصار باسم النحس فان وجدت
يتصل بالنحس هل دخل تحت الشعاع فان كان ذلك الاتصال فى
الطالع او ما يلى الطالع فاعلم ان الدعوى سيصح ويحيم وان كان ذلك

والقمر

والقمر كما ذكرت وليس في الطالع ولكن في الوتد السابع فان المطلوب يخيفهم ويلحق
مع ذلك بذاته ووديه فان كان الخصمان انما الحق خصومتهما واختلافهما الى
القاضي في دين فانظر فان وجدت القمر زائدا فانظر من القمر في امر الطالب الدين
ومن الشمس الذي عليه الدين فان وجدت القمر ناقصا في الضوء فالمطلوب يخالف
لما ذكرت وايهما وجدت قويا فالقوة لذلك الرجل وانظر ايضا في اشباه
هذا الى درجة السعادة في البرج السابع فالفلج للمطلوب وانظر الى رب درجة
السعادة فان كان في الطالع فالقوة للطالب وان كان في البرج السابع فالقوة
للمطلوب فان وجدت رب درجة السعادة في وتد تحت الارض فانه يدل على
انهما يصطلحان من غير ان يدخل ما بينهما احد فان وجدت درجة السعادة وسط
السماء فانه يكون صلح بامر القاضي وبرأيه وان وجدت رب الطالع ورب
السابع كل واحد منهما في صورة الغير فانه يدل على ان الخصومة لاجل الاب
معادي وان وجدت عطارد وهو رب بيتها فعلى ان الخصومة بسبب
امرأة او اب او اخت او نحو ذلك وان كان في بيت المريخ فعلى ان
الخصومة بسبب اخوات او بني اخوات او بني بنات وان كان في بيت
زحل والمشتري فعلى ان الخصومة للآباء او لسان من جهة الاباء او
ناحيتهم وان كان في بيت القمر فعلى ان الخصومة بسبب الامهات او نساء
اخوانه وان كان المشتري فعلى ان الخصومة لاجل التي اكرمته واعلم ان
الكوكب الذي يكون في الثاني عونا للطالب والذي في الثامن عونا للمطلوب
والقمر وحده يدل على حال الشهود وصحتهم وسقمهم لان القمر اذا وجدته مسعودا
قويا في مكانه دل على قوة الشهود وصحتهم وقبول قولهم وان كان منحوسا

بخلاف ذلك [illegible] لكون لك فى ذلك ودليلك كمثل
الذى وصفت لك فى باب الخصمين الطالب والمطلوب وانظر للطالب من
الطالع وللمطلوب من السابع فانه اذا كان رب الطالع والدليل فوق الارض
فى موضع خير فى وتد من الاوتاد او رب الطالع ورب وسط السماء كوكبا
واحدا وكان فى مكانه مقبولا ونظر اليه اليزان فاذا كان دليل المسئلة
مقبولا فى موضع حسن وموافقة فاعلم ان رب الطالع فى الطالع ووسط
السماء والحادى عشر والتاسع اقوى ورب السابع فى السابع والرابع والخامس والثالث
اقوى واما دلالة نظر المطلوب من الوتد السابع ثم قوة الدلالات له فان الظفر
يكون لمن كانت دلالته اقوى ودليله خاصة اقوى ومن افضل فى مكانه واشد
تمكنا واكثر شهادة واما الاستدلال على الصلح فاذا كان رب السابع ناظرا
الى رب الطالع وكان موافقا له من التثليث او التسديس او كانا اعنى رب
الطالع والسابع فى مكان واحد وقبل كل واحد منهما صاحبه وينبغى لك
ان تنظر لمن الكوكب الزائل ولمن الكوكب المتمكن من الوتد وتقضى على ان
الطالع والسابع كمثل الطالب والمطلوب على قدر ذلك فاما الاستدلال
على تمادى المنازعة بينهما فان يكون رب الطالع غير موافق لرب السابع وكان
نظرهما اما المقابلة او لا ينظر احدهما الى الاخر ويكونا نحسين فى موضعهما او
يكون كل واحد منهما فى هبوط الاخر او مقابلته وبليته وسقط فى ذلك الى انقطاعهما
وتقاربها ونحوستها وموضع المريخ فيقضى على قدر ذلك ان شاء الله ومما يستدل
على قوة الطالب ان يكون دليله ناظرا الى وسط السماء وقوله له وكذلك تستدل
فى جميع ذلك على ما قد بينته لك فى باب الخصمين [illegible]

النظر

انظر فی ذلک کی اریک من تصحیح الطالع ومواقع الکواکب بالحساب الدقیق وانظر للحدین
علی ما وصفت فی باب الخصمین فانظر ای الصنفین اظفر وایهما یغلب فان وجدت رب
الطالع متمکنا قویا برئا من النحوس واجعل الکلام الی الحرب ان یکون طالعه برجا منقلبا و
رب الطالع فی برج ثابت او ذی جسدین ولیکن زایل الاوتاد مقبولا وکل الکوکب
الذی ینصرف عنه القمر فلیکن فی موضع جید زائل لبرج ثابت او ذی جسدین مقبولا
ولیکن السابع وربه والکوکب الذی یتصل به القمر ساقطین عن الاوتاد ولک ان
کان رب السابع من النحوس وکان مستقیم السیر او شرقا او کانت له فی موضعه
قوة او شهادة فیصیر القمر منصرفا منه واحذر ان یکون رب الطالع فی السابع
[illegible] هذا
کتاب عظیم استخراج من العلم الاول ومن باب عظیم الشان یحتاج الیه فی ابتداء
کل عمل تریده فی الاختیارات او غیرها من ابواب المسائل من امر السلطان والعرس
والتزویج ولباس الجدد والکحل وغیر ذلک فاحسن الذی ینبغی وبینت ما یعرفت
ما الذی ینبغی فیعمل علیه وما الذی یترک منه وهو علی منازل القمر فی منازل
القمر ومواضع الکواکب والنیرین والسعود منها والنحوس والسهلة منها والعسرة منهم
کل منها لای شی یصلح فی ذلک الیوم لای شی هو ردی فاکده فی اعمالک
دلیل فانک تری من صحته وقوته ما نذکره علی جمیع الاشیاء ومن ذلک منازله
[illegible] الشرطین وهو من اول الحمل الی ثمانیة من ثانیه منه واهل الهند اذا
کان القمر فی هذه المنزلة شربوا الدواء وسرحوا الدواب فی المراعی ورکبوا
فی ذلک الوقت ویسافرون غیر انهم یکرهون السفر فی ثلث النهار الباقی
من هذا الوقت فاما دوریوس لا صاحب الروم اذا کان القمر فی هذه المنزلة

اوفى الحمل اجمع ونهى عن شرى المماليك وقال انك ترى منهم ما تكرهه وبدلو اهلك
وامر ان يشترى من الدواب الذلول المروضة وكان لا يستحب فيه عمل السلاح
وغرس الشجر واخذ الشعر وقص الاظفار ولبس الجدد وقطع الثياب فيه صالح
اذا كان القمر فيها من النحوس المنزل الثالث البطين وهو من ثلثة كواكب من الحمل الكد
ند من الحمل واهل الهند اذا كان القمر في هذه المنزلة يزرعون ويعملون سلاحهم
ويحفرون وذوريوس نهى عن التزوج فيه وعن شرى العبيد وقضى في ذلك
كما قضى في الشرطين دني الاسفار والمحبوسين وان السفينة اخرب بشدة حال
المحبوسين وشدة وثاقهم فافهم ذلك [illegible] الثريا وهي من كواكب من
من احد الى ثلاثة من الثور واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يحرثون
فاذا ارادوا حصد سوء الطير اذ انك حتى يصير القمر في هذه المنزلة والسفر فيه وسط
وذوريوس نهى عن التزوج وامر ان يشترى من الدواب كل ذلول مروض
وقال في السفر فيه انه يصيبهم موج ونهى عن المشاركة فيه لان شركة من
هو فيه لانه يتخلص من مشاركته الا بعد عناء ومشقة وعسر وقال في الاسرى
المحبوسين انه يطول وثاقهم وان كان حبسهم في سبب المال استخرج المال
منهم وتخلصوا من الحبس وقال البطليموس فيه كل عمل بالنار وصيد السباع صالح
واصطناع المعروف ويكره فيه شرى البقر والغنم والرقيق وغرس الشجر والزرع
ولبس الثياب والجدد المنزل الرابع الدبران وهو خمسة كواكب من الثور
الى ما كان مدينة واهل الهند اذا كان القمر في هذه المنزلة يزرعون و
يلبسون الحلي والكسوة ويبنون المداين والبناء ويسافرون الا في الثلث
الاول من النهار من ذلك اليوم فانهم لا يسافرون فيه وذوريوس نهى

عن

عن التزويج وقال ان تزوج رجل امراة كانت صالحة وكان اشر من الدلو
وشرور ومن ركب في السفر الماء تصيب السفينة المرج وفي الشركة لا خير فيها لان
من هو فوقه لانه لا يتخلص منه الا بعد عناء ومشقة وقال في المحبسين والاسارى وطول
وقايتهم فان المحبوس يطول لبثه بالاستخراج منه وتخلص وكان محمود فيه لجميع الاعمال
التزويج وحفر القنى والانهار والابار وشرب الدواء والبناء واستعمال الارض
وجلوس الملك على الاسرة وغيرهم من الناس الاشراف وعقد الولاية المنزل
[illegible] العقر وهي من كذا [illegible] من الثور الى [illegible] من الجوزا واهل الهند
اذا كان القمر في هذا المنزل يزوجون ويدخلون اولادهم في دينهم ويسلمونهم الى
الكتاب ويداوون ويسافرون فيه اذا كان القمر بريا من النحوس والاحتراق
قال ذوروثيوس اشترا الرقيق فانه يكون ايضا ناصحا وقال والبناء والسفر في الماء
يكون غير طائل والمشاركة لا خير فيها لانه لا يتخلص من هو فوقه الا بعد عناء وتعب و
مشقة وفي المحبوس يطول حبسه واذا كان حبسه في سبب المال استخرج منه ويتخلص و
يستحب فيه غسل الراس واخذ الشعر وقال اشترا الرقيق اذا كان الطالع
او القمر في برج على صورة الناس الجوزا او السنبلة والميزان والقوس والدلو
فانهم ذلك المنزل [illegible] النعم وهي من كذا من الجوزا الى [illegible] واهل
الهند اذا كان القمر في هذه المنزلة تنزوا فيها لوكهم ويستعون الرابا ويحاربون
العدو فاذا ارادوا [illegible] طلبوا ذلك منه في هذا الوقت ولا يزرعون فيه و
لا يسلفون ولا يستودعون احدا وديعة وقال ذوروثيوس في السفر في الماء
ان السفينة تبلغ المقصد ويطول رجوعها والشركة يكون نافع والشركا يسعون
على اداء الامانة والمناصحة والمحبوس ان لم يخرج الى ثلثة ايام يطول حبسه

ويستحب فيه الصيد وقتل السباع ويكره فيه شرب الدواء ومعالجة الروح وقطع
ما ليس فيه الحد والا ادركه موت لا البته فيه ليليا المنزل السابع الذراع وهو من ثمان عشر درجة ول
من الجوزاء الى اول السرطان واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يزرعون
دوابهم ويسافرون الا في الثلث الاخير من ذلك اليوم وقال دورونيوس في المسافر
في الماء يدل على بلوغ السفينة ويطول رجوعها والشركة فيه نافعة والشركاء يتفقون
على الامانة والناصحة وقال في المحبوس انه ان لم يخرج الى ثلثة ايام يموت في حبسه
من يحل فيه عملا ينقلب ويحتاج ان يعود فيه ثانية وقال اخرب فيه العدو واحسن
الى من احببت وقال غسل الرأس رديء منذ السعد ولبس الجدد وشري العبيد والدواب
والصلح مع العدو والسفر وجميع الاعمال فيه صالحة ويكره فيه شري الارضين ومعالجة
الادوية المنزل الثامن النثرة وهي من اول السرطان الى ثمانية من السرطان واهل
الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يتداوون ويقطعون الثياب الجدد ويصوغون
فيه الحلي وان كان فيه سفر كان جوازا كثيرا ولا يسافرون الا في ثلث الليل الاخير
فانه رديء في غير ذلك وقال دورونيوس ان المزوجين فيه لا يلبثون فيه الا قليلا
ثم يفسد ما بينهم والملاك يكون صاحب العمل اليها وقال في ركوب السفينة
يكون سليمة وبلوغها حسن ورجوعها سريع والشريكين سعي كل واحد منهما على صاحبه
ويكره والمحبوس يطول حبسه المنزل التاسع الطرف وهو من ثمانية من السرطان
الى كذا منه واهل الهند اذا كان القمر في هذه المنزل لا يزرعون ولا يسافرون
ولا يستودعون فيه احدا شيئا ولا يطلبون بالحد سوءا وقال دورونيوس ان السفر
في الماء تسلم السفينة ويحسن بلوغها ويسرع رجوعها والشريكين سعي كل واحد منهما
على صاحبه ويكره والمحبوس يطول وينام ويكره فيه لبس الجدد والاخذ من الشعر

ولبس

٢٢١ ومن يلبس فيه احد وحده ان يكون موته من عرق الماء ويفلح تلك الابواب في العمل الطعام

وجمع الحطب والمعادن والنبات والحرث للنبات منزل [illegible] الجبهة وهي ستة كو

نا من السرطان الى ح لد ع من الاسد واهل الهند اذا كان القمر بهذا المنزل

يزوجون ويصبون السكر والماء ولا يبارزون ولا يسلفون ولا يستودعون

احدا فيه شيئا ولا يلبسون الكسوة والحلي وقال دورونيوس البناء يكون ثابتا وفي

الشركة ربحان كثير او نقصان في شركتها والمحبوس يكون حبسه طويلا ورفيع وفي اثر رفيع

عظيم يطول حبسه ودوامه المنزل [illegible] الزبرة والكواكبان مه من ع لد ع من

الاسد الى كاكه مه منه واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل لم يبعثوا الرسل

ولا الاسرا ولم يحلوا عنهم ويكادون المدن ويزرعون فيه الزرع ويلبسون الفرس

والاشجار والتجارة والسفر فيه وسط وقال دورونيوس في البناء والتاسيس

يكون ثابتا وان كان ربحان ربحا كثيرا او نقصان لشركتها والمحبوس يكون حبسه بامر

رجل عظيم ويطول حبسه ويكره فيه لبس الجديد واخذ الشعر المنزل الثاني عشر

الصرفة وهو سه كا به مه من الاسد الى [illegible] من السنبلة واهل الهند

اذا كان القمر في هذا المنزل يعمرون البناء ويستاجرون الارضين ويزرعون

ويغرسون ويزوجون ويلبسون الحلي والكسوة الجديدة ويبارزون في الثلث الاول

من النهار وقال دورونيوس ان الوصية فيه غير محمود لان المستقرض لا يرد والوضيعة فان

اخذه اخذه لعدم [illegible] عسر وركوب السفن لصاحبه مضرة والشركة

ربحان ونقصان لشركتها والمحبوس يصيبه الضرر ويخرج بعد زمان ويستحب فيه

الحلق الا [illegible] ان الدواء [illegible] عند ذلك [illegible] العبيد صالح اذا امرح القمر

من الاسد لا يكون الولاد ومن كره اكله [illegible] وبطنه ولكنه يكون

جلدا ويخضع لاحد صابطا لنفسه [illegible] العوا وهو من ذنب الى آخر
ذنبه واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يزرعون ويحرثون ويسافرون
ويزوجون ويعمرون الحبوس ولا يسافرون في الثلث من النهار الثاني من
ذلك وقال ذوريتوس ان زوج رجل امراة ثيب فلا باس به وان زوج
بكر به غدر وان زوج لا يكتمان الا قليلا وشري المملوك يكون مرافقا
لان المملوك يكون ناصحا امينا وركوب السفينة صالح يكون في رجوعها ابطا.
وفي المحبوس يصعد العرو يعسر يقدر ذلك الى حر ويصلح فيه شرب الادوية وقطع
الثياب الجدد والبنا وطلب الشرب واللهو والدخول على الملوك والعطا
وغسل الراس واخذ الشعر [illegible] السماك وهو من ربع لوسط السنبله
الى آخرها واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يحرثون ويزوجون الملك لبعض
العدا ارى ويتداوون ويكرهون فيه الزراعة وغرس الاشجار ولا يسافرون
ولا يستودعون احدا شيا وقال ذوريتوس في الزويج ان من زوج
بكارة غدر الا يلبثان الا قليلا والثيب لا باس تزويجها وشري المملوك
يكون ناصحا امينا شفيقا على مولاه وركوب السفينة صالح والشريكان
يربحان ربحا كثيرا والصلح من شركتهما خيرا والمحبوس يتخلص منه وتاخر
[illegible] الغفر وهو من اول الميزان الى ستة كرمنه واهل الهند اذا كان
القمر في هذا المنزل يحفرون الركايا والانهار ولا يسافرون فيه ويبدا دولة
فيه من الرك وحدها وقال دوريوس ان من زوج فيه لا يكتمان الا قليلا
حتى يحدث بينهما وذكره فيه الزفن لان المنعرض لا يرده ويكره السفر
في البر والبحر والشريكان يبس بعضهما على بعض ويختلف امرهما ويستيقن فيه

التحول الى البناء الجديد او من دار الى دار ويسرع اصلاح رب الثاني ويكاد ان يفي
ويستحب فيه الشرا والبيع وطلب المعروف ويكره فيه شرى الدواب وشرى المماليك
صالح لانه من البروج الانسية [illegible] الزبانا وهو من كوكب من الميزان
الى كد ... منه واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل لا يسافرون ولا يتداوون
ولا يحرثون ولا يزرعون فيه ولا يرسون ولا يصنعون فيه اكليلا ويعطون فيه النبات
ويلبسونها وقال ذوريوس ان التزويج ردي لان المراة يموت او يفسد ما بينهما
عن قليل وشرى المملوك صالح لانه يكون ناصحا امينا وقال لا يسافر في بر
لا بحر فانه ردي جدا والشريكان يختلف امرهما ويتهم بعضهما بعضا ولا يستقيم
لهما امر والمحبوس يتخلص من وثاقه [illegible] الاكليل وهو من كوكب
من الميزان ع لدع من العقرب واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يشترون
المواشي والدواب ويسرعون بنا في المراعي ويطيبون اذا فرغ منه وهو جيد اول ما
يكون لهم ويحاصرون فيه المداين وقال ذوروتيوس ان زوج رجل كارتر
فانها لست اندرا وفي السكون ثابتا وركوب السفينة يدل على سلامة ولكن يصيب
اهل السفينة هم وحزن والشريكان يختلف امرهما وهو جيد للمصادقة وكل من صادق
صديقا والقمر بهذا المنزل فان مصادقتهما لا ينقطع ابدا ومعالجة للادوية جيد
ويكره فيه الاخذ من الشعر وشرب الدواء فيه صالح ونهى عنه شرى
المماليك [illegible] القلب وهو من ع لدع من العقرب الى كاكه
واهل الهند اذا كان القمر بهذا المنزل يعودون فيه البناء ويحدون الاراضي
يعقدون فيه الالوية وان ابتدا المطر في هذا المنزل كان مطرا عاما حسنا
ويسافرون نحو المشرق وقال ذوروتيوس اذا زوج رجل امراة والقمر في

القلب مع المريخ فانها لا يكون هذرا ونهى عن شرى المماليك والبنا يكون ثابتا وركوب
السفينة يدل على السلامة والشركاية يختلف امرها والزبرقة جيد ولبس الحلي
فيه مكروه واخذ الشعر ومعالجة الادوية وشربها [illegible] الشولة وهو
من كاكب العقرب الى درجة من القوس واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل
يحاصرون المدن ويقاتلون فيه العدو ويستأسرون ولا يستودعون فيه احدا
وديعة ويزرعون ويغرسون الشجر وقال ذورثيوس اذا تزوج الرجل بجارية
والقمر في هذا المنزل مع المريخ لم يكن لها طول صحبة ونهى عن شرى المماليك وفي
السفر في البحر لعطب سفينة كسر والشركاية يختلف امرها وفي المجسطي ردي
جدا [illegible] النعايم وهو من درجة من القوس الى ربع لونه واهل
الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يسرون فيه الدواب والسرفه وسط وان
مرضوا فيه سطر الا ان عاما قليل المضرة وقال ذورثيوس اشترى من الدواب
الصعبة وكن فيه الشركة وقال في المجسطي ردي جدا [illegible]
البلدة وهو من تسع لونه من القوس الى اخره واهل الهند اذا كان القمر في هذا
المنزل استحبوا فيه البنا والزرع وشرى الارضين والمواشي والدواب
واتخاذ الحلي والكسوة والسفر فيه وسط وقال ذورثيوس ان طلقت امراة
او مات زوجها لا تزوج بعده ابدا وشرى الرقيق وسط لانه يكون عزيز
النفس ليس كل احد يرغب فيه فافهم ذلك [illegible] سعد الذابح وهو
من اول الجدي الى [illegible] واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل
يتداوون ويستفرغون الا في ثلث النهار الثاني من ذلك اليوم ويلبسون
الحلي الجدد وقال ذورثيوس في الزويج عن مات ميل ان يحتبا مات الرجل

قبل

٣٣٣

مثل ان يتم له سنة اشهر او يعترضان على شر حال ويكون المراة بريه وسعى على
زوجها والملوك يقع في بلاه ولا يشكره وشرى العبيد غير محمود لانه ربما كان
ابقا وربما كان صاقا وفي السفينة صالح غير انه يصعب ركبانها عبيا لها وخنقى
النفس والشركه فيه حسنة والمنفعه عظيمة والمحبوس يخلص المنزل الثاني والعشرون
سعد بلع وهو من ٥ ... تاكو ... ته واهل الهند اذا كان القمر في هذا
المنزل يتداوون ويلبسون فيه الحلي والثياب ولا يستودعون فيه احدا شيئا
ولا يسافرون الا في الثلث الاوسط من نهار ذلك اليوم وقال ذوروتيوس
في الزوج بين المراة على زوجها ولا يجتمعان الا قليلا ولا يشترى الملوك
فانه ردى وركوب السفينة غير طايل والشركه فيه غير محمود والمحبوس يتخلص
المنزل الرابع والعشرون سعد السعود وهو من كه ... من الجدي الى ح له
ع من الدلو واهل الهند اذا كان القمر بهذا المنزل لم يحمروا ولم يودعوا
فيه الحلي ولم يلبسوا فيه الكسوة ولم تزوجا ولكن يتداوون فيها ويبعثون
فيه الرسل ولا يزوجون ولا يزرعون ولا يحرثون ويشترون الدواب
والماشية ويسافرون نحو القبلة وقال ذوروتيوس في الزوج انهما
لا يجتمعان الا قليلا والملوك يكونون قويا ناصحا امينا والبناء يكون ثابتا
وركوب السفينة صالح ورجوع الهاربين والشركه رديه عاقبتها الى خسر
وفساد والمحبوس غير متخلص من وثاقه المنزل السادس والعشرون الفرغ
الدلو المقدم وهو من كا له ... من الدلو الى ... وز ... من الحوت واهل الهند
اذا كان القمر في هذا المنزل يعملون فيه الخير غير انهم يكرهون شرب الدواء
فيه والسفر فيه جيد الا في الثلث الاول من نهار ذلك اليوم وانه

ردى : قال ذوروتيوس ان الروح فيه ردى فيه جداً فانهما لا يجتمعان الا قليلا و
المملوك يكون قويا ناصحا امينا مشفقا على مولاه والبناء يكون ثابتا وركوب
السفينة صالح ورجوع اهلها بطئ والشركة ردية جدا والمحبوس غير متخلص منه
وثاقه **المنزل الخامس والعشرون** سعد الاخبية وهو من ح له ٤ من الدلو الى
كاكه من منه واهل الهند اذا كان القمر بهذا المنزل كانوا في الدائن
ولعاملون ويطلبون الشر واذا ارادوا بانسان سوءا طلبوا ذلك منه في
ذلك الوقت ويعقدون فيه الرسل ولا يزوجون ولا يزرعون ولا يحفرون
ويشترون الدواب والماشية ويسافرون نحو القبلة وقال ذوروثيوس
في الروح انهما لا يجتمعان الا قليلا والملوك يكون ناصحا امينا والبناء
يكون فيه ثابتا وركوب السفينة صالح ورجوع اهلها سهل والشركة ردية
عاقبتها الى ضرر وفساد والمحبوس غير متخلص منه وثاقه **المنزل السابع والعشرون**
الفرغ الدلو المؤخر وهو من ٢٠ من الحوت الى ٣ لو منه واهل
الهند اذا كان القمر بهذا المنزل يحرثون ويزرعون ويتداوون و
لا يستودعون فيها احدا وديعة ولا يسلفون المال والروح فيه
حسن والسفر فيه وسط الا في الثلث الاوسط فانهم لا يسافرون فيه
ولا الى لون وقال ذوروثيوس في راكب السفينة لصف غرر ودفاركه
اولها صالح واخره ردى والمحبوس غير متخلص من حبسه ويكره فيه شرى
المماليك فانه لا خير فيه **المنزل الثامن والعشرون** بطن الحوت وهو الرشا
وهو من ٣ لو الى اخره واهل الهند اذا كان القمر في هذا المنزل يحرثون
ويزرعون ويتداوون ولا يستودعون فيه احدا وديعة ولا يسلفون

احدا سنا دا لروح فيه حسن السفر فيه وسط الان الثلث الاوسط فانهم لا يامنون
والملوك يكون سليطا عظيما في نفسه شديد الغضب وراكب السفينة لصيبه ضرر و
الشركة اولها صالح واخرها ردئ والمحبوس غير متخلص من وثاقه فافهم ذلك ان شاء
الله وانظر في جميع اعمالك ان يكون القمر خالصا من النحوس ومن الاحتراق متصلا بالسعود
فانه اجود ما يكون في ابتداء عمل ان يكون القمر منصرفا عن سعد متصلا بسعد فانه
اجود ما يكون ان شاء الله وبه السعد ومنه الحول والقوة والتوفيق اجعل
الراس في وسط السماء مع المشتري او ساير منه مقبولا والقمر متصلا به او
منصرف عنه متصل بصاحب الطالع وصاحب الطالع متصل بالمشتري ناظرا
الى الراس نظر مودة فان الامر يتم ان شاء الله الباب ٩٠ في الحرب والطلب
في معرفة الظفر انظر الى المريخ في اي ناحية هو فان الغلبة تكون لمن المريخ
في ناحيته من عشرة درجات من الثور الى عشر درجات من الاسد شرقي
ومن عشر درجات من الاسد الى عشر درجات من العقرب جنوبي ومن
عشر درجات من العقرب الى عشر درجات من الدلو مغربي ومن عشر درجات
من الدلو الى عشر درجات من الثور شمالي فانظر الى الحدين ايهما اقرب
الى الناحية التي فيها المريخ فالظفر له وكذلك ان نظر الى البلاد وعرضها وانظر
مع ذلك الى عرض المريخ فان كان شماليا فالغلبة لاهل المشرق والشمال وان
كان جنوبيا فالقوة لاهل المغرب والجنوب وانظر ايضا الى رب الطالع ورب
السابع فايهما كان ذا اليمين منهما من طرف وسط السما واتبع شعاعه تربيعه
تسديسه فوق الارض وذو اليسار من يقع الشعاع هذه الاشكال منه
تحت الارض اوكرها وسواء كان في وسط السما او غيره من المواضع

فی الفلک فانہ ینظر الی مطرح انوارہا علی هذا النوع فتامل هذه الحکاية فانه سر
عظیم اذا تاملته لراصد (؟) فی معرفة الدال علی البیوت المواضع ه خمسة اشیاء
من رب البیت ورب الشرف ورب المثلثة ورب الوجه والشرق منها
افضل اذا کان لہ فضل نراعی علی سائر الدر فاعط رب البیت خمسة
اسهم من القوة ورب الشرف اربعة قوة ورب المثلثة الاول خمسة اسهم و
رب الحد سهمین ورب الوجه سهم واحد من الحظ والقوة ثم انظر الی الکوکب
الذی هو اکثر شهادة بهذا وذلک ناظر الیه فاجعله المستولی والمدبر فان
کان لکوکب شهادات کثيرة وهو لا ینظر ولاخر شهادات اقل منها وهو
ینظر فی الناظر اولی واحق وان کانت الولایة لکوکبین او اکثر فاما
یعطی التدبیر لصاحب الخیر فان کانا مستویین
فی الخیر اعطی التدبیر اقربهما من المشرق
وهو لسرعها فراغ عالم الله
مامر فضل منها
تم